

ویراست دوم

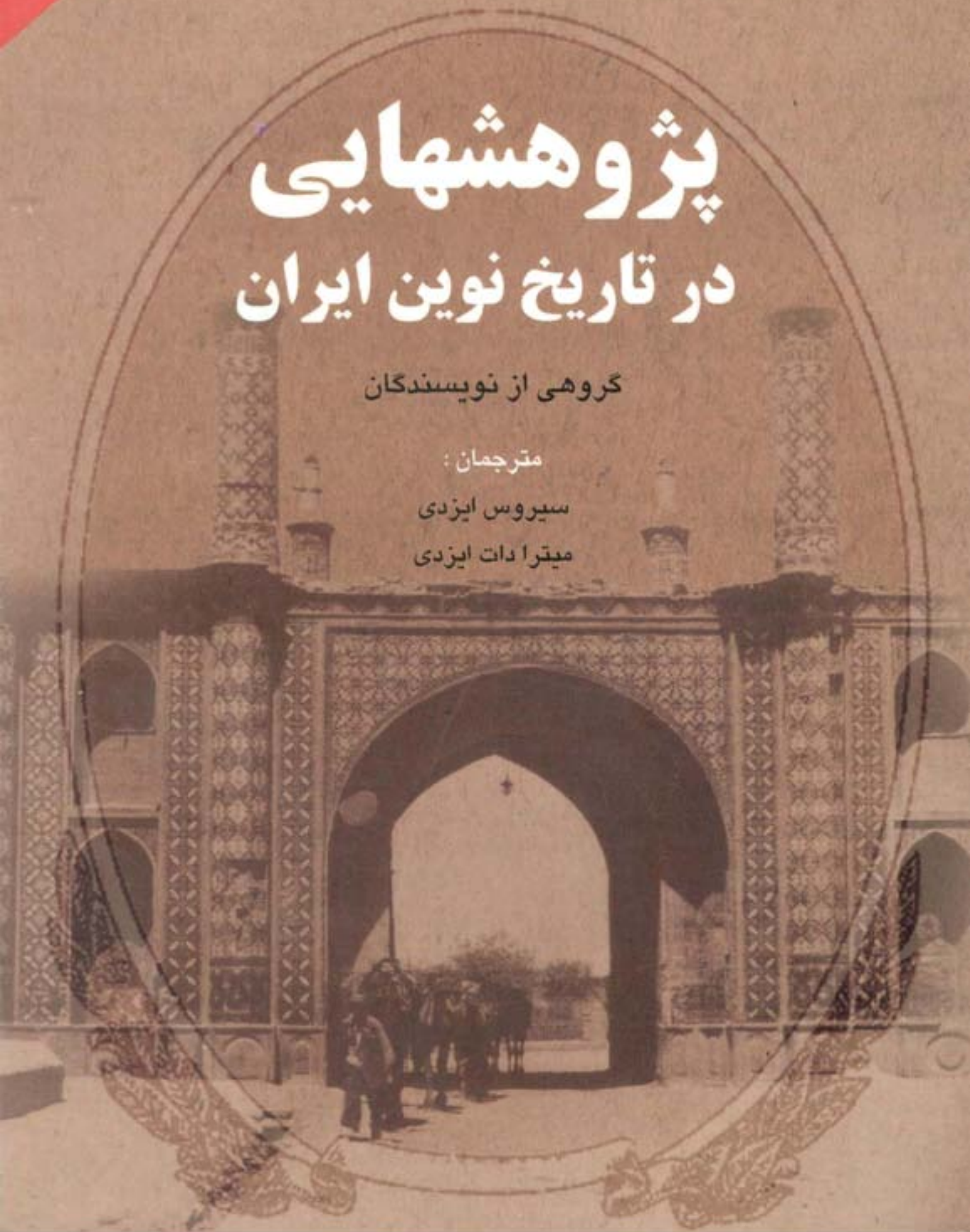
پژوهشهایی در تاریخ نوین ایران

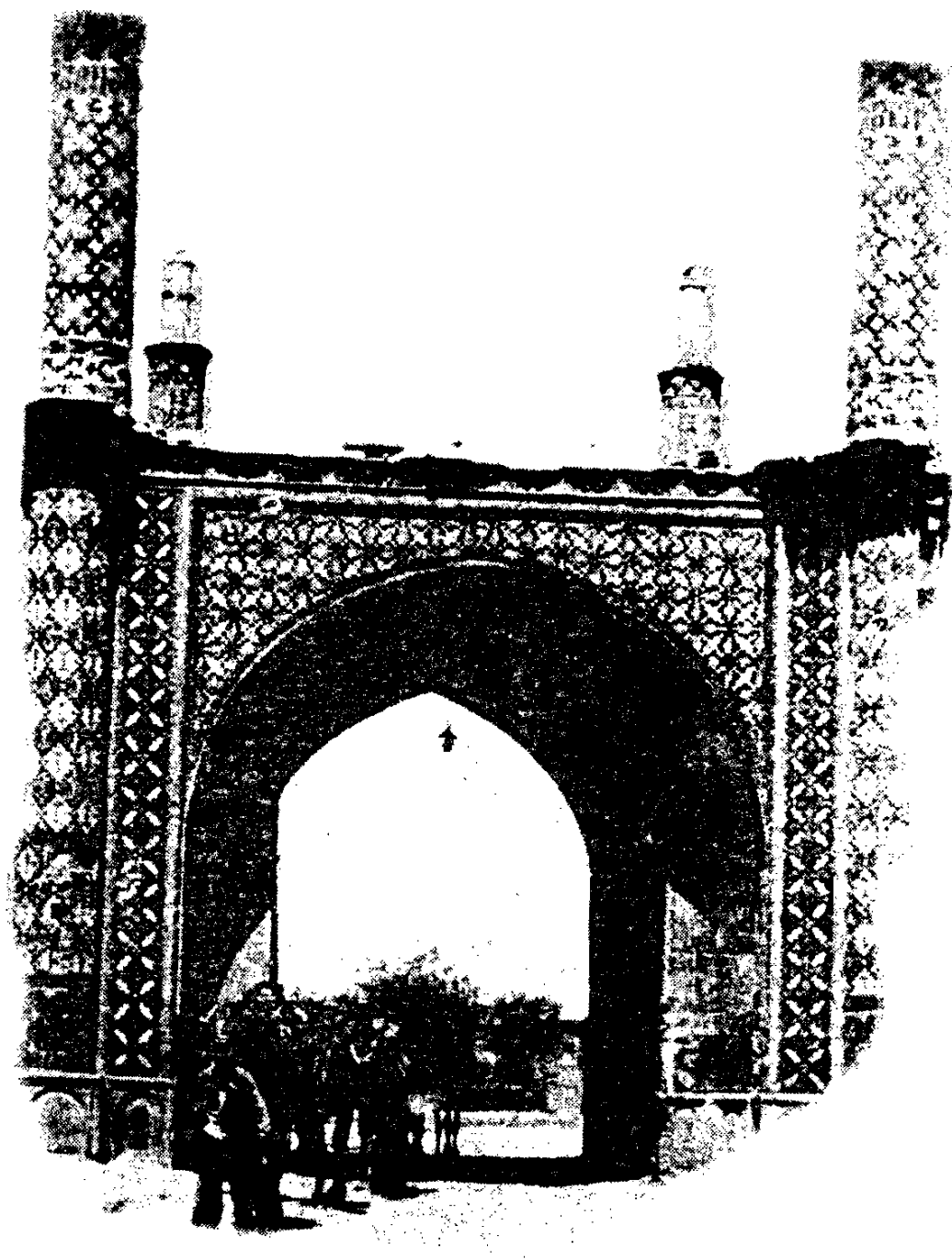
گروهی از نویسندگان

مترجمان :

سیروس ایزدی

میترا دات ایزدی





پژوهش‌هایی پیرامون تاریخ نوین ایران

ن.آ. کوزنتسوا، ل.م. کولاگینا، و.و. تروپتسکوی

مترجمان:

سیروس ایزدی

میترا دات ایزدی

پژوهش‌هایی پیرامون تاریخ نوین ایران

ن.آ. کوزنتسوا، ل.م. کولاگینا،
و.و. تروبتسکوی

سیروس ایزدی، مترادات ایزدی

چاپ دوم، پاییز ۱۳۸۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: ورجاوند

طرح جلد: علی ارانی

چاپ و صحافی: حیدری

چاپ جلد: پیکان

شابک ۹۶۴-۷۶۵۶-۶۰-۲

ISBN 964-7656-60-2

حق چاپ برای ناشرین محفوظ است.

آدرس: تهران، صندوق پستی ۱۹۸-۱۴۱۹۵،

تلفن ۸۸۹۱۵۴۴۷

Varjavand_nashr@yahoo-com

فروش اینترنتی در Iketab.com



نشر زوار



نشر ورجاوند

کولاگینا، لیودمیلای میخائیلوونا، ۱۹۲۷-م.

Kulagina, Liudmila, Mikhailovna

پژوهش‌هایی پیرامون تاریخ نوین ایران /
مترجمان سیروس ایزدی، مترادات ایزدی.

تهران: ورجاوند، ۱۳۸۲، ۳۱۸ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق.

مقاله‌ها و خطابه‌ها، ۲. ایران - تاریخ -

قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق. - دخالت

خارجی - مقاله‌ها و خطابه‌ها، ۳. ایلات و

عشایر - وضع سیاسی و اجتماعی - تاریخ -

مقاله‌ها و خطابه‌ها، الف. کوزنتسوا،

نینا آلکسی یونا، ۱۹۲۴-۱۹۹۳ م.

Kuznetsova, Nina Alekseevna

ب. تروبتسکوی، ولادیمیر، ولادیمیر وویچ.

۱۹۲۴-م. ج. ایزدی، مترادات مترجم.

Vladimirovic Trubetskoi, Vladimir

د. ایزدی، سیروس، مترجم. ه. عنوان. ۴ پ

۹۵۵/۰۷۴ DSR ۱۳۱۱

کتابخانه ملی ایران ۱۸۷۵-۸۱ م.

فهرست

عنوان	صفحه
از مترجم.....	۵
پیش سخن.....	۹
اوضاع سیاسی و اقتصادی - اجتماعی ایران در پایان سده هجدهم تا نیمه نخست سده نوزدهم میلادی.....	۱۳
افتادن حکومت به چنگ آغامحمدخان قاجار.....	۱۴
برخی ویژگی‌های رشد اجتماعی - اقتصادی در ایران از پایان سده هجدهم تا دهه هفتم سده نوزدهم.....	۵۲
جنبش مذهبی - سیاسی ضد فتودالی بابیان.....	۱۲۷
نخستین تجربه انجام اصلاحات از «بالا» در روزگار نوین.....	۱۷۷
استیلای امپریالیسم بر ایران.....	۱۹۳
ستیز دولت‌های امپریالیستی بر سر ایران.....	۱۹۴
استیلای بازرگانی خارجی دولت‌های امپریالیستی بر ایران.....	۲۳۴
رشد اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران در شرایط رخنه سرمایه بیگانه.....	۲۴۴
مبارزه توده‌های مردم علیه امتیازها و انحصارات.....	۲۵۶
تدارک برای قرداد انگلیس و روس درباره تقسیم ایران به مناطق نفوذ.....	۲۶۹
نقش عشایر یکجانشین و کوچی ایران در دوران نوین.....	۲۷۵

از مترجم

این کتاب پژوهشی است پیرامون برخی مسأله‌های تاریخ نوین ایران، که درباره آنها تاکنون بازکاوی چندانی نشده است. در پاره نخست از این کتاب بانوی دانشور ن. آ. کوزنتسوا - دکتر در علوم تاریخ، کارشناس تاریخ نوین ایران و کارمند ارشد علمی شعبه خاور نزدیک و میانه در انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی - رشد اقتصادی - اجتماعی کشور در پایان سده هجدهم و نیمه نخست سده نوزدهم میلادی را بررسی کرده است. در پاره دوم، استیلای امپریالیسم بر ایران و تبدیل این کشور به نیمه مستعمره، پژوهشی است از بانوی دانشمندی دیگر، لودمیلای کولاگینا که همکار بانو کوزنتسوا بود و پاره سوم، عشایر یکجانشین و کوچ‌نشین ایران در دوران نوین، پژوهشی است از دکتر و. و. تروبتسکوی کارمند همان شعبه خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی که در سال ۱۹۷۸ در مسکو چاپ شده بود. ریاست این شعبه که پژوهش‌های گوناگون و ارزنده‌ای درباره مسائل تاریخی، اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ایران در آن انجام گرفته است با ولادیمیر تسیبولسکی دکتر در علوم جغرافیا بود.

بیشتر از بیست سال پیش سه پاره این کتاب را برای سه کتاب جداگانه ترجمه کرده بودم که چاپ شد اما، از آنجا که این هر سه نمایانگر و روشن‌گر یک دوران و مکمل یکدیگر هستند بر آن شدم که دوباره آنها را بازبینی و برای نخستین بار هر سه را در یک مجلد و با نام اصلی کتاب

برای چاپ آماده کنم و بخش سوم آن را که نقش قبیله‌های اسکان یافته - کوچ نشین ایران در دوران نوین است پسر مینترادات با راهنمایی و یاری من ترجمه کرده است.

در اینجا این یادآوری ضروری است که مکاتب پیشرو اجتماعی برخلاف اندیشه‌های مشاطه‌های روسفید کننده استعمار، استعمار و امپریالیسم را سبب واپسماندگی کشورهای استعمار زده موسوم به جهان سوم می‌دانند. برای نمونه می‌توان یادآور شد که تا سده بیستم و میانه‌های آن سده، یگانه کشوری که مستعمره متروپل‌های غربی نشده بود ژاپن بود و برای همین هم توانست پیش از جنگ جهانی اول از نگاه دانش و فن‌آوری خودش را به آنان برساند و بر برخی از آنان نیز پیشی جوید. چین نیز پس از رهایی از یوغ اسارت استعمارگران در پرتو انقلاب کبیر رهایی بخش خویش توانست به دستاوردها و پیشرفت‌های دانشی، فن‌آوری و اقتصادی و اجتماعی امروزی خویش برسد و آهنگ رشد تولیداتش از همه کشورهای پیشرفته جهان بالاتر باشد و معجزه هشتم جهان به شمار آید. دیگر اینکه واژه نیمه مستعمره که در این کتاب به کار رفته به این معنی نیست که کشور ما در دوران فرمانروایی قاجارها، نیمه مستقل و نیمه مستعمره بوده که یاوه‌ای بیش نیست. معنی نیمه مستعمره در این کتاب این است که ایران در یک زمان، در روزگار قاجارها، وابسته و یا مستعمره چند دولت استعماری بوده، نه اینکه مانند هندوستان و کشورهای عربی و یا سرزمین‌های آسیای میانه و قفقاز هر کدام مستعمره یک دولت (کشورهای مشرق عربی هم مستعمره عثمانی بودند که خودش همانند کشور ما نیمه مستعمره بوده است. مستعمرات یک مستعمره بودن نیز از شگفتی‌هاست).

نکته دیگر اینکه پژوهشگران شوروی هیچ‌گاه سخن از پیروزی انقلاب مشروطیت نمی‌آوردند و آنچه را که در دوران رژیم پیشین به نام

پیروزی مشروطیت جشن می‌گرفتند، شکست انقلاب مشروطیت می‌نامیدند که حکومت را همچنان برای دوله‌ها و سلطنه‌ها و طبقات و قشرهایی که پیش از انقلاب هم حاکم بودند نگه داشته بود. این کتاب گذشته از پژوهش در سمت و سوهایی که درباره آنان بازکاوی چندانی نشده است دارای این ویژگی و اهمیت هم هست که چون به روزگار حکومت شوروی نوشته شده است، در آن نقاب از چهره کریهه و اعمال استعماری حکومت روسیه تزاری هم در مورد ایران برداشته شده که گمان نمی‌رود در رژیم کنونی روسیه چنین افشاگری از تبهکاری‌های تزارها بشود.

سیروس ایزدی

برلین ۱۳۸۲

پیش سخن

تاریخ روزگار نوین ایران، دورانی است پیچیده در رشد مردم و دولت ایران.

قاجارها که در پایان سده هجدهم به فرمانروایی رسیدند، کوشیدند دولت متمرکز یگانه‌ای پدید آورند. مبارزه با تجزیه‌طلبی فئودال‌های گوشه و کنار و خان‌های عشایر، در سرتاسر سده نوزدهم، ادامه داشت. هر چند تأثیر عشایر بر زندگی سیاسی کشور، در همسنجی با سده هجدهم کاهش یافته بود، اما همچنان پرتوان بود.

از آغاز سده نوزدهم، ایران در آماج تأثیر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای سرمایه‌داری گردید و بیش از پیش به حوزه سیاست بین‌المللی و سپس به بازار جهانی سرمایه‌داری کشانیده شد. این، انگیزه‌ای بود برای رشد مناسبات سرمایه‌داری که در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم به دگرگونی‌هایی چشمگیر در ساخت اجتماعی - اقتصادی انجامید. در نتیجه رقابت کالاهای ارزان اروپایی، پیشه‌وری و صنایع فابریکی بومی نابود شد، تقاضا برای ماده‌های خام کشاورزی کاهش یافت و ساخت تولید کشاورزی دگرگون گردید، مالیه ایران یکسره به دولت‌های بیگانه وابسته شد. دولت‌های امپریالیستی، رفته‌رفته ایران را به نیمه‌مستعمره خود تبدیل کردند. ایران نیمه فئودالی، خود را با این حال و روز تازه همخوان کرد.

در این روزگار بود که تقسیم مجدد مالکیت زمین انجام گرفت، در بسیاری از نواحی، مالکیت خرده دهقانی از میان رفت و زمین‌های عشایر

به چنگ خان‌ها و شیوخ افتاد. مأموران، بازرگانان و ملایان، صاحب زمین شدند. اما، بیشتر زمین‌ها، همچنان در دست خاندان فرمانروا - قاجارها - و خاندان‌هایی بود که نفوذی بیشتر داشتند. دهقانان بی‌زمین، زمین‌های دولتی و خصوصی را با شرایط گوناگون اجاره می‌کردند. میزان بهره‌کشی از دهقانان، بیش از اندازه بالا بود. دهقانان بی‌زمین، راه شهرها را در پیش گرفته، برای یافتن مزد به دیگر ولایات و یا به کشورهای همجوار می‌رفتند. رشد مناسبات سرمایه‌داری در روستاهای ایران بسیار کند بود: در بخش‌های تولیدکننده ابریشم، پنبه و دیگر فراآورده‌های فنی، کارفرمایی سرمایه‌داری آغاز شد و سرمایه محلی به تحرک افتاد.

در سده نوزدهم، رشد شهرها و افزایش باشندگان آنها را می‌بینیم. شکل‌های تازه تولید و بازرگانی - برای نخستین بار، کارخانه‌های نه‌چندان بزرگ و کارگاه‌هایی با تمرکز بزرگ نیروی کارگری، تجارتخانه‌ها و شرکت‌های بازرگانی - پدید آمدند. نیروهای تازه اجتماعی نیز پدیدار شدند: کارمندان و بورژوازی ملی، نخستین سازمان‌های سیاسی - انجمن‌ها و حزب‌ها - هم در همین دوران زاده شدند. لایه‌های نوخواسته شهرها، آورندگان اساسی آرمان‌های روشنگری و انگارگان ناسیونالیسم بورژوازی بودند. از نیمه دوم سده نوزدهم بود که روحانیت شهرها، با تلاشی بیشتر، در مبارزه سیاسی مداخله کرد و کوشید نظریه پرداز برخی جنبش‌های مردمی باشد.

شورش با بیان، جنبش علیه انحصار تنباکو و سرانجام انقلاب بورژوایی ایران بزرگ‌ترین جنبش‌های توده‌ای مردم ایران در پرخاش به اسارت ایران به دست کشورهای سرمایه‌داری اروپا، بهره‌کشی فئودالی و ستم و زورگویی خاندان شاهی بود.

انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روس، به اعتلای جنبش انقلابی در ایران در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱، بسیار یاری کرد. انقلاب سال‌های

۱۹۰۵-۱۹۱۱ دارای ویژگی‌های ضدفئودالی و ضدامپریالیستی و علیه نظام فئودالی - خودکامگی و فرمانروایی انحصارهای بیگانه بود. دهقانان، بورژوازی خرد و میانه حال شهرها و نیز طبقه کارگر که در آن هنگام شکل یافته بود، نیروی محرکه این انقلاب و ملاکان لیبرال، روحانیون و بورژوازی بزرگ، سرکرده آن بودند. در پی رخدادهای انقلابی بود که در سال ۱۹۰۶ مجلسی در کشور پدید آمد و در آن، قانون اساسی که قدرت شاه را محدود می‌کرد تصویب و برخی اصلاحات بورژوایی اعلام گردید. اما، این انقلاب دگرگونی‌هایی نمایان در ساخت اجتماعی - اقتصادی ایران پدید نیاورد، مسأله زمین را که برای دهقانان کشور مهم‌تر از هر چیز بود، باز نگشود و می‌توان گفت که مناسبات فئودالی را همچنان از دستبرد مصون می‌داشت. با این همه، این انقلاب نشانی ژرف در زندگی مردم برجای گذاشت، آگاهی سیاسی آنها را بیدار کرد و آنان را به ستیز با خودکامگی فئودال‌ها و امپریالیست‌های بیگانه که در کشور فعال مایشاء بودند برانگیخت. مجلس، پس از سرکوبی انقلاب هم به کار خود ادامه داد.

اما، حکومتی که در پی جنبش مشروطه‌خواهی پدید آمده بود، توان آن را نداشت که به انجام اصلاحات بورژوایی ادامه دهد و بی‌ثباتی اقتصادی و سیاسی را از میان بردارد.

سرمایه‌داری بیگانه با پشتیبانی از دودمان فرمانروای قاجار که تکیه‌گاه فئودالیسم بود، به نگاه داشتن نظام فئودالی در ایران یاری می‌کرد. تأثیر منفی دولت‌های امپریالیستی بر ایران، رشد کشور را بازمی‌داشت و به نگاهداری واپسمانده‌ترین نهادهای فئودالی یاری می‌رسانید. از این‌رو، بازکاوی مسأله‌های تاریخ نوین ایران برای شناخت رشد کنونی کشور و ماهیت آنچه که امروز در ایران رخ می‌دهد، بسیار اهمیت دارد.^۱

۱. این کتاب پژوهشی پیش از انقلاب اسلامی چاپ شده و در این پیش‌سخن مراد از «آنچه امروز در ایران رخ می‌دهد» همانا رخدادهای سال‌های پیش از انقلاب است. س.ا.

اوضاع سیاسی و اجتماعی - اقتصادی ایران

در پایان سده هیجدهم تا

نیمه نخست سده نوزدهم میلادی

افتادن حکومت به چنگ آغامحمدخان^۱ و پادشاهی دودمان قاجار

پس از مرگ کریم خان زند در سال ۱۷۷۹ میلادی، در تاریخ ایران، آتش جنگ‌های خانگی دوباره روشن شد. در کشور، چند گروه‌بندی فئودالی - عشیره‌یی پدید آمده بود که با یکدیگر بر سر تصاحب حکومت، پیکار می‌کردند. خویشاوندان کریم خان زند (در فارس و ایران مرکزی)، سران قبیله‌های ترک قاجار (در استرآباد، مازندران) و بازماندگان نادرشاه افشار (در خراسان)، مدعیان اساسی تاج و تخت سلطنت بودند. خان‌های عشایر بزرگ - شاهسون‌ها، کردها، ترکمن‌ها و جز اینها (صادق خان شقاقی و دیگران) - امیدوار بودند که اگر بر اورنگ سلطنت دست نیابند، دست‌کم در ولایت‌های جداگانه - آذربایجان، خانشین ایروان، کردستان و در جنوب کشور - حکومت را تصاحب کنند. در این مبارزه، گروه‌بندی نیروها تا اندازه‌یی دوباره‌سازی می‌شد. برخی خان‌ها که با هم دشمن بودند به ناگزیر با یکدیگر دست به یکی می‌کردند، برخی خان‌ها در ستیز و پیکار به هواداری از گروه‌بندی توان یافته و به زیان مصالح خود شرکت می‌کردند، برخی دیگر به اردوگاه دشمن می‌پیوستند، آن‌هم در تند و حساس‌ترین لحظه‌ها، یعنی در میدان کارزار و یا هنگام لشکرکشی. نااستواری سیاسی تا پایان سده هجدهم - هر چند که در این هنگام

۱- نام سرسلسله دودمان قاجار از همان روز زاده شدن آقامحمد (آغامحمد) خان بوده و آقا و آغای مغولی هر دو یکی است و نمایانگر مرد و زن (نرینگی و مادبنگی) نیست. س. ۱.

قاجارها بر اورنگ شاهی تکیه زده بودند - همچنان برجای بود. گمان نمی‌رود هیچ تاریخ‌نگاری بتواند شیوه‌هایی تازه برای رسیدن به حکومت در نیمه دوم سده هجدهم جستجو کند و بیابد، که پیش از آن در اوضاع و احوال ایران به کار نرفته باشد. هر راهکاری را نکو می‌دانستند: نیروی نظامی، تطمیع، زنده‌خواری و خیانت، تاراج مردم شهر و روستا، نابودی جسمی و یا کنار گذاشتن معنوی دشمن، ارباب و کشتار همگانی. اما، تاریخ ایران در همسنجی با این روزگار، نابودی سخت‌تر نیروهای تولیدی و مردم را هم به یاد داشته است.

بدیهی است، موج تازه جنگ خانگی، ایران را زبون و درمانده می‌ساخت. اما، خان‌هایی که در راه رسیدن به حکومت پیکار می‌کردند، هر چند که برخی از آنان، چون آغامحمدخان قاجار، آرزوی پدید آوردن دولت بزرگ و پرشکوه‌تری از امپراتوری صفویه در سر می‌پروراندند، در اندیشه این نکته نبودند. هم صفویه و زندیه و افشاریه که از صحنه سیاسی بیرون رفته بودند و هم قاجاریه، نمی‌توانستند به پشتیبانی همه جانبه‌ای از سوی مردم امید بندند. بیشتر توده‌های مردم ایران ناظرانی بودند که به هیچ یک از آنان کاری نداشتند، زیرا هیچ یک از گروه‌های فئودال نمی‌توانست از مردم فراخوانی بکند که در پی آن، توده‌های گسترده را به سوی خود بکشاند.

برانگیزاندن مردم به مبارزه با استیلاگران بیگانه، که روزگاری نادرشاه از آن سود می‌جست، دیگر نه دستاویزی داشت و نه این‌که میسر می‌بود. برای تعصبات مذهبی هم، دیگر زمینه‌ای نبود. گروه‌های فئودالی و عشیره‌یی که برای رسیدن به حکومت می‌جنگیدند، هیچ تفاوتی با یکدیگر نداشتند.

روحانیت شیعه که در روزگار نادرشاه حقوق سیاسی و اقتصادی‌اش لطمه خورده و از پشتیبانی کریم‌خان زند هم که به مسائل مذهبی بسیار

بی‌اعتنا بود، برخوردار نشده بود، چشم به راه فرصت نشسته بود. مردم شهرها، برعکس روستاییان که شرکتی مستقل در جنگ خانگی نداشتند، برخی خان‌ها را بهتر می‌دانستند و یا برعکس در برابرشان پایداری می‌کردند. شهرهای شمال هوادار قاجارها بودند، اصفهان بی‌جنگ به آغامحمدخان تسلیم شد، اما کرمان، سرسختانه برای زندیان جنگید. شیراز به یاری کلاتر شهر حاجی ابراهیم - به ناگهان به دست قاجارها افتاد. در حال و روزی که پدید آمده بود، پی آمد مبارزه وابسته به این نکته بود که کدام گروه‌بندی فتودالی - عشیرتی، نیرومندتر و پرتلاش‌تر است، چه کسی ترند و نیرنگ بیشتری دارد و دستی بالاتر می‌گیرد.

قاجارها، یکی از نیرومندترین واحدهای عشیرتی در ایران بودند.^۱ اینان از همان آغاز سده هجدهم به مبارزه سیاسی پای گذاشته و برای افشارها و زندیه دشمنانی پرگزند به شمار می‌آمدند. آنها می‌توانستند به پشتیبانی برخی قبیله‌های ترک و ذخیره‌های مادی ولایت‌های شمالی ایران که گروه‌بندی قاجارها در آنجا بسیار پرتوان بود، چشم امید بدوزند. آقا محمدخان، پسر محمد حسن خان، بنیادگذار آینده سلسله قاجاریه، در سال ۱۷۴۱ م. در استرآباد زاده شد و او را پسر یکی از سادات معرفی می‌کردند، زیرا خان قاجار از آن بیم داشت که فرزندانش را نادرشاه بکشد و یا به گروگان بگیرد.^۲ در سال ۱۷۴۷ م. پس از کشته شدن نادرشاه،

۱- عبدالرزاق مفتون دمبلی. «معاصر سلطانیه»، تبریز، ۱۲۴۱ (۱۸۲۸)، ص ۳-۴ (ترجمه انگلیسی آن نیز در دست است).

The Dinastry of the Kajars. Transl. from the original Persian Manuscript presented by His Majesty Fath Aly Shah to Sir Harford Brydges. L. 1833; Jones

رضاقلیخان هدایت. «روضة‌الصفای ناصری»، ج. ۹، ص ۴-۶.

D'Ohson. Histoire des Mongols. Vol. 4. p., 1723, c. 4-6 ch. Huart. Kajar.- El, vol. 2, c. 657;

ا. ب. پتروشفسکی، «نوشته‌هایی درباره تاریخ مناسبات فتودالی در آذربایجان و ارمنستان از سده شانزدهم تا آغاز سده نوزدهم». لنینگراد، ۱۹۴۹، ص ۹۵.

۲- عبدالرزاق مفتون دمبلی. «معاصر سلطانیه»، ص ۹.

قاجارها سر به شورش برداشتند. علی قلی خان افشار (عادل‌شاه)، برادرزاده نادر، توانست که هنگام سرکوبی شورش، آغامحمدخان را اسیر کند، سپس فرمان داد تا او را اخته کنند. در سال‌های ۱۷۴۸-۱۷۶۲ آغامحمدخان در دشت ترکمن می‌زیست و در لشکرکشی‌های پدرش علیه زندیان همراه او بود (محمد حسن خان در فوریه ۱۷۵۹ م. کشته شد) و آغامحمدخان به همراه برادرش حسین قلی خان، در سال ۱۷۶۲ م. همچون گروگان، نزد کریم خان زند به شیراز گسیل گردیدند. چندی نگذشت که حسین قلی خان به حکومت دامغان رسید^۱، اما آغامحمدخان همچنان در شیراز ماند و تا سال ۱۷۷۹ م. همانجا بود. بنابه نوشته ملکم، کریم خان با خان قاجار رفتاری بسیار نیک داشت، برای گردش در شهر به او اجازه‌ای نسبی داده بود و در کارهای دولت از رأی او بهره می‌گرفت^۲. در این هنگام، برادر خوانده‌های آغامحمدخان سرکردگی عشیره را داشتند. برادر او - حسین قلی خان - در سال ۱۷۷۴ م. در زدو خورد با ترکمن‌های یمود که فرمان زندیان را گردن گرفته بودند، کشته شد.

پس از مرگ کریم خان (سال ۱۷۷۹ م.)، آغامحمدخان، پنهانی به مازندران رفت^۳ و در آنجا برای سرکردگی عشیره قاجار، پیکارهایی سخت با برادرانش داشت. آغامحمدخان همچون بزرگ خان‌های قاجار، در میان افراد عشیره خود از اعتبار و احترام برخوردار بود. گذشته از این، او مردی بود زیرک و کارهایی بسیار برای توان دادن به قاجارها کرده بود. به زودی او سرکرده قاجارها شد و در آغاز دهه نهم، مازندران، استرآباد و

۱- محمدحسن خان صنیع‌الدوله، «تاریخ منتظم ناصری»، ج ۳، تهران، ۱۳۰۰، ص ۳۱-۳۲.
 ۲- «زندگی‌نامه آغامحمدخان قاجار، بنیادگذار دودمانی که امروز فرمانروای ایران است، با بررسی کوتاه مهم‌ترین رخداد‌های پس از مرگ وی». سن پترزبورگ، ۱۸۳۵، ص ۴۳. همچنین: J. Malcolm. Histoire de la Perse. t. 3. p., 1721, p. 226-227.

۳. «تاریخ زندیه»، تهران، ۱۹۴۶، ص ۷ الف [حسن فسانی]
 History of Persia under Qajar Rule. Transl. from the Persian of Hasan-e Fasa'i's "Farsnamaye Naseri" H. Busse. N.Y., 1972, p. 5-6.

گیلان را به زیرفرمان خود درآورد^۱ و برادرش، مرتضی قلی‌خان را به حکومت استرآباد و گیلان گماشت.

سال ۱۷۸۲ م. برای آغامحمدخان بحرانی‌ترین سال بود. زندیان برضد او به جنبش درآمدند. هدایت‌الله‌خان گیلانی که از گیلان رانده شده بود، دوباره به آنجا بازگشت. مرتضی قلی‌خان به زندیان پیوست و سپس به تالش گریخت. مناسبات میان آغامحمدخان و روسیه، تیره شد^۲.

مبارزه میان زندیانی که مدعی حکومت ایران بودند، به سود آغامحمدخان بود. به راستی که زندیان خودشان را نیست و نابود و راه را برای آغامحمدخان به سوی تخت شاهی هموار می‌کردند.

علی مرادخان سپاهی به سرداری پسرش شیخ ویس، علیه قاجارها گسیل داشت. شیخ ویس نتوانست از پیروزی بر آغامحمدخان بهره‌برداری کند و به زودی قاجارها او را درهم شکستند. علی مرادخان که آغامحمدخان از وی بسیار هراس داشت، برای لشکرکشی علیه قاجارها آماده می‌شد. اما، مرگ علی مرادخان در سال ۱۷۸۵ م. دست آغامحمدخان را باز گذاشت و او با گروهی اندک از ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر، از مازندران بیرون رفت و در سال ۱۷۸۵ م. بی‌دشواری خاصی تهران، قم، کاشان و در پایان سال، اصفهان را هم تصرف کرد^۳. او پس از چندی، از اصفهان بیرون رفت و شهرک تهران را که پیشتر مقر خان‌های افشار بود، زیستگاه خود و سپس پایتخت دولت خویش کرد.

قبیله‌های کوچ‌نشین، با افواج سازمان‌یافته نظامی به سرکردگی خان و شهرهای بزرگ بازرگانی - پیشه‌وری که دارای افواجی اندک از شهریان

۱- ز. م. شاراشنیدزه، «ایران در نیمه دوم سده هجدهم»، خلاصه تز دکتر، تغلیس، ۱۹۷۱، ص ۱۷-۲۰.
۲- همانجا.

۳- «زندگی‌نامه آغامحمدخان قاجار...»، ص ۷. مبارزه آغامحمدخان را برای رسیدن به حکومت، حسن فسائی در «فارسنامه ناصری»، به تفصیل آورده است.
(بنگرید [حسن فسائی] History of Persia under Qajar Rule)، همچنین:

J. Malcolm Histoire de la Perse. T. 3. p.263-267.

بودند و دارای برج و باروئی مستحکم که گهگاه می‌توانستند در محاصره‌ای دراز پایداری کنند، نیروی واقعی در ایران به‌شمار می‌رفتند. گذشته از این، شهرها از دیدگاه اقتصادی نیز نیرومند و جایگاه خان و نماد حکومت سیاسی بر مناطق روستایی اطراف بودند. آغامحمدخان، برای دستیابی بر حکومت، می‌بایست از پشتیبانی خان‌های عشایر و شهرهای بزرگ برخوردار شود و سیاست او در همین سو و راستا بود.

آغامحمدخان، هنگام مبارزه به خاطر حکومت، می‌توانست پیش از همه به قاجارها و خان‌های برخی قبیله‌های ترک تکیه کند. او از ناخشنودی‌های خان‌های بسیاری از قبیله‌های کوچک، تردستانه بهره گرفت. زندیان که عهدشکنانه خان‌ها را می‌کشتند، به زندان می‌انداختند، نابینا می‌کردند و بر آنان گمان خیانت داشتند، از این رهگذر خود را از پشتیبانی آنان محروم کردند.^۱ اما، آغامحمدخان در همین هنگام به گونه‌ای گسترده، مایملک و مستملکات دشمنانش را که به چنگ آورده بود، میان خان‌های متحد خویش پخش می‌کرد، به آنها مقام‌های گوناگونی می‌داد و فرمان‌های حکومت‌های پیشین را هم تأیید می‌کرد. با این همه، آغامحمدخان، قاجارها را همواره برتر می‌دانست. بهترین زمین‌ها به مالکیت و غنی‌ترین ولایت‌ها به اداره آنان درآمد و مهم‌ترین مقام‌ها در دربار تهران به آنان سپرده شد. آغامحمدخان در نخستین مرحله مبارزه در راه رسیدن به حکومت، تنها می‌توانست به افراد قبیله خود امید بندد.

پیروزی سال ۱۷۸۵ م. بر جعفرخان - سردار دیگری از زندیان - بسیاری از خان‌های آذربایجان، کردستان و عراق عجم (ایران مرکزی) را بر آن داشت که به سوی قاجارها گرایش پیدا کنند. در سال ۱۷۹۰ م. آغامحمدخان به آذربایجان که در آنجا صادق‌خان شقاقی اعلام استقلال

۱- حاجی علی‌قلی‌خان کازرونی، فرمانده شایسته سپاه زندیان که کامیابانه شورش ضدزنده را سرکوب کرده بود، به فرمان جعفرخان زند به زندان افتاد. اما، خود جعفرخان زندگی‌اش را برسر این کار گذاشت. یک غلام تطمیع شده، به او زهر داد.

کرده بود، لشکر کشید. سپاه صادق خان در نزدیکی سراب درهم شکست و خود او ناگزیر به خان‌نشین همجوار - قره باغ - پناهنده شد. محمد قلی خان افشار حاکم ارومیه - یک دشمن دیگر قاجار - نیز پس از یک شورش ناکام، متواری گردید. مصطفی قلی خان، حکمران قراجه‌داغ و حسین خان دنبلی، حکمران خوی برای ابراز فرمانبرداری به تبریز آمدند. اطاعت علی خان افشار - نیرومندترین دشمن در شمال ایران - لحظه‌ای پراهمیت در این مبارزه بود. آغامحمدخان، وزارت اعظم و اداره شمال ایران را به وی وعده داد؛ پس از مذاکراتی دراز، وی را به سوی خویش کشانید و سپس نایب‌نایش کرد. خان‌های ترکمن‌های یمود که فرمانروایی آغامحمدخان را نمی‌پذیرفتند، کشته شدند و یا به بردگی رفتند. از سر کشته‌شدگان مناره ساختند. به زودی، در همه ایران از این خشونت آغامحمدخان آگاه گردیدند و چنین می‌نماید که پخش شدن این خبر از محاسبات سیاسی مرد قاجار بوده باشد.^۱ بسیاری از شهرها در برابر آغامحمدخان پایداری نکردند. شهرنشینان که می‌دانستند آغامحمدخان از سیاست حمایت کریمخان زند از بازرگانان و پیشه‌وران پشتیبانی می‌کرده است، از او اطاعت می‌کردند. نخست تهران به او گروید، سپس اصفهان و پس از آن بسیاری از شهرهای کوچک.

تلاش برای تصرف شیراز - پایتخت زندیان - در سال ۱۷۹۰ م. کامیاب نگردید. لطف‌علی خان زند (پسر جعفرخان) توانست در محاصره یکماهه شهر تاب بیاورد. اما، سال دیگر، آغامحمدخان با حاجی ابراهیم - کلانتر شیراز و مرد مورد اعتماد لطف‌علی خان زند - از در سازش

۱- پس از فرمانروایی آرام نسبی کریمخان زند، قتل عام مردم کرمان به دست قاجارها، به اسارت بردن مردم تغلیس و کشتار ترکمن‌ها، پدیده‌ای بود فوق‌العاده که هدفش ترساندن و بیمناک ساختن مردم بود. با آنکه می‌توان گفت شمار همگانی قربانیان، هنگام مبارزه قاجارها برای رسیدن به حکومت، چندان بزرگ نبود. با این همه آغامحمدخان همچون فرمانروایی سنگدل و خونخوار به تاریخ درآمده است. آوری نوشته است: «نشانه‌های راه او به سوی حکومت، همانا هرم‌هایی از سرهای کشتگان، نابودی همه‌گیر و نابینا ساختن همگان بوده

است.» (P. Avery. Modern Iran L., 1963, p. 23.)

درآمد. حاجی ابراهیم به زندیان خیانت ورزید و با حيله و نیرنگ، گروه کوچ‌نشینانی را که پاسدار شیراز بودند خلع سلاح کرد. بخشی از افواج شهر که از بازرگانان و پیشه‌وران بودند، به قاجارها پیوستند. سرنوشت شهر حل شده بود. در سال ۱۷۹۱ م. آغامحمدخان به شهر درآمد و مردم در برابر او هیچ پایداری نکردند.^۱ با اندرز و راهنمایی حاجی ابراهیم بود که مأموران معتمد آغامحمدخان - مصطفی خان دولو قاجار و میرزارضاقلی نوایی - خزانه و اشیای گرانبهای زندیان را از شیراز بردند. لطف‌علی خان، واپسین فرمانروای زند که به کرمان پناه برده بود، در سال ۱۷۹۱ م. به دست باباخان (فتح‌علی خان)، برادرزاده آغامحمدخان، تار و مار شد. در اینجا نیز، خیانت برای پی‌آمد مبارزه نقشی اندک نداشت. واپسین پیکار میان قاجارها و زندیان در سال ۱۷۹۴ م. در نزدیکی کرمان در گرفت. کرمان، دیری پایداری کرد و محاصره شهر پنج‌ماه ادامه داشت. پس از تدارکی درازمدت، شهر را با یورش گرفتند. تناسب نیروها به هیچ‌روی به سود لطف‌علی خان نبود. بنابر نوشته ج.ملکم، شمار سپاه آغامحمدخان صدبار بیشتر بوده است.^۲ هنوز هنگامی که پی‌آمد پیکار روشن نبود، لطف‌علی خان از میدان کارزار گریخت. جان ملکم رفتار فرمانروای تازه ایران را چنین ارزیابی کرده است: «آغامحمدخان در این پیکار، شایسته تاج و تخت شد و در میان هیجان همگانی، آرامش و خونسردی از خود نشان داد.»^۳

کشتاری خونین از مردم کرمان شد، گروهی بزرگ به قتل رسیدند؛

۱- به نوشته ز. م. شارا شنیدزه، شیراز در سال ۱۷۹۲ م. سقوط کرده است (بنگرید: ز. م. شارا شنیدزه. «ایران در نیمه دوم سده هجدهم»، ص ۲۷). حاجی ابراهیم، پس از آن به جان ملکم سفیر انگلیس گفته است که وی به قاجارها پیوسته، زیرا می‌دانسته است که لطف‌علی خان زند نمی‌توانسته، صلح و آرامش ضروری را به ایران بدهد و گذشته از این، وی از زندگی پسرش و خودش بیمناک است.

J. Malcolm. Histoire de la Perse. T. 3, p. 267.

2- J. Malcolm. Histoire de la Perse. T. 3, p. 275.

۳- همانجا، ص ۲۲۷.

زنان و کودکان به بردگی رفتند، ۲۰ هزار مرد را نابینا ساختند. لطف‌علی‌خان که در شهر بم دستگیر شده بود، به فرمان آغامحمدخان به قتل رسید. آغامحمدخان دستور داد به میمنت پیروزی بر زندیان، ۶۰۰ اسیر را گردن بزنند و ۳۲۰ اسیر، سرهای بریده را به محلی ببرند که در آنجا لطف‌علی‌خان دستگیر شده بود و در آنجا با این سرها مناره بسازند. ساکنان برخی شهرها که روحیه‌ای دشمنانه علیه قاجارها داشتند، از ترس کشتار، ناچار به پذیرفتن حکومت آغامحمدخان شدند.

می‌توان گفت که همه ایران، جز خراسان که در آنجا یکی از اعقاب نادرشاه فرمان می‌راند و برخی قلمروهای دورافتاده نیمه مستقل، زیر فرمان آغامحمدخان درآمد. اما، خان مغرور با پیروی از سنت‌های صفویه و با نگاه به نادرشاه، بر آن شد تا دولت پهنار خودکامه‌ای بسازد که فراگیرنده خراسان، دشت ترکمن، خان‌نشین‌های قفقاز و گرجستان، خان‌نشین هرات و همه کردستان هم باشد.

آغامحمدخان مردی بود زیرک، مکار، کامیاب و با فرهیختگی بسنده برای سنجش‌های آن روز ایران. از دگرگونی‌های بین‌المللی پایان سده هجدهم سر در نمی‌آورد و تازگی‌های سیاست جهانی و نیروی راستین دولت‌های همجوار و مهم‌تر از همه - نیروی واقعی دولتی را که خودش پدید آورده بود - به دیده نداشت.

آقا محمدخان توانست سرسلسله قاجارها گردد، اما در نخستین تلاش برای گسترش قلمرو زیر فرمانش به حساب گرجستان و خان‌نشین‌های فراسوی قفقاز و انجام سیاست سنتی درونی و بیرونی پادشاهان سده‌های میانه ایران، کشته شد.

یورش تاراجگرانه به گرجستان در سال ۱۷۹۹ م. برای تابع کردن آن به حکومت فرمانروای تازه ایران، با خشونتی بی‌همتا - چپاول روستاها و شهرها، کشتار و یا برده ساختن همگانی مردم بومی - همراه بود. تفلیس یکسره با خاک یکسان شد، بیش از ۱۵ هزار تن از ساکنانش را برده (غلام

و کنیز) و خزانه پادشاهان گرجستان را تصاحب کردند.

تالش‌ها برای پشتیبانی از مرتضی قلی خان و برای داشتن مناسبات با روسیه گوشمالی دیدند و مردم قره‌باغ به‌خاطر اینکه خان قره‌باغ به حکومت قاجارها گردن نهاده و به دژ شوشی که دسترسی بر آن دشوار است، پناه برده است تاراج شدند. محمدخان قاجار - حکمران خان‌نشین ایروان - کشیش اچمیادزین و خان‌های دربند و باکو و گنجه در اعلام سرسپردگی و اطاعت خود از آغامحمدخان شتاب کردند. اما، در آمدن سپاهیان روس به گرجستان، کامیابی عملیات جنگی آغامحمدخان را در قفقاز مورد تردید قرار داد. گذشته از این، هنوز خراسان، برخی خان‌های ترکمن و کرد، فرمان نمی‌بردند و در برخی از بخش‌های مرکزی و جنوبی ایران آتش آشوب زیانه کشیده بود. از این‌رو، برقراری نظم در قلمرو زیرفرمان، یکی از نخستین وظیفه‌های آغامحمدخان گردید.

آغامحمدخان، هنگام بازگشت از گرجستان، که از دید قاجارها و اطرافیان‌ش، لشکرکشی به آنجا کامیاب بود و هنگامی که بر آن بود به مناسبات با خان‌های درون ایران که زیر فرمانش بودند و همواره هم از او فرمانبرداری نمی‌کردند سروسامان بدهد، لحظه را برای اعلام پادشاهی خویش مناسب دانست. در ماه مه سال ۱۷۹۶ م. در دشت مغان مراسم باشکوه تاجگذاری انجام گرفت. فتودال‌ها و روحانیون شیعه وی را شاه خود دانستند. بدین‌سان بود که به گونه‌ای رسمی، فرمانروایی دودمان قاجارها که نزدیک به ۱۳۰ سال در ایران ادامه داشت، آغاز گردید اما در واقع، پیدایش این دولت، پیشتر و از هنگامی آغاز شده بود که آغامحمدخان، در آغاز دهه نهم، گام از مرزهای قلمرو قبیله قاجار بیرون گذاشت و به تصرف شهرها و قلمروهای ولایت‌های همجوار پرداخت. پس از سقوط شیراز - پایتخت زندیان - در ایران قاجارها را فرمانروایان تازه می‌دانستند و دولت‌های خارجی که هنوز آغامحمدخان را همچون رئیس مملکت به رسمیت نشناخته بودند، چون او را یگانه فرمانروای

پرتوان ایران دیدند، به برقراری مناسبات دیپلماتیک با او آغاز کردند. اما، روند پدیدآیی دولت، تعیین مرزها و پدید آوردن دستگاه دولت، سروسامان دادن به زندگی و جز اینها، چند دهه به درازا کشید و در اساس، در پایان دوره فرمانروایی فتحعلی شاه بود که به پایان رسید.

آغامحمدخان در روزهای توانمندی و هنگامی که مردی پخته و باتجربه بود، به مبارزه در راه رسیدن به فرمانروایی آغاز کرد و در آن روزگار نزدیک به چهل سال داشت. هنگامی که آغامحمدخان همچون گروگان در شیراز می‌زیست، مطالعاتی فراوان داشت و شناختن افراد، کارهای دولتی و هنر جنگ را آموخته بود. همین نکته بود که پس از آن مبارزه‌اش را در راه رسیدن به حکومت آسان کرد. همه معاصرانش غرور و خودخواهی بی‌مانند نخستین شاه قاجار را یادآور شده‌اند. گمان نمی‌رود آنچنانکه برخی‌ها درباره او نوشته‌اند، آرمان‌های بزرگ نجات ایران، هدف کارهای آغامحمدخان بوده باشد. اما، بی‌گمان، آرزوی پادشاهی در جوانی همواره چون سایه‌ای همراهش بوده است. او بسیار شکپا و خوددار و برای دستیابی به هدف، بسیار سرسخت بود. اما، هنگامی که امکان پادشاه شدن را به رامستی دریافت، در آروزی پدید آوردن امپراتوری بزرگی شد.

آغامحمدخان، هنگام تاج‌گذاری به خان‌ها و روحانیانی که «خواهش می‌کردند» بر تخت سلطنت بنشینند، در پاسخ گفت: «من هیچ‌گاه راضی نمی‌شوم تاج بر سر بگذارم، مگر اینکه قدرتی را که هنوز هیچ یک از پادشاهان ایران نداشته‌اند همراه آن کنم.»^۱

وی، از بر سر گذاشتن تاج نادری با چهارپیر که نشانه فرمانروایی او بر ایران، افغانستان و هند و ترکستان بود پرهیز کرد. تاج‌گذاری او با شکوهی چندان بزرگ همراه نبود و شمشیر پادشاهی را نیز که در آرامگاه شیخ صفی‌الدین در اردبیل تبرک شده بود بر کمرش بستند و این

۱- «نزاعی نامه آغامحمدخان قاجار...» ص ۳۴.

می‌بایست نماد وراثت فرمانروایی صفویه برای وی و وفاداری به تشیع باشد.

در گرماگرم مبارزه به خاطر حکومت، هنگامی که برای آغامحمدخان ترسانیدن مردم ضروری‌تر از برانگیختن حس احترام آنان بود، وی از خشونت و ارعاب، سخت بهره گرفت. به‌ویژه، پس از کشتار مردم کرمان و تفلیس، ترس از آغامحمدخان در دل‌ها نشست^۱. حتی نزدیک‌ترین نزدیکانش نیز در اندیشه مراجعه به شاه و خواستن چیزی از وی نمی‌شدند. درباره قانون و عدالت، کسی حتی فکر هم نمی‌کرد. فرمانروای تازه به اطاعت بی‌چون و چرا ارج می‌نهاد. افزون بر این، او به کسی اعتماد نداشت، به همه بدگمان و نسبت به نقص جسمی‌اش، بسیار حساس بود.

معاصران، رفتار وی را با میرزا جعفر، وزیر پیشین کریم‌خان زند، یکی از نموده‌های اندک جوانمردی این پادشاه برشمرده‌اند.

روزگاری، کریم‌خان با پیروی از سخن میرزا جعفر از گماردن آغامحمدخان به حکومت استرآباد منصرف شده بود. میرزا جعفر گفته بود: «می‌خواهی شیر را به جنگل بفرستی؟ در این صورت تنها پشت او را خواهی دید، نه چهره‌اش را.» اما، اکنون آغامحمدخان پس از رسیدن به پادشاهی، وزیر پیشین را فراخواند، برایش حقوقی مقرر کرد و گفت: «برو در خانه‌ات آسوده باش! تو با دو کلمه، سه سال پادشاهی مرا عقب انداختی؛ اما چون به ولینعمت خیانت نکردی، نخواستم تو را برنجانم.»^۲

1- Emineh Pakrevan. *Agha Mohammad Khan Qhadjar*. Tehran. 1953.

۲- «تاریخ عضدی» (تاریخ خاندان قاجار). بمبئی، ۱۸۸۹. مؤلف تاریخ، احمد میرزا عضدالدوله، چهلمین پسر فتحعلی‌شاه بوده است. همین روایت را ملکم نیز آورده است: «آغامحمدخان چنین می‌شمرد که میرزا جعفر با زدن رأی کریم‌خان درباره فرستادن وی به استرآباد، غیرمستقیم، جان او را نجات داده است. زیرا اگر آغامحمدخان به استرآباد و مازندران می‌رسید، علیه کریم‌خان آشوب به پا می‌کرد و کشته می‌شد.» (بنگرید: «زندگی‌نامه آغامحمدخان قاجار...»، ص ۵)

لیکن، رفتار شاه تازه با خود «ولینعمت»، چندان با شایستگی نبود: به فرمان آقامحمدشاه، رحمان خان یوزباشی بیات، استخوان‌های کریم‌خان را از گور بیرون کشید و در زیر درآمدگاه کاخ گلستان، خاک کرد تا اینکه فرمانروای تازه ایران «هنگام عبور، وی را به یاد بیاورد».^۱ تنها در سال ۱۹۲۶ م. (۱۳۰۵ ه.ش.) بود که به تصویب مجلس، بقایای جسد کریم‌خان را از آنجا درآوردند و به خاک سپردند و در بالای گورش پیکره یادبودی گذاشتند.

در همین هنگام، آقامحمدشاه می‌کوشید میان اعضای خاندان قاجار مناسبات دوستانه استوار کند و همواره یادآور می‌شد که این قوم در دولت از موقعیتی برتر برخوردارند. وی معمول کرده بود که نمایندگان پایین‌تر خاندان خان قاجار به حکومت پراهمیت‌ترین ولایت‌ها گماشته شوند و این، مانع از آن نبود که برخی از خویشاوندان را که رقیبان احتمالی بودند نابود نکند.

محمدحسن خان قاجار،^۲ که بزرگ‌ترینشان آغامحمدخان بود. برادر تنی‌اش، حسین‌قلی خان که در پرتو خشونت و آدم‌کشی، شهرت «جهانسوز» یافته بود، در سال ۱۷۷۴ م. به دست نوکران ترکمنش کشته شد. رضاقلی خان، پس از اقدامی ناکام علیه آغامحمدخان به خراسان گریخت و چندی نگذشت که در آنجا مرد. مرتضی قلی خان، دیری با برادر مبارزه کرد و سپس به روسیه گریخت. مصطفی قلی خان را پس از اقدامی ناکام علیه آقامحمد کور کردند. جعفرقلی خان - دردانه اردو و ملت، که در تصاحب فرمانروایی به آغامحمدخان یاری کرده بود -

1- W. Hinz. *Iran. Politik und Kultur von Kyros bis Reza Schah*. Lpz. 1938, S.109.

با استخوانهای نادرشاه هم، کاری برهمین گونه کرد.

۲- «تاریخ عضدی»، ص ۱۲۴-۱۲۶. در شجره‌نامه قاجارها از هفت پسر محمدحسن خان، یاد شده است: آقامحمد، حسین، رضا، جعفر، علی، مرتضی و مصطفی (بنگربد: *History of Persia under Qajar Rule*, p. 426-429)

حاکم منطقه‌ای بی‌اهمیت در مازندران گردید و چون این تصدی را کسر شأن می‌دانست از آمدن به دربار سرباز زد. سپس به خواهش مادرش به تهران آمد و در آنجا بود که کشته شد. شاه به باباخان که اندکی پیش از آن ولیعهد شده بود، گفته بود این کار برای آسودگی وی بوده، «تا اینکه این حلال‌زاده (جعفرقلی خان - مؤلف) نتواند تاج را از سرت برباید».^۱

علی‌قلی خان، برادر ششم آقامحمد، پس از آگاهی از هلاکت جعفرقلی خان، از برادرزاده‌اش باباخان خواهش کرد تا به شاه بگوید: «شنیده‌ام که شما (شاه - مؤلف) روزی به یکی از نزدیکان گفته‌اید: «تا هنگامی که برادران را از این جهان بر ندارم، سلطنت خود را استوار نمی‌دانم.» اکنون می‌بینم و می‌دانم که از من هم نخواهید گذشت. هر چه می‌خواهید بکنید، زودتر بکنید». آقامحمد در پاسخ گفته بود: «به عمویت بگو: آنچه شنیده‌ای درست است؛ این تصمیم من درباره پسران پدرم بود، نه درباره دخترانش. من تو را دختر محمدحسن خان می‌شمارم، - و خطاب به باباخان ادامه داده بود: «تا روزی که زنده‌ام، برادرم علی‌قلی خان، دختر محمدحسن خان است و هنگامی که نوبت پادشاهی به تو برسد، او پسر محمدحسن خان خواهد شد. هر چه زودتر کورش کن. هنگامی که اشراف و رؤیسان قاجار ببینند، تو برادر من و پسر محمدحسن خان را کور کرده‌ای، در تو قوت و قدرت پدید خواهد آمد».^۲ همین‌که فتح‌علی شاه بر تخت نشست، بی‌درنگ اندرز عمویش را آویزه گوش ساخت.

تنها دو تن از برادران آقامحمد به مرگ طبیعی مردند: محمدقلی خان، هنگام مبارزه آقامحمد در راه رسیدن به حکومت و عباس‌قلی میرزا در هفت سالگی.

۱- «زندگی‌نامه آغامحمدخان قاجار ...»، ص ۱۱۷.

J. Malcolm. Histoire de la Perse. t. 3, p. 301.

۲- «تاریخ عضدی»، ص ۱۲۶.

آقامحمدشاه چنین می‌شمرد که هر یک از برادرانش به اندازه خود او از حق ادعا بر تاج و تخت برخوردارند و برای آنکه در دسری بیشتر پیش نیابد، کوشید تا رقیبان را از سر راه بردارد. روزی گفته بود: «همه این خون‌ها را برای این ریخته‌ام، تا باباخان بتواند به آسودگی سلطنت کند».^۱

هر چند که مبارزه برای تصاحب تخت و تاج ادامه یافت، اما در اساس، همین سیاست آقامحمدشاه بود که انتقال سلطنت را به جانشین «قانونی» میسر ساخت. می‌توان گفت که آقامحمدشاه، در حقیقت، با وصیت شفاهی‌اش درباره جانشینی، گزینش پادشاهان قاجار را در همه سده نوزده معین کرده بود. به گواهی عضدالدوله، آقامحمدشاه به باباخان (فتحعلی شاه) گفته بود: «دختر محمدخان بیگلریک دولو را برای عباس‌میرزا که از راه مادری نیز وارث تاج و تخت (پس از فتحعلی - مؤلف) است به زنی بگیر، تا این‌که پسرش که نام مرا خواهد داشت و محمدمیرزا نامیده خواهد شد، نسبش از دو قبیله بزرگ قاجار باشد. عمویم سلیمان‌خان، برای دولت زحمت‌هایی بسیار کشیده است؛ دخترت را به پسر او ده و دختری که از پسر او زاده می‌شود، از دو سر نواده توست».^۲ بر اساس این دستور آقامحمدشاه درباره توارث تاج و تخت، تنها شاهزادگان قاجار از تبار قوانلو که تبار مادری‌شان از دولو باشد، می‌توانند بر تخت سلطنت بنشینند. برای همین بود که سومین پسر فتحعلی شاه - عباس میرزا - به ولایتعهدی رسید و پس از مرگ او (در دوران سلطنت فتحعلی شاه) پسر عباس میرزا - محمدمیرزا - ولیعهد شد.

آقامحمدشاه، چندان به سر و سامان دادن به زندگی اداری - اقتصادی ایران نپرداخت و بدیهی است که چندان هم حکومت نکرد. در برابر او، پیش از همه، وظیفه فرمانبردار ساختن حکمرانان محلی از راه نظامی جای داشت و افزون بر آن، امیدوار بود که قلمرو دولتش را از حساب

۱- «زندگی‌نامه آغامحمدخان قاجار...»، ص ۳۸.

۲- «تاریخ عضدی»، ص ۸۰.

مردمانی دیگر گسترش دهد. اما، برای این کار به پول نیاز بود. مالیات‌ها و هدایای فتودال‌ها که می‌کوشیدند با هدیه از سرکرده‌ی خشن قاجارها در امان باشند، غنائم جنگی و املاک مصادره شده فتودال‌ها و برخی موقوفات برای نگاهداری اردوی چهل هزار نفری بسنده نبود. شاه، نیاز به انباشتن خزانه خود داشت. گنجینه فزون از شمار نادرشاه که در مشهد (خراسان) نزد پسرش شاهرخ و نواده‌اش نادر میرزا بود، آقامحمد را آسوده نمی‌گذاشت. شاه برای لشکرکشی به خراسان تدارک می‌دید.

آقامحمد شاه در راه خراسان «با شمشیر» از میان ترکمن‌ها گذشت و قدرت و توانایی خود را در کیفر دادن به سرکشی و تاخت و تاز به شهرها و روستاهای ایران نمایانید. همین‌که اردوی شاه به مشهد نزدیک شد، نادر میرزا به افغانستان گریخت. شاهرخ نایب‌السلطنه که در مشهد مانده بود شهر را بی‌جنگ تسلیم کرد و در پی شکنجه، پنهانگاه گنجینه‌ای را که نادرشاه از هند آورده بود، نشان داد.

لشکرکشی کامیاب به خراسان انگیزه‌ای گردید برای لشکرکشی تازه به گرجستان و این کار چون یورش ناب برای گوشمالی هراکلی دوم پادشاه گرجستان که از روسیه یاری خواسته بود، ارزیابی می‌شد.

در سال ۱۷۹۷ م. آقامحمدشاه راه قفقاز در پیش گرفت. فرمان‌های شاهی با خواست به رسمیت شناختن فرمانروایی عالیّه ایران و تهدید کسانی که به فرمان گردن نهند، برای حکمرانان محلی قفقاز فرستاده شد. اردوی آقامحمد شاه، در راه گرجستان، خان‌نشین قره‌باغ را تصرف کرد و در شوشی، چشم به راه بیرون رفتن سپاه روس از قفقاز نشست (در ایران از فرمان پاول اول امپراتور تازه روسیه درباره بیرون بردن سپاه روس از گرجستان و پایان دادن به لشکرکشی زوبیفسک، آگاه بودند). ابراهیم قلی‌خان، خان قره‌باغ، به داغستان گریخت. وضع هراکلی دوم که به نامه شاه پاسخ نداده بود، پس از رفتن سپاه روس از گرجستان بحرانی شد.

کشته شدن آقامحمدشاه در ژوئن سال ۱۷۹۷ م. در دژ شوشی،

بی‌درنگ، اوضاع را هم در ایران و هم در ماوراء قفقاز دگرگون ساخت. آغامحمدخان به‌دست نوکرانش کشته شد. به روایتی، سپهسالار - صادق خان شقاقی - که با خان‌های آذربایجان و گرجی‌های مقیم ایران ارتباط داشت، این توطئه را ترتیب داده بود^۱، و به روایتی دیگر، صادق گرجی (اندری‌نامی از مردم متسخت) که به دستور مقامات گرجستان فعالیت می‌کرد، در میان کشندگان آقامحمدشاه بوده است.^۲ بنا به نوشته واقع‌نگاران، سه تن از نوکران آقامحمد - صادق گرجی، خداداده اصفهانی و عباس مازندرانی که شاه وعده داده بود برای خطایی که از آنان سر زده است بامداد آنها را بکشد، شب هنگام گلوی او را بریدند. اشیای گرانبهایی که از شاه بدست آمد به صادق خان شقاقی واگذار شد و این اساسی شد بر این پندار که علیه شاه توطئه‌ای بوده است. قاتلان شاه به دست بزرگان قاجار و از جمله مادر باباخان و خاله شاه کشته شدند. جسد شاه را به مشهد آوردند و در آنجا گور کردند.

کشته شدن شاه، از یورش او به گرجستان پیشگیری کرد. اردوی شاه پراکنده شد و موج تازه مبارزه برای رسیدن به تاج و تخت، ایران را فراگرفت. خان‌های بانفوذ که با اردو درشوشی بودند به سوی تهران شتافتند تا در مبارزه درباری شرکت کنند و یا راهی محل حکومت‌های خود شدند تا هنگام تغییر فرمانروا آن را برای خود نگاه دارند. حاجی ابراهیم وفاداری خود را به فتحعلی خان - وارث تاج و تخت - اعلام کرد و با گردآوری سپاهی درخور، راهی تهران شد.

فتحعلی شاه (باباخان)، پسر بزرگ حسین‌قلی خان در سال ۱۷۷۱-۷۲م. زاده شد. در لشکرکشی‌های آغامحمدخان همراه وی بود و

۱- گ. دروویل. «سفر در ایران در سال‌های ۱۳۱۲-۱۸۱۳»، مسکو، ۱۸۲۶، ص ۳۶.

۲- در تاریخ‌نویسی کنونی گرجستان چنین گمانی است که در دربار هراکلی دوم شورای محرمانه‌ای تشکیل یافته بود و در آن شورا تصمیم به کشتن آغامحمدخان گرفته بودند تا از یورش سپاهیان ایران به گرجستان پیشگیری کنند (بنگرید: ز. م. شارشیندزه، «ایران در نیمه دوم سده هجدهم». ص. ۳۵).

او را سپهسالار بدی بر نمی شمردند. هنگامی که شاه را کشتند، جانشینش در شیراز بود. او با سپاهی اندک راه تهران در پیش گرفت.

حسین قلی خان قاجار، برادر باباخان و حکمران فارس، صادق خان شقاقی در آذربایجان، علی قلی خان قاجار برادر آقامحمدشاه (که به زودی کورش کردند) و محمدخان - پسر ذکی خان زند - مدعی سلطنت شدند. حسین قلی خان به زودی سلطنت فتحعلی شاه را پذیرفت و بنا به خواهش مادرش حاکم شیراز شد، اما سپس بر شاه شورید و خواستار شد که گذشته از حکومت های شیراز و کرمان، حکومت اصفهان را هم به وی بدهند. صادق خان شقاقی با خان های کرد که از وی پشتیبانی می کردند توانست آذربایجان را تصرف کند، تا قزوین بیاید و در آنجا موضع بگیرد. صادق خان از ترس برخورد با سپاه باباخان که نزدیک می شد، به سراب رفت، اعلام فرمانبرداری کرد و حکومت سراب را گرفت. به زودی صادق خان به همراهی حکمرانان خوی و تبریز - جعفر قلی خان دنبلی و محمد قلی خان افشار - بر قاجاریان شوریدند، اما ارتش سلیمان خان قاجار - نظام الدوله - آنها را درهم شکست و همه مایملک آنان مصادره شد. محمدخان زند، با بهره گیری از پشتیبانی قوم خویش و لرها، کوتاه زمانی بر اصفهان تسلط یافت و بر اسبان و دیگر اموال مردم دست انداخت و آنها را ستانید. قاجارها برای درهم شکستن پایداری زندیان به ناچار نیرویی بزرگ بسیج کردند. آتش شورش های ضد قاجار در همه جا شعله می کشید و گواهی بود بر گرایش های تجزیه طلبانه فئودال های بزرگ. باباخان، تنها در سال ۱۷۹۸ م. بود که توانست به یاری حاجی ابراهیم بر همه مخالفان پیروز شود.

مبارزه برای رسیدن به تاج و تخت، که به رغم بودن ولیعهد رسمی، هنگام بر تخت نشستن دومین شاه قاجار در گرفت سرمشقی بد بود. می توان گفت که همه پادشاهان پسین قاجار، با مبارزه ای پیدا و ناپیدا علیه خویشاوندان نزدیک خود بر تخت نشستند. این، گواهی است بر آنکه

حتی در میان خاندان حاکم - قاجارها - هم، نه احترامی برای شخصیت شاه بود و نه این‌که پیش‌پا افتاده‌ترین قانون‌ها رعایت می‌شد. نه تنها حق تعیین جانشین، بلکه اصل انتقال سلطنت از پدر به پسر و یا به ارشد خاندان، مورد گمان و گفتگو بود.

باباخان، در مارس سال ۱۷۹۸ (نوروز سال ۱۲۱۷)، به نام فتحعلی شاه تاج‌گذاری کرد.

فتحعلی شاه در مورد نزدیک‌ترین خویشاوندانش از سیاست آقامحمدشاه پیروی می‌کرد. «بی‌درنگ فرمان داد عموی علی‌قلی خان را کور کنند و پس از مرگ مادرش که استغاثه می‌کرد به برادرش آزار نرساند، حسین‌قلی خان را هم نابینا کرد. نسل کوچک‌تر خان‌های قاجار نه اینکه زیر پیگرد نبودند، بلکه برعکس، فتحعلی شاه آنان را به کارهای بزرگ و پراهمیت می‌گماشت.

بسیاری از مؤلفان سده نوزدهم و در پی آنان پژوهشگران امروز هم گرایشی به یادآوری سه «شایستگی» فتحعلی شاه دارند، که همانا، ریش دراز، کمر بسیار باریک و تولید مثل بی‌همتای اوست.^۱ از نسل او، پس از وی، دو هزار تن مانده بودند که ۵۷ پسر، ۲۶ دختر، ۲۹۶ نواده پسر، ۲۹۲ نواده دختر و نبرگانی بسیار در میان آنان برده‌اند.^۲

حرمسرای شاه با هشتصد همسر و کنیز (۱۵۸ زن، برای شاه فرزند آوردند) و اردوی بزرگ خواجه سرایان - هر چند که اندکی از زنان، نقشی در زندگی سیاسی ایران داشتند - در دربار شاهی، جایی نمایان داشت. مادر فتحعلی شاه، با بهره‌گیری از گرامی داشت فرزند، توانست دیرگاهی شاه را با برادرش سازگار کند؛ پس از مرگ مادر، یکی از زنان شاه - گلبدن

1- J. M. Upton. The History of Modern Iran. An Interpretation. (Mass.), 1961. p. 4.

۲- همانجا. بنابر اخباری دیگر، او ۶۰ پسر و ۵۰ دختر داشته است. نیز بنگرید: عباس اقبال، «انقراض قاجاریه»، تهران، ۱۳۲۰، ص ۳۹۷. درباره پسران، زنان و دختران پادشاهان قاجار. History of Persia under Qajar Rule. p. 426-429. بنگرید:

باجی - که سپس به «صندوقداری» رسید و پس از آن به خزینةالدوله لقب یافت، در رأس اداره حرمسرا جای گرفت. بازرگانان توانسته بودند از حمایت این زن برخوردار گردند. به ویژه یکی از دختران شاه - شاه بیگم خانم ضیاءالسلطنه - دانا و به فراخور خود، فرهیخته نیز بود، نفوذی بسیار داشت. او بود که محرمانه‌ترین نامه‌های شاه را می‌نوشت. همه جواهرات مادر شاه به همین دختر رسید و او در قبال دربار از استقلال مالی برخوردار شد.

به نوشته تاریخ‌نویسان ایران، فتحعلی شاه مردی جنگی نبود و می‌کوشید از شرکت در جنگ، سرباز زند (تنها یک بار، آن‌هم هنگام جنگ با روسیه، برای روحیه دادن به سربازان، به آذربایجان رفت، اما همین‌که از شکست ارتش عباس میرزا آگاه شد، بی‌درنگ به سلطانیه بازگشت^۱). اما، شاه هنگام مبارزه با مدعیان سلطنت و سرکوبی اقدامات تجزیه‌طلبانه خان‌ها و حکام گوشه و کنار، استعدادی شایان نشان داده بود. پس از آن برای سرکوبی، سپاه‌یانی به فرماندهی پسران و حتی نوادگانش می‌فرستاد.

در روزگار فتحعلی شاه بود که ایران در سیاست پیچیده بین‌المللی در خاور نزدیک و میانه، در معرض قرار گرفت و به موضوع بدل گردید. تماس‌های دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی ایران با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری غربی، واپسماندگی و سستی دولت ایران را آشکار ساخت. دو جنگ ایران و روس و چندی پس از آن، در روزگار محمدشاه، دو جنگ با انگلستان بر سر هرات، برای ایران با کامیابی همراه نبود. جنگ‌های ایران و ترک نیز ناتوانی ایران را در انجام سیاست فعالانه جنگی و در دستیابی بر برتری نظامی حتی بر همسایگان آسیایی‌اش نمایان‌دند. پس، ایران نمی‌توانست به غنایم سرشار جنگی و سیل ارزش‌های مادی و پول از بیرون، که امکان می‌داد قاجارها ارتش را نیرو

دهند و به اقتصاد ثبات بخشند، سیاست مرکزمداری را سخت‌تر اعمال کنند و توجهی بیشتر به فرهنگ بدهند، امیدوار باشد.

عباس میرزا - سومین پسر شاه - به جانشینی برگزیده شد که هر چند مایه ناخرسندی برادر بزرگ ولیعهد - محمدعلی - گردید، اما در ایران اقدامی قانونی شناخته شد که در وصیت‌نامه آقامحمدشاه هم، آمده بود.^۱ اداره آذربایجان را همواره جانشین‌های تاج و تخت در دست داشتند و این، همچون آماده شدن آنان برای اداره دولت ارزیابی می‌شد و نیز میسر می‌ساخت که دربار ولیعهد از حساب یکی از پراهمیت‌ترین و غنی‌ترین ایالت‌های ایران از نگاه مادی تأمین گردد.

تبریز که دربار ولیعهد در آنجا بود، به راستی، دومین پایتخت ایران شد و نه تنها در سروسامان دادن به کارهای درونی و بیرونی، بل همچنین در گسترش مناسبات بین‌المللی، به ویژه در نخستین ثلث سده نوزدهم، نقشی پراهمیت یافت. در برخی موردها، هنگام بازگشودن مسأله‌ای دیپلماسی، دربار ولیعهد، حتی واپسین مرجع بود.

عباس میرزا، شخصیت برجسته سیاسی ایران در نخستین ثلث سده نوزدهم و از استعداد خوب فرماندهی نظامی، دیپلماسی و رهبری اداری برخوردار بود.^۲ او، همچون سرفرمانده، به بازسازی ارتش ایران پرداخت. عباس میرزا از مخالفان پرتلاش نفوذ روسیه در ایران بود و برای همین هم، از علاقه خاص مردم و توجه انگلیس‌ها که ستایش‌های بسیار

۱- بسیاری از قاجارها مدعی تخت و تاج پادشاهی بودند. حسین‌قلی خان، برادر شاه که به حکومت کاشان منصوب شده بود، با نیرنگ اصفهان را تصرف کرد. به نام خویش سکه زد و خود را حکمرانی مستقل خواند. سپس او را نابینا کردند. شاهزاده، حکمران بروجرد، پنداشت که فتحعلی مرده است و خود را شاه اعلام کرد. شاه برای این بزه، از وی چهل هزار چرونس (۱ چرونس = ۱۰ روبل - س.ا) خواست. (بایگانی خاور، ایران، F؛ «بایگانی اصلی»، ۹-۱، ۱۸۱۷، پرونده ۶، ورق ۳۳).

۲- ب. پ. بالایان. «مناسبات بین‌المللی ایران در سال‌های ۱۸۱۳-۱۸۲۸»، ایروان، ۱۹۶۷، بخش ۱. همچنین:

Biographical Sketch of his Late Royal Highness Abbas Mirza Pkince Royal of Persia - IRAS, Vol 1, 1834. p. 322-325;

چاپلوسانه‌ای از او کرده‌اند برخوردار گردید.

بی‌شک، عباس میرزا یکی از داناترین و پرکارترین نمایندگان قاجارها بود که هم واپسماندگی ایران و هم ضرورت بازسازی نه تنها ارتش، که تا اندازه‌ای هم آن را انجام داده بود، بل ضرورت بازسازی همه دستگاه دولت و ضرورت رشد پیشه‌وری و بازرگانی را برای پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور، در شرایط موج تازه استیلای استعماری کشورهای اروپایی درک می‌کرد.^۱ در سیاست او همه چیز درست نبود؛ روشن گردید که امیدش به یاری انگلستان امیدی غیرواقعی بوده و هنگام آغاز دومین جنگ ایران و روس نیز عنصرهای ماجراجویی در او دیده شد. نه تنها قدرت بازدارنده شاه، بلکه آماده نبودن خود کشور حتی برای یک بازسازی سطحی و ناتوانیش در رویارویی با فشار کشورهای نیرومندتر و از جمله روسیه، سبب ناکامی‌های عباس میرزا بوده است.

قائم مقام، میرزا ابوالقاسم فراهانی - وزیر عباس میرزا - با برخورداری از حمایت وی، نخستین گام‌ها را در راه بازسازی ایران برداشت. کوشید دستگاه اداری را بازسازی کند و نیز به رشد چاپ کتاب، آموزش فرهنگ باختر و پدید آوردن زبان ادبی تازه یاری کرد.

عباس میرزا در سال ۱۸۳۳ م. هنگامی که برای لشکرکشی به هرات آماده می‌شد، از جهان رفت و به پادشاهی نرسید.^۲

محمد میرزا، پسر عباس میرزا به جانشینی تاج و تخت اعلام گردید و این، مایه خشم پسران شاه شد که مدعی جانشینی شاه بودند. پس از مرگ فتحعلی شاه، ظل سلطان یکی از پسران بزرگ وی حکومت را در تهران تصاحب کرد. او خودش را شاه اعلام کرد و به محمد میرزا نوشت که در تبریز بماند و تا هنگامی که وی پادشاه است، همچنان ولیعهد باشد.^۳ اما،

۱- شومنا کوپچ، فعالیت دیپلماتی آ. س. گریبایدوف، مسکو، ۱۹۶۰، ص ۳۹؛ علی اصغر شمیم، «ایران در دوره سلطنت قاجارها»، تهران ۱۹۶۳، ص ۹۵.

2- Abol Qhasem Lachini. Abbas Mirsa Nayeab os-Saltaneh. Tehran, 1947.

۳- ف. کورف، «نوشته‌هایی درباره ایران» - «کتابخانه برای قرائت»، سن پترزبورگ ۱۸۳۶،

در پرتو حمایت انگلستان و به ویژه روسیه، محمد میرزا توانست همه مدعیان سلطنت را از سر راه بردارد و روز ۳۱ ژانویه سال ۱۸۳۵ م. تاج گذاری کند.^۱

نشانه‌های زبونی درونی ایران، در روزگار سومین فرمانروای قاجار، نمایان‌تر گردید، اما جوانه‌های مناسبات نوین اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه ایران، که به اندازه‌ای بسیار، در زیر تأثیر سرمایه‌داری اروپا در آغاز سده نوزدهم، آغاز شده بود، برای کشور دردناک بود. ایران، به دشواری، کفاره شکست نظامی را می‌داد و با بحران مالی - بازرگانی و رکود پیشه‌وری و انباشته شدن بازارهایش از پارچه‌ها و دیگر کالاهای اروپا، دست به گریبان بود. مخالفت آرمانی که در پایان فرمانروایی محمدشاه به موعظه آشکار تمرد از قاجارها و دعوت به دگرگون ساختن جامعه ایران بر بنیادی مذهبی (جنبش با بیان) و یا در راه «تنظیمات» بدل گردید، پنهانی پخته می‌شد. در نیمه سده نوزدهم از تلاش سیاست خارجی ایران، به گونه‌ی دیده شونده کاسته شد؛ تأثیر انگلستان و روسیه بر سیاست دربار تهران، بیش از پیش فزونی یافت.

محمدشاه، به اعتراف معاصرانش، چنانکه باید، فهمیده نبود، ابتکار نداشت و مردی بود رنجور. نخستین تدبیر او - لشکرکشی به هرات - با ناکامی به پایان رسید. او که می‌توان گفت، همه قدرت دولت را به وزیر اولش قائم مقام حاجی میرزا آغاسی، واگذار کرده بود، بیشتر به تماشاگری در بالای تخت پادشاهی مانندی داشت، که از کارهای داخلی و خارجی دولت چندان سر در نمی‌آورد.^۲ در روزگار محمدشاه، خاندان‌های اشرافی و روحانیون تأثیری بزرگ بر سیاست یافتند. در واپسین سال‌های فرمانروایی او بر ایران، بیش از پیش چشم‌ها به پسرش

← اکتبر - نوامبر، ص ۲۲۱.

1- J.M. Upton. *The History of Modern Iran*, p.7.

2- P. Avery. *Modern Iran*, p. 30.

ناصرالدین میرزا دوخته شده بود، که در دربارش در تبریز، کارمندان فرهیخته نسبی طراز نوینی گرد آمده بودند و در دیپلماسی و نیز اداره کارهای آذربایجان از کامیابی‌هایی برخوردار بودند.

در نیمه سده نوزدهم، میان شهرها، حتی شهرهایی که پایتخت بودند - تهران و تبریز - ارتباطی درست نبود. محمدشاه در شب ۲۴ اوت سال ۱۸۴۸ م. از جهان رفت. جنازه‌اش را برای نظاره همگان، گذاشته بودند. اما، ناصرالدین میرزا، جانشین تاج و تخت، تنها روز ۲۶ اوت به وسیله آنیچکف سرکنسول روسیه، که به وی توصیه کرده بود بی‌درنگ راهی تهران شود، از وخامت سلامتی شاه آگاه شده بود. ناصرالدین میرزا نمی‌توانست تصمیم بگیرد. می‌ترسید هنگام ورودش به تهران شاه زنده باشد و برای آمدن خودسرانه‌اش خشم گیرد، که می‌توانست خطر محروم شدن از جانشینی را همراه داشته باشد. افزون بر این، پول و سپاه پاسدارش نیز اندک بودند. ولیعهد، امیرنظام - میرزا تقی‌خان - وزیر جنگ خویش را از ارزروم فرا خواند تا بی‌درنگ سپاهی گرد آورد و با پاسداری آنان راهی تهران شود. سفر به درازا کشید و روز ۳۱ اوت نامه‌ای از مادرش به وی رسید، که در آن خبر مرگ شاه بود.^۱

اما، از آنجا که منجمان روز ۳۱ اوت را برای آغاز سلطنت و سلام رسمی شاهی، روزی نحس می‌دانستند، ناصرالدین شاه، نخستین سلام خود را روز اول سپتامبر در تبریز برگزار کرد. او می‌بایست بی‌درنگ به تهران برود، تا مدعیانی که برای سلطنت پیدا شده بودند - سیف‌الملوک میرزا و دیگران - مایه بی‌نظمی در کشور نگردند. میرزا تقی‌خان پنج فوج گرد آورد، اما شاه نمی‌توانست راه بیافتد، خزانه‌اش تهی بود و آغاز پادشاهی، بی‌داشتن پول، کاری است پرخطر. شاه خودش را به بیماری زد تا چند روز دیگر سفر را به درازا بکشاند و از آنیچکف وام خواست. در

۱- بایگانی خاور، ایران. F، «بایگانی اصلی»، ۹-۱، Op. ۸، ۱۸۴۹-۱۸۴۸، پرونده ۱۴، ورق‌های ۱۷۸:۷، ۴، ۲.

کنسولگری روسیه پول نبود، اما آنیچکف، بازرگانان یونانی - ساگراندی، پتروکو کینو و هالدوواکی را که زیر حمایت روسیه بودند - راضی کرد تا به شاه ۱۰ هزار تومان وام بدهند، بازرگانان ایرانی نیز همین اندازه پول به شاه وام دادند.^۱ ناصرالدین شاه، روز ۶ سپتامبر راه تهران را در پیش گرفت و به پندار آنیچکف «نمایان‌ترین آمادگی را برای دور نشدن از نفوذ و تأثیر»^۲ هنگام حرکت از تبریز، با خود داشت.

به راستی هم، که وابستگی محمدشاه، جانشینش و بسیاری از اشراف و اعیان ایران به سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های انگلستان و روسیه، یکسره نمایان بود. هر چند که رفتار آنان به ظاهر همچون اراده‌عالیه و فرمان‌های حکومت ایران قلمداد می‌گردید، بیشتر به خواست و یا حتی به فرمان سران سفارتخانه‌های انگلستان و روسیه بود. ناصرالدین شاه، هنگامی که راهی تهران می‌شد، بر آن بود که اداره کارهای آذربایجان را به طهماسب میرزا واگذار کند، اما آنیچکف و استیونسن پافشاری کردند که ملک قاسم میرزا عم شاه، که پس از مرگ قهرمان میرزا آذربایجان را اداره کرده^۳ و به کنسولگری‌های انگلستان و روسیه، نزدیک بود، آذربایجان را اداره کند. بدین مناسب، ملک قاسم میرزا لقب «فرمانفرما» یافت و محمد طاهرخان وزیر او شد و میرزا حسن - برادر میرزاتقی خان - نزد او به وزارت جنگ رسید.^۴

فرمانروایی چهارمین پادشاه قاجار، ناصرالدین شاه (روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ م. تاج‌گذاری کرد و در سال ۱۸۹۶ م. کشته شد) با قیام‌های توده‌یی مردم - شورش بابیان به هنگام تخت نشستن وی و «بلوای تنباکو» اندکی پیش از مرگش - روشنگری ایرانیان، گونه‌ای تجدد در مذهب و تلاش برای اصلاحاتی سطحی همراه بود و همه اینها در زمینه اسارت رفته رفته ایران و بدل گردیدنش به نیمه مستعمره دولت‌های اروپایی انجام

۱- همانجا، ورق‌های ۳۴ و ۳۵.

۲- همانجا، ورق ۵۱.

۳- همانجا، ورق‌های ۱۶-۱۷، ۲۲-۲۳.

۴- همانجا، ورق ۴۱.

می‌گرفت.

ناصرالدین شاه که مردی دانا، چنانکه باید فرهیخته و برای کارهای دولتی آمادگی داشت، فرمانروایی خود را با نیت خیر بیرون کشیدن ایران از بحران آغاز و از اصلاحات و زیرش - میرزا تقی خان امیرکبیر - پشتیبانی کرد. او می‌توانست به شایستگی‌های تمدن اروپا ارزش بدهد و مخالف نبود که چیزهایی از باختر یاد بگیرند، اما او هم در برابر فئودال‌ها و روحانیون شیعه واپس نشست و به اصلاحاتی سطحی در ارتش، دستگاه دولت و محاکمات بسنده کرد و با آنکه در سخن، دم از سیاست غارتگرانه انگلستان و روسیه در ایران می‌زد، با آنها پیمان‌ها و قراردادهایی بست که کشور را به حال و روز نیمه مستعمره درآورد.

بسیاری از ویژگی‌های زندگی مملکت، گواه ویژگی گذار دولت ایران در روزگار قاجارها و آماده شدن آن برای شرایط تازه و دگرگونی رفته‌رفته به دولتی بورژوازی است که در سده بیستم، پس از واژگون شدن دودمان قاجار، در ایران انجام گرفت.

آغامحمدخان دولتی فئودالی پدید آورد و از خود به جای گذاشت، که خاص و نمونه کشورهای خاور نزدیک و میانه در آن روزگار بوده است. «تذکره الملوک» (یادآوری به شاهان) دوران صفویه، می‌توانست برای او هم، در سر و سامان دادن به اداره مملکت، دستورالعملی باشد. آغامحمدخان برخی اصول سیاست دولت و از جمله سیاست حمایت از بازرگانان و پیشه‌وران و تماس‌های گسترده‌تر با اروپاییان را که به نگرشی بزرگ به ایران آغاز کرده بودند از کریم خان زند فراگرفته بود.^۱ اما، پندار درباره ماهیت حاکمیت دولتی و اداره دولت، پنداری بود سستی. شاه، یعنی سرکرده این جهانی و معنوی؛ او دارای حقوقی است نامحدود، حکام ولایات را برمی‌گزیند و آنان اداره ولایت‌ها را پیرو اصل کهن وابستگی فئودالی، پدید می‌آورند. شاه سرفرمانده ارتش است و به یاری

۱- ر. هوانیان. «منضم ساختن ماوراد قفقاز به روسیه». ابروان، ۱۹۴۹، بخش‌های ۲۰۱.

ارتش، فتودال‌ها را که در راه استقلال می‌کوشند، در اطاعت نگاه می‌دارد و نیز برای گسترش مرزهای دولت از حساب عشایر و مردمان همجوار تلاش می‌شود.

نیروهای تجزیه‌خواه و مرکز‌گریز، به‌ویژه، در دم‌پدید آمدن دولت قاجارها بسیار نیرومند بودند، اما پس از آن نیز پادشاهان قاجار، بارها ناگزیر به سرکوبی قیام‌های تجزیه‌طلبانه فتودال‌های گوشه و کنار دوردست، سران قبیله‌های بزرگ کوچی و همچنین گوشمالی حکام ولایت‌هایی می‌شدند که از سوی تهران منصوب شده بودند و سپس از اطاعت شاه، پرداخت مالیات و گذاشتن سپاهی در اختیار مأموران شاه سرباز می‌زدند. موردهایی هم که برخی خان‌ها به هیچ روی حکومت شاه را نمی‌پذیرفتند اندک نبوده است.

هر چند، نامشخص بودن برخی بخش‌های مرزهای ایران، تا سده بیستم هم مایه مناقشات مرزی با امپراتوری عثمانی، روسیه، خان‌نشین‌های آسیای مرکزی و افغانستان بود، روند شکل‌گیری قلمرو دولت، در اساس، در سال‌های دهه چهارم سده نوزدهم به انجام رسیده بود. در شکل‌یابی قلمرو دولت، دیگر نه اینکه نیروهای نظامی ایران و خان‌نشین و یا عشایر همجوار، بلکه نیروهای مسلح دولت‌های اروپا - روسیه و انگلستان - گرایش فزاینده پدید آوردن دولت ملی (افغانستان) و نیروی قراردادهای پیمان‌های بین‌المللی و دوجانبه (با امام مسقط و جز اینها)، عاملی مؤثر بودند. جنگ‌های ایران و روسیه، ایران و ترکیه، مناقشه با افغانستان و جنگ انگلیس و ایران بر سر خان‌نشین هرات، برای تعیین مرزهای ایران، اهمیتی سرنوشت‌ساز داشتند. مرزهای شمالی ایران طبق قراردادهای گلستان (سال ۱۸۱۳ م.) و ترکمن‌چای (سال ۱۸۲۸ م.)^۱

۱- بنگرید به افزوده‌ای بر کتاب: پ زوبف، جگونگی واپسین جنگ روسیه با ایران ۱۸۲۶-۱۸۲۸ همراه با بررسی تاریخی - آماری شهرهای متصرفی و یادآوری ایروان، سن پترزبورگ، ۱۸۳۴ م.

مرزهای باختری، طبق قرارداد ارزروم در سال ۱۸۴۷م. و نظر کمیسیون تحدید حدود ترکیه و ایران در سال ۱۸۴۹م.^۱ مرزهای خاوری با افغانستان، طبق قرارداد ۱۸۷۵م. ایران و انگلیس در پاریس و قرارداد تحدید حدود با افغانستان در سال ۱۸۷۲م. معین شده بودند؛ پس از مذاکراتی با بریتانیای کبیر، مرزهای ایران با هندوستان، در بلوچستان و سند هم مشخص گردید.

قاجارها، در آغاز، تقسیمات کهن کشوری دوران صفویه، نادرشاه و زندیان را نگاه داشته بودند.^۲ در نیمه سده نوزدهم، رفته رفته، سیستم تازه تقسیمات کشوری پدید آمد که اداره متمرکزتر دولت را تأمین می کرد. بنابر اطلاعاتی که از ا. ن. برزین ابه رهزین، جهانگرد خاورشناس روسی به ما رسیده است، ایران در دهه پنجم به دوازده ولایت بزرگ؛ آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد، کردستان، عراق عجم، خراسان، خوزستان، سیستان^۳، فارس، کرمان و لرستان تقسیم می شد و آنها نیز به نوبه خود به بلوکات و محلات بخش می شدند و ده، کوچک ترین بخش اداری بود.^۴ شهرها نیز به محله ها تقسیم شده بودند.

نظام دستگاه اداری دولت هم پیرو تقسیمات کشوری که در آغاز سده

۱. [ی. ا. جریکف]، «یادداشت های سفر» ی. ا. جریکف، کمبسر روسی، میانجی تحدید حدود ترکیه و ایران در سال های ۱۸۴۹-۱۸۵۲. زیر نظر م. آ. گامازف سن پترزبورگ ۱۸۷۵؛ و. ف. مینورسکی. «تحدید حدود ترکیه و ایران»، سن پترزبورگ، ۱۹۱۶، ص ۳۵۱-۳۹۲.
۲. بنا بر نوشته ا. ف. بلارامبرگ. در ایران ۲۹ ولایت با ۱۲ شهر بی ولایت و دارای حومه، بوده است (بنگرید: ا. ف. «بررسی آماری ایران در سال ۱۸۴۱م.»، سن پترزبورگ، ۱۸۵۳، ص ۶۷-۶۴)؛ به نوشته کرزون. ۳۱ ولایت بنگرید:

G. Curzon. Persia and Persian Question. vol. I. Cambridge. 1914, p. 432.

به نوشته م. س. ایوانف. ۳۰ ولایت و ۴ ایالت - آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان - بوده است (بنگرید: م. س. ایوانف، «تاریخ مختصر ایران»، مسکو، ۱۹۵۲، ص ۱۲۳). در تقسیمات اداری کشور، تنها در نیمه دوم سده نوزدهم، اصلاحاتی شد [بنگرید: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، «مرآت البلدان»، ج. ۱، تهران، ۱۲۹۶ (۱۸۷۷)]

۳. علی خان، حاکم سیستان، تنها در سال ۱۸۵۸م. بود که به اطاعت از ایران گردن نهاد.
۴. ا. ن. به رهزین. «سفر به خاور زمین». ج. ۲، «سیاحت در شمال ایران»، غازان، ۱۸۵۲، ص ۲۳۱.

نوزدهم، سیمای فتودالی خود را سرتاپا نگاه داشته بود ساخته شده بود. اصول سنتی فتودالی با نگاهداری برخی ویژگی‌های پدرسالاری و گونه‌ای تعهدات فرمانبرداری در نظام اداره دولت، شالوده اداره کارهای مملکت بود.

صدراعظم، پس از شاه، نخستین شخص مملکت و رئیس دستگاه دولتی - اداری بود. در نیمه نخست سده نوزدهم، بنابر معمول، مأمورانی دانا که همواره هم فرهیخته نبودند این مقام را به عهده داشتند، تأثیری بزرگ در سیاست داخلی و خارجی ایران می‌گذاشتند و می‌توانستند حتی اراده خود را بر شاه هم تحمیل کنند. هنگام اصلاحات سال ۱۸۵۸م. مقام صدارت عظمی ملغی گردید و شورای وزیران به ریاست شاه پدید آمد. شش وزارتخانه ساخته شد. اما به زودی، دوباره مقام صدارت عظمی احیا گردید.

گاهی صدراعظم، سرفرمانده قوا نیز بود. در نیمه سده نوزدهم، در روزگار میرزا تقی خان امیرکبیر و حاجی میرزا حسین خان سپهسالار، که ۱۳ نوامبر ۱۸۱۷م. به صدارت رسیده بود این دو مقام با هم بودند.

صدراعظم برای خودش سه معاون معین می‌کرد: مستوفی الممالک (اداره کننده مالیه)، منشی الممالک (اداره کننده سیاست خارجی و داخلی) و سالار لشکر (سرفرمانده قوا). پس از بازسازی ارتش به دست عباس میرزا، مقام‌های تازه فرماندهی - امیرنظام (فرمانده نیروهای منظم) و امیرلشکر (فرمانده نیروهای غیرمنظم)، پدید آمدند. بنابر معمول حکام را صدراعظم می‌گماشت. مستوفی - مأمور مالیه ولایت - و تحصیلدار - مأمور مالیه شهر - بود و مالیات‌ها به دست کدخدایان و رؤسای محلات گردآوری می‌شد. گاهی، مباشر مالیات عشایر را گردآوری می‌کرد، اما بنابر معمول، خود خان از راه دستگاه اداری عشایر، مالیات جمع می‌کرد و سپس آن را همچون مالیات و یا هدیه به خزانه می‌داد.

در نخستین ثلث سده نوزدهم «اروپایی کردن» دستگاه دولت، رفته رفته نمایان گردید: گهگاه، صدراعظم، وزیر اول و منشی الممالک، وزیر امور خارجه نامیده می شد و جز اینها.

قائم مقام ها - بزرگ ترین کارمندان در دربار ولیعهد در تبریز - که پس از شاه شدن ولیعهد، صدراعظم می شدند، از نفوذی بسیار برخوردار بودند، چنانکه میرزا بزرگ (در فوریه سال ۱۸۱۰م. شاه او را به وزارت خویش گماشت و پسرش حسن خان، قائم مقام ولیعهد شد) چون خود ولیعهد گرایش به انگلیس داشت؛ مقامات روسی او را مرد دورویی برمی شمردند، که به قول خود به آنها وفا نکرده است. عیسی فراهانی و به ویژه پسرش ابوالقاسم فراهانی یکی از بزرگان فرهیخته نیمه نخست سده نوزدهم که بر رشد پسین زبان ادبی فارسی تأثیر گذاشت، نفوذی بسیار داشتند. حاجی میرزا آغاسی نیز در دستگاه محمدشاه، مردی نیرومند بود. حاکم و یا مأمور نظامی (بیگلریک، بیلریک، امیرالامرا) در رأس ولایت های مرزی بودند. بیگلریک ها هم کارهای اداری را در دست داشتند و هم کارهای لشکری را. گماشته شدن به مقام بیگلریکی، همواره با دادن لقب خانی همراه بود. در ولایت هایی که در آنجا عشایر نیرومند کوچی نبودند، بیگلریک ها زود به زود، تغییر می کردند. بنابر معمول، بیگلریک ها از میان نمایندگان اشراف محلی و در برخی موارد از میان افراد خاندان خان محل منصوب می شدند.

در آغاز سده نوزدهم، قاجارها ولایات شمالی خویش - خان نشین ایروان، قراباغ، شیروان، آذربایجان، تالش، کوهپایه، اردبیل و نواحی مجاور - را از آن شاه می دانستند، بیگلریک ها را از اداره آنجا برکنار کرده و مأمور ویژه کشوری برای اداره آنجا گماشته بودند. در اداره بیگلریکی اینها بودند: بیگلریک، شیخ الاسلام (از تهران همچون رئیس روحانیان شیعه منصوب می شد)، محاکم شرع (قاضیان و ملایان)، صدر (اداره

کننده موقوفات ولایت تابع که دیوان صدرالصدور بود)، وزیر (پاسخگوی دریافت مالیات‌ها که تابع وزیر اعظم و یا صدراعظم بود). بنابر معمول، شاهزادگان به حکومت ولایت‌های پراهمیت گماشته می‌شدند و در صورت سرکشی، جای آنان را به شاهزادگانی دیگر واگذار می‌کردند. در ایران سده نوزدهم، کمبود شاهزاده نبود. اغلب، پس از تاجگذاری پادشاه تازه، حکام تغییر می‌کردند. چنانچه در ولایت پراهمیتی چون فارس، از سال ۱۷۹۱ م. تا سال ۱۸۷۰ م. بیست حاکم تغییر کردند.

گاهی، خان‌های محلی و یا اشخاصی تصادفی، حکومت ولایت و یا شهر را تصاحب می‌کردند. چنانچه، در روزگار حکومت میرزایی خان در اصفهان، اداره شهر در واقع، با میرزا عبدالحسین لوطی‌باشی بود.^۱ در مواقع اضطراری، یک شورای مشورتی از بانفوذترین فئودال‌های درباری و روحانیون شیعه گرد می‌آمد. در اخبار تاریخی (رضاقلی خان هدایت و دیگران)، شرح جلسات چند شورا آمده است که در آنها، در اساس، مسائل جنگی بررسی شده است. شورای دولتی، رسماً در سال ۱۸۵۹، تأسیس گردید.^۲

وظایف قضایی در دست روحانیون شیعه بود. به پرونده‌های مدنی و برخی پرونده‌های جنایی، بر اساس قوانین شریعت رسیدگی می‌شد. اما، چون اختیارات شاه نامحدود بود، وی بالاترین داور درباره همه مسائل هم بود و بخشی از اختیارات او به مأموران اداری - حکام و جز آنها - نیز واگذار می‌شد. نمایندگان محکمه اینجهانی (عرف) - داروغه و کدخدا - با پیروی از نظر داوران مذهبی - قاضیان، علما و ملایان - حکم صادر می‌کردند.^۳ بسیاری از مناقشات کوچک به ویژه در میان عشایر، بر اساس

۱- بایگانی خاور، ایران، ف. «بایگانی اصلی»، ۲۰۱، op، 8، ۱۸۴۸-۱۸۴۴، پرونده ۱۶، ورق ۴۶.

۲- محمدحسن خان صنیع‌الدوله، «تاریخ منتظم ناصری»، ج. ۳، تهران، ۱۳۶۰، ص ۲۶۶.

3. Hamid Algar. Religion and State in Iran. 1785-1906. the Role of

رسوم معمولی (عادت به عرف)، حل و فصل می‌شدند. مناسبات میان عیسویان را که بسیار بندرت برای حل و فصل کارهای مورد مناقشه به حکام رجوع می‌کردند، حقوق کلیسایی و معمولی، سروسامان می‌داد. می‌توان گفت، که مقامات محلی، به هیچ روی در مناسبات میان جامعه یهودیان و یا زرتشتیان مداخله نمی‌کردند؛ اگر یک عیسوی، یهودی و یا زرتشتی از سوی یک مسلمان مورد پیگرد قرار می‌گرفت، مقامات محلی به شکایات رسیدگی می‌کردند و گهگاه، کار به دربار شاه هم کشیده می‌شد.

اجرای تصمیمات محاکم شرعی و نیز عرفی با مقامات اداری بود. اداره زندان‌ها نیز با مقامات کشوری بود. اعدام و زندان شکل‌های اساسی کیفر آدمکشی، راهزنی، دزدی و تبهکاری‌هایی از این دست بود. گذشته از این، گوش و بینی بزهکاران را هم می‌بریدند، دست‌ها و پاهایشان را قطع می‌کردند، آنها را چوب و یا تازیانه می‌زدند، ریسمان پیچشان می‌کردند و در کوچه و بازار می‌کشاندند و یا وارونه سوار بر خر می‌کردند و جز اینها. اما، می‌شد با پرداخت مبلغی کلان به حاکم، از برخی کیفرها گریخت. خفه کردن و زهر دادن، گونه‌ای اعدام «افتخارآمیز» برای بزرگان و اشراف بود (گاهی ریسمانی ابریشمین برای محکوم به مرگ، می‌فرستادند). اما، حتی عالی‌مقام‌ترین افراد هم، همواره نمی‌توانستند از کیفرهای شرم‌آور بگریزند، چنانچه اللهیار آصف‌الدوله را در ملاء عام چوب زدند. سادات اولاد پیامبر، در وضعی خاص بودند و آنها را بنابر معمول، اعدام نمی‌کردند و حتی اگر به تبهکاری دولتی نیز دست می‌زدند، بندرت کیفر می‌دیدند. اما، هنگام سرکوبی با بیان، برخی از سادات را هم در ملاء عام، به قتل رساندند.

در ساخت دولتی ایران، نقص و نارسایی فراوان و دستگاه اداری و کشوری قاجارها، برای مردم، همچون تازیانه و بی‌اغراق می‌توان گفت که

یک فلاکت ملی بود. خیانت، رشوه‌گیری، غرض‌خصوصی، وطن‌فروشی جهالت و بی‌رحمی از ویژگی‌های بسیاری از نمایندگان دستگاه قاجاریه بوده است. ملکلم - سفیر انگلستان - در سپیده‌دمان سده نوزدهم از راه تطمیع و رشوه، دربار تهران را به عقد قراردادی با بریتانیای کبیر متمایل ساخت. پس از آن، می‌توان گفت، که همه بیگانگان، برای دستیابی بر امضای قرارداد، گرفتن امتیاز و به دست آوردن مزایایی گوناگون از سوی مقامات ایران، از این شیوه آزموده شده بهره گرفتند. مصالح دولت و ملت، فدای سود اشخاص می‌شد.

ارتش، در دولت نقشی پراهمیت داشت. در آغاز، آغامحمدخان بر افواج جنگی قبیله قاجار متکی بود. «ارتش» او تنها از ۵۰۰-۶۰۰ سوار، پدید آمده بود. پا به پای گسترش قلمرو زیرفرمانش، نمایندگان قبیله‌های دیگر - افشارها، کردها و حتی زندیان - به ارتش او می‌پیوستند. در پایان فرمانروایی آقامحمدشاه، در آستانه دومین لشکرکشی وی به گرجستان، ارتش شاه دارای ۴۰ هزار سپاهی بود.

ارتش آقامحمدشاه، ارتشی بود غیرمنظم و در مواقع عادی، نه‌چندان بزرگ. در صورت ضرورت، افواج قبیله‌یی و شهری گرد می‌آمدند و پس از پایان لشکرکشی جنگی پراکنده می‌شدند. در نخستین سال‌های فرمانروایی فتحعلی‌شاه هم، ارتش به همین گونه بود. پرآوازه‌ترین فرماندهان جنگی، از نمایندگان قاجارها (سلیمان‌خان و دیگران) و یا خان‌های برخی قبیله‌ها، چون صادق خان شقاقی بودند. سپاه غیرمنظم، آرامش درونی دولت را تأمین و قیام‌های تجزیه‌طلبانه خان‌ها و یا قیام‌های مدعیان تخت شاهی را کامیابانه سرکوب می‌کرد. توپخانه، چندان بزرگ نبود و بخش اساسی آن، همانا توپ‌های روسی بود که در تفلیس به دست آغامحمدخان افتاد (این توپ‌ها را کاترین دوم ملکه روسیه به هراکلی دوم پادشاه گرجستان هدیه کرده بود) و اداره آنها با گرجی‌ها بود.

هنگامی که ارتش ایران در ماوراء قفقاز با سپاهیان روسی روبرو شد و

مزه نخستین شکست‌ها را چشید، شاه و اطرافیان نزدیکش و پیش از همه عباس میرزا - جانشین تاج و تخت - به اندیشه ضرورت نوسازی نظام ارتشی ایران و تجدید سازمان ارتش با الگویی اروپایی افتادند. پندار همگانی در دربار تهران بر آن بود که سواران غیرمنظم در سده نوزدهم، در بهترین صورت تنها بدرد جنگ با ترک‌ها و دیگر ملت‌های آسیایی می‌خورد، نه به درد پیکار با روس‌ها. زمامداران ایران، امیدی بزرگ بر تجدید سازمان ارتش بسته بودند. ارتش منظمی که هزینه پدیدآوردنش مبالغی کلان شده بود، نتوانست وضع را بهتر کند و ایران را به دولتی «پرهیبت و نیرومند» بدل سازد. در ایران، شکست‌ناپذیری ارتش ناپلئون را بسیار شنیده بودند و برای تجدید سازمان و آموزش یگان‌های منظم، از افسران فرانسوی دعوت شد. گاسپار دروویل، که در سال ۱۸۰۷م. با هیأت نمایندگی پرشمار نظامی فرانسه به سرپرستی ژنرال گاردان به ایران آمده بود، در سازمان دادن به ارتش ایران و آموزش آن، شرکتی فعال داشت و سپس کتابی درباره ایران نوشت و در آنجا شرحی از ارتش نوبنیاد ایران را هم آورد.

بنا به تصمیم عباس میرزا، افواج منظم از مردم آذربایجان تشکیل شده بودند و سربازهایشان را از قبیله‌های ترک و از مردم شهرها می‌گرفتند. نظام یگانه سربازگیری نبود. سپاه از راه سربازگیری داوطلبانه برای مزد و یا از راه اجبار، تشکیل می‌شد. در آغاز، ارتش منظم (نظامی) دارای ۲۰ هزار نفر بود، ۱۲ هنگ داشت - هر هنگ با یک هزار سرباز - دو هنگ سوار - هر یک با ۱۲۰۰ سرباز - یکی مجهز به تفنگ و دیگری به شمشیر^۱ و نیز یک هنگ توپخانه با ۲۰ توپ. اسلحه ارتش را انگلستان داده بود. در سال ۱۸۲۳م. الکساندر اول تجهیزات توپخانه دو گروهان را به عباس

۱. از قبیله‌های افشار و شقاقی، هر یک دو فوج، از مرند دو فوج، از ایروان، تبریز، قراداغ و از قبیله‌های کنگلو و دمبلی هر یک، یک فوج و نیز یک فوج مختلط ضربت (اصلی) از همه آنها تشکیل شده بود.

میرزا هدیه کرد، که سپس علیه خود سپاهیان روسی به کار رفتند. در آغاز، افسران فرانسوی سپاه منظم را آموزش می‌دادند و سپس افسران انگلیسی، اتریشی و ایتالیایی. جامهٔ یکسان نیز در ارتش مرسوم شد. در ارتش حقوق هم می‌دادند. سربازان سالی ده تومان می‌گرفتند و افسران از ۴۰ تا ۵۰۰ تومان. هر چند شاه را فرماندهٔ ارتش برمی‌شمردند، اما امیرنظام در رأس آن و در واقع ارتش منظم زیر فرمان عباس میرزا بود. جانبازان، گروه دیگری از سپاه منظم (۸-۹ هزار نفر) و سپاه خاصهٔ شاهی بودند. آموزش، جامه و حقوق جانبازان نیز چون سربازان بود. گارد شاه (کشیکچی)، در دههٔ سوم دارای ۶ هزار و ۳ هزار غلام (سوار) برای همراهی شاه در لشکرکشی‌ها، (سه هزار برای پاسداری در کاخ‌ها و شش هزار افراد گارد) بود (خویشاوندان شاه، پسران خان‌ها و مردمی از قبیله‌ها و طایفه‌های گوناگون در میان اینان بودند).^۱ سپاهیان، شاه را به سبب چشم و دست تنگی‌اش، دوست نداشتند. فتحعلی شاه نمی‌خواست پولش را هزینهٔ ارتش کند و عباس میرزا به ناچار «تلاش می‌کرد» تا مبالغ مورد نیاز تجدید سازمان و نگاهداری سپاه را فراهم سازد.^۲ ف. انگلس، دربارهٔ بازسازی ارتش ایران چنین نوشته است: «در ایران، سیستم سازمان نظامی اروپا به بربریت آسیایی، پیوند زده شد».^۳

سپاهی که برای فرمانبردار ساختن خان‌های سرکش، در آغاز سدهٔ نوزدهم مأموریت می‌یافت، بزرگ نبوده است. در سال ۱۸۳۸ م. سپاهی با پانصد سوار، ۲۵۰۰ پیاده و چهارتوپ علیه بلوچ‌هایی که سر به شورش برداشته بودند، اعزام شد.^۴

سازمان افواج غیرمنظم (لشکر)، به فرماندهی امیرلشکر، بنیادش بر

۱- دربارهٔ نیروی نظامی ایران، بنگرید: «مجلهٔ نظامی» ۱۸۲۸، ش ۱، ص ۱۷۵.

۲- P. Avery. Modern Iran. p. 31.

۳- ف. انگلس. «ایران و چین». مارکس، ف. انگلس، آثار، ج ۲، ج ۱۲، ص ۲۱۸.

۴- F. Colombari. Artillerie de campagne a dromdaire employee dans l'armée Persane. - "La spectateur militaire". p., 1853, P. 231.

شکل‌یابی سپاه فتودالی بود.

هنگام عملیات جنگی در افغانستان (۱۸۳۳-۱۸۳۸ م.)، در ارتش اصلاح شده ایران، در همسنجی با پایان دهه دوم، دگرگونی‌های چندانی رخ نداده بود.^۱ اما، پس از عملیات ناموفق جنگی در هرات، دولت بر آن شد که ارتش را تقویت کند، بر نفراش بیافزاید و تسلیحاتش را بهبود بخشد. بنابر نوشته آ. ای. میدم، سفیر روسیه در تهران، در سال‌های دهه چهارم، در ارتش ایران ۹۹ هزار پیاده (۴۰ هزار سپاهی منظم)، ۱۵ هزار سوار غیر منظم و ۵ هزار توپچی با ۶۰ توپ بود.^۲ پ. پ. بوشف، این ارقام را اغراق آمیز می‌داند.^۳

برای تأمین سازمان جنگی و مهمات ارتش، در تهران و تبریز قورخانه‌هایی پدید آمدند و کارخانه‌های ویژه ماهوت‌سازی و چرم‌سازی، ساخته شدند. گلوله توپ به وزن ۴ تا ۱۸ پوند، برای دولت ایران ۱ صاحب قران (سی‌کپک نقره) و به وزن ۳۲ پوند، ۵ صاحب قران هزینه داشت. تجهیز ارتش بسنده نبود. از این‌رو شگفت‌آور نیست که هنگام محاصره هرات چنین فرمان مسخره‌آمیزی داده شده بود: گلوله‌باری باید چنان باشد که بتوان دوباره گلوله‌های پرتاب شده را گردآوری و از آنها بهره‌گیری کرد. پیشنهاد برخی افراد، چون مهندس جعفرقلی آقا برای تولید گلوله‌های ارزان‌تر توپ در کانی‌های مازندران که به تازگی کشف شده بود، از سوی وزیر اول رد شد.^۴

ارتش ایران حتی پس از بازسازی نیز قدرت جنگی چندانی نیافت و شکست‌های بیشمارش در جنگ با روسیه و انگلستان گواه آن است. پس از جنگ‌های ایران و روس، انضباط در ارتش ایران بدتر شد. چون

۱- بنگرید: آ. خ. ابیدنیش، محاصره هرات در سال ۱۸۳۸ «مجموعه نظامی»، ۱۸۹۰، ش ۱۰.

۲- بایگانی مرکزی، ف ۷۷۸، پرونده ۵۶۴۵۲، ورق ۳.

۳- پ. پ. بوشف. «هرات و جنگ انگلیس و ایران در سال‌های ۱۸۵۶-۱۸۷۵»، مسکو، ۱۹۵۲، ورق ۱۱۴، (رساله).

۴- ک. بوده. سفرنامه. «کتابخانه برای فرائت» ج. ۲۳، ۱۸۵۴، ب. ۲، ص ۴۶۴.

هزینه نگهداری سپاهیان نیز بدتر شد و معاش آنان به گونه‌ای مستمر پرداخت نمی‌گردید، سربازان با موافقت افسران به کسب و کار و دستفروشی پرداختند،^۱ بسیاری نیز یکسره پراکنده شدند و به خانه‌هایشان رفتند.

لشکرکشی به هرات و جنگ با ترکیه که کامیابی برای ایران نداشت و نیز این نکته که ارتش نتوانسته بود به سرعت، شورش با بیان را سرکوب کند، پادشاه جوان، ناصرالدین و وزیر اولش میرزاتقی خان را بر آن داشت که بار دیگر، ارتش را بازسازی کنند. بی‌شک، اصلاحات نظامی ترکیه، انگیزه انجام بازسازی ارتش ایران هم شده بود.

میرزاتقی خان امیرکبیر نظام تازه سربازگیری یعنی «بنیچه» را جاری کرد که بر اساس آن، هر واحد مشمول مالیات (روستا، زمیندار، شهر و جز اینها)، می‌بایست شمار معینی سرباز بفرستد، هزینه آمدن سربازان را تا محل گردآمدنشان بپردازد و مخارج خانواده سربازان را بدهد. روستاها به نسبت پرداخت هر بیست تومان مالیات، یک سرباز می‌دادند. خان‌های قبایل، بسته به شمار اغنام و احشام خویش، سپاهی می‌فرستادند. دولت، هر سال شمار هنگ‌های هر ولایت و اندازه بودجه هزینه آنان را معین می‌کرد. میانگین فراخواندن سرباز به ارتش، ۱۰۰ هزار پیاده و ۳۰ هزار سوار بود.^۲

کار تشکیل گردان‌ها و هنگ‌ها، با دریافت پول، به افراد واگذار می‌گردید؛ بنابر معمول، زمینداران بزرگ یا فرزندان‌شان، فرمانده سربازان منطقه خود می‌شدند. چندی نگذشت که مقام افسری، موروثی گردید و گهگاه پسر بچه‌های سیزده ساله، فرمانده گردان و یا حتی هنگ می‌شدند. درجه افسری را می‌شد با پرداخت ۳۰-۱۰۰ تومان، خریداری کرد. مدت

۱- بنگرید: ا. ن. به‌ره‌زین، «سفر به خاور زمین». ج. ۲، ص ۲۰۹، مجموعه نظامی و آماری، چاپ ۳، سن پترزبورگ، ۱۸۶۸، ص ۲۱.

۲- پ. پ. بوشف. «هرات و جنگ انگلیس و ایران در سال‌های ۱۸۵۶-۱۸۵۷»، مسکو. ۱۹۵۹، ص ۳۱.

خدمت سربازی، بیست سال بود. جای کسانی را که پیش از مهلت از کار می‌افتادند، افرادی تازه، می‌گرفتند. سربازان هر ولایت با هم می‌زیستند و به کار و کسب می‌پرداختند. افسران، با دریافت رشوه، به سربازان مرخصی و اجازه می‌دادند که به پیشه‌وری و داد و ستد بپردازند، مستمری آنان را با خواروبار می‌پرداختند و یا سال‌های سال، چیزی به سربازان نمی‌دادند.

در آستانه جنگ سال‌های ۱۸۵۶-۱۸۵۷م.^۱ آموزش و تسلیحات ارتش ایران بسیار بد بود و انضباط هم نداشت؛ از ستاد کل و رشته مهندسی نه خبری بود و نه اثری. آموزش سوار نظام منظم بهتر بود. آموزش مهندسان در دارالفنون تازه آغاز شده بود.

چنین ارتشی «منظم»، به هیچ روی استعداد جنگی نداشت. در دهه‌های هفتم و هشتم سده نوزدهم، افواج غیرمنظم سوار عشایر به سرکردگی خان‌های خویش، نیروی قابل اطمینان‌تر و جنگی‌تری بودند.

۱. جنگ هرات و لشکرکشی انگلستان به جنوب ایران. س.ا.

برخی ویژگی‌های رشد اجتماعی - اقتصادی ایران، از پایان سده هجدهم تا دهه هفتم سده نوزدهم

پایان سده هجدهم و نیمه نخست سده نوزدهم، در تاریخ دوران نوین ایران، روزگاری بود ویژه که تا اندازه‌ای بسیار راه‌های رشد پسین کشور را معین کرد. در همین روزگار بود که یکپارچگی ایران در زیر سیطره دودمان قاجارها انجام گرفت، مرزهای دولت، در اساس، معین گردید و دستگاه دولتی با گرایش آشکار به پذیرش شکل اداری اروپا، پای گرفت. در همین روزگار، فشار نظامی - سیاسی و اقتصادی دولت‌های اروپا بیشتر شد و اصول سیاست خارجی که می‌توانست تمامیت ارضی و استقلال حقوقی کشور را نگاه دارد، مطرح شد. در کشور، روند از هم فروپاشی نظام فتودالی و شکل‌یابی روش سرمایه‌داری که هنوز سست بود آغاز و نشانه‌های بحران‌های آشکار سیاسی و اجتماعی - اقتصادی پدیدار گردید، موج ناخشنودی مردم که قیام با بیان نیرومندترینش بود، به خروش درآمد، برای انجام برخی اصلاحات تلاش‌هایی گردید، روشنگری زاده شد و غیره. تاریخ این دوران نمایانگر ایرانی است که یاد بزرگی و نیرومندی روزگاران پیشین را نگاه داشته بود اما با دولت‌هایی برخورد می‌یابد که رشد اجتماعی - اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی بیشتری داشته‌اند، شکست می‌خورد و ناگزیر به گذشت‌هایی خفت‌آور تن درمی‌دهد، از ناکامی‌ها سخت آزرده می‌شود و با رنج و درد، خود را

همرنگ شرایط می‌کند و در جستجوی سبب‌های حال و روز پرفلاکت و راه‌های از میان بردن واپسماندگی قرون وسطایی برمی‌آید. در ایران، هنوز خیال‌ها، ناپدید نشده و امید دفاع از استقلال سیاسی و اقتصادی، زنده کردن بزرگی پیشین و در امان داشتن ایدئولوژی بلا تغییر تشیع و شریعت، ساخت سنتی جامعه، فرهنگ و زندگی زنده بوده است. اما، واپسماندگی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران در آغاز سده نوزدهم برای ناظران غربی به خوبی نمایان بود. پس از درهم شکسته شدن ارتش ایران در جنگ با روسیه، این واپسماندگی نمایان‌تر گردید. رخداد های نیمه سده نوزدهم، بسیاری از ایرانیان را واداشت تا حال و روز خاور نزدیک و میانه و همه جهان و خود ایران را به گونه‌ای درست‌تر ارزیابی کنند. اما از همین روزگار است که دوران کیفی نوین در تاریخ دولت ایران آغاز می‌گردد.

بدین سان، ایران فتودالی در آغاز سده نوزدهم، برخوردی بسیار نزدیک با جهان سرمایه‌داری پیدا می‌کند. اما، بینیم که این نکته چگونه در رشد اجتماعی - اقتصادی کشور و بر اقتصاد ملی آن بازتابیده بود؟

نظام فتودالی ایران، چنانکه باید و شاید استوار بود. به رغم تماس‌های نزدیک نظامی و اقتصادی ایران با کشورهای سرمایه‌داری، فتودالیسم در همه جا، از مناسبات اجتماعی - اقتصادی گرفته تا پدیده‌های روبنایی، فرمانروا بود. اما، پژوهشگران یادآور شده‌اند که از ربع دوم سده نوزدهم، گرایش‌هایی تازه در رشد اجتماعی - اقتصادی در وابستگی با ورود کالاهای اروپای باختری یا رخنه سرمایه صنعتی اروپای باختری که بازده کار و نیرویش بیشتر بود^۱، و با آغاز تبدیل ایران به بازار فروش و سرچشمه ماده خام برای غرب سرمایه‌داری پدید آمد.

اما، هنوز یکسره روشن نیست که دگرگونی ایران در نیمه نخست سده نوزدهم چگونه بوده، تا چه اندازه این تحول به ویژگی خود جامعه فتودالی ایران وابستگی داشته، تأثیر چه عامل‌های نفوذ اروپا بر رشد

سرمایه‌داری به گونه‌ای ایرانی قاطع بوده و چه عامل‌هایی ناقص‌الخلقه و کند بودن روند بازسازی اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران را معین کرده‌اند؟ امروز نوشته‌هایی بسنده در دست است که در آن تا اندازه‌ای، بیش‌وکم، این مسائل بازکاوی شده است.^۱ پژوهشگران، جستارهایی بسیار گردآوری کرده و دیدگاه‌هایی درخور نگرش درباره آغاز «نوسازی» ایران آورده‌اند، اما تاکنون پیرامون مسائل ارزیابی تأثیر عامل بیرونی، یعنی سرمایه‌داری اروپا و زمان پیدایش سرمایه‌داری، کنش و واکنش روش‌های گوناگون اجتماعی - اقتصادی، تأثیر روبنای سیاسی بر رشد اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشور و غیره، اختلاف‌نظرهایی بزرگ هست. بررسی این مسائل اهمیتی ویژه می‌یابد، زیرا اکنون در وابستگی به رشد جوشان و خروشان ایران امروز، این گرایش پدید آمده است که برخی دیدمان‌های بورژوازی رشد تاریخی ملت‌ها و دولت‌ها، بر بنیاد

۱- پژوهشگران ایران، که چند کتاب درباره تاریخ سیاسی و اجتماعی سده نوزدهم، در ایران و خارج از ایران چاپ کرده‌اند. و دیعه بزرگی در بررسی تاریخ ایران در دوران قاجارها گذاشته‌اند. بنگرید: فریدون آدمیت. «امیرکبیر و ایران». تهران. ۱۳۳۴؛ حسین سهیلی.

Essai Sur L'industrialisation de L'Iran. Montreux.

۱۹۵۰ غ. مازندرانی. «اقتصاد ملی و سیاست اقتصادی ایران». تهران. ۱۳۱۶؛ احسان بارشاطر.

مقدمه بر کتاب حسن فسایی ۱۹۷۲ History of Persia under Qajar Rule. L.

چند پژوهش از سوی مرکز بررسی‌های خاور نزدیک، وابسته به دانشگاه شیکاگو منتشر شده

است. بنگرید: Ch. Issawi. The Economic History of Iran 1800-1917.

Chicago-London, 1971.

مسأله‌های تحولات کشاورزی ایران. مورد توجه نیکی کدی بانوی ایران‌شناس امریکایی قرار گرفته است. بنگرید:

N. Keddie. Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran. Clarmont, 1960.

ایران شناسان انگلستان و به ویژه آ. لمبتون به بررسی جستارهای مشخص پیرامون تاریخ اجتماعی ایران توجهی خاص می‌دهند. بنگرید:

A. K. S. Lambton. Persian Society under the Qajars.- IRCAS, 1961.

Landlord and Peasant in Persia. L' 1953.

نیز

در میان مؤلفان شوروی که دوران آغازین رشد سرمایه‌داری را بررسی کرده‌اند، بنگرید: ژ. ژ. عبدالله بف، «صنایع و پیدایش طبقه کارگر ایران در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم»، باکو، ۱۹۶۳؛ و. س. گلوخودد. «مسأله‌های رشد اقتصادی ایران»، مسکو، ۱۹۶۸؛ ر. آ. سعیدف، «بورژوازی ایران»، مسکو، ۱۹۷۴ و غیره.

جستارهای تاریخی مدلل و یا تازه شود، در موردهایی هم رشد بیش از یک سده دوران قاجارها نفی گردد و همه کامیابی‌های ایران امروز^۱، تنها به تأثیر تدبیرهای دودمان پهلوی، وابسته گردد. بدیهی است برخی از تاریخ‌نویسان ایرانی و غربی در سال‌های دهه‌های ۶-۷ سده کنونی، دیدی تازه درباره دوران قاجارها داشته‌اند. تاریخ‌نویسان درباره فرمانروایان قاجار و دستگاه کشورداری آنان و نیز برخی پدیده‌ها در زندگی سیاسی و اجتماعی - اقتصادی ایران (اصلاحات امیرکبیر، روشنگری، جنبش‌های بابیان و غیره)، به ارزیابی واقع‌بینانه‌تری آغاز کرده‌اند. تاریخ‌نویسی امروز، رفته رفته روزگار فرمانروایی قاجارها را چون دوران گذار و روزگاری ارزیابی می‌کند که این کشور قرون وسطایی با برقرار کردن تماس‌های نزدیک با باختر، برای رشد و هم برای آغاز اوج ناسیونالیسم ایرانی، رستاخیز و جز اینها تا اندازه‌ای مایه گرفت که بی آن نمی‌توان رشد آینده ایران را درک کرد.^۲

تاریخ‌نویسی امروز غرب و ایران، به مسائل رشد اجتماعی - اقتصادی کشورهای خاورزمین و از جمله ایران، در روزگار قاجارها توجهی بسیار دارند. کوشش می‌شد دیدمان خویش را درباره پیدایش و رشد «تمدن ایران»، انحطاط آن در سده هجدهم - آغاز سده نوزدهم و زنده شدن دوباره ایران را که در نیمه سده نوزدهم دوباره آغاز گردید و هم‌نهاد تمدن ایران را با بهترین دستاوردهای غرب بورژوایی، در زیر چتر حکومت پادشاهی پدید آورند. از این دیدگاه است که تاریخ‌نویسی رسمی ایران، به روزگار فرمانروایی قاجارها می‌نگرد. امروز، دیگر قاجارها برای دودمان حاکم^۳ خطری ندارند و تاریخ‌نویسان ایران، نکته‌های توجیه‌کننده‌ای برای ارزیابی کردار پادشاهان قاجار می‌یابند. تاریخ‌نویسان دهه سوم -

۱. اشاره به روزگار رژیم پیش از انقلاب است. م.ا.

۲. بنگرید: مقدمه احسان یارشاطر بر کتاب حسن فسایی

History of Persia under Qajar Rule, p. VII.

۳. مراد از دودمان حاکم. همان دودمان پهلوی در دوران پیش از انقلاب است. م.ا.

آغاز دهه پنجم سده بیستم (ع. اقبال - ح. مکی - رضا همدانی و غیره) سیاست نزدیک‌بینانه قاجارها، بی‌کفایتی آنها در تحکیم دولت و ولخرجی آنان و جز اینها را سبب بسیاری از بدبختی‌های ایران در سده‌های ۱۹-۲۰ دانسته‌اند. مؤلفان پسین سبب همه ناکامی‌های کشور را در سیاست عهدشکنانه انگلستان و روسیه و تصرف مواضع کلیدی اقتصادی و سیاسی ایران به دست کشورهای امپریالیستی و بهره‌کشی جهان سرمایه‌داری از ایران، می‌بینند. هر چند که واپسماندگی کشور انکار نگردیده، اما نگاه خود را به این نکته‌های تاریخ دوخته‌اند.

پژوهشگران معاصر، منابع تاریخی و اسناد دوران قاجارها را به خوبی بررسی، اخبار، یادداشت‌ها، خاطرات جهانگردان و جستارهای بایگانی را چاپ کرده‌اند. می‌توان گمان داشت که به زودی، روزگار قاجارها آن دوره تاریخ ایران خواهد شد که بهتر از هر دورانی دیگر، بازکاوی شده است.

بررسی تاریخ ایران از سوهایی است گوناگون، بهتر از همه، تاریخ جنگ‌ها و مناسبات بین‌المللی، زندگی خصوصی قاجارها، روشنگری، تلاش برای انجام اصلاحات - فعالیت میرزاتقی‌خان امیرکبیر - و غیره بررسی شده است.

در تاریخ اجتماعی نیز کارهایی شده است؛ در اینجا بیشتر پندار است و رنگ اجتماعی زدن و ساختن طرح‌هایی تجریدی. با این همه، دانشمندان دو دهه پسین بودند که ایران سده نوزدهم را «کشف کردند». بنابر معمول، در ادبیات علمی معاصر، از سبب‌های بسیاری برای واپسماندگی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران نام برده‌اند: محیط جغرافیایی، ترکیب چندین قبیله‌یی و چندین زبانی مردم که بازدارنده یکپارچگی ملی است؛ سازمان اجتماعی فرسوده که هنوز سخت‌جان بود به سرکردگی شاه خودکامه که به یاری انگشت‌شماری از نزدیکانش، حکومت می‌کرد؛ بودن کوچ‌نشینان؛ مواصلات و مخابراتی با رشدی

سست؛ تجزیه طلبی ولایات؛ آداب گوناگون سنتی و اجتماعی وابسته به تعلق دینی و یا قومی؛ هلاکت توده های مردم در پی خودسری زمامداران، عملیات جنگی، بیماری های همه گیر و قحطی.^۱

ک. ویتفوجل چنین می شمارد که سه سبب اساسی - بودن تمدن «آبی» بر پایه آبیاری مصنوعی، اداره جامعه از راه زمینداری و خودکامگی شرقی بازدارنده رشد ایران بوده اند و برخی از پژوهشگران باختر، دیدگاه او را می پذیرند.^۲

احمد اشرف، دیدمانی را در میان می گذارد، که تا اندازه ای، تفاوت دارد. او می گوید که ویژگی اساسی جامعه سنتی (فئودالی، قرون وسطایی) ایران، چنین بوده است: نظام دیوان سالاری سنتی (پاتریومونیال «شرقی»)، بر ساخت واقعی اقتصادی شهرها و روابط روستایی و عشره یی اثر گذاشته است؛ در ایران، در یک زمان، سه نظام اجتماعی - شهری، روستایی و عشره یی - با یکدیگر همزیستی داشتند، که برای رشد هر یک از آنها و نیز برای سر تا پای نظام اجتماعی، پیوسته میان مرکزیت و نبود مرکزیت در نوسان بوده است؛ اریستوکراسی از نوع غربی اش نبود، اشراف محلی پراکنده بودند و در جبهه واحدی با خودکامگی مخالفت نمی کردند؛ شاه - خودکامه - برای همه گروه های اجتماعی مردم، مرجع داوری بوده است و سرانجام، اینکه روابط درونی شهرها و مناسبات پولی و «سرمایه داری سنتی»، ساختی ویژه داشته

۱. ی. م. ریسنر، پیرامون مسأله واپسماندگی کشورهای خاورزمین در آغاز دوران نوین - «مسأله های تاریخ»، ۱۹۵۱، ش ۶؛ ریشه سرمایه داری در کشورهای خاورزمین (سده های ۱۵-۱۹)، مسکو، ۱۹۶۲؛ عام و خاص در رشد تاریخی کشورهای خاورزمین، مسکو، ۱۹۶۶؛ ن. آ. کوزنتسوا، مسأله مربوط به سطح رشد کشورهای خاورزمین در آغاز دوران نوین، در تاریخ نویسی شوروی مسأله های تاریخ هند و کشورهای خاورمیانه، مجموعه مقالات یادبود ی. م. ریسنر، مسکو، ۱۹۷۲، ص ۲۰۴-۲۲۳؛

J. M. Upton. The History of Modern Iran, p. 20-22

2- K. Wittfogel. Oriental Despotism, New Haven, 1957.

است.^۱

احمد اشرف بر آن است که رشد سرمایه‌داری سنتی و خودکامگی پاتریومونیال در روزگار صفویه آغاز گردید و قدرت پادشاهان نیرومند صفویه که «فعالیت سرمایه‌داری» بازرگانان و اشراف را تشویق می‌کردند، به آن یاری کرده است؛ سیادت قبیله‌های کوچی، گهگاه بازدارنده فعالیت استوارانه بازرگانی بود؛ نفوذ ناهنجار استیلای استعماری باختر، بر رشد بورژوازی ایران تأثیر می‌گذاشت.^۲ وی چنین می‌شمارد که همه پدیده‌های نوین در رشد اجتماعی - اقتصادی ایران، از روزگار صفویه آغاز شده است: استیلای استعماری، پابرجا شدن استبداد خاص شرقی (گونه‌ای خودکامگی)، رشد بازرگانی، صنایع و «سرمایه‌داری بوروکراسی»، دوران متحدالشکل کردن دولت، رستاخیز ایران، عصر طلایی علمای شیعه، بازرگانان و صاحبان صنایع ملی. اما، در دوران قاجاریه، تنها سیستم پاتریومونیال شرقی، به سیستم جهانی سرمایه‌داری درآمد و بخشی از آن شد.^۳

احمد اشرف کوشیده است تا به گونه‌ای ساختگی، برخی موازین دیدمان سرمایه‌داری بازرگانی را با چندی از ویژگی‌های خاص جامعه فئودالی ایران همراه سازد و الگوی رشد ایران را از جامعه فئودالی آسیایی، از مجرای «سرمایه‌داری بوروکراتیک» محلی، تا پیوستن به جهان غرب در روزگار قاجارها، بسازد.

تاریخ‌دانان شوروی پیش از دیگران به بررسی مسائل اجتماعی - اقتصادی تاریخ ایران آغاز کرده‌اند. کارهای ا. پ. پتروشفسکی و به ویژه پژوهش او درباره تاریخ مناسبات فئودالی در سده‌های شانزدهم تا آغاز سده نوزدهم در ایران و کشورهای همجوارش، برای شناخت جامعه

1- Ahmad Ashraf. Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran - Studies in the Economic History of the Middle East: Ed: by M. A. Cook. L., 1970. p. 312-313.

۲- همانجا، ص ۳۱۳-۳۲۱.

۳- همانجا، ص ۳۱۳.

پسین فتودالی ایران دارای اهمیتی است بزرگ.

۱. پ. پتروشفسکی بر جای بودن جامعه‌های روستایی را مهم‌ترین ویژگی جامعه فتودالی ایران می‌شمارد؛ تلاش زمامداران برای گسترش پهنه زمین‌های دولتی و استثمار دهقانان از راه دستگاه دولت، رسم واگذاری مشروط - تیول‌ها - با حق دریافت اجاره - مالیات؛ نبودن اقتصاد اربابی، بودن سه شکل اجاره - نقدی، محصولی (جنسی) و کاری، گسترش وسیع مزارعه با شرایطی اسارت‌آور، بودن مردم کوچ‌نشین و اسکان داده شده، تصاحب ادواری حکومت به دست اشراف قبیله‌های کوچی، بهره‌گیری از غنایم جنگی همچون سرچشمه مهم درآمد شاه (هر چند که درآمدهای اساسی به شکل مالیات از رعایا گرفته می‌شد)، بهره‌گیری از کار بردگان، رشد شمار پیشه‌وران آزاد، که در گونه‌ای کارگاه و صنف سازمان یافته بودند، سیادت فتودال‌ها در شهرها و ارتباط اشراف روحانی و اداری شهرها با بازرگانان بزرگ.^۱ بیشتر ایران‌شناسان شوروی (ک. ز. اشرافیان، م. ر. آرونووا، م. س. ایوانف، ش. تقی‌یوا و دیگران) با این نظر ۱. پ. پتروشفسکی با تغییر جزئی فرمولبندی، موافق هستند.

اما، بسیاری از پژوهشگران بر این عقیده‌اند^۲، که ایران تا پایان سده نوزدهم یک کشور خاص قرون وسطایی شرقی بود؛ در روستاها و شهرها، فتودالیسم سخت استوار و پابرجا بود و درباره قبیله‌ها جای سخنی هم نیست. روبنای سیاسی فتودالی، با زیربنای فتودالی همخوان

۱- ۱. پ. پتروشفسکی. «پیرامون تاریخ مناسبات فتودالی در آذربایجان و ارمنستان، از سده شانزدهم تا آغاز سده نوزدهم»، ص ۷۸-۷۳.

۲- برخی از دانشمندان چنین می‌شمارند که فتودالیسم در ایران همان فتودالیسم در غرب بوده است (ی. هرتسفلد، ن. آدونتس، آ. کریستنسن، ک. کانن، آ. بن‌شامش و دیگران). برخی دیگر (س. ن. بکر، لمبون، آ. پولیاک، فر. لوگلهارد، ر. برنداچ، ر. کلبورن و دیگران) تفاوت‌هایی بسیار در رشد ایران فتودالی و کشورهای فتودالی اروپا می‌بینند (بنگرید):

A. Ashraf. Historical Obstacles to the Dvelopment of a Bourgeoisie in Iran, p. 308.

همچنین:

W. Hinz. Iran. Politik und kultur von kyros bis Reza Schah. S. 110.

بود؛ دستگاه اداری دولت با نمونه سنتی فئودالی و نگاهداری همه عنصرهای سابقه‌دار ملوک‌الطوایفی ساخته شده بود؛ ایدئولوژی دینی قرون وسطایی تغییری نکرده بود؛ زندگی و آداب و رسوم مردم دچار دگرگونی نشده بود؛ ایران به سبب واپسماندگی فئودالی به وابستگی سیاسی و اقتصادی کشورهای اروپا درآمده بود. و تنها تحرک کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری سبب رشد نخستینه‌های سرمایه‌داری در ایران شد؛ تأثیر سیاسی و فرهنگی و سرمایه‌های دول غربی به رشد روش‌های سرمایه‌داری یاری (به اصطلاح برخی از مؤلفان غربی «غربی شدن» آغاز گردید) و رشد پسین ایران را در سده بیستم، در راه سرمایه‌داری، معین کردند.

بر سر کار آمدن قاجارها و دولت متمرکزی که آنها پدید آوردند، در واقع، می‌تواند تنها چون پدیده‌ای ارزیابی گردد، که تأثیری چندان بر رشد اجتماعی - اقتصادی ایران در مرز میان سده‌های هجدهم و نوزدهم نداشته است. «ایران همچنان کشور واپسمانده کشاورزی قرون وسطایی با فرمانروایی نامحدود مناسبات تولیدی فئودالی و در برخی جاها با مناسبات تولیدی نیمه فئودالی و پدرسالاری بود».^۱ این نظر م. س. ایوانف تا امروز نافذ است و به شکل‌هایی گوناگون، در بسیاری از آثار مؤلفان شوروی تکرار می‌شود.

قاجارها هنگامی که بر سر کار آمدند، هیچ نوآوری برای مناسبات تولیدی فئودالی ایران نداشتند. آنها نگاهداری شکل‌های سنتی زمینداری دولتی را همچون یکی از شیوه‌های تحکیم قدرت خویش ارزیابی می‌کردند. از این رو مصادره زمین‌های برخی از فئودال‌ها، بازرگانان و روحانیون و پدید آوردن ذخیره گسترده زمین‌های دولتی که قاجارها می‌توانستند از آن پول و ابزار و امکاناتی دیگر بدست آورند، یکی از نخستین تدبیرهای آنان بود. با آنکه مالکیت دولتی بر زمین (حتی آن

ذخیره بزرگی که روزگاری پادشاهان صفویه می توانستند در دست خود متمرکز کنند) نمی توانست رشد پیشرو جامعه ایران را تأمین کند و دیر یا زود به مالکیت خصوصی درمی آمد، قاجارها نمی توانستند بازگشایی دیگری درباره مسئله زمین تصور کنند و می پنداشتند که مالکیت دولتی بر زمین و حق فرمانفرمایی شاه بر همه ذخیره زمین مهم ترین شالوده اقتصادی مرکزیت سیاسی ایران است.

ذخیره زمین های سلطنتی و دولتی از راه های گوناگون گسترش می یافت. آقامحمدشاه زمین های مازندران را مصادره کرد؛ در اطراف اصفهان، فتحعلی شاه و محمدشاه زمین ها را تصاحب کردند؛ در گیلان، سیستان و بلوچستان، ناصرالدین شاه زمین ها را مصادره و یا خریداری کرد.^۱ بزرگ ترین زمین دار ایران، خود شاه بود. او «صاحب کامل زندگی و مرگ رعایا و نیز اموال آنان بود».^۲ بنابر یک محاسبه تقریبی، در آغاز سده نوزدهم نزدیک به یک سوم زمین های قابل کشت، از آن دولت بود. در عمل، میان زمین های شاهی (خاصه) و زمین های دولتی (خالصه) تفاوت چندانی نبود.^۳ کار کشت این هر دو با کشاورزانی بود که مالک و یا اجاره کنندگان همیشگی قطعات نه چندان بزرگ بودند و شاه می توانست درآمد هم این و هم آن زمین را بگیرد. اما درآمد زمین های شاهی، درآمد شخصی به شمار می آمد و اداره و بهره ای داشت. گذشته از این، شاهان، این زمین ها را همچون پاداش خدمت واگذار نمی کردند. زمین های دولتی از همان آغاز فرمانروایی قاجارها، به پاداش خدمت همچون تیول، به خان ها واگذار می شد.

در آغاز سده نوزدهم، بخشی بزرگ از زمین های ایران در مالکیت

1- A. K. S. Lambton. *Landlord and Peasant in Persia*, P. 147-148, 154, 238, 242, 244-245, 253, 256-257.

۲- بنگرید: کلکسیون، خمرفسکی در کتابخانه دولتی تاریخ جمهوری شوروی فدراتیو سوسیالیستی روسیه، ج ۵ ش ۴۹، ص ۱۳۵.

3- *The Economic History of Iran. 1800-1914*, p. 220.

فئودال‌ها بود. نمی‌توان به گونه‌ای جدی در این باره سخن گفت که زمین‌هایی که در دست قبیله‌ها بوده، از آن دولت بوده‌اند. این زمین‌ها نزدیک به یک چهارم خاک ایران بودند و در عمل هیچ مالیاتی از آنها گرفته نمی‌شد. انتقال مالکیت زمین‌های قبایل و مالکیت خان‌ها، پیشتر نیز دیده شده بود، اما در سده نوزدهم دامنه گسترده‌تری به خود گرفت. زمین‌های وقف که در اختیار روحانیون شیعه و بخشی از آن نیز در دست روحانیون سنی بود، در قبال حکومت شاه از استقلالی نسبی برخوردار بودند. زمین‌های تیول که در نخستین دهه‌های حکومت قاجارها به پاداش خدمت واگذار شده بود، مالکیتی مشروط به شمار می‌رفت، اما پس از گذشت دو-سه دهه، به مالکیت موروثی اعضای خاندان سرمداران حاکم و برخی خان‌ها بدل گردیدند.

در ایران، در نیمه نخست سده نوزدهم، چنین بود که در یک زمان سه گونه «مالکیت» بر زمین - مالکیت دهقانی، مالکیت فئودالی و مالکیت دولتی - با یکدیگر همزیستی داشتند. این سه گونه مالکیت، با ویژگی وابستگی به یکدیگر، در عین حالی که استقلال هم داشتند، یک ساخت پیچیده، و در این میان، ناروشن اجتماعی پدید آورده بودند.

بسیاری از پژوهشگران، بر این عقیده‌اند که مالکیت دولتی، در ترتیب مالیات نمایان بود؛ دولت در زمینداری و کار کشاورزی دهقانان مداخله‌ای نمی‌کرد و کشاورزان بر زمین‌های قابل کشت از حقوقی موروثی و حقوقی استوار برخوردار بودند.^۱

در بررسی‌های خاورشناسی ما، درباره شکل‌های اساسی زمینداری و کشاورزی فئودالی در ایران - زمین‌های دولتی، زمین‌های شاهی که پادشاه به تیول داده است، زمین‌های موروثی فئودال‌ها و خان‌های بزرگ، املاک

۱- ا. م. اسمیلانسکیا. «سیستم مالکیت بر زمین و لایه‌بندی اجتماعی در خاور نزدیک» (در دوران پسین سده‌های میانه) - «ملل آسیا و آفریقا» ۱۹۷۱، ش ۱؛ ل. ب. علایف. «پیرامون تاریخ‌نویسی سده‌های میانه هند». مسکو، ۱۹۸۵، (نسخه خطی).

فئودال‌ها (ملک، اربابی)، املاک نهادهای مذهبی (وقف)، خرده مالکان، املاک عمومی - و نیز شرح شیوه‌های بهره‌کشی از کشاورزان - گونه‌ها و شکل‌های اجاره، مالیات‌ها و پرداخت‌های دهقانان، برخی تفاوت‌ها در وضع دهقانان ساکن (رعایا) و کوچی‌ها (ایلات) و غیره، جستارهای فراوانی هست. یادآوری این نکته اهمیت دارد که در ایران سیستم واحد مالیاتی که برای همه بخش‌ها، یکسره یکسان باشد، نبوده و نیز گردآوری مالیات‌ها، دریافت اجاره، شرایط مزارعه و پرداخت‌های گوناگون دهقانان، نظام یگانه‌ای نداشته است. گرایش به دگرگونی شکل‌های گوناگون مالکیت بر زمین، در نیمه دوم سده نوزدهم، و وابسته به آن، مناسبات تولیدی - حقوقی در روستاها و در همه جامعه ایران با موشکافی درخوری یادآوری شده است (ل. ف. تیگرانف، و. پ. استرف، م. پ. پاولوویچ، گ. ن. ایلینسکی، ش. م. بادی، ش. - تقیوا و دیگران).^۱

دیدمان برخی از دانشوران خارجی نیز که اغلب از دیدگاهی ایده‌آلیستی سبب‌های رشد و یا انحطاط نیروهای مولده را در روستاهای ایران بررسی می‌کنند درخور نگرش است. ر. ب. نگوی حکومت عالی و شخصیت شاه را تنظیم‌کننده و مشوق رشد می‌شمارد^۲ و دیگر پژوهشگران تاریخ اقتصادی کشورهای خاور نزدیک این نقش را از آن دولت می‌دانند.

۱. ل. ف. تیگرانف. «از تاریخ مناسبات اجتماعی - اقتصادی ایران». تفلیس. ۱۹۰۹: گ. ن. ایلینسکی. «مناسبات زمین‌داری در ایران در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم». - «یادداشت‌های علمی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی». ج ۸، ۱۹۵۳، ص ۱۱۳ - ۱۴۵؛ نیز از اوست. مناسبات زمین‌داری در ایران در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم. - گزارش‌های هیأت نمایندگی شوروی در بیت و سومین کنگره بین‌المللی خاورشناسان. مسکو، ۱۹۵۴؛ ش. آ. تقی‌پور. «پیرامون رشد زمین‌داری بازرگانی در ایران». - «اخبار آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان». بخش علوم اجتماعی، ۱۹۶۱، ش ۵.

A. K. Lambton Persian Society under Qajars.

۲. رامش سانگوی. «ایران امروز و فردا». - ر. هیرشمان، و. مینورسکی. رامش سانگوی. «ایران - سلطنت جاویدان». لندن، ۱۹۷۱، ص ۱۶۸، م. ۱.

تزه‌ای اساسی درباره ماهیت مناسبات فئودالی در ایران، در پایان سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم که جان ملکم، زمانی آنها را در «تاریخ ایران» آورده بود هنوز هم در غرب تا اندازه‌ای مورد پذیرش است. در این اثر، از ماهیت خودکامگی شرقی که بی آن تمدنی که تا اندازه‌ای به آبیاری مصنوعی وابستگی دارد ناممکن است و مالکیت دولت بر زمین، یاد شده است. ملکم دیده بود که چگونه آقامحمدشاه و فتحعلی شاه می‌کوشیدند تا با پیروی از سرمشق صفویه و نادر، زمین‌ها و حق اداره آنها را به دست خاندان خود بدهند. او همچنین بر چگونگی مالیات زمین تردید داشته و مردد بوده که این، مالیات بر مالکیت زمین است و یا اجاره بهره‌گیری از آن. این نکته بر وی روشن بوده است که دهقانان ایرانی وابستگی به گونه سرواژه‌ها نداشته‌اند و حتی اگر در عمل مالک بر زمین هم نبوده و تنها اجاره‌کنندگان موروثی بوده‌اند، حقشان بر زمین بیش از دهقانان وابسته فئودالی اروپا بوده است. در کشور، اجاره به گونه مزارعه، گسترشی بزرگ داشت. بنابه گفته ک. مارکس، مزارعه با اجاره بهای آن که با محصول پرداخت می‌گردد «برای آنکه پایه مناسبات راکد اجتماعی باشد، مساعدتر از هر چیز دیگر است».^۱ با چنین شکل مناسبات اجتماعی اجبار اقتصادی، نظام سرواژه در شکل کلاسیک خود، نمی‌توانسته است در ایران رشد یابد. برخی عنصرهای اجبار غیراقتصادی، چون افزوده‌ای بر اجاره مزارعه‌یی - شکل اساسی بهره‌کشی فئودالی از کشاورزان - بودند. نظام خود ویژه اجتماعی ایران، که ملکم یادآور آن شده و با هند بسیار آشنای او ویژگی‌های مشترک فراوان داشته، برای وی پایه‌ای بوده است تا درباره قانونمندی‌های خاص رشد تاریخی ایران، درباره ثبات و یا درست‌تر بگوییم درباره رکود استبدادهای شرقی و نیز در این باره سخن بگوید که کشور در زیر سلطه قاجارها چگونه شده است.^۲

۱- ک. مارکس، «سرمایه». ج ۳، ب ۲، - ک. مارکس، ف. انگلس، آثار. چاپ ۲، ج ۲۵، ب ۲، ص ۳۵۹، ۳۶۰.

2- J. Malcolm. Histoire de la Perse. T. 2, p.X.

در پایان سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم، نظام فئودالی پایان سده‌های میانه و مناسبات پدرسالاری - عشیره‌یی که در بخش‌های زیست قبیله‌های کوچی بر جای مانده بود، با رشد قابل ملاحظه مناسبات کالایی - پولی در بخش‌های کشاورزی بازرگانی، چنانچه در بخش‌های نوغان‌پروری گیلان و آذربایجان، سیادت داشتند.

شارل عیسوی بر آن است، که رشد کشاورزی ایران را سه نیروی اساسی معین می‌کردند: (۱) دولت، (۲) زمینداران بزرگ و سران عشایر، (۳) و کشاورزان.^۱ «قانون دولت ایران برای پیشگیری از ورشکستگی» در سال ۱۸۴۳ م. که بنابر ماده پنجمش، حق مالکیت بر زمین در یک هنگام، هم از آن دولت، هم از آن ملاکان و هم از آن کشاورزان است و اینکه مالک زمین تنها با اجازه مقامات دولتی و رضای کشاورزان می‌تواند آن را بفروشد و یا به رهن و گرو بگذارد،^۲ تا اندازه‌ای این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند.

ا. ف. بلارامبرگ، رشد زمینداری خصوصی را از سال‌های دهه ۳-۴، یادآور شده است.^۳ تناسب نیرو میان زمینداری دولتی و خصوصی، به دگرگونی آغاز کرد. تأثیر اروپای سرمایه‌داری، پرتوان‌تر گردید و رشد نیاز به ماده‌های خام کشاورزی و نرخ‌ها در بازار جهانی، ملاکان را واداشت که فعال‌تر شوند و کنترل کشاورزان را بدست خویش گیرند. بازرگانان، افسران، روحانیون بزرگ و شهرنشینان ثروتمند نیز به کشاورزی روی آوردند. م. س. ایوانف هم رشد بزرگ املاک را در نیمه سده نوزدهم، یادآور شده است.^۴

اصل مالکیت خصوصی بر زمین، در قانون سال ۱۸۴۳ م. به گونه‌ای رسمی، پذیرفته شده بود. این قانون را باید چون گونه‌ای نزدیکی به تفهیم

۱- The Economic History of Iran. 1800-1914, p. 208.

۲- اقتباس از ش. تفتیوا، «فروپاشی زمینداری فئودالی در ایران در پایان سده نوزدهم آغاز سده بیستم»، ۱۹۷۳، ص ۲۹.

۳- ا. ف. بلارامبرگ، تصویر آماری ایران که در سال ۱۸۱۴ ترتیب یافته است، ص ۴۱-۴۰.

۴- A. K. S. Lambton. Landlord and Peasant in Persia, p. 140, 261-262.

غربی و بورژوازی مالکیت خصوصی، ارزیابی کرد. مفهوم مالکیت در شرایط اقتصاد رشد یافته کالایی - پولی، که حقوقدانان آن را چون حق مالکیت، اداره و بهره‌گیری از واحد مالکیت بررسی می‌کنند، با نظر حقوقی سده‌های میانه اسلامی یکسان نیست.^۱

درباره شکل‌های گوناگون تقسیم مالکیت بر زمین در ولایت‌های ایران، در نیمه سده نوزدهم، ارقامی در دست نداریم، اما درباره برخی ولایت‌ها چنین ارقامی هست. چنانچه در گیلان زمین‌های دولتی و تا نیمه سده نوزدهم زمین‌های شاهی نبوده است. در آنجا تنها زمین‌های اربابی و دیگر زمینداران (کشاورزان مرفه و بازرگان)، بوده است. به گواهی یو. گاکه میستر - اقتصاددان روسی - «اربابان و ملاکان در کل، کم هستند»^۲ و بخش اساسی زمین از آن کشاورزان بوده است.

در دهه‌های ۴-۶ در ایران، بسیاری از زمین‌های دولتی به فروش رفت که دگرگونی دیده شونده‌ای در اندازه شکل‌های گوناگون مالکیت زمین را در پی داشت و نه تنها در ولایت‌های کرانه خزر - گیلان و مازندران - بل همچنین در آذربایجان و برخی ولایت‌های مرکزی هم، گرایش به از میان رفتن خالصه پدید آمد.^۳ تنها در آن بخش‌هایی که کشت پنبه، تنباکو، تریاک، میوه و دیگر فرآورده‌های پرتقاضای بازار جهانی در آنجا دشوار بود، چنانکه در بخش‌های نیمه صحرایی مرکزی ایران یا سیستان، ذخیره زمین‌های خالصه دست نخورده ماند. زمین‌های وقف نیز، رفته‌رفته، دست مالکان خصوصی افتادند. در سال ۱۸۶۸ م. قانون به رسمیت شناختن حق مالکیت بر زمین، نه تنها برای دولت و مالکان خصوصی، بل حتی برای کشاورزان نیز به تصویب رسید.^۴

۱- م. س. ایوانف، «شورش بایان در ایران»، ۱۸۵۲-۱۸۴۸، لنینگراد، ۱۹۳۹، ص ۵۰.

۲- «مجله وزارت اموال دولتی»، ۱۸۴۸، اکتبر، ص ۷۲.

3- A. K. S. Lambton: Landlord and Peasant in Persia, p. 155.

۴- همانجا، ص ۱۵۹.

چون جامعه ایران، جامعه‌ای چند روشی بود (روش فئودالی، روش کوچ‌نشینی که آن‌هم فئودالی است همراه با برخی مالکیت‌های پدرسالاری جنسی، خرده‌کالایی و سرمایه‌داری که زاده می‌شد)، ساخت اجتماعی - طبقاتی ایران، با بودن دو طبقه اساسی آشتی‌ناپذیر، به اندازه‌ای بسیار ناروشن و نمونه‌بافت پیچیده لایه‌های گوناگون اجتماعی بود.

در ایران، بیش از دو هزار سال، حکومت عالیه در دست خودکامگان با قدرتی نامحدود و فرمانروا و بر جان و مال و ناموس مردم بوده است، صرف‌نظر از این‌که نام این خودکامگان شاه باشد، یا سلطان و خلیفه و جز اینها. و این حکومت استبدادی، مهر و نشان خود را بر ساخت دولتی گذاشته و مناسباتی خود ویژه و سرتاپای سیستم مناسبات فئودالی را که با مناسبات وابستگی اروپایی غربی تفاوت‌هایی داشت، پدید آورده و روحیه خاص اطاعت مردم را از سردمداران فئودال‌ها گرفته تا تنگ‌دست‌ترین دهقانانی که در بند مزارع بودند ساخته است.

گ. مارتینس - دانشمند آلمانی - در آغاز سده گذشته نوشته بود: «نیرومندترین سردار، نمی‌تواند تضمینی برای اموال خود داشته باشد. وی را می‌توانند، چون پایین‌ترین مردم، تازیانه بزنند و پیکرش را ناقص کنند، زنان و دخترانش، می‌توانند قربانی گستاخی مهتران خداوند ایران گردند و این همه، مایه برانگیختن همدردی نمی‌گردد و هیچ‌کس در این باره، سخنی بر لب نمی‌آورد.»^۱ تنها در سرزمین بی‌حقوقی کامل، می‌توانست اصطلاح «جان و مال ما از آن تو است» پدید آید. هیچ‌کس یارای سرپیچی از سرکرده خود نداشت، خواه این سرکرده شاه باشد، خان و یا کدخدا.

ایران تا نیمه سده نوزدهم، نمونه بارز گفته ف. انگلس درباره

۱- درباره عرب‌ها و ایرانیان. ترجمه از آلمانی از ایو. بوتکفسکی از کتاب ۵. مارتینس «تجربه تاریخ حقوق بانکی». - «بایگانی شمال». سنت پترزبورگ، ۱۹۲۷، ش ۱۵، ص ۲۶۹.

چگونگی مناسبات متقابل فئودال‌ها با حکومت عالیه بود. سرکرده مملکت «همانا ستیغ همه سلسله مراتب فئودالی و فرمانروای عالیه‌ای بود که فرمانبردارانش نمی‌توانستند بی‌وی باشند و نسبت به او، همواره در حالت آشوب بودند.»^۱ سرتاسر حکومت آقامحمد شاه و فتحعلی شاه، انباشته از لشکرکشی‌هایی بی‌شمار برای سرکوب و «فرمانبردار ساختن» فئودال‌های سرکش بوده است. پس از آن، قیام‌های تجزیه‌طلبانه کمتر بوده، اما در عوض، گهگاه ویژگی گسترده‌تری می‌یافته است، چنانکه قیام سالارخان در خراسان، در پایان سال‌های چهلیم.

تا نیمه سده نوزدهم، ساخت استوار اجتماعی ویژه روزگار سده‌های میانه، در ایران بر جای بود، و تنها از سال‌های چهلیم سده نوزدهم است که می‌توانیم درباره آغاز لرزش این ساخت و پدیدآیی واحد (قشرهای) تازه اجتماعی و شکل‌یابی روابط نوین اجتماعی - اقتصادی سخن گوئیم.

جهانگردان غربی^۲ بنابر معمول، چهارگروه اساسی مردم ایران را که از نگاه حال و روز اقتصادی و حقوقی، با یکدیگر سخت تفاوت داشتند، نمایان ساختند: (۱) طبقه بالا - مردم وابسته به دربار، دستگاه اداری (کشوری و لشکری) دولت و ولایت‌ها که از مالکیت موروثی بر زمین برخوردار بودند و یا قاجارها به آنان زمین اعطا کرده بودند؛ (۲) مردم شهرها، بازرگانان، کسبه، پیشه‌وران و نیز روحانیون؛ (۳) دهقانان استثمارشونده؛ (۴) کوچیان. گاهی تقسیم کوچک‌تر گروه‌های اجتماعی هم دیده شده است، چنانچه طبقه فئودال‌ها تقسیم می‌شد به: الف) خان‌ها و بیکهای موروثی، ب) کسانی که رتبه‌خانی از دربار گرفته بودند، ج) ملک‌ها و آقالارهای ارمنی (در شمال ایران). روحانیون مسلمان به قاضی، شیخ‌الاسلام، مجتهد، ملا، آخوند، درویش و سید اولاد پیامبر

۱- ف. انگلس. «پیرامون فروپاشی فئودالیسم و پیدایش دولت‌های ملی». - ک. مارکس. ف. انگلس. آثار. ج ۲، ج. ۲۱، ص ۴۱۱-۴۱۰.

2- *The Economic History of Iran. 1800-1914.* p. 20-69, 100; J. B. Fraser. *An Historical and Descriptive Account of Persia.* L., 1834. p. 292.

(ص) تقسیم می شدند و سادات، روحانی بودنشان حتمی نبود. برخی از مؤلفان،^۱ جامعه ایران را در سده نوزدهم، به گونه ای شرطی، به سه گروه اجتماعی تقسیم می کنند: (۱) شاه و گروه ممتاز حاکمه (نزدیکان دربار)، (۲) اشراف فئودال، از جمله سران قبیله ها، روحانیون و بازرگانان، (۳) دهقانان و دیگر «عوام الناس». چنین روشی نسبت به ساخت اجتماعی ایران، حتی برای نیمه نخست سده نوزدهم نیز پذیرفتنی نیست و از نیمه سده نوزدهم، می شد مقولات تازه اجتماعی را به روشنی دید، چنانچه بورژوازی، مأموران، روشنفکران و جز آنها.

ساخت طبقه حاکمان ایران، بازتابی بود از فئودالیسم رشد یافته شرقی با ویژگی استبدادی حاکمیت دولتی آن، که تا نیمه سده نوزدهم هنوز جان داشت. سیادت فئودال ها، روحانیون بلندپایه، مأموران و بازرگانان بیشتر به نزدیکی آنان به حکومت عالیه و جای آنها در نظام اداری نظامی بوروکراسی وابستگی داشت تا به اندازه مالکیتشان. از این نگاه، حکومت و وضع اجتماعی و مالی بالاترین قشر طبقه حاکمه، یا با خویشاوندی با شاه (با دریافت مقام درخور دولتی)، یا در همراهی با مبارزه قاجارها برای دستیابی بر حکومت، از همان آغاز (خاندان حاجی ابراهیم) و یا با پیشرفت در دربار شاه و درگاه ولیعهد (قائم مقام ابوالقاسم فراهانی، میرزا تقی خان و دیگران) وابستگی داشت. اما، در حال و روز گروه های گوناگون سردمداران فئودال، تفاوت های بسیاری بود. اشراف موروثی فئودال، که از مقامی بالا عزل می شدند و حتی سر بانفودترین فرد خاندانشان بر باد می رفت، جز در موردهایی استثنایی (چنانکه در مورد اعقاب نادرشاه افشار) مقام عالی اجتماعی خاندان و رفاه مادی خود را از دست نمی دادند.

اعقاب حاجی ابراهیم مغضوب، در سرتاسر سده نوزدهم در دولت، نقشی نمایان داشتند و مالک زمین های بسیار و کاروانسراها و دیگر اموال

غیرمنقول بودند. شاهزادگان بی‌شمار و اعقابشان، می‌توانستند بر مستمری خوب دولتی یا مالکیتی بر زمین، مقامی عالی در شهری که می‌زیستند و بر امکان دریافت مقامی بالا برای اعقاب خود در دستگاه دولت، امیدوار باشند. به رغم هم‌چشمی متقابل، دشمنی و بیزاری همیشگی از یکدیگر، این بخش از گروه ممتاز حاکمه ایران قاجاری را رشته‌های محکم مصالح یگانه به یکدیگر پیوند می‌داد و میسر می‌ساخت که در جبهه‌ای واحد تلاش و از حقوق فئودالی و سیادت خویش در کشور دفاع کنند.

افرادی که در دربارهای تهران و تبریز، پیشرفت می‌کردند و از خانواده‌هایی غیراشرافی بودند، به رغم رسیدن به بالاترین مقام دولتی (صدراعظم و جز اینها) و گماشتن خویشاوندان خویش در جاهای مناسب دستگاه اداری - دولتی، به رغم دریافت درآمدهایی کلان (قائم مقام‌ها و به ویژه حاجی میرزا آغاسی، ثروتمندترین مردم ایران بودند؛ منوچهرخان نیز در دم مرگ ثروتی سرشار داشت) و خرید زمین‌های پهناور و داشتن گونه‌هایی دیگر از اموال غیرمنقول، موقعیتشان بسیار لرزان و یکسره وابسته به رفتار شاه در مورد این «یک شبه ره صدساله رفته‌ها» بود. اینها اگر مورد خشم شاه و یا تهمت قرار می‌گرفتند، زندگی و همه دارایی خویش را از دست می‌دادند و فرزندانشان بی‌درنگ از دربار رانده می‌شدند. اغلب بی‌حق بهره‌برداری از دارایی پدر که به سود دولت مصادره می‌شد - و بیشتر، از پیشرفت آنها به سوی قلعه هرم اجتماعی، ممانعت می‌گردید. در این مورد، تنها روابط خویشاوندی سببی با قاجارها و یا خاندان‌های برجسته می‌توانست فرجی باشد. در چنین صورتی، فرزند درباری مغضوب در حمایت بزرگان بود و می‌توانست به یاری خویشاوندان پر قدرت، به پیشرفت در خدمت امیدوار باشد.

شمار نسبی این بخش از سردمداران حاکم که توانسته بودند مستقلانه

در همان بالا بمانند، بسیار اندک بوده است. داشتن تحصیلات اروپایی، دانستن راه و رسم مراوده با خارجیان، آگاهی خوب بر دیپلماسی، حقوق، «اسرار» علم اداری و جز اینها، آنان را حلقه‌هایی ضروری در اداره دولت می‌ساخت و موقعیت نسبی عالی را برایشان تأمین می‌کرد.

خان‌های قبیله، که از حکومت عالیه دور بودند، صاحبان زمین‌های موروثی و تیول‌ها، لایه میانی اداری ولایت‌ها و نیز زمینداران نوین، ارباب‌ها - توده اساسی طبقه فئودال‌ها را پدید می‌آوردند. روی هم رفته، این گروه از فئودال‌ها، از استواری بسنده‌ای برخوردار بودند. تقسیم مجدد مالکیت زمین میان فئودال‌های موروثی ویژگی طبیعی داشت، یعنی خانواده‌ها رشد می‌کردند و زمینی که در مالکیت آنان بود تقسیم می‌شد. ترکیب مالکان «نوین» متحرک‌تر بود. به هیچ روی برای همه آنان میسر نمی‌شد که ریشه بگیرند و پیشرفتشان تا رسیدن به طبقه فئودال باشد. در نیمه سده نوزدهم، بسیاری از بازرگانان، مأموران و افسران به داشتن مالکیت بر زمین روی آوردند. با آنکه قانون سال ۱۸۴۳ م.

مالکیت خصوصی را بر زمین تضمین کرده بود، با این همه برخی از اربابان ناچار شدند که بسیار زود با املاک خود وداع کنند. بازرگانان ورشکسته، وام‌هایی را که داشتند با این املاک تسویه می‌کردند و برخی دیگر ناگزیر بودند در پی فشار ادارات محلی، زمین‌های خود را بفروشند و آنها را «واگذار» کنند و گروه سوم برای اینکه سرمایه خود را به گونه‌ای سودمندتر به کار اندازند، ملک خود را می‌فروختند. اما، در نخستین نیمه سده نوزدهم، این روند تازه آغاز شده بود.

مؤلفان سده نوزدهم، به ویژه جهانگردان مطالب فراوانی درباره اعیان و اشراف، حکام ولایت‌ها و بلوکات و خان‌های قبیله‌های بزرگ آورده‌اند. اندازه املاک آنان، درآمدها، وضع حقوقی و رفتار زمامداران با آنها یادآور شده است. شمار درصدی لایه حاکم (از جمله، بازرگانان و روحانیون)،

بسیار اندک بود: ۶ تا ۱۰٪.

مالکیت بر زمین، بنیاد اقتصادی حکومت فئودال‌ها بر ایران بود. نزدیکی با حاکمیت دولتی و دریافت مقام‌های اداری به تحکیم پسین حکومت و نفوذ آنان انجامید. گذشته از این، از همان آغاز سده‌های میانه، پیوندی نزدیک میان فئودال‌ها با بازرگانان بوده است و آنان در بازرگانی داخلی و خارجی شرکتی فعال داشته‌اند. این سنت در نیمه سده نوزدهم هم بود. پادشاهان، عباس میرزا و اعیان و اشراف پولشان را در عملیات بازرگانی به کار می‌انداختند. در کل، «کارفرمایی فئودالی» (بازرگانی عمده، خرید اموال غیرمنقول در شهرها، اجاره دکان‌ها و بازخرید مالیات‌ها)، گسترشی بس بزرگ داشته است. چنانچه، درآمد مالکان ترشیز از مالکیت بر زمین و از اموال غیرمنقول در شهرها (دکان‌ها و کاروانسراها)، از داد و ستد کاروانی با هندوستان، بنیادهای اقتصادی حکومت فئودال‌ها و ارتباط نزدیک آنها با دیگر قشرهای جامعه و امکان فشار اقتصادی و سیاسی آنان را تقریباً بر همه قشرهای مردم به خوبی می‌نمایاند.

فریزر، انحطاط اخلاقی طبقه‌های حاکمه ایران را در آغاز سال‌های بیستم، یادآور شده است.^۱ شاید، این یک ارزیابی از ویژگی سردمداران مأمور فئودال ایران از دیدگاه یک بورژوازی اروپایی است، اما یکسره امکان هم دارد که فریزر نخستین نشانه‌های دوباره‌سازی جامعه ایران را یادآور شده باشد. طبقه‌های حاکم، دیگر نمی‌توانستند در شرایط تازه، کشور را بر بنیادهای سنتی فئودالی اداره کنند و تا پای‌گیری شیوه‌های نوین اداری نیز هنوز راهی دراز در پیش بود. اما، ورشکستگی سردمداران فئودالی حاکم، به ویژه برای اروپاییان لمس شدنی بوده است. در نیمه سده نوزدهم، تناسب قوا در طبقه حاکمه ایران دگرگون شد.

1- J. B. Fraser. An Historical and Descriptive Account of Persia, p. 296.

هر چند، کوچیان نزدیک به ۳۰٪ مردم ایران بودند و پیشوایان عشایر کوچی همچنان مدعی این‌که آنها تکیه‌گاه اساسی نظامی رژیم شاه‌اند، اما در واقع موقعیت آنان تا اندازه‌ای تغییر کرده بود.

در مرز روزگار نو، می‌توانستیم درباره‌ی بر جای ماندن سلسله مراتب قرون وسطایی قبیله‌های کوچی، که بقایای آن تا امروز هم دیده می‌شود، سخن گوئیم. نه تنها اندازه‌ی رشد اجتماعی - اقتصادی قبیله‌ها، بلکه نزدیکی آنها به حاکمیت دولتی، خویشاوندی با دربار شاه، توان جنگی آنها، اهمیتشان در مناسبات میان دولت‌ها (چنانچه، شاهسون‌ها و ترکمن‌ها در مناسبات روسیه و ایران و برخی قبیله‌های کرد و عرب در مناسبات با ترکیه) و برخی عوامل یگر، موقعیت آنها را معین می‌کرد. با این‌همه، از میانه‌ی سده‌ی نوزدهم و به ویژه از نیمه‌ی دوم آن، سطح شیوه‌ی فتودالی و رشد عنصرهای روش سرمایه‌داری در قبیله‌ها، به تأثیر بر نقش قبیله‌ها در زندگی اقتصادی و سیاسی ایران، آغاز می‌کند.

حکومت شاه، با بهره‌گیری از پدید آوردن سپاه منظم، بازی ماهرانه‌ای با رقابت و دشمنی برخی قبیله‌ها و تکیه به مقامات بالای اداری ولایت‌ها که از میان خویشاوندان شاه و یا نزدیکان دربار برگزیده شده بودند، به‌کندی، اما استوارانه سیاست مرکزیت را اعمال می‌کرد و تا آنجا که می‌توانست، اشراف قبیله‌ها را با دادن مقام، هدایا و وعده، به دربار تهران وابسته می‌ساخت.

حال و روز دهقانان ایران را عامل‌هایی گوناگون معین می‌کرد: اندازه‌ی مالکیت بر زمین و بخش‌هایی که اجاره شده بودند، بهای اجاره‌ی زمین و آب، اندازه و یا سهم محصول، مالیات‌ها و پرداخت‌های دهقانان، فشرده‌ی جمعیت در بخش مربوطه و بودن زمین‌های آزاد قابل کشت، شخصیت حکمران محل و یا مالک، نزدیکی به شهر و میزان وابستگی به بازار، نوع محصولی که پرورش داده می‌شد و غیره. اما، گذشته از این

عامل‌ها و با آن‌که موازین حقوق عادی و شریعت که در سده‌های پیاپی پدید آمده بودند، رفتار دهقانان را سروسامان می‌دادند و تا اندازه‌ای از آنان حمایت می‌کردند، حال و روز دهقانان سخت تباه و آنان یکسره بی‌حقوق بودند.

«اندرز» آقامحمدشاه بسیار درخور نگرش و نمایانگر روش او نسبت به دهقانان - مهم‌ترین قشر تولیدکنندگان - است که رفاه دولت در اساس به کار آنان وابستگی داشته است. به گواهی رضاقلیخان هدایت، روزی آقامحمدشاه از باباخان خواست که خواهشی برآورده شدنی بکند و جانشین تاج و تخت، گفت: «من، در پرتو قدرت شما نیاز به چیزی ندارم... اگر انباشت درآمد دهقانان آسان‌تر گردد، اینان برای شما دعا و نیایش بیشتری خواهند کرد.» آغامحمدشاه در خشم شد: «اندیشه‌ات خام و خطاست، زیرا تو با دهقانان نزیسته‌ای و تصویری از وضع این عوام‌الناس نداری. هنگامی که دهقان غمی نداشته باشد، در اندیشه ضرورت برکنار کردن رئیس‌ان و حکام می‌شود. از این‌رو اگر مردم فراغتی بیابند، دیگر تابع حکام نخواهند شد و اندیشه‌هایی بسیار در سرشان خواهد افتاد. مردم این قشر پایین را باید با کار سرگرم کرد تا فراغتی از کار نداشته باشند. اگر جز این باشد، زمین‌داری (کار کشاورزی) برهم می‌خورد، محصول کاهش می‌یابد، قحطی پدیدار می‌گردد، سرباز نمی‌تواند دیگر خدمت کند، اغتشاش‌هایی بزرگ پای می‌گیرد و دولت نابود می‌شود.»^۱ «اندرز» آویزه گوش گردید. در روزگار فتحعلی شاه، دهقانان وقتی برای فراغت نیافتند. همچنانکه ج. ملکم هم یادآور شده است، بیشتر ناظران سده نوزدهم برآنند که در ایران حقوق سرواژ نبوده است. گ. دروویل نوشته است: «مالکیت بر روستاها، با داشتن حقی بر سکنه، همراه نیست.»^۲ اما، این مانع از خشونت‌بارترین بهره‌کشی‌ها از دهقانان و بی‌اعتنایی به قشر

۱- رضاقلی خان هدایت. «روضة الصفاى ناصرى». ج ۹. ص ۱۱۷.

۲- گ. دروویل. «سیاحت در ایران». ص ۱۲۶-۱۲۵.

تولیدکننده نبوده است: «به پیشه‌وران و روستاییان چنان با بی‌حرمتی و خواری رفتار می‌شود که گویی آنان را آدم نمی‌شمارند.»^۱

همواره از دهقانان برخلاف قانون، باج‌هایی می‌گرفتند و آنها را زیر فشار می‌گذاشتند. هنگامی که به‌رغم خواست کاظم خان - یکی از دامادان شاه - دهقانان برایش شربت و شیرینی نیاوردند و گفتند نمی‌دانند شربت و شیرینی چیست، خان روستا را تاراج کرد، خانه‌ها را ویران ساخت و مزارع را آتش زد.^۲

به گفته کارل مارکس، دهقانان ایران «از همان حقوق مالکیت فئودالی برخوردار بودند، که خود فئودال‌ها.»^۳ کار خرید و فروش زمین از سوی دهقانان، نمایانگر زمینداری کشاورزان است. آنها از حق موروثی اجاره زمین در زندگی چند نسل برخوردار بودند.

رعایا بسته به اینکه مالک زمین بوده‌اند و یا زمین‌های دولتی، خصوصی و وقف را در اجاره داشته‌اند، حال و روزشان تغییر می‌کرد. در نیمه نخست سده نوزدهم، شکل جنسی همچنان شکل اساسی اجاره زمین (در شکل اجاره مزارعه‌یی) بود^۴ و شکل پولی و کاری، نقشی درجه دوم داشتند. نوسان در اجاره‌بها، بسیار زیاد بود: کسانی که از خان‌ها، زمین اجاره می‌کردند (بقره کارها) بقره می‌پرداختند که برابر $\frac{1}{3}$ محصول بود؛ یاری کارها، مقوله‌ای دیگر از اجاره‌کنندگان بودند که برای بهره‌گیری از زمین و وسائل، $\frac{2}{3}$ محصول را می‌پرداختند؛ مستمندترین گروه، پنج باری بودند که برای کار خود، $\frac{1}{5}$ محصول را می‌گرفتند.^۵

برای مثال، کشاورزان گیلان نیمی از ابریشم خام، برنج و دیگر فرآورده‌ها را همچون مالیات، مزد کارگران مزدور و دیگر هزینه‌ها

۱- همانجا، ص ۱۲۴. ۲- درباره عرب‌ها و ایرانیان، ص ۲۷۶-۲۷۷.

۳- ک. مارکس، «سرمایه»، ج ۱. ک. مارکس و ف. انگلس، آثار، چاپ ۲، ج ۲۳، ص ۷۳۰. نیز بنگرید: ک. مارکس، «سرمایه»، ج ۳، بخش ۲ همانجا، ج ۲۵، بخش ۲، ص ۳۵۴-۳۷۹.

۴- ن. فاسالکی، «نامه‌هایی از ایران». سن پترزبورگ، ۱۸۴۴، بخش ۱، ص ۲۳۷.

۵- اختر رحمانی، «مالکیت و بهره‌برداری از زمین در ایران»، ۱۹۷۰، ص ۱۴۷-۱۴۰.

می‌پرداختند.^۱ در گیلان، در نیمه سده نوزدهم «سیستم مثالته» پدید آمد که بنابر آن، تولیدکنندگان ابریشم، از خریداران عمده ارمنی، ایرانی و روسی، تخم نوغان و پیش پرداخت‌هایی دیگر می‌گرفتند و موظف بودند که فرآورده خود را با نرخ‌ی که معین شده، بفروشند. اما، از آنجا که به مصالح بازرگانی انگلستان از این سیستم گزند می‌رسید، آبت - کنسول انگلیس - کوشید زیان این کار را به حکمران گیلان و حتی به حاجی ملا رفیع رهبر مسلمانان ثابت کند.^۲

بنا به نوشته ن. کدی و ا. لمبتون، دو ایران‌شناس برجسته غرب، کشاورزان ایران در دوران صلح، در نیمه سده نوزدهم، در شرایطی بهتر از نیمه سده بیستم می‌زیسته‌اند.^۳ تنها با در نظر گرفتن تفاوت میان فقر مطلق و نسبی، می‌توان این اندیشه را پذیرفت. یعنی درآمد کشاورزان در همان سطح پیشین مانده، اما نیاز آنها در یک صد سال افزایش یافته است.

به گفته محمدرضا پهلوی بیش از نیمی از زمین‌های کشور از آن مالکان بزرگ زمین بوده است. ملاکان، بنابر معمول در املاکشان زندگی نمی‌کردند، «به وضع املاک و بهبود زمینداری کمتر توجه داشتند و به هیچ‌روی در اندیشه زندگی دهقانان نبودند».^۴ نظارت بر املاک به «مباشران» سپرده می‌شد که در اساس، مهم‌ترین هدفشان بهره‌کشی از دهقانان به سود خویش بود. در نظام فتودالی، رفتار با دهقانان در واقع رفتاری غیرانسانی و وحشیانه بوده است.^۵ دهقانان را می‌کشتند، حلق‌آویز می‌کردند، به غل و زنجیر می‌کشیدند و وادارشان می‌ساختند که

۱. از گزارش ک. ی. آبت، کنسول انگلستان، ۲۲ ژوئن ۱۸۴۴.

The Economic History of Iran, 1300-1914, p. 226-242.

۲. از نامه ک. ی. آبت به تامسون، ۵ آوریل ۱۸۷۰.

The Economic History of Iran 1800-1914, p. 227.

3. N. R. Keddie. *Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran*, p. 4, A .

K. S. Lambton. *Landlord and Peasant in Persia*, p. 143-145.

۴. محمدرضا پهلوی. «انقلاب سفید». پاریس، ۱۹۶۷، ص ۳۹ (به زبان روسی).

۵. همانجا.

نزدیکانشان را پیشکش کنند. «بی‌عدالتی، فشار و تعدی و بی‌قانونی در مورد دهقانان، کاری عادی به شمار می‌رفت».^۱ درآمد خانواده کشاورز، حتی برای قوت لایموتش هم بسنده نبود.^۲

همین حال و روز سخت مادی و بی‌حقوقی، سبب به‌پاخاستن دهقانان علیه نظام فئودالی در روستاهای ایران شد، که به ویژه در نیمه سده نوزدهم شدتی بیشتر یافت. با این همه، قشرهای پایین مردم که از حکومت واقعی بسیار دور و آموخته شده بودند به هر حکومت عالی، که «عطای الهی است» روشی احترام‌آمیز داشته باشند، برای دودمان قاجارها بی‌خطرتر از همه بودند.

دشوار است بتوان درباره قشربندی دهقانان در نیمه نخست سده نوزدهم سخن گفت. سر برآوردن افرادی مرفه و کاربر و «موفق» از میان توده دهقانان، روندی است طبیعی. در منابع سده‌های میانه، مطالب فراوانی هست در این باره که برخی از دهقانان، بازرگان، پیشه‌ور، مأمور و یا روحانی مشهوری شده‌اند. در سده نوزدهم، امکان‌گذار از یک گروه اجتماعی به گروه اجتماعی دیگر، بی‌اندازه افزایش یافت - سربازانی هم که در شهرها می‌ماندند وضع اجتماعی خود را تغییر می‌دادند. مردمی که برای یافتن دستمزد به شهرها و یا حتی به کشورهای همسایه، چنانکه به روسیه می‌رفتند، به ندرت به دیار خود بازمی‌گشتند. بسته به افزایش تقاضا برای مواد خام ایران، زمینه شکل‌یابی دهقانان بر پایه اقتصادی دیگری پدید آمد. رشد شهرها، تأیید دیگری است بر پیشرفت‌هایی که در روستاهای ایران آغاز شده بود.

از تناقضات این است، که با بودن نوشته‌هایی بسیار درباره زندگی دهقانان و یک دوره آثار درباره کشاورزی، چنانچه درباره شالی‌کاری، تولید ابریشم و جز اینها، بررسی سازمان تولید کشاورزی ایران در سده نوزدهم، به هیچ روی بسنده نبوده است. جای جماعت‌های روستایی،

اهمیت سرمایه‌بازرگانی و صرافی در اقتصاد روستایی و درجه‌کالایی بودن آن، هنوز مایه بحث است.

لایه‌های حاکمه جامعه ایران، در شهرها می‌زیستند. گذشته از فتوادل‌ها، مأموران بالارته و میانه‌ای هم که از محافل فتودالی سربرآورده بودند و می‌کوشیدند از موقعیت اداری خود برای گذار به طبقه فتوادل‌ها بهره‌گیرند و روحانیون عالی‌مقام و بازرگانان بزرگ هم در این لایه‌ها بودند.

موقعیت روحانیون شیعه ایران در سده نوزدهم تغییر کرد. حمید الگار دانشمند امریکایی، درباره این مسأله پژوهش‌هایی همه‌جانبه‌تر دارد.^۱ در جامعه ایران، نسبت به روحانیون که بارها و به ویژه هنگام یورش بیگانگان و جنگ‌های خانگی، همچون مدافع مردم ستم‌دیده و تالان شده فعالیت کرده بودند، همچنان روشی احترام‌آمیز برجای بود. نمونه موقعیت روحانیون در جامعه، همان موقعیت آنان در روزگار صفویه و هنگامی بود که روحانیون شیعه هم از نگاه تئوری و هم تا اندازه‌ای در عمل، زندگی جامعه ایران را کنترل می‌کردند. در دوران نادرشاه، موقعیت روحانیون شیعه تا اندازه‌ای لرزان شد. او کوشید تا تشیع را با تسنن آشتی دهد. با پافشاری او بود که مجتهدان نجف فتوا دادند بر اینکه ایران از تشیع سرباز می‌زند و تشیع نیز همچون رکن پنجم اسلام به رسمیت شناخته می‌شود.^۲

زندیان، بنیاد اداری تشیع را احیا کردند و شیخ‌الاسلام شیراز، سرپرست محاکم شرع در کشور گردید. حتی لشکرکشی کریم‌خان به عراق عرب، دستاویزش ضرورت واگذاری عتبات (شهرهای مقدس شیعیان) به حکومت شیعیان بود.^۳ هنگام مبارزه زندیان، قاجارها و

1. Hamid Algar, *Religion and State in Iran. 1785-1906. The Role of the Ulama in the Qajar Period*. Berkeley - Los Angeles 1969.

۳. همانجا.

۲. همانجا.

افشارها بر سر حکومت، بهانه‌های مذهبی به حساب نمی‌آمدند و علمای شیعه از هیچ یک از مدعیان سلطنت پشتیبانی نمی‌کردند و روحانیون بزرگ در کربلا و نجف نشسته بودند و به وضع اصول مذهبی اشتغال داشتند که به علما امکان می‌داد با فعالیتی بیشتر در امور جامعه شیعی ایران و دولت ایران دست داشته باشند.

رسیدن قاجارها به حکومت، مایه وجد روحانیت شیعه نگردید. آری، نخستین گام‌های آنان که از انتقال پایتخت به تهران آغاز گردید، نمی‌توانست مورد تأیید روحانیون چهار مرکز بزرگ تشیع؛ مشهد، قم، اصفهان و شیراز باشد. آن سلسله مراتب روحانی که نزد دربار تهران پدید آورده بودند، زیر نفوذ بزرگ شاه و اطرافیانش بود و از سیاست داخلی و خارجی حکومت پشتیبانی می‌کرد.

قاجارهای ترک، به شهرنشینان که علمای شیعه به آنان نزدیک بودند، وابستگی چندانی نداشتند و نمی‌توانستند بی‌درنگ با روحانیت تماس برقرار کنند. آقامحمدشاه، گام‌هایی برای برقراری ارتباط با آنان برداشت و می‌گفت که خودش را پیش از همه در جامعه علما می‌بیند و سپس در کسوت شاهی^۱ و نیز اینکه پادشاهان قاجار، خلفای شیعه و «سایه خدا در زمین» (ظل الله فی الارض) هستند. او با استعمال شراب و افیون مخالفت کرد، از ملایان خواست تا با مستی و اعتیاد مبارزه کنند و نیز به دست مادرش هدایا و پول برای روحانیون عالی مقام شیعه به عتبات فرستاد تا از دعای خیر آنان برخوردار شود. عتبات نیز دودمان تازه را به رسمیت شناخت.

با این همه، قاجارها تلاش نکردند که روحانیت را به اداره دولت بکشانند و با ستانیدن پاره‌ای از اوقاف از آنان، به آنها زبانی مالی زدند.^۲ علما با احتیاط به کارهای قاجارها می‌نگریستند و روشی پیش گرفتند که

۱. Hamid Algar. Religion and State in Iran, p. 42.

۲. م. ل. نومارا، «وضع اقتصادی ایران»، سن پترزبورگ، ۱۸۹۵، ص ۶۰.

به آنان امکان می‌داد استقلالی داشته باشند، گاهی از کارهای قاجارها انتقاد و گاهی از آنها پشتیبانی کنند و میان مردم محلی (جامعه دینی) و حکومتی که بر سرکار آمده و خواهان پول، سرباز و بازوی کارگری است و به مردم ستم می‌کند میانجی باشند. چنین دفاعی از ملت، اعتبار روحانیت را بیشتر ساخت و به تحکیم و استواری بیشتر تشیع که به گونه‌ای «شکل آگاهی ملی بدل شده بود»^۱ یاری کرد.

درآمدهایی که از اوقاف، زکوة (اعانه به سود تنگدستان) و خمس یا سهم امام (سهم امام، یک پنجم درآمد برای نگاهداری از اولاد پیامبر اصل است) و قیم بودن به دست می‌آمد، بنیاد اقتصادی استقلال روحانیت بود. به ویژه اوقاف از اقلام مهم درآمد بود، که به رغم مصادره بخشی از آن به دست آقامحمدشاه، در نیمه دوم سده نوزدهم رشدی بسیار داشت.

در نیمه سده نوزدهم، در ایران چند مجتهد بودند که به گفته میرزا کاظم بیگ، ثروت آنان تنها با دارایی شاه، قابل سنجش بود.^۲ چنانکه سیدمحمد باقر شفتی - مجتهد اصفهان - زمین‌های پهناوری در ولایت اصفهان داشت، ۱۷ هزار تومان به خزانه مالیات می‌پرداخت^۳، رئیس محکمه و اجراکننده احکامی بود که خودش صادر می‌کرد: به حکم او نزدیک به ۱۲۰ تن کشته شده بودند.^۴

قاجارها که مخالفت روحانیون عالی تشیع - علما - را درک می‌کردند، تلاش داشتند با تدبیرهایی گوناگون، از سویی نفوذ آنها را در کشور محدود سازند و از سویی دیگر، با پشتیبانی و انعام آنها را رام کنند و زیر کنترل خود درآورند. شیخ‌الاسلام و امام جمعه‌هایی که از سوی دربار

1- G. Scarcia Kerman. 1905 - *Annali del Instituto Universitaria Orientale del Napoli*. T. 1963. p. 198.

۲- میرزا کاظم بیگ، «باب و بابیان»، سن پترزبورگ، ۱۸۶۲، ص ۱۹۲.

۳- محمد تنکابنی، «قصص العلما»، تهران، ۱۲۹۶، ص ۱۳۵.

۴- علی اکبر دهخدا، «لغت‌نامه»، تهران، ۱۳۳۷، ش ۳۹، ص ۳۲۹.

تهران در همه شهرهای ایران گماشته شده بودند، هزینه‌شان با مقامات بود، مستمری‌های کلانی می‌گرفتند و طبیعی است که از همه تدبیرهای حکومت تهران پشتیبانی می‌کردند و مجری سیاست حکومت در محل بودند. بنابر معمول، چنین می‌شمارند که شیخ‌الاسلام‌ها و امام جمعه‌ها، از احترام مؤمنان برخوردار نبوده‌اند و به آنان چون دست‌نشانگان تهران می‌نگریسته‌اند. به احتمال، نباید چنین بوده باشد. مقام بزرگ، برآن می‌داشت که با آنان محترمانه رفتار شود. گذشته از این، چنانکه معمول بوده است، مجتهدانی برجسته در این مقام‌ها گمارده می‌شدند که این نیز خودبه‌خود، مایه احترام متدینین برای ایشان بوده است. رفته‌رفته، این مقام‌ها نیز موروثی شدند. روحانیونی که از تهران فرستاده می‌شدند، به محیط محلی خو می‌گرفتند و محلی می‌شدند. مقام شیخ‌الاسلام تهران نیز موروثی گردید. در سال ۱۸۴۶م. جای شیخ‌الاسلام تهران به پسرش میرزا ابوالقاسم، سپس (از سال ۱۸۶۳م.) به نواده‌اش زین‌العابدین و (از سال ۱۹۰۴م.) به نیره‌اش ابوالقاسم رسید. حمیدالگار، بر این اندیشه است که امام جمعه، در میان مسلمانان شهر نفوذی بسیار داشته است.^۱

مجتهدان عالی‌مقام، در میان علما از اعتبار معنوی بسیاری برخوردار بوده‌اند. بر همین اساس بود که آنان رهبری جامعه تشیع را انجام می‌دادند و مردم در مورد مسائل مناقشه‌آمیز مذهبی و یا حقوقی به آنان رجوع می‌کردند. نفوذ سیاسی، حقوقی و اخلاقی آنان در ایران روزگار قاجارها، از همین جا سرچشمه می‌گرفت. به پیروی از محمد پیامبر (ص)، تنها عالم و شارع است که می‌تواند رهبر مسلمانان باشد. از این‌رو برای مجتهد شدن و رسیدن به اجتهاد - حق و استعداد تفسیر قوانین دینی - انسان می‌بایست، الهیات، اصول دین، فقه و شرعیات را بداند.^۲

1. Hamid Algar. Religion and State in Iran. p. 18.

۲. همانجا، ص ۷۵، ۹. حمیدالگار می‌نویسد که اجتهاد، داشتن استعداد تفسیر ویژه فروع دین با پیروی از اصول و احکام بر مبنای قرآن، سنت، سرمشق ائمه، نظر علما (اجماع) پس از غیبت امام و نیز با در نظر گرفتن اوضاع و احوال (قیاس) و داشتن نظر خویش (ص ۶-۷). نیز

در همه سده نوزدهم، برای روشن‌تر شدن نظرها درباره جا و مقام علما، مجتهدان، آخوندها، در سلسله مراتب مذهبی شیعه، فعالیت می‌شد و بسته به دگرگونی‌های زندگی درونی و موقعیت خارجی ایران، جای روحانیت شیعه در جامعه ایران، معین می‌گردید.

حقوق و وظایف مجتهدان، در پایان سده هجدهم و نیمه نخست سده نوزدهم، دقیق‌تر گردید. درباره موقعیت مرجع تقلید و حق دادن اجازه از نام یک تن و یا چند تن و جز اینها، مباحثاتی درگرفت. دو تن از علمای برجسته شیعه، آقامحمدباقر بهبهانی (۱۷۰۵-۱۸۰۳ م.) و شیخ مرتضی انصاری (۱۸۰۱-۱۸۶۴ م.) در تعیین موقعیت و وظایف مجتهدان، نقشی بزرگ داشتند.^۱

این یادآوری دارای اهمیت است که وضع مجتهدان در نیمه نخست سده نوزدهم، بسیار دگرگون شده بود. در روزگار ج. ملکم (آغاز سده نوزدهم)، در ایران تنها چهار مجتهد بودند.^۲ در نیمه سده نوزدهم، همه شهرهای بزرگ، مجتهدانی بانفوذ داشتند. تقسیماتی هم میان مجتهدان دیده شد. کامل و ناکامل، اعلم و مرجع تقلید؛ مجتهدان، رفته رفته، لقب آیت‌الله و بانفوذترین شان لقب حجت‌الاسلام، گرفتند.^۳ بسیاری از مجتهدان بانفوذ و از جمله مرجع تقلید شیخ مرتضی انصاری به کربلا، نجف، کاظمین و سامره - شهرهای مقدس شیعیان در عراق - رفتند. چنانکه اسماعیل رائین، محتاطانه، با یادآوری گزارش سفیر انگلستان که پیشنهاد کرده بود تدابیری برای برچیده شدن مرکز مذهبی در اصفهان اتخاذ گردد، می‌نویسد، شاید هم این مرکز تشیع به یاری انگلیسی‌ها شکل گرفته بود.^۴

← بنگرید: «روحانیت شیعه در ایران امروز». مسکو، ۱۹۷۵، ج ۳.

1. Hamid Algar. *Religion and State in Iran*. p. 17. 34.

2. J. Malcolm. *Histoire de la Perse*. T. 2. p. 252.

۳- یحیی دولت‌آبادی. «تاریخ معاصر یا حیات یحیی». تهران ۱۳۳۶، ص ۲۳، ۲۴.

۴- اسماعیل رائین. «حقوق‌بگیران انگلیس در ایران». تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۰۰، ۱۰۳.

در روزگار فتحعلی شاه، گرایش روحانیت برای شرکت در زندگی سیاسی کشور و مداخله در احکام زمامداران، با فعالیتی بیشتر نمایان گردید.^۱ در روزگار محمدشاه، تحکیم بعدی موضع روحانیت انجام گرفت. تلاش میرزاتقی خان امیرکبیر برای کاهش نفوذ روحانیت، مایه مخالفت روحانیون با صدراعظم نوین و عزل او گردید. امام جمعه تهران، که او را امیرکبیر برکنار کرده بود، از انگلیسی‌ها استمداد کرد و جماعتی شش هزار نفری گرد آورد، که خواهان عزل امیرکبیر شدند.^۲ روحانیت به لژ فراماسون‌ها (فراموشخانه) درآمد و به تار و مار شدن آن، یاری کرد.

قاجارها ناچار بودند، خواه‌ناخواه به نظر روحانیت عالی مقام تشیع گوش فرا دهند و تا اندازه‌ای هم گه‌گاه، به ویژه پس از شورش بابیان از آنها پیروی کنند، زیرا اکثریت مطلق روحانیون شیعه، با بابیان مخالفت کرده بودند. در نخستین سال‌های فرمانروایی ناصرالدین شاه، زمین‌های وقف تا اندازه‌ای بیشتر گردید و دربار بیش‌ازپیش یادآور می‌شد که به روحانیون عالی مقام و به دین، در کل، احترام می‌گذارد. کار ساختمان مسجدها فعالانه‌تر شد و در تهران به ابتکار شاه ساختمان ویژه (تکیه دولت)، برای مجالس همگانی شیعیان در روزهای سوگواری احداث گردید.

در روزگار صفویه، مدرسه‌های اصفهان مهم‌ترین مرکز تربیت علما بود. در روزگار قاجارها، مشهد رفته‌رفته، چنین مرکزی شد. متولی باشی - مباشر اصلی اوقاف مرکز مقدس شیعیان در مشهد - پس از والی دومین شخص در اداره امور خراسان بود.^۳ بدیهی است که تنها انگشت‌شماری از مجتهدان، چنین نقشی در اداره دولت داشته‌اند.

حمید الگار بر این اندیشه است که مجتهدان، گسترده‌تر از ملایان برای عملی کردن تصمیمات خویش از لوطیان بهره می‌گرفته‌اند. لوطیان، بر

۱. میرزا علی خان امین‌الدوله. «خاطرات سیاسی امین‌الدوله». تهران، ۱۹۶۲، ص ۱۸.

۲. بابیگانی خاور، ایران: ف «بابیگانی اصلی»، ۱-۲۶، ۱۸۴۹-۱۸۵۱. ش ۱. ورق‌های ۲۴-۳۴.

3. Hamid Algar, *Religion and State in Iran*, p. 15.

اساس فتوایی که مجتهد می‌داد، چون نیروی اجرایی فعالیت می‌کردند. آنها اغلب بزن بهادران اردوی پرشمار نسبی طلاب بودند.^۱ از سیدها نیز که اعقاب واقعی و خیالی محمد پیامبر اصرار داشتند، بهره‌گیری بسیار می‌شد. این عناصر علیه فرقه‌های اکبریه و شیخیه، علیه بایان، علیه بیگانگان (برای تالان سفارت روسیه، علیه انحصار تنباکو)، علیه قاجارها و دستگاه اداری آنان بسیج می‌شدند. با آنکه هنگام جنگ با روسیه در سال‌های ۱۸۰۴-۱۸۱۳، مجتهدان جهاد داده بودند^۲، در سال ۱۸۲۶م. دعوت به جنگ علیه روسیه کرده، در سپاه عباس میرزا بودند و قیام تبریزیان را علیه قائم مقام در سال‌های ۱۸۵۵-۱۸۷۵، سازمان داده بودند، بازهم نمی‌توان از فعالیت گسترده روحانیت در صحنه سیاسی سخن گفت. انگلیسی‌ها از آغاز سده نوزدهم و با سفارت شناخته شده ملکم، برای کشاندن روحانیت به سوی خود به تطمیع گسترده افراد روحانی و دادن پول و هدایا به آنها آغاز کردند. مکدونالد، سفیر انگلیس، برای هدیه به حاجی میرزا مسیح و جز او که از روحانیون برجسته بودند، از دولتش پول خواسته بود.^۳ از نیمه سده نوزدهم، برای این هدف صندوق ویژه «وقف عوده» را ساختند. در سال ۱۸۵۱م. شایعه مرگ عوده - راجه هندی - را پخش کردند که گویا همه دارایی خود را وقف کرده و درآمد این وقف نیز باید به دست سفیر انگلیس در تهران و کنسول انگلیس در بغداد، میان روحانیون شیعه تقسیم شود.^۴

شواهد بسنده گوناگونی درباره روابط روحانیون عالی مقام شیعه با سفارت انگلستان در ایران، در نیمه نخست سده نوزدهم در دست است: قائم مقام میرزا ابوالقاسم، به دست روحانیونی که زرخرید انگلیسی‌ها

۱- همانجا، ص ۱۸-۱۹.

۲- رضا قلیخان هدایت. «روضه الصفای ناصری». ج ۹، ص ۴۵۶.

۳- اسماعیل رانین. «حقوق بگیران انگلیس». ص ۱۸۰.

۴- همانجا، ص ۹۶.

بودند، برکنار شد؛^۱ امام جمعه تهران که امیرکبیر او را برکنار کرده بود، از انگلیسی‌ها استمداد کرد.^۲

در روزگار نخستین قاجارها، فعالیت فرقه‌های صوفیه به گونه‌ای نمایان، شدت یافت. جهانگردان، بودن خانقاه‌های درویشان، فعالیت پنهانی صوفیان و پیروی برخی از قاجارها را از مشایخ صوفیه یادآور شده‌اند. حتی برخی پسران فتحعلی شاه را صوفی می‌دانستند.^۳ حاجی میرزا آغاسی، نخستین وزیر محمدشاه هم که نفوذی بسیار بر شاه داشت، صوفی بود.^۴

قاجارها در مورد فرقه‌های دراویش و از جمله درباره فرقه نعمت‌اللهی که در پایان سده هجدهم، در ایران و عراق بسیار گسترش داشت، روشی تأییدکننده نداشتند (این فرقه را در سده پانزدهم، شاه نعمت‌الله ولی بنیاد گذاشته بود).

فتحعلی شاه، درویشان را از تهران بیرون راند^۵، اما کرمان، شیراز و همدان، همچنان مرکزهای نعمت‌اللهیان بودند؛ این فرقه، تأثیری بزرگ بر علما گذاشته بود.^۶

روحانیت شیعه که بنابر معمول، نسبت به فعالیت صوفیان در ایران، روشی دشمنانه داشت، برای مبارزه مشترک علیه هواداران باب با آنها متحد شد.

در نخستین نیمه سده نوزدهم، شکل دادگاه‌های روحانیون (محاکم شرع) که در آن به پرونده‌های شرعی، مدنی، خانوادگی، ارثی، بازرگانی و جز اینها رسیدگی می‌شد تغییری نکرده بود. در هر شهر از سوی

۱- همانجا، ص ۴۸۴۹.

۲- فریدون آدمیت، «امیرکبیر و ایران»، ص ۴۲۱-۴۲۲.

۳- ک. اسمیرنف، «ایرانیان». سن پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۴- علی اصغر شمیم، «ایران در دوره سلطنت قاجارها»، ص ۹۵.

Hamid Algar. *Religion and State in Iran*, p. 108-120.

5- J. Malcolm. *Histoire de la Perse*. T. 2, p. 421.

6- Hamid Algar. *Religion and State in Iran*, p. 37, 39.

حکومت یک حاکم شرع گماشته شده بود، که مقامات کشوری احکامش را اجرا می‌کردند. در روستاها وظیفه حاکم شرع یا ملایان و در شهرها با مجتهدان بود. قضاوت و تفسیر مستقل قوانین شریعت، حکومت روحانیت را بر مردم تأمین کرده و درآمدشان از این رهگذر اندک نبود. روحانیون و در اساس مجتهدان اسناد را تأیید می‌کردند و در این باره، نقش دفاتر اسناد رسمی را داشتند.

نبودن مدارس اینجهانی در ایران، در نیمه دوم سده نوزدهم، تضمینی بود بر نفوذ روحانیون، نه تنها بر روح کودکان بلکه همچنین بر همه نظام آموزش و پرورش و در نتیجه بر سرتاپای علم و فرهنگ ایران. نفرت و بیزاری روحانیون از همه دیگراندیشان، روشنگران و در کل از همه کسانی که در خارج از کشور دانش اندوخته بودند یکسره درک شدنی است. پایداری روحانیون در برابر جاری شدن نظام آموزش و پرورش اینجهانی، چنان بزرگ بود، که مبارزه‌ای که در نیمه سده نوزدهم در راه پدید آوردن چنین نظامی آغاز گردیده بود، تنها در پایان نخستین ثلث سده بیستم به پیروزی انجامید.

برگزاری پیوسته جشن‌های مذهبی و مراسم همگانی دینی که مردم در سده‌ها به آن خو گرفته بودند، به تثبیت نفوذ معنوی یاری می‌کرد.

روحانیون ارمنی، نسطوری، زرتشتی و یهودی، تنها از نفوذ بر همکیشان خویش برخوردار بودند و تأثیری بر کارهای دولت نداشتند. تنها هنگام جنگ ایران و روس بود که روحانیون ارمنی خان‌نشین ایروان به سرپرستی اسقفشان، یکسره از پذیرفتن تابعیت روسیه هواداری کردند.

آ. د. رونده‌لی، پژوهشگر شوروی در مسأله‌های ایران چنین می‌شمارد که در سده نوزدهم، شهر در ایران، دارای همه ویژگی‌های خاص فتودالیسم بوده است. از نیمه دوم سده نوزدهم است که «دوران زاده شدن و رشد یافتن مناسبات سرمایه‌داری، آغاز می‌گردد»^۱ آ. د. رونده‌لی

۱- آ. د. رونده‌لی. «مسأله‌های اساسی شکل‌یابی و رشد شهرهای ایران». خلاصه تز دکتر،

با در نظر گرفتن این نکته، دو دوره را در رشد شهرهای ایران می‌نمایاند. الف) دوره پیش از رشد صنعتی (از نیمه دوم سده نوزدهم تا سال‌های سی‌ام سده بیستم) و ب) دوران آغاز رشد صنعتی شهرها (از سال‌های سی‌ام).^۱

در نیمه نخست سده نوزدهم، تولیدات پیشرفته پیشه‌وری، بازرگانی و کشاورزی، همچنان، پایه اقتصادی شهرهای ایران بود. نزدیک به نیمی از محدوده شهرها در سده نوزدهم، باغ و بستانی بود که سبزی و میوه شهرها را تأمین می‌کردند. بیشتر مردم شهرهای خرد و میانه و درصد کلانی از باشندگان شهرهای بزرگ به کشاورزی می‌پرداختند. از این‌رو نمی‌توان دیدگاه رونده‌لی را پذیرفت که «تولیدات پیشه‌وری و بازرگانی پایه اقتصادی ایران فتودالی بوده است».^۲ این سخن تنها درباره شهرهای بزرگ درست است.

ارزیابی اهمیت شهرها از سوی و. ا. لنین، در مورد شهرهای بزرگ ایران هم که نقشی پراهمیت در تاریخ ایران داشته‌اند بسیار صدق می‌کند. «... شهرها، همانا مراکز زندگی اقتصادی، سیاسی و معنوی مردم و محرک اساسی پیشرفت هستند».^۳

در سده نوزدهم، نقش شهرها، در ایران، رفته‌رفته افزایش یافت. پدیدآیی روش سرمایه‌داری به سرعت آغاز گردید؛ شهر، جوانه فرهنگ نوین شد، نظریه پردازان مبارزه ضد فتودالی و ضد امپریالیستی را پرورانید، هسته اساسی «نیروی محرکه» را ساخت و سازمان‌های سیاسی و شکل‌های تازه حکومت را پدید آورد.

شارل عیسوی، هنگام پژوهش درباره ترکیب مردم شهرهای کشورهای خاورمیانه در سده نوزدهم، همسنجی‌های درخور نگرشی

۱- همانجا.

← نیبیلیسی. ۱۹۷۴، ص ۸.

۲- همانجا، ص ۷.

۳- و. ا. لنین. «تازه‌ترین اطلاعات درباره احزاب آلمان»، مجموعه کامل آثار، ج. ۲۳، ص ۳۴۱.

دارد. میانگین شمار مردم شهرها در کشورهای مسلمان خاورزمین ده تا بیست درصد (ایران از کشورهای دارای درصد بزرگ مردم شهرنشین بوده است)، در فرانسه ده درصد، در آلمان کمتر از ده درصد و در ایالات متحده آمریکا (بنا بر سرشماری سال ۱۷۹۰ م.) $\frac{3}{3}$ درصد بوده است.^۱ درباره ترکیب اجتماعی مردم بیشتر شهرهای ایران، می‌توان از روی سرشماری مردم شهرهای ایروان، نخجوان و اردوباد که تا سال ۱۸۲۸ م. در قلمرو ایران بودند، قضاوت کرد.

از شهرهایی چون نخجوان با مردمی نزدیک به شش هزار تن، هر سال مالیاتی نزدیک به ۵ هزار تومان نقد و ۱۷۷ خروار غله گردآوری می‌شد. نزدیک به یک سوم مردم به دادوستد و یا به پیشه‌وری می‌پرداختند (در شهر نزدیک به ۹۰۰ خانوار و ۲۷۹ دکان بود)^۲ و مبادلات بازرگانی درونی شهر ۴۰ هزار تومان بوده است.

شهر اردوباد با $\frac{3}{5}$ هزار تن جمعیتش، هر سال به مقامات ایرانی ۳۸۰۰ تومان نقد و $\frac{55}{5}$ خروار غله مالیات می‌داد. مبادلات بازرگانی درون شهر، $\frac{17}{5}$ هزار تومان در سال بوده است.^۳ در شهر اردوباد ۷۴ خانواده برخوردار از امتیاز می‌زیستند که ۸ درصد آنها بیک و سلطان، ۱۳ درصد افسر، ۱ درصد نمایندگان روحانیون عالی مقام، ۲ درصد آخوند و ملا، ۳۱ درصد سید، ۲۱ درصد میرزا و ۵ درصد درویش بودند.^۴

در شهرهای بزرگ‌تر کشور و مراکز خان‌نشین‌ها، درصد افراد برخوردار از امتیاز، اندکی بیشتر بوده است. در ایروان که جمعیتش نزدیک به $\frac{11}{5}$ هزار تن بود، ۱۸۸ خانواده اشرافی می‌زیستند. شمار خانواده‌های خان‌ها - ۴، بیک‌ها - ۵۱، میرزاها - ۱۹، ملاها - ۵۰، سیدها -

1- *The Economic History of Iran, 1800-1914*, p. 102-103.

۲- شوپن. یاد تاریخی حال و روز ولایات ارمنی در دورانی که به امپراتوری روسیه پیوستند،

سن پترزبورگ، ۱۸۵۲، ۴۸۰-۴۷۸. ۳- همانجا، ص ۴۸۴.

۴- همانجا، ص ۴۸۳.

۳۹، درویش‌ها - ۳، مَلِک‌ها و بیک‌های ارمنی - ۸، میرزاهای ارمنی - ۱ و روحانیون مسیحی - ۱۳ بوده است. هر ۱۰۰ تا ۱۱۰ مسلمان یک ملا و هر ۴۷۰ مسیحی یک کشیش داشتند.^۱

با آنکه، هنگام مبارزه قاجارها برای حکومت، مردم شهرنشین بیش از مردم روستا و زمین‌دار آسیب دیده بودند، باز هم زندگی در شهر از امنیت نسبی بیشتری برخوردار بود. شهر، در مقابل تاخت و تاز کوچ‌نشینان بهتر محافظت می‌شد. بودن مقامات اداری میسر می‌ساخت که زندگی اقتصادی پس از مصائب طبیعی و عملیات جنگی، هر چه زودتر سروسامان یابد. اشراف زمین‌دار هم در شهر می‌زیستند. مقر خان‌های بزرگ و درگاه حکمرانان نیز در همین جا بود. همه اینها خواهان شمار بیشتری وردست برای خدمات و نیز خواهان تولید بیشتر کالاهای پیشه‌وری و فراورده‌های کشاورزی بودند.

شهر، امکاناتی بیشتر برای دفاع گروهی فراهم می‌آورد؛ ائتلاف‌های کارگاهی بازرگانان و پیشه‌وران، جامعه‌های دینی و اتحادهای درون هر محله میسر می‌ساخت که از حق هر عضو چنین اجتماعاتی در برابر خودسری‌های حکام بهتر دفاع شود. نمی‌توان نقش شهرها را همچون مراکز دینی نادیده گرفت. در اینجا، مجتهدان، قاضیان، واعظان گوناگون می‌زیستند و مدارس دینی دایر بودند و مراسم پرطنطنه و پرجمعیت مذهبی برپا می‌شدند.

بازار، مرکز اقتصادی شهر بود. شهرهای بزرگ، هر یک دارای چند بازار بودند. بسیاری از بازارها، در مالکیت خصوصی افراد بودند.^۲ اغلب، بیگلریگ - حکمران محل - صاحب بازار بود و به فرمان او بازار در هر دم می‌توانست تعطیل شود و نمایندگان بازار با هدیه و تحفه از وی خواهش می‌کردند که کلید بازار را بازپس دهد.

۱. همانجا، ص ۴۶۸.

۲. گ. دروویل. «سفر به ایران در سال‌های ۱۸۱۲-۱۸۱۳»؛ ص ۹۸.

اداره بازار با داروغه و هم او بود که هنگام پدید آمدن اختلاف نظر درباره آن بررسی و داوری می‌کرد. مقام داروغه (از حساب پول‌های قانونی و غیرقانونی که از کسبه و پیشه‌وران می‌ستانید) چنان پرسود بود که برای رسیدن به این مقام مبالغی کلان می‌پرداختند. در ارومیه برای داروغه شدن ده هزار تومان^۱ یعنی معادل $\frac{2}{3}$ درآمد حکومت ایران را از همه ولایت مازندران می‌دادند. داروغه اغلب میزان دار و ناظر بر درست بودن و زنها و ترازوها هم بود. در هر بازار ۳-۴ گز مه (مأمور پلیس) هم بودند که کالاهای مورد پسندشان را از کسبه و پیشه‌وران می‌ستاندند و اینان نیز از بیم متهم شدن به فروش کالاها نامرغوب و وزن نادرست کالا و گشودن و بستن بی‌هنگام دکان‌ها و کارگاه‌ها و جز اینها که زیان‌ها و گرفتاری‌هایی بیشتر در پی داشت، دم فرو می‌بستند.

فرمانروایان کشورهای خاور زمین نیز چون حکومت‌های پادشاهی باختر، سود اقتصادی و شکوفایی شهرها و اهمیتی را که این شکوفایی برای «حیثیت» آنها داشت و نیز اهمیت بازرگانی و پیشه‌وری را درک می‌کردند.

در نیمه نخست سده نوزدهم، حاکمیت سیاسی شهرها در دست لایه‌های فئودالی - بوروکراتیک بود. در عمل، هیمنها فرمانروای واقعی زندگی اقتصادی و مالک بازارها، کاروان‌سراها، راسته‌های پیشه‌وران و دکان‌های گوناگون بودند که همچون مأموران دولت از شهروندان مالیات می‌گرفتند و یا حق گردآوری مالیات را می‌خریدند و در بازرگانی شهری، عمده‌فروشی و تجارت کاروانی و ترانزیتی دست داشتند، تولید و فروش را سروسامان می‌دادند، نرخ‌ها را معین می‌کردند. چنین وابستگی همه جانبه شهرها از فئودال‌ها، مانع از پای گرفتن «شهروندی» قشر سومی در شهرها می‌گردید و پیامدهایی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی هم از

همین جا سرچشمه می‌گرفت.

در ایران، همه شهرها یکسره، در اختیار فئودال‌ها بود و از شهرهای «آزاد» و یا شهرهای شاه، خبری نبود. شاه می‌توانست به درآمد و پشتیبانی پایتخت و تبریز که ولیعهدنشین بود و چند شهر دیگر قناعت کند. گهگاه مردم شهرها به فرمان حکمران محلی، علیه حکومت شاه برمی‌خاستند. فرمانروای بزرگ تنها پس از اینکه با سپاه به شهر درمی‌آمد و آن را «تصرف» می‌کرد، می‌توانست مالیات و خراج‌های دیگر را جمع‌آوری کند.

در نیمه نخست سده نوزدهم، بازرگانان از نگاه شمار و نفوذ، بزرگ‌ترین گروه اجتماعی در شهرهای ایران بودند. بازرگانی درونی و بیرونی در دست همین گروه متمرکز شده بود. ویژگی بازرگانان ایران که پژوهشگران بارها آن را یادآور شده‌اند، وابستگی بی‌میانجی آنان به فئودال‌ها و روحانیون بوده است. خزانه شاهی و برخی از اعیان و اشراف در این بازرگانی مشارکتی فعال داشتند. اغلب، بازرگانان به نمایندگی اشراف فئودال فعالیت می‌کردند و به دادوستدهای بزرگ می‌پرداختند و با آنکه اینان در واقع سرمایه‌نسبی اندکی داشتند، مردمی بسیار ثروتمند به شمار می‌آمدند. گهگاه شرکت‌های بازرگانی هم پدید می‌آمدند که بیشتر از بازرگانان ارمنی بودند. سرمایه بازرگانی به شاه مساعده (یارانه) می‌داد. بازرگانان، اغلب وظیفه‌های دیپلماسی را هم انجام می‌دادند.

بازرگانان در ایران، بخش ممتاز جامعه به شمار می‌رفتند.^۱ بازرگان که مردی بود محترم، گهگاه یکی از مهره‌های نمایان زندگی سیاسی کشور می‌گردید و به ویژه سرکرده بازرگانان (تاجرباشی، ملک‌التجار)، یکی از شخصیت‌های اساسی شهر بود. اما، با این همه و به رغم وابستگی میان مردم سوداگر و پیشه‌ور، «شهروندی» در ایران پای نگرفت.

نبود تأمین برای شخصیت و مال در دولت خودکامه خاوری در سال‌های بی‌ثباتی سیاسی، یورش بیگانگان و جنگ‌ها، از فلاکت‌های ملی بودند. از این دیدگاه، سده هجدهم به استثنای دو سه دهه آن، برای مردم بازرگان و پیشه‌ور شهرهای ایران، بسیار نامساعد بوده است. بسیاری از مؤلفان سده هجدهم و پژوهشگران امروز، رکود بازرگانی درونی و پیشه‌وری، کاهش یافتن بازرگانی بیرونی و روابط سنتی را یادآور شده‌اند.^۱

کیفیت کالاها نیز در پایان سده هجدهم خراب‌تر گردید.^۲ بازرگانی و پیشه‌وری، در دمی که قاجارها بر سر کار آمدند، کم و بیش مصرف‌کنندگان درونی را تأمین می‌کرد. اما، حتی میان ولایت‌های جداگانه نیز، اغلب، رشته بازرگانی بریده می‌شد. می‌توان کاهش بازار داخلی ایران را نیز در آغاز سده نوزدهم یادآور شد. سنت‌های قرون و اعصار، به بازرگانان اجازه می‌دادند که حتی به خان‌نشین‌هایی هم که با یکدیگر دشمن بودند کاروان بفرستند. اما، در سال‌های بی‌ثباتی سیاسی که همه مناسبات اجتماعی در جامعه بحرانی می‌شد، شمار دسته‌های راهزن که همواره فعال بودند و کاروان‌های بازرگانان را به یغما می‌بردند فزونی می‌یافت؛ خان‌های برخی قبیله‌ها - کردها، ترکمن‌ها و حتی زندیان - به راهزنی می‌پرداختند. این حال و روز، بازرگانان را از فرستادن کاروان‌های بازرگانی به خان‌نشین‌ها و ولایت‌های همسایه باز می‌داشت. اما، پایه‌پای استوار شدن قاجارها و تثبیت حاکمیت دولتی، زمینه مساعدتری برای بازرگانی درونی و بیرونی فراهم می‌آمد. در سرتاسر

۱-۱. پ. مارکوا. بازرگانی ایران و روسیه در واپسین دهه‌های سده هجدهم، «یادداشت‌های علمی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان»، ج ۱، ۱۹۵۹، ص ۱۲۳-۱۰۳.

۲- بایگانی مرکزی تاریخی، ف. ۱۵۰۵، پرونده ۲۱۸، ورق ۲۰. آ. آ. ایوانف، ساخته‌های مسی و برنجی ایران. از نیمه دوم سده چهاردهم تا نیمه نخست سده هجدهم؛ خلاصه رساله دکترای در علوم تاریخ. نینگراد، ۱۹۷۱، ص ۱۸.

نیمه نخست سده نوزدهم، به استثنای دو سه سال، مبادلات بازرگانی پیوسته رشد می‌یافت.

بازرگانان ایران، بسته به سرمایه‌ای که در اختیار داشتند، به چند گروه تقسیم شده بودند. گروه‌بندی رسمی برای آنان نبود، اما می‌توان گفت هم حکومت و هم مردم محل، بی‌خطا و به درستی می‌توانستند مشخص کنند که این و یا آن بازرگان سرمایه‌اش چه اندازه است. بازرگانان بیگانه هم، هنگام معامله با بازرگانان ایرانی، بارها دچار خطا می‌شدند و به بازرگانی که وی را ثروتمند می‌پنداشتند، بیشتر کالاها را نسیه می‌دادند. مناقشات بسیاری بر این زمینه پدید می‌آمد که کنسولگری‌های روس و انگلیس را پیوسته به خود مشغول می‌داشت و آنها می‌کوشیدند از ورشکسته تازه، پولی به سود بازرگان خود بستانند. مقامات ایرانی بارها به کنسول‌ها گوشزد می‌کردند که بازرگانان خود هشدار دهند که برخی از بازرگانان ایرانی گرایش دارند خود را غنی‌تر از آنچه هستند بنمایانند تا بتوانند کالایی بیشتر به نسیه بگیرند.

سوداگرانی که بیشتر از ۵ هزار تومان سرمایه داشتند، از بازرگانان بزرگ به شمار می‌آمدند. اینان بنابر معمول به دادوستد عمده می‌پرداختند و اگر بازرگانی‌شان با استانبول بود، «استامبولچی» نامیده می‌شدند.^۱ در آغاز سده نوزدهم، بازرگانان بسیار ثروتمند در ایران انگشت‌شمار بودند. در تهران، میرزاتقی رئیس‌التجار تهران، یکی از ثروتمندترین بازرگانان بود. وی به دادوستد جواهرات می‌پرداخت، سرمایه‌اش را ۳۰ هزار تومان ارزیابی می‌کردند و درآمدش هر سال نزدیک به ۲۰ درصد سرمایه‌اش بود. سرمایه برادرش - میرزا محمد علی - اندکی از وی کمتر بود. در اصفهان تنها سه بازرگان بودند که ثروتمند به شمار می‌آمدند - ابراهیم، حاجی محمد علی ادهی و حاجی ملا علی نقی

۱. ف. آ. باکولین، «بازرگانی خارجی آذربایجان در سال‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۰»، سن پترزبورگ، ۱۸۷۴، ص ۲۱۱؛ The Economic History of Iran, 1800-1914, p. 25-26.

(که با هندوستان دادوستد داشت). سرمایه اینان را به ۱/۵ میلیون فرانک تخمین می‌زدند. در شیراز دو بازرگان ثروتمند بودند - حاجی محمد ابراهیم دهتی (نماینده نبی‌خان) و آقا محمدعلی پسر حاجی عبدالله، و در بندر بوشهر هم یک ثروتمند بود - حاجی اسماعیل خراسانی. در نیمه سده نوزدهم، نزدیک به ۴۰-۵۰ هزار تومن نبود. از تأدیه وام‌های بازرگانان ورشکسته که کمتر از ۳۰-۵۰ هزار تومن می‌رسید، می‌توان غیرمستقیم، درباره سرمایه‌های بازرگانی داوری کرد. سرمایه‌های برخی از بازرگانان در اندک زمانی گرد می‌آمد. چنانچه بازرگان داوید خان ملک اف، خواهرزاده منوچهرخان معتمدالدوله که در اصفهان می‌زیست بسیار زود ثروتمند شد و با روابط بازرگانی‌اش با هندوستان، بغداد و ماوراء قفقاز آوازه برآورد. او در پایان دهه چهارم، از یک بازرگان بغدادی (۱۱ هزار تومان) و از بازرگانان هندی (۲۵۰ هزار روپیه) بستانکاری داشت. برای او اموالی غیرمنقول در ترکیه و دو دکان در نجف خریداری شده بود. او در بوشهر، مبلغ ۶۴۰۰ تومان ابریشم به حاجی رحیم خان بازرگان فروخته بود که به فرمان حاجی میرزا آغاسی و به این سبب که گویا ابریشم از آن منوچهرخان بوده است مصادره شد. در سال ۱۸۴۸م. عبدالحسین وزیر اصفهان اموال وی را به ارزش ۴۵۰۰ تومان ستانید. در همان سال، هنگامی که داوید به اصفهان نزدیک می‌شد، او را غارت کردند و ۴۱۸۵ تومانش را بردند و در ضمن به او گفتند: «فرمان داده‌اند که تو را لخت کنیم». میرزا گرگین خان که ۲۰ هزار تومان به خانواده ملک‌اف بدهکار بود، ملک داوید را برخلاف قانون تصرف کرد. خود داوید ۱۱ هزار تومان به نماینده صفی‌بیک قاسم بیک‌اف بازرگان شوشی بدهکار بود.^۱

بازرگانان دیگری نیز سرمایه‌های کلانی داشتند، چنانچه حضرت قلی

۱- بایگانی خاور، ف. «مأموریت در ایران». op. ۵۲۸ الف. ش ۲۸۷، ورق ۲۸، ۵۲۵۶-۱۱۶-۱۴۸.

پسر علی نقی به نقی ممداف بازرگان مسکو که در سال ۱۸۵۵م. خودش را رعیت ایران اعلام کرد، ۵۰۰۵۳ روبل و $\frac{4}{7}$ ۳۶ کیلوگرم نقره بدهکار بود.^۱ از روی کالاهای وارد شده و صادر شده نیز می‌توان درباره سرمایه‌های بازرگانان داوری کرد. در سال ۱۸۳۶ بازرگانان ایران، در قسطنطنیه به ارزش ۳۳ میلیون و ۴۸۸ هزار روبل کالا خریده بودند. آنها در سال‌های ۱۸۳۷-۱۸۳۸ به تجارتخانه‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی، دست‌کم ۶۰۰ هزار تومان بدهکار شده بودند.^۲ اما، بخش اساسی بازرگانان، سرمایه‌هایی از ۵۰۰ تا ۵۰۰۰ تومان داشتند. اینان بنابر معمول به بازرگانی عمده و بیشتر به داد و ستد قماش می‌پرداختند و بنکدار نامیده می‌شدند.

بازرگانان خرده‌پا (بزازان) سرمایه‌ای بسیار اندک داشتند: ۲۰۰-۳۰۰ تومان. اگر اینان شرکتی هم در بازرگانی خارجی می‌کردند، بنابر معمول یک‌جا می‌شدند و کالاها را به نسیه می‌خریدند. هنگامی که در سال‌های ۱۸۳۷-۱۸۳۸ در بازارهای ایران کالاهایی بسیار انباشته گردید و قدرت خرید مردم پایین آمد، این بخش از بازرگانان ورشکست شدند و به خاک میاه نشستند.^۳

گدیتس، سرکنسول روسیه، تحرک کند سرمایه را در سال‌های ۱۸۳۷-۱۸۳۸م. یادآور شده است. آ. خودزکو نیز در همین باره در سال ۱۸۳۷م. نوشته‌ای دارد: «ایران از نگاه پول، ثروتی چندان ندارد».^۴ به مناسبت کمبود تند سرمایه‌ها، ربح صرافی در ایران بسیار بالا بود. بازرگانان اروپایی در این سال‌ها ۶-۳ درصد می‌گرفتند، اما در ایران میزان

۱. همانجا، ش ۲۶۵، ورق ۵۷.

۲. از گزارش سرکنسول د. ف. گدیتس از تبریز، به تاریخ ۱۱ (۲۳) مارس ۱۸۳۸. بایگانی خاور، ایران، ف. «بایگانی اصلی»، II - ۳، ۳۴ op، ۱۸۳۱، پرونده ۸، ورق ۳۳۳.

۳. از گزارش د. ف. گدیتس از تبریز به تاریخ ۱۲ (۲۴) فوریه ۱۸۳۷. بایگانی خاور، ایران، ف. «بایگانی اصلی»، II - ۳، ۳۴ op، ۱۸۳۱، پرونده ۸، ورق‌های ۲۴۴-۲۴۵.

۴. از گزارش آ. ا. خودزکو به تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۸۳۷ (۱۱ ژانویه ۱۸۳۸). بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، ۱۸۳۶-۱۸۳۶، پرونده ۲۷۱، ورق ۲۳.

بهره پول ۱۰۰-۳۰ درصد بوده است.

مقررات بازرگانی و محاسبات بین‌المللی، تازه در ایران رایج می‌شد. دیرکرد سنتی پرداخت حواله و برات بازرگانان ایران (و نیز مرجوع کالاها به بهانه کیفیت بد) مانع از رشد بازرگانی بود.

نظام محاسبات بسیار ناقص بود. در ایران کارهای محاسباتی در دفاتر ثبت نمی‌شد و از این‌رو بررسی اندازه سرمایه‌ها، میزان کالاها و ویژگی معاملات با این و یا آن بازرگان ناممکن بود. از سازمان دقیق پرداخت حواله و برات‌ها نیز خبری نبود. زبردستان می‌توانستند در نخستین نوبت خواستار پرداخت حواله و برات‌ها شوند (بنا به خواهش هیأت نمایندگی روسیه، عباس میرزا در آذربایجان دستور داد که پیش از همه، خواست‌های بازرگانان اتباع روسیه، اقطاع گردد) و اموال بازرگانان را بی‌آنکه دلیلی برای بدهی آنان باشد، تصاحب کنند. چنانچه، در سال ۱۸۳۱م. منوچهرخان معتمدالدوله حاکم گیلان، پس از مرگ حاجی زین‌العابدین بازرگان، بر روی همه اموال وی و نیز کالاهای تقی ممداف بازرگان مسکو به ارزش ۷۰۰۰ روبل که به زین‌العابدین همچون حق‌الملک‌کار، برای فروش داده بود دست گذاشت. همه اموال زین‌العابدین با مزایده به فروش رفت و ۱۰ هزار تومانش را منوچهرخان به حساب بدهکاری که گویا زین‌العابدین به وی داشته است تصاحب کرد. هیچ‌کس برات‌های زین‌العابدین را ندید، اما منوچهرخان «در آن هنگام، در آنجا فعال مایشاء بود و کسی حتی جسارت چنین پرسشی را نداشت». پس از مرگ منوچهرخان در سال ۱۸۴۷م. تقی ممداف خواستار ستانیدن ۷۱۹۰۵ روبل از املاک او شد.^۱

موارد تعدی به بازرگانان که پیشرفتی داشتند و «لخت کردن» بی‌شرمانه آنان، هنگامی که مغضوب و یا از پشتیبانی زبردستان محروم می‌شدند، می‌توان گفت که از موازین رفتار با آنان بوده است. پس از مرگ

۱- بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، ۱۸۳۸-۱۸۳۶، پرونده ۲۷۱، ورق ۲۳.

منوچهر خان در سال ۱۸۴۷م. خواهرزاده‌اش داوید ملیک‌اف سامخستسکی که به تابعیت ایران درآمده بود، یکسره بی‌خانمان شد. در سال ۱۸۴۸م. محب علی خان ماکو حکمران کرمانشاه، از ناصرالدین شاه که برای تاج و تخت مبارزه می‌کرد پشتیبانی نکرد (سپس از کرمانشاه گریخت). این خان در معاملات بازرگانی آقا عبدالله و حاجی اسماعیل بازرگانان تبریز و نیز در معاملات چند سوداگر در خوی پول گذاشته بود. نوکر ناصرالدین شاه که هنوز در تهران تاج‌گذاری نکرده بود، به تبریز آمد و دستور داد پول محب علی خان ماکو از همه بازرگانان ستانیده و مصادره گردد (که چنین نیز شد^۱) و هیچ توجهی نداشت که بیرون بردن مبالغی کلان از معاملات، چه پیامدی برای دادوستد آنان خواهد داشت.

در نخستین دهه‌های سده نوزدهم - هر چند که چند دستور مقامات تهران و ولیعهد درباره بهبود بازرگانی با روسیه، انگلستان، هند و ترکیه بود - برای سروسامان دادن به بازرگانی خارجی ایران و اداره آن هیچ قرارداد عمومی و یا فرمان شاهی نبود. معاهده ترکمن‌چای در سال ۱۸۲۸م. و قرارداد بازرگانی ضمیمه‌اش، آن سند اساسی گردید که بازرگانی ایران - روسیه را سروسامان می‌داد. ۵٪ عوارض بازرگانی نیز معین گردید.

انگلستان (قرارداد بازرگانی سال ۱۸۴۱م.)، بلژیک (سال ۱۸۴۱م.) و سپس فرانسه، ایالات متحده آمریکا، اسپانیا (سال ۱۸۶۲م.) و چند کشور دیگر نیز، از شرایطی همسان آن برخوردار گردیدند. چنانچه، در قرارداد ایران و بلژیک یادآوری شده بود، بلژیک‌ها «می‌توانند در هر جایی که بخواهند، با پرداخت ۵٪ عوارض به دادوستد بپردازند؛ در تهران و تبریز یک نماینده از بازرگانان بلژیک می‌توانند زندگی کنند».

امیرکبیر (سال ۱۸۵۱م.) بر آن بود که انگلیسی‌ها باید برای وارد کردن کالاهای خود به ایران، همسان بازرگانان روسیه عوارض بپردازند، اما

۱. بایگانی خاور، ایران، ف. «بایگانی اصلی». ۹.۱، op، ۸، ۱۸۴۸-۱۸۴۹، ش ۱۴، ورق‌های ۱۰۴-۱۰۵

کمپیل وزیر مختار انگلستان در تهران برای ۲٪ عوارض پافشاری می‌کرد.^۱ بازرگانان ایرانی برای وارد کردن کالاهای انگلیسی به ایران، چنین عوارضی می‌پرداختند.

بازرگانی خارجی ایران، از سوی حکومت تهران تمام و کمال کنترل نمی‌شد. حق تعیین شرایط بازرگانی در صلاحیت مقامات محلی ولایات بود. حتی در ولایتی چون گیلان که در آنجا سیادت بازرگانان روسی نامحدود بود، مقامات محلی عوارضی بیش از آنچه که در معاهده ترکمن‌چای آمده بود، می‌گرفتند. چنانکه، از هر خروار نفت باکو، گذشته از ۵ درصد عوارض، ۲ ریال هم اخذ می‌شد.^۲ بازاریابی کالاهای نیز در گمرک‌های گوناگون ایران، دارای مقررات یکسانی نبود.

ارقامی که در زیر می‌آید، گواهی است بر رشد بزرگ بازرگانی خارجی ایران در نیمه نخست سده نوزدهم. بنابر نوشته ملکم^۳، ایران در سال ۱۸۰۰، در اساس با همسایگان خود - ترکیه، روسیه، خان‌نشین بخارا، افغانستان، هندوستان و شیخ‌نشین‌های عربی - دادوستد داشت. نه تنها بازرگانان ایران و اروپا، بل همچنین بازرگانان ترک و هندی و عرب هم، کالاهای اروپایی را به ایران می‌آوردند. بازرگانی ایران با هند، منفی بود: ایران دو برابر بیش از صادراتش به هندوستان، از آنجا کالا وارد می‌کرد. اما در اینجا باید در نظر داشت که بازرگانان ایرانی بسیار از کالاهایی را که از آنجا می‌آوردند، در ترکیه و در ماوراء قفقاز می‌فروختند. از هندوستان (بنگال، مدرس، بمبئی، کرانه مالابار، سورت و سند) در اساس، شکر، عود، نیل، کافور، طلا، موصلین و منسوجاتی دیگر و نیز کالاهای اروپایی و چینی وارد می‌شد. ایران ابریشم، مروارید، پشم، قالی، گلاب، ماهی

۱- همانجا، II، ۳، op. ۳۴۰، ۱۸۳۱، پرونده ۸، ورق ۱۰.

۲- همانجا، ورق ۱۶.

3- J. Malcolm. *The Melville Papers*. L., 1930: *The Economic History of Iran*. 1800-1914. p. 262-267.

شور، تنباکو و برخی فراورده‌های پیشه‌وران ایران را به آنجا می‌فرستاد. از کرانه‌های دریای سرخ، از حبشه (اتیوپی) برده و قهوه و از کرانه‌های خلیج فارس، مروارید و جامه به ایران می‌آوردند. ایران به این بخش‌ها قالی، تنباکو، میوه خشک، گلاب و برخی کالاهای دیگر می‌فرستاد. زواری که راهی مکه می‌شد (تزدیک به ۳۰۰ نفر در سال) نیز کالاهای ساخت ایران را برای فروش با خودش به آنجا می‌برد. از ترکیه گذشته از سکه‌های طلا، کالاهای فرانسوی و ایتالیایی، پارچه‌های دمشق و حلب، شیشه و بلور، مرجان، عنبر، آینه، تریاک، آهن، پولاد و فراورده‌های جواهرسازی به ایران می‌آوردند. از ایران ابریشم، تنباکو، پنبه، پارچه زربفت و دیگر فراورده‌های استادان ایرانی به ترکیه فرستاده می‌شد. ایران از افغانستان نیل، شال کشمیر، مواد مخدر و ریواس وارد می‌کرد و به آنجا کالاهای اروپایی، جامه، ابریشم، سنگ‌های گرانبها، مروارید، عود و فراورده‌های پیشه‌وران اصفهان و جز اینها را به مبلغ ۷ تا ۸ بار بیش از واردات، می‌فرستاد. می‌توان گفت که بازرگانی ایران با بخارا در سطحی برابر بوده است.

باید گفت که بازرگانان اروپا (توماس استرلینگ و دیگران) همه نیاز ایران را به اسلحه آتشین تأمین می‌کردند. در این دوران، یکی از واپسین قراردادهای خرید اسلحه را میرزاتقی خان امضا کرده بود.^۱ بنابر نوشته آ. ک. لمبتون، بازرگانی داخلی ایران در نیمه سده نوزدهم بیشتر در دست بازرگانان اروپایی و گروه کوچکی بازرگان ایرانی از جمله ارمنی و در خاور در دست سوداگران هندی بود. حاجی عبدالکریم نورالدین از مردم شکارپور (هندوستان) یکی از بزرگ‌ترین بازرگانان نیمه نخست سده نوزدهم بوده است. حکومت ایران که با او معاملات گوناگون

1. A. k. S. Lambton. *The Case of Hajji Abd al-Kazim A Study of the Role of the Merchant in Mid-nineteenth Century Persia.*- Iran and Islam. Edinburgh, 1971, p.331.

بازرگانی و مالی داشت، وی را از مردم قندهار می‌پنداشت. او خودش را تبعه ایران می‌نمود و استیونس کنسول انگلیس او را «نیرنگ‌باز معروف» می‌نامید.^۱ حاجی نه تنها سوداگری می‌کرد، بلکه به سوداگری با برات و صرافی نیز می‌پرداخت. او با اعضای دودمان حاکم بستگی داشت: یکی از دختران فتحعلی شاه همسر وی بوده است. پسر بزرگش - میرزا غلام حسین - در خدمت دولت بود و برادرش - حاجی عبدالرحیم - در کارهای وی مشارکت داشت و او نیز بسیار ثروتمند بود.

نظام بازرخريد عوارض گمرکی که در ایران نافذ بود، از رشد بازرگانی پیشگیری می‌کرد. هر ولایت دارای یک پیمانکار گمرک بود. حکومت می‌کوشید حق دریافت عوارض گمرک را به بالاترین نرخ بفروشد و این کار، خودبه‌خود سیاست خشونت‌بار پیمانکار را به دنبال داشت. او خودسرانه ارزش کالاهای حمل شده را بالا می‌برد. بازرگانان را وامی‌داشت به او رشوه بدهند تا کالاهایشان زودتر از ترخیص گمرک بگذرد و به رغم اینکه برای کالا در گمرکی دیگر هم عوارض پرداخت شده باشد، دوباره خواستار پرداخت عوارض گمرکی می‌گردید.

گاهی مقامات ایرانی بنا به پیشنهاد بازرگانان خود تدبیرهایی می‌گرفتند که دارای ویژگی حمایت‌کنندگی بود و ورود یا صدور برخی مواد خام کشاورزی، صنعتی و کالاهای پیشه‌وری را محدود می‌کردند. اغلب چنین می‌شد که بنا به تقاضای بازرگانان، گونه‌ای انحصار ورود یا صدور کالاهای معینی به یک سوداگر واگذار می‌گردید و در ضمن سود اساسی چنین محدودیتی از آن خود بازرگان بود. به مقامی هم که سند واگذاری حق انحصاری را امضا کرده بود، چیزکی می‌رسید و خزانه دولت هم در عمل هیچ سودی از این کار نداشت. چنانچه، قائم مقام، بازرگانان تبریزی گدیش شیخ کاظم را چون شخص مسئول بازرگانی روسیه و ایران معین کرد. محتوای رقم به امضای ولیعهد چنین بود که هیچ بازرگان روسی

بی‌رضای شیخ کاظم حق ندارد در ایران به دادوستد بپردازد، کالا به ایران وارد یا از ایران صادر کند، از خدمات دلال‌های محلی بهره گیرد، و در صورت دادوستد بازرگانان روسیه بی‌اجازه شیخ کاظم، هیچ شکایتی را نخواهند پذیرفت و پاسخگوی خساراتی نخواهند بود که به بازرگانان روسیه رسیده است.

ن. به زاک، کنسول روسیه به این تصمیم اعتراض کرد، زیرا انحصار بازرگانی روسیه و ایران در دست چند سوداگر ثروتمند ایرانی برای مصالح بازرگانان روسیه زیان‌آور بود و امکان می‌داد که نرخ‌هایی خودسرانه برای کالاها برقرار و مهلت‌هایی خودسرانه برای پرداخت‌ها معین شود و جز اینها. محمدخان امیر نظام که عباس میرزا حل و فصل همه امور بازرگانی را به وی سپرده بود، این رقم را لغو کرد و آزادی بازرگانی و مسئولیت حکومت ایران در قبال از دست رفتن کالا و پول بازرگانان روسیه در ایران دوباره احیا گردید.

حکومت ایران برای محدود ساختن رخنه کالاهای خارجی به ایران و پیشگیری از پدید آوردن عوامل بازرگانی چون ساختمان لنگرگاه‌های مناسب و حتی انبارها به برخی تدبیرهای حمایت‌کننده دست برد و حتی سفر بازرگانان ایرانی را برای دریافت کالا با کشتی‌هایی که از آن اتباع روسیه بود و با آن کشتی‌ها به استرآباد، رشت یا پیربازار کالا می‌آوردند ممنوع ساخت و نیز اجازه نمی‌داد که راه‌های کنار مرز ترمیم شود.

در سال ۱۸۳۵، محمدشاه برای نگاهداری ارز و بهره‌گیری از پشم گوسفندی که در ایران بود در تهیه ماهوت مورد نیاز ارتش، به این اندیشه افتاد که از ورود ماهوت خارجی به ایران ممانعت کند. اما چون هنوز در کشور کارخانه‌های ماهوت‌سازی نبود، به ناچار از این اندیشه دست کشید.^۱

درباره تشدید تضاد میان بازرگانان خارجی و داخلی، شواهد بسیاری

۱- بابگانی خاور، ایران، «بابگانی اصلی»، II - ۳، ۳۴ op، ۱۸۴۱، پرونده ۸، ورق ۲۱۲.

هست. صدور ماده‌های خام پرارزشی که برای تولیدات پیشه‌وری محلی ضروری بودند، مایهٔ اعتراض بازرگانان و پیشه‌وران گردید و مقامات ایران را وادار ساخت که محدودیت‌هایی برای صادرات پشم، ابریشم و پوست برقرار کنند. واکنش بازرگانی و پیشه‌وری، به ورود کالاهای خارجی به ایران هم بسیار تند و باشتاب بود.

شارل عیسوی دربارهٔ اعتراض سوداگران ایران علیه ورود منسوجات انگلیسی که به ورشکستگی پیشه‌وران ایران می‌انجامید و دربارهٔ اعتراض کنسول‌های انگلیسی علیه ممانعت صدور برنج از تبریز (نامهٔ استیونس به حمزه میرزا، به تاریخ ۲۸ ژوئیه ۱۸۵۳) و پشم از کرمان و یزد (دسامبر ۱۸۵۵) و جز اینها، مطالبی آورده است.^۱

فرمان شاه دربارهٔ لغو تنبیه بدنی «ورشکستگان بی‌تقصیر» منتشر گردید.

به رغم این پندار که حکومت قاجارها در ولایات، حکومتی اسمی بوده است، مقامات محلی حق نداشتند در منطقهٔ حکومت خود بی‌اجازهٔ شاه به بازرگانان خارجی اجازهٔ بازرگانی همیشگی بدهند. فرمان شاه برای این کار ضروری بود. در سال ۱۸۳۹م. حاکم استرآباد برای دادن اجازهٔ دادوستد به بازرگانان روسیه (گ. ی. اریواندوف و دیگران) در استرآباد، که پیش از آن بازرگانان روسیه در آنجا نبودند، خواستار فرمان شاه شد.^۲

حکومت از دادوستد و قاچاق بازرگانان آگاه بود و بنابر معمول آنها را مورد پیگرد قرار نمی‌داد. در سال ۱۸۳۳ در گمرک جاوات، کالاهای قاچاق حاجی احمد بازرگان اردبیلی توقیف گردید و برای آنکه این کالاها هنگام نگاهداری آسیب نبینند، آنها را به مبلغ ۳۴۱۵ روبل و بیست و پنج کوپک فروختند. در سال ۱۸۳۹ امیرنظام پیرو شکایت حاجی احمد،

1- *The Economic History of Iran, 1800-1914*, p. 76.

۲- یادداشت و سکو بونیکف مهندس معدن، درباره بازرگانی با ایران از راه دریای خزر، به تاریخ ۳ (۱۵) مارس ۱۸۴۵. بایگانی خاور، ف. «بایگانی اصلی»، ۲، II، ۳۴ op، ۱۸۳۶. پرونده ۵، بخش ۱، ورق ۱۳۳-۱۲۹.

خواستار شد که کالای این بازرگان را به وی بازگردانند و یا پول آن را بپردازند.

در بسیاری از رشته‌های تولید پیشه‌وری، وظیفه تولیدکننده و فروشنده را شخص واحدی انجام می‌داد، اما این بدان معنی نبود که پیشه‌ور - سوداگر واحد فرآورده‌های خود را به بازرگان عمده‌فروش دیگری نمی‌فروخت و یا آنها را بنابر سفارش بازرگانی دیگر تهیه نمی‌کرد. به احتمال زیاد، سراسر نیمه نخست سده نوزدهم در روند جدا شدن پیشه‌وری شهرها از بازرگانی درونی شهرها، جهشی دیده نشده است (بازرگانی خارجی و عمده‌فروشی، جداست). می‌توان گفت پیشه‌ور - بازرگان در بازار ایران و به ویژه در شهرهای کوچک از نمایان‌ترین چهره‌ها بوده است.

چنانکه جهانگردان نوشته‌اند، در این زمان تفاوت میان پیشه‌وران دارای حرفه‌هایی یگانه آغاز شده بود. اما، حال و روز پیشه‌وران دارای حرفه‌های گوناگون و اتحادیه‌های بازرگانی - پیشه‌وری در شهرها از روزگار سده‌های میانه یکسان نبوده است. جواهرسازان در موقعیتی ممتاز بودند و گه‌گاه شرایط خود را به خبازان تحمیل می‌کردند.

پیشه‌وران ایران در شرایطی بسیار دشوار زندگی و کار می‌کردند. ۱۵۱۲ ساعت کار روزانه برای آنها عادی و معمولی بود.^۱ آنها با مهارتی بسیار از کالاهای اروپایی چون کارد، صندلی، میز و جز اینها که تقاضا برای آنها در ایران فراوان بود، تقلید می‌کردند. دستمزدها چندان بالا نبود. در سال ۱۸۴۰ در آذربایجان یک استاد پیشه‌ور روزانه از یک قران و دوازده شاهی تا سه قران و سیزده شاهی و یک پیشه‌ور معمولی از $\frac{۱}{۲}$ تا $\frac{۳}{۴}$ قران دستمزد می‌گرفت.

در هر کارگاه (همکاری، صنف) پیشه‌وری، سرپرستی انتخاب می‌شد که بنابر معمول از مورد اعتمادترین استادان بود و داروغه، مالیات بازار را

بدست او گرد می‌آورد. پیشه‌وران تنها از راه سرپرست خود می‌توانستند به حکام شکایت کنند. ارمنی‌ها در میان پیشه‌وران و بازرگانان، درصد نسبی بزرگی بودند. یهودیان به «پایین‌ترین پیشه‌ها اشتغال داشتند».^۱ می‌توان گفت، کار مزدوری، در شهرها و روستاها گسترشی بزرگ داشته است. چون در ایران وابستگی سرواژ نبود و نمی‌شد از مردم وابسته همچون خدمه بهره‌گیری کرد، بخش بزرگ قشر خدمتکاران دارای رتبه‌های گوناگون، از میان شهرنشینان استخدام می‌شدند. بازرگانان و استادان مرفه پیشه‌ور، دارای کارگران مزدور بودند و همواره در دوره کارهای کشاورزی (کشت، برداشت محصول) دهقانان مالک و دهقانان اجاره‌کار، کارگر استخدام می‌کردند. در میان عشایر نیز کار مزدوری بوده است.

در سال‌های پنجاهم حرکت بزرگ اتباع ایران برای یافتن دستمزد به سوی ماوراء قفقاز آغاز گردید. در یادداشت وزارت امور خارجه ایران به جانشین امپراتور در قفقاز گفته شده بود که «از کارگران ایرانی که به تفلیس می‌آیند، بی‌چون و چرا، یک روبل به سود شهر دریافت می‌شود، اما اینها هنوز هیچ دستمزدی دریافت نکرده‌اند، و (۱) در ایران از روس‌ها چنین عوارضی نمی‌خواهند؛ (۲) مردمی که به آنجا رفته‌اند، بسیار تنگدست هستند؛ (۳) بناها، سقاها و دیگر پیشه‌وران به حال شهر سودمند هستند» و وزارت امور خارجه ایران خواستار شده بود که مهاجران، از این عوارض معاف گردند و اشاره کرده بود که امپراتور روسیه رعایای شاه را از پرداخت دو روبل عوارض حق اقامت در سرزمین ماوراء قفقاز معاف کرده است.^۲

می‌توان گفت لوطیان که عنصرهای بی‌طبقه شهرهای ایران بودند، در همه شورش‌های شهری نقشی برجسته داشته‌اند. «جامعه که از برخی

۱- گ. دروویل. «سیاحت در ایران، سال‌های ۱۸۱۳-۱۸۱۴». ص ۱۲۷.

۲- بابگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، OP، ۵۲۸ الف. ش ۳۴۰. ورق ۱۰۷.

تدبیرهای دولت، یا از برخی حکام و یا از روحانیون کشور ناخشنود است، اوباش را برای نمایانیدن ناخرسندی خود تطمیع می‌کند و لوطیان که بی حرکت بوده‌اند، با هیاهو به پای می‌خیزند، کوی‌های عیسویان را محاصره می‌کنند، درها و دروازه‌ها را می‌شکنند، زندانیان را بیرون می‌آورند و افرادی را که به آنان نشان داده شده‌اند تاراج می‌کنند و یا می‌کشند.^۱ در سال ۱۸۱۵م. لوطیان تهران که شیخ‌الاسلام تحریکشان کرده بود، کوی ارمنی‌ها را تالان و چپاول کردند.^۲ هنگام تاراج هیئت نمایندگی روسیه در سال ۱۸۲۹م. روحانیون شیعی (والله یارخان) از پایین شهری‌ها ماهرانه بهره گرفتند. با تکیه به لوطیان بود که مخالفان قائم مقام صادق‌خان، اغتشاش دراز مدت سال‌های ۱۸۵۵-۱۸۵۷م. را در تبریز پدید آوردند.^۳

در پایان سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم در ایران، بردگان که بیشترشان عیسوی و یا سیاهپوست بودند، از نگاه نسبی شمارشان بسیار زیاد بود. بنابر معمول کسانی که اسیر می‌گردیدند، برده می‌شدند؛ در میان آنان گرجی‌ها هم فراوان بودند که پس از آن آزاد شدند. سیاهپوستان (زنگیان) را از راه بندرهای خلیج فارس می‌آوردند و یا آنها را از بصره و بغداد می‌خریدند. در قبایل کوچ‌نشین، بردگانی از مردم محلی بودند. دهقانانی که دستگیرشان کرده بودند و یا ایلاتی‌های قبیله‌های همجوار. حتی بسیاری از اسناد پایان سده نوزدهم نیز گواه دستگیری و اسیر ساختن مردم اسکان داده شده و فروش آنها به بردگی، به ویژه در خان‌نشین‌های آسیای میانه هستند. در اقتصاد کوچ‌نشینان شمال خاوری و

۱- م. س. جای نامناسب. نامه دکتر م. س. از کرانه جنوبی دریای خزر. مجموعه خمیر و فسکیا. ایران. ج ۳، ص ۱۰.
۲- «اخبار اروپا»، ۱۸۱۵، ماه مه، ص ۶۵-۶۱.

۳- بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، ۵۲۸ الف، ش ۴۲۲؛ نیز بنگرید:
Reza Arasteh. The Character, Organisation and Social Role of the Luti (Javanmardan) in the Traditional Iranian Society of the Nineteenth Century. - "Journal of Economic and Social History of the Orient". 1961, February, p. 547-52.

خاور ایران، روزگاری دراز از کار بردگان بهره گرفته می‌شد. به نوشته ج. ملکم، بردگان در ایران در کشاورزی و در کارگاه‌ها کار نمی‌کردند؛ اینها خدمتکاران خانه (غلام) بودند.^۱ برخی از آنان، یکسره از آن آقای خویش بودند؛ اینان را می‌شد فروخت؛ گروهی دیگر از برخی حقوق برخوردار بودند؛ زنانی که فرزندی از سرور خویش داشتند و مردانی که در قبال پول یا خدمت و جز اینها وعده آزادی بدانان داده شده بود از این جمله بودند. در قرآن گفته می‌شود که بهتر است بردگان را با بازخرید آزاد کنند. در کشورهای مسلمان، از این قاعده پیروی می‌شد. از این‌رو بسیاری از بردگان به آزادی می‌رسیدند و گه‌گاه حتی مردانی با نفوذ در درگاه فرمانروایان می‌شدند.

در روزگار فرمانروایی قاجارهای نخستین، خرید و فروش بردگان زنگی، در ایران همچنان بر جای بود. در سال ۱۸۳۱م. نزدیک به سیصد برده از خاور آفریقا در بحرین و در سال ۱۸۳۲-۳۳م. از سیصد تا چهارصد برده در بوشهر فروخته شد، در سال ۱۸۴۲م. نزدیک به پنج هزار برده در عربستان، ایران، هندوستان و عراق به فروش رسید،^۲ در بندرهای خلیج فارس نزدیک به ۱۰۸۰ نفر و در بصره ۱۲۱۷ برده فروخته شدند. هر سال ۱۷۰ تا ۱۸۰ برده در بوشهر می‌گذاشتند و دیگران را به محمره و بصره می‌فرستادند. میانگین فروش هر برده پنجاه روبیه بمبئی^۳، بهای هر دوشیزه برده ۴/۸ پوند استرلینگ و بهای هر مرد از هشت تا سی پوند استرلینگ بود.^۴ به رغم امضای قراردادهای منع سودای برده در خلیج فارس (سال‌های ۱۸۴۵-۱۸۴۷) برده‌فروشی در سیستان و

۱- بروسی ایران، بخشی از یادداشت‌های یکی از جهانگردانی که در خاور زمین سیاحت کرده است. لندن ۱۸۲۷. - «ارفی» ۱۸۳۰، ش ۱۴، ص ۱۴۲-۱۴۴؛ ش ۱۵، ص ۱۵۱-۱۵۰.

Sketches of Persia.

2- J. B. Kelly. *Britain and the Persian Gulf*. L., 1968, p. 415-416.

3- *The Economic History of Iran*. 1800-1914, p. 125.

۴- همانجا، ص ۱۲۶.

بلوچستان ادامه داشت و در آنجا بردگان سفید و سیاه به فروش می‌رفتند؛ یک بردهٔ جوان و برازنده از پنجاه تا هشتاد تومان ارزش داشت. به گواهی آ. میلر، کنسول روسیه، رفتار با بردگان «انسانی» بوده است.^۱

در نیمهٔ سدهٔ نوزدهم نیز بردگی در ایران برجای بود و معاهده‌ای که در سال ۱۸۵۱، میرزاتقی خان امضاء کرده، گواه آن است.^۲ دولت ایران تعهد کرد که وارد کردن بردگان زنگی به ایران و حمل آنان را در کشتی‌های دولتی و یا کشتی‌های سوداگران ممنوع سازد. مقامات بریتانیا می‌توانستند بردگانی را که در کشتی‌های سوداگران بود، از آنجا بیرون بیاورند.

معاهده، تأییدی بود بر اینکه در ایران بردگان بوده‌اند. در معاهده گفته شده است: «اگر بردگانی که تا کنون در ایران بوده‌اند و هم اکنون در آنجا هستند، از این پس بخواهند به زیارت مکه و یا به هندوستان بروند و یا در دریا سفر کنند، باید پس از آگاهی مأمور بریتانیا در بوشهر، از مأمور ایرانی که در رأس دفتر گذرنامه در بوشهر است گذرنامه بگیرند. به هیچ یک از بردگانی که دارای گذرنامه هستند، هیچ کس نباید پس از آن، واکنشی نشان دهد.»^۳ مدت اعتبار گذرنامه برده، یازده سال بوده است.

میان حال و روز برده و تهی‌دست وابسته که با وام اسیر شده بود، تفاوتی حقوقی بوده است، اما با بی‌حقوقی همگانی و بی‌قانونی، بردگان مورد پسند، وضعی بهتر از رعایای آزاد داشتند.

مردم غیرمسلمان ایران - عیسویان (در اساس، ارمنی‌ها و آشوریان)، پارسی‌ها (گبرها = زرتشیان) و یهودیان - حال و روزشان پست‌تر بود. همزیستی چندین سده‌یی در قلمرو یک دولت، موازینی برای مناسبات میان مسلمانان و پیروان ادیان دیگر پدیده آورده بود که هم، مردم و هم

۱. آ. میلر. «گذشته و امروز سیستان». سن پترزبورگ، ۱۹۰۷، ص ۴۸.

۲. همانجا، ص ۲۱۶.

۳. این معاهده را که برای بازبینی و جستجوی درون کشتی‌های ایرانی از سوی نبردناوهای ناوگان جنگی بریتانیا و کمپانی هند شرقی است، سرهنگ شیل و امیرنظام در سال ۱۸۵۱ امضا کرده‌اند. بوشف، «هرات و جنگ انگلیس و ایران» در سال‌های ۱۸۵۶-۱۸۵۷، ص ۲۱۶-۲۱۵.

زمامداران، آن را رعایت می‌کردند. اقلیت‌های ملی - مذهبی (پیروان دیگر ادیان) می‌کوشیدند همراه یکدیگر باشند و در صورت ضرورت از جامعه دینی خود دفاع می‌کردند.

ارمنی‌ها، یهودیان، آشوری‌ها و پارسی‌ها، بخشی بسیار ناچیز در میان مردم مسلمان بودند و تأثیری چندان بر زندگی سیاسی و فرهنگی ایران نداشتند.^۱

در آغاز سده نوزدهم نزدیک به ۱۰ هزار پارسی در ایران می‌زیستند و در سال ۱۸۵۴، شمار افراد جامعه پارسیان در ایران ۷۲۰۰ تن بود (۶۶۶۰ نفر در یزد، ۴۵۰ نفر در کرمان و ۵۰ نفر در تهران بودند).^۲ پارسی‌ها به نقره‌کاری، فروش گندم و نقره می‌پرداختند و بخش بزرگ بازرگانی با هندوستان، چین و ژاپن را در دست داشتند. اینان با پارسیان بمبئی که در سال ۱۸۵۳م. جمعیتی برای حمایت از زرتشتیان ایران تشکیل دادند در تماس بودند. در سال ۱۸۵۶م. دو مدرسه برای پارسیان باز شد. در یزد و در کرمان جامعه کوچک پارسیان با آنکه حال و روز تحقیرآمیز داشتند - چنانچه، در کرمان به زرتشتیان اجازه نمی‌دادند تا درون حصار شهر زندگی کنند و کوی زرتشتیان نزدیک دیوار خاوری شهر بود و آتشکده، گرمابه، مدرسه و دیگر ساختمان‌های همگانی آنها هم همانجا بود^۳ - بر زندگی اقتصادی و فرهنگی ایران تأثیرهایی داشت.^۴ اما، رویهم‌رفته، هم مردم و هم حکومت، رفتارشان با پارسیان خوب بوده است.

آ.گ. تومانسکی در نامه‌ای به آکادمیسین و. ر. روزن اطلاعات درخور

1. The Economic History of Iran. 1800-1914. p. 16.

۲- همانجا، ص ۶۳.

3- P. W. English. *Nationalism, Secularism and zoroastrians of Kerman.*- *Cultural Geography, Selected Readings*. Ed. by F. E. Dohrs a W. Lawrence. N. Y.. 19687. p. 275-276.

4- *The Economic History of Iran. 1800-1914.* p. 64.

به نوشته گوبینو (گزارش ۲۰ ژوئیه سال ۱۸۵۷) پارسیان، در تهران نفوذی نداشتند (بنگرید: (A. Gobineau. *Trois ans en Asie.* p. 23.

نگرشی دربارهٔ پارسی - مانکچی (مانکچی) لیمجی هوشنگ هاتریای پارسی که مالیات همهٔ جامعهٔ پارسیان را اجاره کرده بود آورده است. مانکچی در نخستین جنگ انگلیس و افغان، در منصب تحویلدار در سپاه انگلیس خدمت می‌کرد. این مرد که امیدی به پیشرفت در ارتش نداشت، استعفا داد، به تهران آمد و بیش از سی سال در آنجا زندگی کرد. «مانکچی، همهٔ کوشش خود را در راه بهبود زندگی همکیشانانش در ایران به کار برد. او، در اساس، به سروسامان دادن به جزیه‌ای که گبرها می‌پرداختند توجه کرد و کوشید حق بی‌میانجی گردآوری این باج را از حکومت بدست آورد. مانکچی آن مازادی را که پیشتر به جیب حکام می‌رفت، به مایه‌ای بدل ساخت که با بهرهٔ آن مدارس معروف گبرها را ساخت. بی‌شک، هیچ یک از اینها نمی‌توانسته است بی‌یاری حکومت انگلستان باشد که مانکچی تبعه‌اش بوده است».^۱ مانکچی به بایان علاقه داشت و حتی در تدوین «تاریخ جدید» یا «تاریخ مانکچی» (تاریخ بایان) یاری کرد.

ارقام زیر نمایانگر ترکیب اجتماعی مردم ارمنی در شهرها هستند. در سال ۱۸۵۰ در جلفای جدید (اصفهان) ۳۷۱ خانوادهٔ ارمنی (۲۵۸۶ نفر) می‌زیستند که از آنها ۳۶ خانواده روحانی و ۳۵-۴۰ خانواده، صاحب‌خانه و یا بازرگانان بزرگ بودند که با هندوستان و جاوه دادوستد می‌کردند (با درآمدی تا ۶ هزار تومان در سال). صد خانواده از طبقهٔ ممتاز به شمار می‌رفتند. گروه دوم، اینها بودند: سوداگران دستفروش ۱۰، شیرینی‌فروش ۳۰، جواهرساز ۱۰، قالیباف ۶، آهنگر ۴، بقال ۵، قصاب ۶، فروشندهٔ غلات و نساج ۱۳۰ خانواده. بیشتر زنان این گروه به شیرینی‌پزی اشتغال داشتند و مردانشان به بافندگی. نساجان (بافندگان) روزی ده شاهی مزد می‌گرفتند. در جلفا زمین‌داران هم بودند، اما درآمد

۱. نامهٔ آ.گ. نومانسکی به آکادمیسین و. ر. روزن به تاریخ ۲۸ فوریه (۱۱ مارس) ۱۸۹۲، بایگانی شعبهٔ علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف ۷۷۷، op ۲، ش ۴۵۸.

آنان از درآمد طبقه کسبه - پیشه‌ور بالاتر نبوده است. گروه سوم از پیشه‌وران و زمینداران، بنایان، حمامی‌ها، شراب‌سازان، کفاشان و پالان‌دوزان و جز اینها - نزدیک به ۸۰ خانوار - تشکیل شده بود. گروه چهارم، تهی‌دستان و دریوزگان بودند.^۱

حال و روز آشوریان (نسطوری‌ها، کلدانی‌ها) در ایران، تا اندازه‌ای بسیار، به وضع خود کلیسای نسطوری وابسته بود. کلیسای به ظاهر جداگانه نسطوری، در سال ۱۵۸۱ در ایران تشکیل شد و مرکزش در دیر یوحنا مقدس در نزدیکی سلماس بود. سپس این کلیسا برهم خورد و تنها در آغاز سده هجدهم بود که اتحاد نوین کشیشان نسطوری پدید آمد. در سال ۱۸۲۶، رهبری دینی، دوباره به اداره‌های مجزای دینی با مرکزهایی در موصل (سپس در بغداد) و در ایران تقسیم گردید.^۲

در طول سده نوزدهم، رفتار حکومت و مردم با آشوریان، چندبار در ایران تغییر کرد. فعالیت میسیونرهای (مبلغان مذهبی) باختر در میان نسطوریان و نیز رقابت روسیه و انگلستان در ایران و تکیه آنها در بسیاری موارد بر اقلیت‌های مذهبی، به پیچیده‌تر شدن وضع آشوریان در ایران انجامید و گهگاه مایه رفتاری بسیار نامناسب با آنان شد. این نکته، هنگام جنگ‌های ایران و روس، هنگام تیره شدن مناسبات با ترکیه و نیز هنگام بحران مالی سال‌های ۱۸۳۷-۱۸۳۸ و نیز در وابستگی به پیگرد و تالان بابیان جلوه‌گر شد.

ارمنی‌ها در پرتو پر شمار بودن، حال و روز بهتر مادی (قشر بازرگانان و پیشه‌وران ثروتمند در میان ارمنی‌ها، قابل ملاحظه بود)، وزن سیاسی (به پادشاهان با پول یاری می‌کردند و مأموریت‌های دیپلماسی و دیگر مأموریت‌ها را انجام می‌دادند)، حمایت کلیسای ارمنی (بنابر معمول،

1- *The Economic History of Iran, 1800-1914*, p. 60.

2. R. Waterfield, *Christians in Persia*. Assyrians, Armenians, Roman Catholics and Protestants. L., 1973, p. 78-79.

کشیشان می‌توانستند با زمامداران «کنار بیایند» و مصالح مردم ارمنی را تأمین کنند) و برخورداری از پشتیبانی ارمنی‌های سرشناس که اسلام آورده بودند (منوچهرخان و دیگران)، در همسنگی با دیگر اقلیت‌های مذهبی، از موقعیتی بهتر برخوردار بودند.

بنابر معمول، برخورد میان مسلمانان و عیسویان، بیشتر، در سال‌های کمبود محصول رخ می‌داده است. چنانچه، در ژوئن سال ۱۸۴۸ در شهر تبریز، آشوب شد. مسلمانان به غارت دکان‌ها و خانه‌های ارمنی‌ها دست بردند (در ولایت‌های شمالی ایران کمبود خواربار دیده می‌شد، زیرا ملخ بخش بزرگ زراعت را نابود کرده بود).^۱ به دارایی اتباع روسیه نیز (به ارزش ۱۳۷۱ تومان) خسارت رسید. میرزاتقی خان امیرنظام به محمدرضاخان، وزیر آذربایجان، دستور اکید داد تا غرامت خسارت اتباع روسیه که در سال ۱۸۴۸ در تبریز غارت شده بودند، بدانان پرداخت گردد.^۲

به رغم قوانین و رسوم، حال و روز یهودیان بدتر از عیسویان بود. نادرشاه گرایش داشت که به آنان حقوقی برابر بدهد و حتی اجازه داد یهودیان به مشهد هم کوچ کنند.^۳ پس از گذشت یک سده، این یهودیان اسلام آوردند و نام جدیدالاسلام گرفتند. میسیونرهایی که برخی از آنان یهودی هم بودند، در میان اینان آغاز به کار کردند. در سده نوزدهم، بخشی از یهودیان، مسلمان، عیسوی و حتی بهایی شدند.^۴

شمار یهودیان در ایران به ۱۶ هزار نفر می‌رسید. اینها در اساس در همدان (۲ هزار)، در تهران، اصفهان، شیراز (در هر یک ۱/۵ هزار)، در یزد، ارومیه (در هر یک ۱۰۰۰ تن) می‌زیستند. تنها یهودیان تهران شرایطی قابل تحمل داشتند، اما در اینجا نیز آنان حق نداشتند در بازار

۱- بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، op ۵۲۸ الف. ش ۴۲۲، ورق ۲، ۴.

۲- همانجا، ورق ۸۹.

3- R. Waterfield. *Christians in Persia*, p. 80.

۴- همانجا، ص ۱۱۳.

دکان باز کنند. یهودیان از مسلمانان کالا می‌خریدند، اما مسلمانان از یهودیان هیچ‌گاه کالا خریداری نمی‌کردند.^۱ با یهودیان، بنابر معمول، پارسی‌ها معاشرت می‌کردند. در برخی از شهرها، چنانچه در بارفروش در سال ۱۸۶۶، یهودیان را به زور وادار می‌کردند که مسلمان شوند.^۲

در نیمه سده نوزدهم، یاری یهودیان اروپا به یهودیان ایران آغاز گردید و در این باره، از جمله، در نامه موسس موته فیوره، رهبر جامعه یهودیان انگلستان به ر. ت. تامسون جاسوس انگلیسی (فوریه سال ۱۸۶۷)، سخن رفته است.^۳ تامسون به موته فیوره خبر داده بود که جامعه یهودیان در شیراز دارای نزدیک به ۳۰۰ خانوار است، در کازرون هنگام شیوع بیماری واگیردار شش هزار تن از ده هزار یهودی آنجا مرده‌اند و در اصفهان ۱۲ هزار تن و یا بیشتر به هلاکت رسیده‌اند.^۴ هنگام سفر ناصرالدین شاه در سال ۱۸۷۳ به انگلستان، موسس موته فیوره، به ظاهر از وی اجازه گرفت که از یهودیان ایران حمایت کند.

دستور رئیس روحانیون شیعه شهر یزد، حال و روز تحقیرآمیز یهودیان ایران را تا اندازه‌ای می‌نمایاند. در این دستور، برای یهودیان ممنوع شده بود که جامه آن روز ایرانیان، (یعنی عبا) بپوشند، در روز بارانی از خانه بیرون روند، در کوچه‌ها سوار بر مرکب باشند و در بازار به برخی از کالاها دست بزنند. یهودی می‌بایست هنگام روبه‌رو شدن با مسلمان به او سلام کند و راه بدهد، یهودی حق نداشت خان‌های بلندتر از خانه همسایه مسلمانش بسازد و بازرگانان مسلمان می‌توانستند به بازرگانان و سوداگران دستفروش یهودی کالا بفروشند و جز اینها.^۵ بیشتر یهودیان ایران به سودا و تولید شراب و افیون می‌پرداختند و پیشه‌هایی داشتند که مورد تأیید اسلام نیست: آنها نوازنده و رقص و ساقی و جز اینها بودند. اما، اینان در

1- Hanina Mazrahi-Yehude Paras. Tel-Aviv, 1959 p. 110.

2- *The Economic History of Iran. 1800-1914*, p. 31.

3- R. Waterfield. *Christians in Persia*. p. 114-115.

۴- همانجا، ص ۱۱۷.

۵- همانجا، ص ۱۱۵.

بازرگانی از راه خلیج فارس نقشی برجسته داشتند و نزدیک به ۸۰٪ فروش پارچه‌های نخی منچستر در کرمانشاه و همدان و بخش بزرگ خرده فروشی در محمره با اینان بوده است.^۱

نمی‌توان گفت که ستم مالیاتی بر پیروان ادیان دیگر، بسیار شدیدتر از ستم مالیاتی بر مسلمانان بوده است. کلیسای ارمنی به رهبری کشیشان می‌کوشید امتیازاتی را که پیشتر گرفته بود، معافی از پرداخت مالیات زمین‌های متعلق به کلیسا و میزان ثابت مالیات دریافتی از روستاها و کوی‌های ارمنی‌نشین شهرها را همچنان محفوظ دارد. جامعه پارتی‌های یزد، شیراز و دیگر شهرها نیز، بنابر معمول، همانند ارمنی‌ها، چون نیرویی یگانه فعالیت می‌کرد.

مالیات پرداختی نسطوری‌ها (۳۵۰۰ خانوار) و کاتولیک‌ها (۶۰۰ خانوار) را خان‌های افشار می‌گرفتند. مالیات پرداختی ارمنی‌ها (۴۶۶۰ خانوار) در آغاز به دقت معین نبود و حکام امکان داشتند هر اندازه که بخواهند مطالبه کنند. انگلیسی‌ها که پس از سال ۱۸۲۸ از کوچ کردن ارمنی‌ها به قلمرو روسیه بیمناک بودند، به عباس میرزا پیشنهاد کردند که اندازه مالیات ارمنی‌ها را به دقت معین و آن را مراعات کند. در سال‌های سی‌ام، این کار تا اندازه‌ای انجام گرفت. مبلغ مالیاتی که از یهودیان می‌گرفتند روشن نیست. پارتی‌ها هر سال در تهران، از راه نماینده جامعه زرتشتیان، ۹۰۷ تومان می‌پرداختند.

در نیمه نخست سده نوزدهم شمار بیگانگان در ایران، بسیار اندک بود. اعضای هیئت‌های نظامی فرانسه و انگلستان بسیار نبودند، شمار کارمندان دیپلماتی بسیار محدود بود و بنابر معمول، کنسولگری‌ها ۲-۳ کارمند داشتند و گاهی هم حتی خود کنسول بود با خانواده‌اش. شمار بازرگانان و جهانگردان در تغییر بود و رویهم‌رفته بزرگ نبود. در سال

۱۸۶۰، در ایران ۸۶ تبعه بریتانیا اقامت داشتند و در سال ۱۸۶۳، چهل تبعه فرانسه. روس‌ها تعدادشان بیشتر بود.^۱

میسوین‌های عیسوی - کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها، ارتدکس‌ها و نمایندگان برخی فرقه‌ها - فعالانه، نفوذ اروپا را در ایران گسترش می‌دادند. فعالیت میسوین‌های عیسوی که چنانکه باید و شاید در سده هفدهم و آغاز سده هجدهم شدید بود، در نیمه دوم سده هجدهم، در عمل پایان یافت. موج تازه میسوین‌ها، در نیمه دوم دهه چهارم سده نوزدهم به ایران سرازیر گردید. اما، راستش این است که در نخستین دهه، زمینه کار آنها در میان مردم چنانکه باید و شاید، آماده نبود و خود میسوین‌ها هم هنوز شرایط تبلیغات محلی را چنانکه بایسته است فرا نگرفته بودند. میسیون سوئسی در سال ۱۸۳۷ م. و میسیون انگلیسی در دهه پنجم نتوانستند کار خود را پیگیری کنند. شیل - بانوی جهانگرد انگلیسی - به بررسی این نکته پرداخت که میسیون بعدی را چگونه در ایران خواهند پذیرفت.

اژن بوره (از فرقه لازار) را که برای هدفش زبان‌های خاوری را آموخته و در سال ۱۸۳۷ م. در زیر پوشش مأموریت علمی از سوی آکادمی سنگ‌نبشته‌ها، راهی ایران شده بود، می‌توان از پیشاهنگان میسوین‌های کاتولیک برشمرد. او در جلفا (اصفهان) مدرسه‌ای باز کرد و در نوامبر سال ۱۸۳۸ م. به تبریز رفت تا یک مدرسه اروپایی در آنجا دایر کند. وی در سال ۱۸۴۰ م. نه تنها موفق گردید به حضور شاه برسد، بل همچنین توانست فرمانی دریافت کند که به او اجازه می‌داد آزادانه به تبلیغ مذهب کاتولیک پردازد، مدرسه‌هایی باز کند، میان عیسویان عقد نکاح ببندد و به کار بازرگانی پردازد.^۲ سپس فوریه که تا سال‌های پیری در تبریز می‌زیست و دارنی که به ارومیه رفت و کلوزل که راهی اصفهان شده بود،

۱- همانجا، ص ۸۳.

۲- با هیئت نظامی گاردان در سال ۱۸۰۷، دو میسیونر به ایران آمده بودند (بنگرید: ایوانی سیان. «پیوستن ماوراء قفقاز به روسیه». ص ۱۰۲، ۱۵۱، ۱۷۱-۱۷۰).

R. Water field. *Christians in Persia*, p. 80.

جایگزین اژن‌بوره گردیدند. در سال ۱۸۵۰م. جمعیت پیروان لازار (هفت کشتیش و یک راهبه و مراکزی در سلماس و ارومیه) بنیاد نهاده شد. در سال‌های چهلّم سده نوزدهم، هیئت‌های نمایندگی اسقف‌ها در ایران پدیدار شدند؛ در سال ۱۸۴۰م. آینس‌وُرس و راسام و در سال ۱۸۴۳م. گ.پ. باجر در میان نسطوری‌ها به موعظه آغاز کردند. باجر در جنگ انگلیس و ایران شرکت کرد؛ او در سال ۱۸۵۷م. راهنما و مترجم ژنرال اوترام بود.^۱ از سال ۱۸۴۴م. تا سال ۱۸۶۶م. فرستادگان بسیاری از کلیسای کاتولیک رم از آمریکایی گرفته تا فرانسوی در میان نسطوریان به سر بردند و توانستند با روحانیون نسطوری (مریوحنا، مرشیمون و دیگران) روابطی نزدیک برقرار سازند. نه تنها تبلیغات درباره حقانیت کشتیشان کاتولیک، بلکه رشوه و تطمیع هم به کار گرفته می‌شد. شوراژ - میسیونر کاتولیک - در سال ۱۸۳۵م. مبلغ چهار هزار تومان به کشتیش نسطوری رشوه داد تا او به مذهب کاتولیک درآید.^۲

در سده نوزدهم، فعالیت میسیونرهای پروتستان پرتلاش‌تر شده بود.^۳ هوکر و روفر - میسیونرهای آلمانی - که در سال ۱۷۴۷م. در میان زرتشتیان شهر یزد آغاز به کار کرده بودند، راه اینان را هموار ساختند. میسیونرهای انگلیسی که در کالج ویژه‌ای در کلکته آموزش دیده بودند، برای کار در ایران به خوبی آماده شده بودند. نخستین میسیونر انگلیسی هنری مارتین و همو بود که ج. ملکم، وی را چون خبره‌ای بزرگ و مردی مناسب برای گسترش تبلیغات میسیونری به اوزلی سفیر انگلستان در تهران، توصیه کرده بود.^۴

1- R. Water field. *Christians in Persia*, p.125.

۲- «بحثی معنوی»، ۱۸۶۰، ص ۱۳۷.

۳- درباره فعالیت میسیونرهای پروتستان بنگرید: ایونا، آرخیماندریت، «تبلیغات پروتستان در میان عیسویان ارتدکس خاور». سن پترزبورگ، ۱۹۱۱؛ آ.م. کالوباکین. «فعالیت میسیونرهای پروتستان در شمال خاوری بخش آسیایی ترکیه». IKOIRGO، ج ۹، چاپ ۱، تفلیس، ۱۸۸۷.

4- R. Waterfield. *Christians in Persia*, p. 91.

مارتین در ماه مه سال ۱۸۱۱ در بوشهر بود و از آنجا خودش را به شیراز رسانید. ملکم سفارشنامه‌ای برای جعفرعلی خان، یکی از ثروتمندترین بازرگانان به وی داده بود. سوداگران ارمنی هم از وی پشتیبانی می‌کردند. به احتمال، موعظه وی دربارهٔ مسیحیت، کامیاب بوده است، زیرا مجتهد شیراز ناچار شده است با وی به مباحثهٔ مذهبی پردازد و حقانیت مسیحیت را تکذیب کند... او به یاری یک ایرانی به نام میرزاسیدعلی، ترجمهٔ ادبیات مسیحی به زبان فارسی را آغاز کرد. شکایت از تبلیغات او در میان مسلمانان و ارمنی‌ها به گوش شاه رسید. اقدامات یکدلانهٔ ملایان علیه او، وی و همدستش کانینگ را بر آن داشت که با حمایت سفیر انگلستان راهی تبریز شوند و هر چه زودتر ایران را ترک کنند. جیمز فریزر - جهانگرد انگلیسی - چنین می‌شمرد که مارتین، شالودهٔ فعالیت میسیونری پروتستان را در ایران پی‌ریزی کرده است.^۱

در سال ۱۸۲۴، یوزف ولف به ایران آمد. او، بسیار زود، کسانی را یافت که با مارتین تماس و وی را به یاد داشتند، به بسیاری از شهرهای ایران رفت و در میان مسلمانان، ارمنی‌ها و یهودیان به تبلیغات مسیحی پرداخت. او به دیرهای نسطوریان هم رفت. نقشهٔ کار گستردهٔ میسیونری در ایران از آن اوست. هنگام دومین سفر او به ایران در سال ۱۸۳۰، الکساندر خود زکو ترجمان^۲ روس، یادآور شده بود که تنها میسیونرهای پروتستان هستند که در ایران و بین‌النهرین به کار جسورانه و ثمربخشی اشتغال دارند.^۳

از سال‌های سی‌ام، هر چند هنوز چنانکه باید، زمینه برای تبلیغات همگانی آماده نبود، اما دیگر نه اینکه میسیونرهای تنها، بلکه فرستادگان

1- J. B. Fraser. *Travels and Adventures in the Persian Provinces on the Southern Banks of the Caspian Sea*. L., 1826. p. 307.

۲- عنوان منصبی در سفارتخانه‌ها در دوران قاجاریه. س.ا.

3- R. Waterfield. *Christians in Persia*. p. 97.

انجمن‌های میسیونری ادینبورگ، بازل و دیگر شهرهای اروپا در ایران پدیدار گردیدند. میسیونرها از راه کشورهای لوانت^۱ و روسیه (آستراخان [حاجی ترخان - م] مرکز تبلیغات میسیونری شده بود و میرزا کاظم بیک خاورشناس پرآوازه، در زیر تأثیر میسیونرهای مرکز آستراخان بود که از اسلام دست کشید و پروتستان شد) و هند، راهی ایران می شدند.

رخنه میسیونرهای آمریکایی نیز به ایران، از همان روزگار آغاز گردیده است. جوستین پرکینز، آ. ل. هولهدی، ویلیام اسموکنگ، و پلاردجون (ویلیارد جونز) - با همسرانشان - واستین رایت، ادوارد برت، اوارد بریس، گرانت - و جز اینها، در میان آشوریان پدیدار شدند.^۲ فعالیت برخی از میسیونرها، چنانچه فعالیت گرانت در میان کردان و آشوریان به خونریزی‌هایی انجامید.^۳ اما این، میسیونرها را از فعالیتشان باز نمی داشت. آنان چنین می شمردند که دوران تازه گسترش مسیحیت در خاور زمین آغاز گردیده است.

جمعیت میسیونرهای کلیسای انگلیس، از آغاز سده نوزدهم در ایران فعالیت می کرد و سپس این جمعیت با دیگر جمعیت‌های دینی، چنانچه با جمعیت کتاب مقدس در روسیه تماس برقرار کرد و همراه با آنان به کار پرداخت. جمعیت میسیونرهای کلیسای انگلیس، در آغاز افرادی تنها به ایران می فرستاد (انتونیگروس در سال ۱۸۲۷ و دیگران)، اما از سال ۱۸۶۹ تا سال ۱۸۷۵ شعبه‌ای ویژه، یعنی میسیون ایران را دایر کرد که میسر ساخت نه تنها منطقه، بلکه شمار مردمی را هم که فراگیرنده تبلیغات آنها می شوند، گسترش دهد. در سال ۱۸۵۲، در لندن کتاب دکتر فاندردر باره اساس تعلیمات مسیحیت چاپ گردید که سپس به زبان

۱- از واژه فرانسوی Levant به معنی خاور (آفتاب برآمد، خورآسان) است و در نوشته‌های اروپاییان به کشورهای واقع در کرانه خاوری دریای مدیترانه، گفته می شود. - س. ا.

۲- همانجا، ص ۲۰۲، نیز بنگرید: ز. ز. عبداللهف. «آغاز استیلای آمریکا بر ایران»، مسکو. ۱۹۶۳.

فارسی ترجمه شد.^۱

تلاشی نیز که کلیسای ارتدکس روس با گزینش شمال باختری ایران همچون منطقه‌ی اساسی فعالیت خود آغاز کرد از آنها کمتر نبود.^۲ زمامداران ایران، در آغاز با از سر گرفته شدن فعالیت میسیونرهای عیسوی نظری موافق داشتند. در سال ۱۸۳۶ محمدشاه فرمانی درباره‌ی گشودن مدرسه‌ی میسیونری در شهر ارومیه صادر کرد، سپس اجازه داد که در دیگر شهرها نیز چنین مدارس باز شوند، آزادانه در کشور فعالیت و ادبیات مسیحی را میان ارمنیان و آشوریان توزیع کنند. اما تشدید فعالیت میسیونرها (ترجمه‌ی کتاب‌های عهد عتیق و جدید و کتاب‌های دیگر به زبان‌های آشوری و فارسی، گشودن ده‌ها مدرسه، یک مرکز آموزش دینی برای پسران و مرکزی دیگر برای دختران، درآمدن نسطوریان به مذهب پروتستان و کاتولیک)، زمامداران را نگران ساخت و مایه‌ی اعتراض روحانیت شیعه گردید که خواستار شدند فعالیت میسیونرها قطع و یا محدود گردد.

تبلیغات میسیونری در ایران ریشه‌هایی ژرف دوانید، اما آن «دامنه‌ی تهدیدآمیزی» را که متعصبان مسلمان درباره‌اش هشدار می‌دادند نمی‌توانست بیابد. بیشتر مردم مسلمان به عیسویان بی‌اعتنا بودند و میسیونرها را «گبرهایی» می‌دانستند که اشاعه دهندگان نفوذ زبان‌آور باختر هستند و روی هم رفته به چشم دشمنی به آنان می‌نگریستند.

درباره‌ی ترکیب اجتماعی مردم ایران در نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم، آماری نیست. در این باره تنها می‌توان از روی آماری غیرمستقیم داوری کرد. درباره‌ی مردم خان‌نشین ایروان که پیرو معاهده‌ی ترکمن‌چای در سال ۱۸۲۸ به روسیه پیوست مطالبی در دست است. در این خان‌نشین

۱- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایرانی»، پرونده ۳۸۶۹، ورق ۱۳۷.

۲- درباره‌ی میسیون‌های ارتدکس. بنگرید: ب. ن. زاخودر. «میسیون ارتدکس در ارومیه». (از فعالیت روسیه‌ی تزاری در ایران). - «آندئیس»، ۱۹۳۰، ش ۴۹، ص ۴۳-۳۶.

۲۳۷۴۰ خانوار می‌زیستند که ۱۵۸۵۰ خانوار آن اسکان داشتند و ۷۸۸۰ خانوار، یعنی $\frac{1}{3}$ مردمش کوچ‌نشین بودند. از ۱۶۵ هزار مردم خان‌نشین ایروان ۳۱۷۱ نفر از خانواده‌های خان‌ها، بیک‌ها، ملک‌ها و آق‌لارها (۱/۹٪) بودند، ۵۱۵۵ نفر از روحانیون (۳/۱٪)، ۸۹۹ نفر از بازرگانان و خرده‌فروشان (۰/۵۴٪) و ۹۲۲۹ نفر از خانواده‌های پیشه‌وران (۵/۶٪)؛ دهقانان شهر و روستا، اعم از اسکان‌یافته و یا کوچ‌نشین ۸۷٪ جمعیت بودند.^۱ طبقه حاکم (فتودال‌ها، روحانیون، سوداگران) نزدیک به ۶٪ مردم، کسبه و پیشه‌وران نیز نزدیک به ۶٪ و دیگران، رعیت و یا ایلاتی (کوچ‌نشین) بودند.

ایران، بنابر آمار حکومت، ۹ میلیون رعیت جمعیت داشته است و از سه میلیون مردم اسکان یافته و از ۳ میلیون مردم کوچی‌اش مالیات می‌گرفتند.^۲

پیرو شریعت، چنین می‌شمردند که پرداخت ۱۰٪ از هر گونه درآمد به خزانه و هنگام جنگ، پرداخت ۲۵۳۰٪، رسم و سنت و قانون است. اما، به‌راستی که این قاعده را کسی رعایت نمی‌کرد، مالیات‌ها از سوی حکام معین می‌گردید و سپس از واحدهای اداری کوچک‌تر - روستاها، اصناف (اتحادیه‌های کسبه و پیشه‌وران) و قبیله‌ها - ستانده می‌شد. هنوز هم برخی جماعت‌های دهقانی همچون واحد ثبت شده‌ای بودند، اما از میان آنان مالیات‌دهندگان منفردی را جدا می‌کردند. با آنکه گرایش به وضع مالیات انفرادی دیده می‌شد، هنگام پرداخت مالیات روستاها و یا اصناف سردرگمی بسیار بود.

میزان بیشتر و کمتر مالیات‌ها، تنها در پایان سلطنت فتحعلی شاه معین گردید. در سال ۱۸۶۳ بود که فهرست‌های مالیاتی را تهیه کردند. مالیات

۱. شوپن. «یادبود تاریخی وضع ولایت ارمنیان»، ص ۵۴۲-۵۴۰.

۲. مارکویچ. یادداشت‌های نظامی - آماری درباره حال و روز کنونی ایران. - «مجله نظامی»، ۱۸۵۵. کتاب چهارم، ص ۴۵.

ارضی به میزان ۲۰٪ محصول و در بخش‌های دارای محصول فراوان به میزان ۳۰-۳۵٪ محصول و مالیات سرانه ۴ قران از هر مرد و ۲/۲۵ قران از هر زن و کودک معین گردید. گهگاه این مالیات جای خود را به مالیات خانواده و مالیات خانه (مالیات خانوار، مالیات در) می‌داد.

در برخی از بخش‌ها مالیات دهقانان، اگر بذر از خودشان بود ۱۰٪ محصول تابستانی و اگر بذر را دولت داده بود ۲۰٪ محصول تابستانی بود. در برخی موارد مالیات تا به $\frac{2}{3}$ محصول می‌رسید. در زمین‌های خالصه، دهقانان $\frac{1}{3}$ محصول را به دولت می‌پرداختند. در زمین‌های اربابی، از محصول تابستانی ۱۰٪ و از محصول زمستانی (دوم) ۵٪ ستانیده می‌شد.^۱

بنابر سنت، کدخدا همراه با مأموری ویژه (مستوفی، حاکم - وابسته به منطقه) یا مباشر، میزان محصول را ارزیابی و اندازه مالیات و یا اجاره‌بها را معین می‌کردند.

در نخستین ثلث سده نوزدهم، هنگام جمع‌آوری مالیات از زمین‌های اربابی، مالیات بهره‌گیری از آب، بی‌چون و چرا، در نظر گرفته می‌شد. برای آب رودخانه، ۲۰٪ آن بخش محصول را که پس از پرداخت بهای بذر و هزینه برداشت محصول مانده بود می‌ستاندند، برای آب جوی یا کاریز ۱۵٪ و آب چاه (چشمه) ۵٪^۲. بنابر معمول، دریافت مالیات زمین‌های دهقانی و گهگاه زمین‌های اربابی جنسی بود. اما کشاورزان بهتر می‌دیدند که بخشی از مالیات را با پول بپردازند، زیرا در این صورت مبلغ کل مالیات کمتر می‌شد. دهقانان از مابه‌التفاوت نرخ فروش درآمد داشتند و محصول را گران‌تر از آنچه که مأمور مالیات ارزیابی کرده بود می‌فروختند (بنابر معمول برای یک خروار فرآورده یک تومان نرخ

1- N. I. Brydges. *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807-1811*. L., 1834.

2- R. M. Sykes. *Report on the Agriculture of Khorasan*. Calcutta. 1910.

می گذاشتند).

راستش این است که حکام، همواره شیوه‌هایی می یافتند که نه تنها مبلغی را که برای خزانة در نظر گرفته شده بود، بل همچنین مبلغی هم برای خویش گردآوری کنند. دهقانان را وادار می ساختند که محصول را پیش از جمع آوری به پیشیزی بفروشند، سپس محصولی را که از دست دهقان بیرون آورده بودند، به حساب هر خروار یک تومان معین می کردند، پس از آن غله را در بازار شهر خرواری ۵/۱-۲ تومان می فروختند. از حساب این زدوبندها، تفاوت میان مالیاتی که پیرو قانون سال ۱۸۳۶ و مالیات گردآوری شده (تفاوت العمل) پدید می آمد، ۲۰٪ و یا بیشتر بوده است.^۱

چنین مرسوم شده بود که مالیات به شکل پول از پیشه‌وران، باغ‌های شهری، کاروان‌سراها، گرمابه‌ها و دیگر گونه‌های اموال غیرمنقول ستانیده شود. در بخش‌هایی که سطح رشد مناسبات کالایی - پولی در آنجا بالا بود، شکل پولی مالیات گسترش بسیار یافت. چنانچه، در گیلان بنابر معمول، مالیات‌ها را با پول جمع می کردند. میرزاتقی خان امیرکبیر، در آذربایجان مالیات نقدی را جایگزین مالیات جنسی ساخت.^۲

چنین می شمردند که درآمد خزانة از شهرها و به ویژه از باغ‌ها چندانی نیست.^۳

میانگین مالیات از کوچ‌نشینان چنین درجه‌بندی شده بود. سالانه، از هر دام شیرده ۳۰۰ دینار، از الاغ ۲۰۰ دینار، از مادیان ۱۰۰۰ دینار، از شتر ۳۰۰ دینار و از هر گوسفند ۷۰ دینار.

می توان گفت که از روزگار صفویه تا آن هنگام، مالیات اجاره زمین برای ساختمان - خانه‌سازی، کاروان‌سراها، دکان‌ها، کارگاه‌ها و نیز مالیات

۱- آثریت. محمدعلی شاه. «جنبش خلقی در سرزمین شیروخورشید». الکساندرپول. ۱۹۰۹ ص ۱۲۵.

۲- بابیگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایرانی»، پرونده ۵۳۵، ورق‌های ۷۲، ۷۳.

3. *The Economic History of Iran 1800-1914* p. 263.

از سوداگران و پیشه‌وران، یک اندازه بوده است. اگر سوداگر و یا پیشه‌ور صاحب دکان و کارگاه بود، آنگاه مالیاتی برابر ۲۰٪ همه در آمدش به دولت می‌پرداخت، اگر دکان و کارگاه را از دولت اجاره کرده بود، گذشته از ۲۰٪، اجاره‌بها را نیز به میزانی که در این شهر معمول بوده است بر آن می‌افزود.^۱

گذشته از مالیات‌هایی که بیش‌وکم تابع مقرراتی بودند، گه‌گاه باج‌هایی هم به اسم پیشکش گرفته می‌شد. هر سال، شاه در زاد روز خود نزد صدراعظم می‌رفت و وی موظف بود چند هزار تومان به شاه پیشکش و اثاث خانه را که مورد پسند شاه باشد به وی هدیه کند و نیز کام همراهان شاه را با هدایایی شیرین سازد. اندازه پیشکش‌های همیشگی برای گروه‌های گوناگون در سال نو، برای خود رسم و رسومی داشت. اعیان و اشراف مبالغی کلان به شاه پیشکش می‌دادند، حکام مبلغ کمتری گرد می‌آوردند و کدخداها به دریافت پیشکش‌هایی اندک قانع بودند. اما، روبهم‌رفته، مبلغ کل پیشکش‌ها نزدیک به ۲۰٪ مالیات بوده است.

باج‌های فوق‌العاده نیز که هنگام تدارک سپاه برای لشکرکشی‌ای تازه، ساختمان راه‌ها و پل‌ها و نیز قصرهای شاه، برای پذیرایی از سفیران خارجی و ترتیب دادن عروسی تازه در خانه شاه و برای پرداخت غرامت جنگ و جز اینها اعلام می‌گردید به همین اندازه کمرشکن بوده است.

آماري درباره ولایت نه چندان بزرگ تُرشیز، تا اندازه‌ای نمایانگر مالیات‌ها و باج‌هایی است که از مردم می‌گرفته‌اند. اسحق خان ارباب ولایت، سالانه صد هزار تومان دریافت می‌کرد (۳۰ هزار تومان برای زمین‌هایی که اجاره می‌داد، ۴۰ هزار تومان از دهقانانی که روی زمین‌های خودشان کار می‌کردند، ۲۰ هزار تومان از کسبه، بقیه نیز از اجاره کاروان سراها، دکان‌ها، حمل کالا به هند با سه هزار شتری که از آن وی بود و جز

اینها)، اما حاکم ولایت، تنها سی هزار تومان درآمد داشته است.^۱ درآمد الیاریخان ارباب سبزوار که در رخدادهای فاجعه آمیز سال ۱۸۲۹ در چپاول و تاراج و تالان سفارت روسیه یکی از نقش های اساسی را داشت، ۱۲ هزار تومان پول، ۴ هزار خروار غله، هزار خروار پنبه و ۳۰۰ خروار ابریشم بوده است. در پرتو بازار گرم بازرگانی تربت حیدریه - مهم ترین شهر ترشیز - در اینجا می توانستند مالیات را با پول نقد جمع کنند، اما در مناطق دیگر که مناسبات کالایی - پولی آنها چندان رشد نکرده بود، مردم مالیات را به شکل مختلط پولی - جنسی می پرداختند.

حاکم لاهیجان در نیمه سده نوزدهم درآمد سالانه اش ۵۰ هزار تومان بود، اما حکام فومن و رشت هر کدام ۲۵ هزار تومان داشتند.^۲ حکام برخی مناطق، اغلب، درآمدشان بیش از همه مبلغ مالیات ولایت بوده است. چنانچه، حکام تنکابن، ثروتمندترین بخش مازندران - محمدقلی میرزا و پسرش محمدقاسم میرزا - هر سال ۳۰-۴۰ هزار تومان درآمد داشتند،^۳ اما، همه مالیات مازندران ۱۵ هزار تومان بود.

در آغاز سده نوزدهم، درآمد سالانه ایران، ۷۲-۸۰ میلیون روبل برآورد شده بود.^۴

بنابر آماری که جیمز فریزر آورده، در سال ۱۸۲۱ درآمد حکومت شاه ۲۴۸۹۰۰۰ تومان بوده (۹۸۹ هزار مالیات های مستقیم و ۱۵۰۰۰۰۰ از مالیات های غیرمستقیم، پیشکش ها و جزاینها.) و تقسیم درآمد از ولایات چنین بوده است. بیش از همه - ۵۰۰ هزار تومان - مالیات از عراق عجم (ولایات مرکزی ایران) بدست می آمده است، پس از آن فارس بوده است با ۳۰۰ هزار تومان، سپس گیلان با ۱۶۰ هزار تومان، یزد با ۵۴ هزار تومان

۱- H. Brydges. *The Dynasty of the kajars*. L. 1833.

۲- J. B. Fraser. *Travels and Adventures in the Persian Provinces*. p. 114.

۳- «مجله نظامی» ۱۸۲۸، ش ۱، ص ۱۷۳.

۴- «مجله وزارت اموال دولتی». ۱۸۴۸، اکتبر، ص ۷۲.

و کرمان با ۵۰ هزار تومان؛ از کردستان و صحنه ۳۰ هزار تومان می‌رسید و از مازندران ۱۵ هزار تومان. همه درآمد‌هایی که از آذربایجان بود، هزینه نگاهداری دربار و ارتش و لיעهد می‌گردید؛ خراسان، کرمانشاه، نهاوند، بروجرد، خوانسار و خرم‌آباد هیچ مالیاتی نمی‌پرداختند. مکران^۱، مالیاتی نمی‌فرستاد و اگر گاهی هم می‌فرستاد، بسیار ناچیز بود.^۲

بنابر برآورد انگلیسی‌ها، مالیات ایران در سال‌های سی، اندکی کمتر از ۶ میلیون پوند استرلینگ بوده است، اما هیچ‌گاه چنین مبلغی به خزانه دولت واریز نشده است. بخشی از مالیات، در محل، هزینه نگاهداری مأموران، روحانیون و ارتش می‌شد و بخشی نیز انبار می‌گردید، (در اساس، بخشی که به شکل کالا دریافت شده بود).

جیمز فریزر منصفانه یادآور شده است، مالیات‌هایی که در دفترهای دیوان ثبت گردیده، در عمل، هیچ‌گاه به خزانه نیامده است. مالیات گیلان می‌بایست ۲۰۰ هزار تومان باشد، اما حاکم ۴۰ هزار تومان برای خودش می‌گرفت^۳ و گهگاه تنها ۴۰ هزار تومانی هم به خزانه می‌پرداخت. در سال ۱۸۲۱ مالیات استرآباد ۱۲ هزار تومان بود^۴، اما حاکم یک دینار آن را هم نپرداخت.

در پایان سال‌های پنجاهم، درآمد ایران از مالیات‌های مستقیم نزدیک به ۲ میلیون تومان و از مالیات‌های غیرمستقیم ۳۸۸۰۰۰۰ تومان بود که اندکی کمتر از دو برابر مالیات‌های مستقیم است.^۵ بنابر آمار م. تامسون، درآمد ایران در سال ۱۸۶۷/۶۸ برابر ۴۹۱۲۵۰۰ تومان بوده که ۴۳۶۱۶۶۰ تومان آن نقدی و مانده‌اش جنسی بوده است. بیشترین درآمد

۱- مکران نام باستانی و راستین سرزمینی است که امروز آن را بلوچستان می‌نامیم. س. ۱.

2- J. B. Fraser. *An Historical and Descriptive Account of Persia*. Edinburgh, 1834. p. 252.

3- J. B. Fraser. *Travels and Adventures in the Persian Provinces*. p. 134.

۴- همانجا، ص ۹.

۵- مارکویچ. یادداشت‌های نظامی - آماری دربارهٔ حال و روز کنونی ایران، ص ۶۶.

از آذربایجان بود (۶۲۰ هزار تومان)، از گیلان (۴۴۰ هزار تومان)، از اصفهان (۴۲۰ هزار تومان)، از فارس (۳۸۰ هزار تومان)، از یزد، خراسان، کرمانشاه، خوزستان و خمسه (هر یک ۲۰۰ هزار تومان). استرآباد با (۲۵ هزار تومان) و قم (۱۵ هزار تومان) کمتر از همه شهرها مالیات داده بودند.^۱

چنانکه گفتیم، برخی از حکام ولایات، پیوسته از انتقال مالیات‌ها به خزانه سرباز می‌زدند و حکام برخی مناطق، چنانچه بندرعباس، به هیچ روی نمی‌خواستند به حکومت ایران مالیات بدهند و خود را فرمانبردار ایران نمی‌شمردند.^۲ تأخیر در انتقال مالیات به خزانه، پدیده‌ای معمول بود. در روزگار قاجارها، برای تأمین معاش مأموران، به جای واگذاری زمین به شکل تیول، پیش از پیش از دادن برات و حواله دریافت مالیات یک منطقه و یا بخشی از آن کار می‌گرفتند. اگر مأمور و یا فرمانده نظامی دارای نفوذی در دولت بود، آنگاه می‌توانست مبلغی را که براتش به وی داده شده بود، بسیار زود بگیرد. مأموران پایین رتبه و یا آنهایی که مورد محبت نبودند، می‌بایست ماه‌ها و سال‌ها از حکام محلی برای پول خواهش و استغاثه کنند. گاهی زمامداران تهران، پس از دادن برات به مقامات محلی دستور می‌دادند که هیچ وجهی بابت آن نپردازند. چنانچه، در سال‌های چهلیم به میرزا عبدالله خان کنسول ایران در آستراخان (حاجی ترخان - س.ا.) براتی داده شد که مبلغ ۱۷۲۰ تومان از درآمد گیلان دریافت کند و در همان هنگام، قائم مقام میرزا آغاسی به مقامات محلی دستور داد که پولی بابت این حواله نپردازند.^۳

در پی مصادره بخشی بزرگ از زمین‌های اوقاف در روزگار نادرشاه، درآمد روحانیون شیعه کاهش یافته بود. برای هزینه شیخ الاسلام، قاضیان

۱- *The Economic History of Iran. 1800-1914*, p. 31.

۲- میرزا سپهر. «ناصرالتواریخ». ج ۳، ص ۶۴۲.

۳- بایگانی خاور، ایران، ف. «بایگانی اصلی»، ۱۹۴۷، پرونده ۱۶ ورق ۴۱-۴۲.

محاکم شرع و نیز ترمیم مساجد، مدرسه‌ها و مکتب‌ها و آثار قدیمی (در اساس مزار امام‌زاده‌ها) مبالغی معین از مالیاتی که در همان بخش، شهر و ولایت گرد می‌آمد اختصاص دادند. در اصفهان مبلغ اختصاص داده شده برای نیازهای روحانیون، در سال، ۱۰ هزار تومان بود.^۱

اجاره دادن کار جمع‌آوری مالیات، گواه واپسماندگی نظام مالیاتی و نیز ناتوانی دولت در تأمین گردآوری مالیات به دست مأمورانش بوده است (دستگاه مأموران در آغاز سده نوزدهم، از نگاه نسبی چندان بزرگ نبوده است). نظام اجاره دادن گردآوری مالیات‌های شهرها، بخش‌ها، ولایت‌ها و حتی همه کشور گسترشی بس بزرگ یافت و زیان‌هایی بزرگ به بار آورد. نظام مالی - مالیاتی دولت ایران در نیمه نخست سده نوزدهم، از یک سو گواه استواری نمادهای فتودالی بود و از سویی دیگر گواه بحرانی که در همه حوزه‌های فعالیت اقتصادی - در تولید، بازرگانی و مالیه - آغاز گردیده بود.

۱- آ. ارگانویج. ولایت‌های اردبیل و سراب ایران - انجمن دولتی بررسی‌های ماوراء قفقاز، کتاب دهم. ج ۱، ۱۸۶۷ ص ۱۶۲-۱۶۳، ۱۸۷.

جنبش مذهبی - سیاسی ضد فتودالی بایان

چنین می‌نماید که دو رخداد پراهمیت زندگی سیاسی داخلی ایران در نیمه سده نوزدهم - جنبش بایان و تلاش برای انجام اصلاحاتی که میرزاتقی‌خان امیرکبیر بدان دست برد - پیامد همه رشد اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران در هفتادسالی که قاجارها بر سر حکومت آمده بودند و آغاز تماس‌های نزدیک‌تر سیاسی، نظامی و اقتصادی ایران با کشورهای سرمایه‌داری اروپا، باشد.

جنبش بایان و آگاهی حکومت بر ضرورت دگرگونی‌هایی حتی جزئی در کشور، ثمره بحران ژرف اجتماعی - اقتصادی و سیاسی بود که همه لایه‌های مردم و همه حوزه‌های فعالیت اقتصادی و سیاسی را فراگرفت و بر امنیت کشور و موقعیت بین‌المللی آن تأثیر گذاشت. بی‌گمان، این دوران چرخشی در تاریخ ایران بوده است. نیروهای پیشاهنگ کشور، خواهان نظم نوین اجتماعی بودند و هنوز درک نمی‌کردند که آنها در نهایت، به‌خاطر راه رشد سرمایه‌داری کوشیده‌اند. اما، ایران به‌دشواری با نظام فتودالی ویژه خاور زمین، بدرود می‌گفت. هم بایان و هم میرزاتقی‌خان، زاده این نظام بودند و همین نکته است که روشنایی بسیاری بر برنامه‌ها و کارهای آنان می‌اندازد. ساخت استوار اجتماعی - اقتصادی که با استبداد هزارساله شرقی عجین شده بود، سخت مذهبی بودن مردم و پیروی از سنت‌ها، با چنان نیرویی خود را نمایاندند که آغاز رشد استوار سرمایه‌داری در ایران، برای چند دهه دیگر به تعویق افتاد. اما، اهمیت آن

تکان اخلاقی که بایان به کشور دادند، بسیار بزرگ بوده است. جنبش مردمی ضدفتودالی، در سال‌های چهلیم سده نوزدهم آغاز گردید. این جنبش با تبار سیدعلی محمد که روز ۱۲ ماه مه ۱۸۴۴ خودش را «باب»^۱ اعلام کرد، وابستگی دارد. پیروان باب را «بابی» نامیدند و قیام‌های مسلحانه آنان در سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۵۲ در زیر عنوان شورش‌های بایان به تاریخ درآمد.

سیدعلی محمد در سال ۱۸۲۰ (اول محرم سال ۱۲۳۵؛ گاهی تاریخ‌های دیگری برای زادروز او می‌آورند) در شیراز در خانه سیدی که فروشنده پارچه‌های نخی بود، دیده به جهان گشود.^۲ سیدعلی محمد در آغاز به پیروی از سنت خانوادگی به دادوستد پرداخت، اما به زودی به کربلا و نجف - شهرهای مقدس شیعیان - سفر کرد، و در آنجا با تعلیمات فرقه نوین اسلامی - شیخیه آشنا شد.

شیخ محمد احسانی (به سال ۱۷۵۲ در بحرین زاده شد و به سال ۱۸۲۶-۲۷ در یزد درگذشت) بنیادگذار فرقه شیخیه بود. او چنین می‌شمرد که ذات الهی همه کائنات را دربرگرفته و صفات الهی در برگزیدگانش، امام‌ها و راهنمایان جلوه‌گر می‌شود. این نیز یکی دیگر از شکل‌های تعلیمات پانته‌ئسم (= وحدت وجود - س.ا.) بود. اما، مهم‌تر

۱- واژه «باب» (به عربی یعنی «در»، «دروازه» در ادبیات الهیات مسلمانان دارای مفهوم ویژه‌ای است. گفته‌ای است از محمد پیامبر (ص) که «من شهر دانشم و علی در (یا دروازه) این شهر است» «انامدینة العلم و علی بابها». خلیفه علی (ع)، داماد محمد پیامبر (ص) که شیعیان او را یکی از والاترین مقدسان و قافله سالار امامت می‌دانند، دارای القاب «باب الحق» و «باب المعرفة» بوده است. سران برخی از مذاهب اسلامی و فرقه‌های صوفیان درویشان، واژه «باب» را همچون اصطلاحی خاص، به گونه‌ای گسترده در القاب به کار برده‌اند.

۲- میرزا کاظم‌بیک و بایان آشتگی مذهبی - سیاسی در ایران در سال‌های ۱۸۴۴-۱۸۶۲، سنت پتربرگ، ۱۸۶۵، بخش نخست

G. Browne. the Babis of Persia. Vol. Sketch of their history and Personal

Exerience Amongst Them _ IRAS, Vol. 21. 1889, p.486.

نیز همان:

A Traveller's Narrative Written to Illustrate the Epsiode of the

Bab. Vol. 1.2 Cambridge. 1891.

از همه در تعلیمات احساسی که شاگردان و پیروان بی‌شماری برایش گرد آورد، تعلیمات دربارهٔ جلوهٔ تازه و ظهور امام مهدی (عج) در آینده‌ای نزدیک بود که می‌بایست ستم را در زمین از میان بردارد و نظم عادلانهٔ نوینی برقرار سازد.^۱

در تعلیمات شیخ احساسی، سخن تنها دربارهٔ نوسازی اخلاقی^۲ بود، نه دربارهٔ بازسازی اجتماعی جامعه. اما، هرکس می‌توانست این «نوسازی»

۱- تشیع، مذهب دولتی ایران است. شیعیان برآنند که پس از رحلت پیامبر (ص)، [امام] علی (ع) خلیفهٔ چهارم که همسر فاطمه (ع) دختر پیامبر (ص) بود و فرزندان و اعقابش در جامعهٔ مسلمانان از حقی خاص برخوردار شده‌اند. به‌ویژه، حسین (ع) فرزند علی (ع) که با دختر یزدگرد سوم پادشاه ساسانی ازدواج کرده [نگرید به فارسنامه و جزاینها - س.ا.] و چنین می‌نماید که از این رهگذر حق قانونی فرمانروایی بر ایران را به‌دست آورده باشد. از علاقهٔ خاص شیعیان برخوردار است. شیعیان چنین می‌شمارند که اعقاب علی (ع) مظهر حق و امامانی هستند که رهبری بشر به آنان سپرده شده است، تا نگذارند بشر از راه حق منحرف گردد. شیعیان فریود دارای دوازده امامند و اسماعیلیه دارای هفت امام. اما، هم اینان و هم آنان، مهدی (ع) را که گویا در سال ۸۷۳ میلادی از انتظار مردم ناپدید شده و می‌بایست دوباره پدیدار گردد تا نظم و عدالت را در زمین برقرار سازد. واپسین امام می‌دانند. لقب کامل مهدی (ع) چنین است: «الحجة القائم، المهدی. صاحب الزمان». هریک از این واژه‌ها دارای مفهوم خاصی هم هستند و به‌ویژه در ادبیات صوفیان، درویشان و ادبیات مذاهب و فرقه‌ها به‌گونه‌ای گسترده، به‌کار می‌روند. «حجة» (درست‌ترین دلیل و برهان، حق، حکومت حق)، یکی از اسماء الهی است؛ پیامبران را «حجة» می‌نامند. «قائم» (پایدار و استوار، آنچه هست و دیده نمی‌شود. بی‌آنکه دیده شود سرنوشت جهان را در دست دارد)، از القاب امامان است. باب نیز خودش را قائم نامیده بود.

به اعتقاد شیعیان، در آستانهٔ ظهور صاحب الزمان (ع) در مکه، می‌بایست دجال - ضد عیسی مسلمانان - در زمین پدیدار گردد. پیش از ظهور امام مهدی (ع)، جهان باید سلف وی را آماده سازد و باب در آغاز، خود را همین سلف می‌نمود. مسلمانان چشم به راه آنند که در پایان حکومت ابلیس، خورشید به جای خاور از باختر برآید. همهٔ این تصورات دربارهٔ مهدی (ع) رهایی‌بخش، در شعور نوده‌های مردم نه تنها در ایران بلکه در همهٔ جهان اسلام، استوارانه جای گرفته است. تعلیمات دربارهٔ ظهور ناجی، یکی از کهن‌ترین تعلیمات در خاور زمین است. هرچندگاه، یک بار، موعظه‌گرانی پدیدار شده‌اند که اندیشهٔ آمدن مهدی (ع) را نمایانده‌اند، چنانچه سید محمد در جبپور هندوستان (سده پانزدهم)، شاه ولی‌الله در هندوستان (سده هجدهم)، محمد ابن عبدالوهاب در عربستان (سده هجدهم) و در دوران پسین هم، در ایران و سودان بنگرید: سروش، احمد، «مذعیت مهدویت از صدر اسلام تا عصر حاضر»، تهران، ۱۹۵۵.

۲. گ. باتیوشکف، «بایان، فرقه‌ای ایرانی». سن پترزبورگ، ۱۸۹۷، ص ۸۷.

را آنچنان که می‌خواست بفهمد و مفهومی دیگر در آن بگنجاند. اسلام با تعلیمات دربارهٔ طریقت - جستجوی شخصی راه‌هایی که به شناخت حقیقت می‌انجامد، مخالفتی ندارد^۱ و این، به پیدایش مذهب‌ها و جریاناتی که برخی مواد قرآن و شریعت را به گونه‌هایی متفاوت تعبیر می‌کنند منتهی می‌گردد. تشیع به دینیاران بلندپایهٔ خود - مجتهدان - اجازه می‌دهد که با دید خویش قوانین مذهبی را تفسیر کنند و به مؤمنان اجازه می‌دهد آن مجتهدانی را به راهنمایی معنوی خویش برگزینند که تفسیر آنها را درست‌تر می‌شمارند؛ گذار از مجتهدی به مجتهد دیگر نیز کاری درخور نکوهش نیست. هر دینیاری که زندگی دینی، انصاف و تبحرش در الهیات نمایان بود و تفسیر، تعبیر و یا تعلیماتی از خود دربارهٔ الله... تعالی داشت و به ویژه اگر در تعلیماتش بویی از امید به زندگی بهتر و این امید دیده می‌شد که انسان امکان خواهد یافت خودش را آزاد ببیند برایش شاگردان و پیروانی گرد می‌آمد.

آموزش‌های شیخیه با اندیشه‌های اساسی خود دربارهٔ ظهور مهدی[عج] و دگرگون شدن زندگی مسلمانان در آینده‌ای نه چندان دور، مردمانی بسیار به‌سوی خود کشانید. چنانچه شمار شاگردان این فرقه می‌نمایاند، تعلیمات شیخیه در ایران، مردم‌پسند بوده و بسیاری از شخصیت‌های مذهبی از آن پیروی می‌کرده‌اند. فتحعلی شاه برای سست کردن نفوذ روحانیون شیعه، از شیخ مشهور - احساسی - خواست که به ایران نقل مکان کند.^۲ احساسی دعوت را پذیرفت و از چند شهر و از جمله از تهران بازدید و دربارهٔ تعلیمات خود موعظه کرد. شیخ احساسی شهر یزد را که می‌توانست در آنجا برای پیروان خود سخنرانی کند برای زندگی برگزید.

روحانیون فرمود^۳ شیعه، نسبت به تبلیغات شیخیه رفتاری

۱- میرزا آ. گ. کاظم بیگ. مریدسم و شامل «روسکویه اسلئو» ۱۸۵۹، دسامبر. ص ۱۹۰-۱۹۴.

۲- گ. باتیوشکف. بایان، ص ۷؛ م. س. ایوانف. «شورش‌های بایان در ایران»، ص ۱۵۹.

۳- راست دین، درست دین. ارتدکس. س. ۱.

خصوصیت آمیز داشتند. پس از مرگ شیخ احساسایی، حاجی سیدکاظم رشتی به ریاست این فرقه برگزیده شد که از ایران به کربلا رفت و به احتمال، واکنش روزافزون روحانیان شیعی را درک کرده و به پشتیبانی پادشاه تازه، امیدوار نبود. به رغم رفتن شیخ از ایران، فعال‌ترین اعضای فرقه، همچنان ایرانی‌ها بودند. علی محمد، ملاحسین بشرویه، ملامحمد علی بارفروشی، ملایوسف اردبیلی، ملامحمد ممقانی، ملاحسن گوهر، کریم‌خان کرمانی و دیگران که بیشترشان سپس از رهبران برجسته جنبش بابیان گردیدند، در میان شاگردان شیخ کاظم بودند. در همه ولایت‌های بزرگ ایران نایبان مرشد هم، بودند.

علی محمد، چندی سخنرانی‌های شیخ کاظم رشتی را شنید. در سال ۱۸۴۰ به شیراز بازگشت و در آنجا گروه کوچکی از هم‌اندیشان، شیخی‌ها گرد او را گرفتند. پس از مرگ شیخ کاظم، شیخی‌ها به پیشنهاد ملاحسین بشرویه، علی محمد را به مرشدی، راهبری و ریاست فرقه خویش برگزیدند. بخشی از شیخی‌ها، گزینش سیدعلی محمد را نپذیرفتند و ملاحسن گوهر و کریم‌خان کرمانی را به راهبری خویش برگزیدند.

مرشد تازه در شیراز ماند. او نایبانی را که شیخ کاظم برای ولایت‌ها تعیین کرده بود - ملاحسین بشرویه (عراق عجم)، ملایوسف اردبیلی (آذربایجان)، حاجی محمدعلی بارفروشی (مازندران)، آقامحمدعلی (آذربایجان) و دیگران - را که پیروان وفادار شیخیه و هوادار علی محمد بودند، ابقا کرد.

باب در سال ۱۸۴۴ اعلام کرد که روزگار پیش از امام مهدی (ع) فرا رسیده است، زیرا در پی ستم زمامداران و کیفرهای آسمانی - قحطی و بیماری‌های واگیردار - و در پی بی‌انصافی مردمان، زندگی غیرقابل تحمل شده است و او، یعنی سیدعلی محمد از سوی پروردگار مأمور است که «باب» و میانجی میان مهدی (عج) و خلائق باشد و آنان را برای ظهور مهدی (عج) در آینده‌ای نزدیک آماده سازد.

مرشد تازه، کمتر با مردم رفت و آمد داشت و سخن به اندک می‌گفت. او تعلیمات شیخی‌ها را تبلیغ می‌کرد و چنان که در هر طریقتی معمول است از خودش نیز چیزی به آن تعلیمات درمی‌آورد. او توانست با نظریات خود درباره زندگی، آینده ایران و دگرگونی‌هایی که در پیش است، شنوندگانی را که هنوز شمارشان اندک بود به سوی خویش بکشاند. اما، در تعلیمات علی محمد، بسیار زود، تازگی‌هائی پدیدار شد. این، برخی از شیخی‌ها را نگران ساخت و میرزا احمد (که سپس به باب یاری داد)، سید یحیی دارابی (که سپس مرید باب گردید و قیام بابیان را در یزد و نیریز رهبری کرد) و ملا محمد ممقانی (که حکم مرگ باب را صادر کرد) و دیگران خود را از او کنار کشیدند.

اندک‌اندک، تعلیمات علی محمد پدید آمد. این تعلیمات به شکلی کامل‌تر در «بیان» - کتابی که باب در سال ۱۸۴۷ هنگام زندانی بودن در قلعه ماکو نوشته - آمده است. اما، باب مواد اساسی آن را پیش از زندانی شدن، خلاصه کرده بود. پروفیسور م.س. ایوانف خاورشناس پرآوازه شوروی و پژوهشگر بایگ‌ری، ماهیت تعلیمات باب را بسیار خوب خلاصه کرده است:

«باب چنین می‌شمرد که جامعه بشری در دوره‌هایی که پیگیرانه جایگزین یکدیگر می‌گردند، رشد می‌یابد. هر دوره تازه، از دوره پیشین برتر است و با آن تفاوت دارد. هر دوره، دارای نظم و قوانین خویش است. با پایان دوره کهنه و آغاز دوره تازه، نظم و قانون‌های کهنه از میان می‌روند و جای خود را به نظم نو می‌دهند. خود مردم نمی‌توانند مستقلانه، نظم و قانون‌های تازه را پابرجا کنند. این کار را پروردگار از راه گسیل پیامبری که هر دوره، او را نزد مردمان می‌فرستد، انجام می‌دهد. دستورات پیامبر به شکل کتاب مقدس تازه که جایگزین کتاب کهنه می‌گردد، به مردم داده می‌شود. به پندار باب، چنین پیامبران و کتاب‌های مقدسی که به ترتیب جایگزین یکدیگر شده‌اند، همانا موسی و پنج

کتابش، عیس و انجیلش و محمد[ص] و قرآن بوده‌اند...^۱ دوره محمد[ص] سپری گردیده، و ... قرآن و شریعت کهنه شده و می‌بایست جای خود را به قوانینی بدهند که پیامبر تازه می‌بایست در کتاب مقدسش بیاورد.^۲

چنین است نظریه ایده‌آلیستی تاریخ جامعه بشر که باب به دنبال شیخ احسایی و شیخ کاظم آن را بسط داده است. اما، نظریه باب با ترتیب منظم‌تر و دیالکتیک خود با نظریه پیشینیانش تفاوت داشت و در کتاب مقدس تازه که می‌بایست جایگزین کتاب کهنه گردد ثبت گردیده بود. باب اعلام داشت که در تاریخ ایران، روزگار نوین آغاز شده است.

با گفته باب درباره آغاز دوران نوین در تاریخ ایران، نه تنها هواداران، بلکه مخالفانش نیز موافقت کردند. آخر، دگرگونی در کشور، در همه حوزه‌های زندگی به خوبی پدیدار می‌شد. تازگی‌هایی به زندگی همه دولت و هر خانواده درآمده بود که روشن نبود چیست و این، در میان توده‌های مردم حس نگرانی و بی‌اعتمادی نسبت به فردا پدید آورده بود. فرمانروایی شصت ساله قاجارها نه با کامیابی در جولانگاه بین‌المللی همراه بود و نه با خردمندی در سیاست داخلی. قاجارها در میان بیشتر مردم محبوبیتی نداشتند. اما، باب و هوادارانش آشکارا تبلیغ می‌کردند که قاجارها، حکام و ملایانشان، در دوران تازه‌ای که آغاز گردیده است، می‌کوشند براساس کتاب و قانون‌های کهنه حکومت کنند و همین است که در اداره دولت سردرگمی پدید می‌آورد و به ستم، بیداد و کاستی می‌انجامد.

به اعتقاد بابیان، در آستانه ظهور قائم [عج] می‌بایست «رجال سفیانی»^۳ - سرسخت‌ترین دشمنان قائم [عج] و گونه‌ای ضد مسیح انجیلی، ظاهر شوند. بابیان، همه دودمان قاجارها را ضد قائم [عج]

۱. به پندار باب، گویا.

۲. م. س. ابوانف، «تاریخ مختصر ایران»، ص ۱۵۹.

۳. درباره سفیانی، بنگرید: و.و. بارتولد. «خلیفه و سلطان»، از همین مترجم، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۴ - س. ۱.

می‌شمردند. اما چون حکومت عالی‌ه می‌بایست از آن امام مهدی‌اعج‌ا باشد، چنین نتیجه‌گیری می‌شد که حکومت شاه و دیگر فرمانروایان اینجهانی، که حکومت را به زور تصاحب کرده‌اند غیرقانونی است و «در نتیجه، به حکم وجدان، تبعیت از آنان حتمی نیست»^۱ باب، فرمانروایان قاجار و ملایان بلندپایه آنان را مقصرین اساسی همه بدبختی‌های ملت ایران، و ستمکاران بر این ملت می‌نامید.

باب اعلام کرد که قرآن و شریعت، در شرایط نوین تاریخی کهنه شده‌اند و نماز و روزه و زیارت اماکن مقدسه و حتمی بودن صدقه را لغو کرد. اندیشه ساده‌لوحانه و یاوه‌های خرافات و زهد، در این مورد نقشی اندک نداشته‌اند. بی‌آنکه همانندی‌های گسترده تاریخی را یادآور شویم، باید به بودن برخی ویژگی‌های مشترک میان اصلاح‌طلبان مسیحی، بنیادگذاران فرقه‌های لوتر و پرتستان و بایان اشاره کنیم. اندیشه‌های ساده کردن مراسم مذهبی، پس از تارومار شدن بایان، در تعلیمات بهایان گسترش یافت. اما، تعلیمات باب را نمی‌توان چون تعلیمات بهاء‌الله - س.ا. همچون تلاشی برای اصلاحات مذهبی ارزیابی کرد؛ اندیشه‌های سازمان دادن جامعه نوین و برپا داشتن حکومت انصاف و عدل که بایان در آن جامعه خواهند زیست، در این تعلیمات بافته شده بود.

ف.آ. با کونین کنسول روسیه درباره سبب‌های پیدایش و تبلیغات موفقیت‌آمیز بایان چنین توضیح داده است:

«اوضاع سیاسی و سرانجام، چگونگی آگاهی و خرد مردم، با اندیشه امکان ظهور آخرین امام [عج] ناهمخوانی نداشت. خود اوضاع و احوال، زمینه را برای مرد چابک و دانایی که نقش پیامبری را بر دوش گرفته بود فراهم ساخت. مهارت در بهره‌گیری از اوضاع و انجام یافتن پیشگویی‌های و خوشروانه، کار چنین مبلغانی را با شتاب پیش می‌برند. مردم در زیر بار خراج و مالیات رنج می‌برند و ثروتمندان از همه نعمت‌ها، به حساب

۱. از گزارش آن. آنیچکف. سرکنسول روس. به تاریخ ۱۵ (۲۷) ژوئن ۱۸۵۵، بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد. ف ۷۷۷، OP، ش ۹۸، ورق ۲.

تنگدستان بهره می‌گیرند؛ بدیهی است، در چنین حال و روزی تقسیم برابر خواسته و مال بسیار فریبنده است.

همه مردمان را خداوند آفریده است، پس اعیان و زمامدارانی که برتر از پرولتاریا هستند، چرا هستی دارند؟ بدیهی است کمونیسم در فریبنده‌ترین شکل‌های خود، به آسانی می‌توانست بسیاری‌ها را به سوی خود بکشد. آرمان‌های تخیلی اروپای باختری درباره برابری، برادری و تقسیم متعادل خواسته، در آمیزش با برخی یاهوهای هذیانی ایرانی، ماهیت تعلیمات باب را پدید آوردند.^۱

مأمور دیپلماسی می‌توانست بی‌خبر باشد از اینکه در خاور نزدیک و میانه، سنت‌های کوشش در راه برابری حقوق و آرزوهای تخیلی، از روزگار باستان بوده است.^۲ اندیشه‌های برابری همگانی، ضرورت استقرار حکومت داد و انصاف، اشتراک درخواست، کشت مشترک زمین، ذخیره همگانی غلات و جز اینها، با آنکه در خاورزمین تعلیمات خیال‌پرورانه‌ای به شکل تعلیمات افلاطون، توماس مور یا کامپانلا پدید نیامده بود، با گذشت سده‌ها به ایران رسید. اما، در ایران تلاش کردند که این آرمان‌ها را جامعه عمل بپوشانند. مزدک می‌گفت: «پروردگار وسائل زندگی را برای آن در زمین پدید آورد تا تو آن را به گونه‌ای برابر میان مردمان بخش کنی و کسی از دیگری بیشتر نداشته باشد.»^۳

اسلام آغازین نیز با آرمان‌های برابری بیگانه نبود. در جامعه مسلمانان که آن را محمد(ص) پدید آورده بود چنین می‌شمردند که همه مسلمانان برابرند. پیامبر، اغنیا و زبردستان را نکوهش و آنان را به روز محشر تهدید

۱- بنگرید: نوشته‌های ف.آ. باکولین، بایگانی خاورشناسی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۱۷، ش ۳۹/۹، ورق ۱۲-۱۰۳.

۲- زود. نوشیروانف، «جریان‌هایی در تاریخ فرهنگ اسلامی»، «نوی و استوک»، ش ۴، ۱۹۲۳، ص ۲۷۹-۲۷۴.

3- A. Christensen-La régné du roi kawadh I et communisme mazdakiste. Copenhagen. 1924, p. 31-32. O.Klima Mazdak. Geschichte einer sozialen Bewegung im Sassanidischen Persien. Praha, 1957.

کرده بود.^۱ قرمطیان (سده‌های ۹-۱۰ م.) و سربداران (سده ۱۵ م.) در راه برابری همگانی، اشتراک خواسته و کار برای جامعه می‌کوشیدند و در آثار چامه‌سرایان بزرگ - نظامی (سده ۱۲ م.) و جامی (سده ۱۵ م.) - عنصرهای آرزوهای تخیلی هست. در فرقه‌های درویشان و سازمان‌های پیشه‌وران، آرمان‌های برادری، همبستگی (فتوة) و همیاری گرامی بود و جان داشت.

ناظم حکمت، شیخ بدرالدین (۱۳۵۸-۱۴۱۶) بنیادگذار فرقه بکتاشی‌ها را که در راه اشتراک خواسته می‌کوشیدند، «پدر سوسیالیسم» نامیده است. در بسیاری از فرقه‌های تشیع، به روشنی، این اندیشه دیده می‌شود که امام مهدی اعجاز می‌گردد و حکومت عدل، برابری، برادری و پیشرفت همگانی را برقرار می‌کند. به گفته بکتاشی‌ها «در آن روز، پول در زیر پا ریخته می‌شود و کسی آن را نمی‌شمارد».^۲ آرزوی برابری، برادری و حکومت آینده عدل، بخش لاینفک تجسم توده‌های مردم ایران و در اساس، دهقانان و قشرهای پیشه‌ور و کسبه بوده و در فلکلور و حماسه ثبت گردیده، در سنت‌ها جای گرفته است و دین نیز تا اندازه‌ای از آن پشتیبانی کرده است. سرانجام، در تعلیمات باب به گونه‌ای صریح گفته شد که ایران نخستین کشوری خواهد شد که در آنجا حکومت عدل، آرزوی همیشگی توده‌های محروم خلق پای خواهد گرفت.

باب، درواقع، در شکلی ابتدایی، برخی اصول بورژوازی را اعلام و آنها را با اصول آن ساخت سنتی جامعه ایران که توجیه شده است همراه کرد. او دعوت به پدید آوردن حکومت عدلی کرد که در آنجا همه مردم برابر خواهند بود. اما، این برابری، بردگان را فرا نمی‌گرفت. چون بردگی به شکل ایرانی‌اش، بازدارنده رشد فعالیت بازرگانی کارفرمایی نبود و

1- M. Robinson. La vie de Mahomet et le probleme sociologique de l'Islam "Diogené, p.1957, octobre. No 20.

۲- سنت‌های برابری خواهی و آرزوهای تخیلی در خاور زمین، «خلق‌های آسیا و آفریقا»، ۱۹۶۸، ش ۵، ص ۵۳. EI, Vol. 3, p.122.

باب برده‌فروشی را یکسره جایز می‌دانست. گذشته از این، اسلام نیز بردگی خانگی پدرسالاری را نکوهش نکرده است. باب برابری حقوقی زن و مرد را اعلام کرد و اجازه داد که زنان نقاب از چهره بردارند. او هوادار داشتن یک همسر بود و تنها در صورت ضرورت، داشتن دوزن را ممکن می‌دانست. خودش زن داشت، اما زندگی‌اش راهبانه بود که مورد نکوهش قانون سازان شیعی قرار گرفت.^۱

حکومت عدل بایان می‌بایست در آغاز در پنج ولایت - آذربایجان، مازندران، عراق عجم، فارس و خراسان - یعنی در پنج منطقه رشد یافته‌تر که بیش از دیگر منطقه‌ها به بازرگانی جهانی وابسته بودند، برقرار گردد. به اندیشه باب، در این سرزمین عدل، تنها بایان و آن بیگانگانی که به دادوستد می‌پرداختند می‌توانستند زندگی کنند. باب، بازرگانی را بهترین پیشه‌ای می‌دانست که رفاه و پیشرفت آینده جامعه را تأمین می‌کرد. باب سفر دریایی را تأیید نمی‌کرد، اما اجازه داده بود که برای بازرگانی از راه دریا هم سفر کنند. او، آن دستورات شریعت را که بازرگانی و مراوده با بیگانگان را محدود می‌سازد لغو کرد، حتی جهاد - جنگ مقدس با «کفار» را هم ملغی ساخت و قتل به گناه داشتن اندیشه‌ای دیگر و یا بی‌دینی را ممنوع کرد. باب اجازه داد، بهره‌صرافی که در اسلام ممنوع است، گرفته شود، خواستار شد که بازپرداخت قرض‌ها حتمی باشد و سهم زن، فرزندان و خویشاوندان را از میراث، از نو معین کرد. پیشنهاد کرد که نظام یگانه پولی برقرار گردد، راه‌های ارتباطی بهبود یابند و آزادی و امنیت حرکت بازرگانان و از جمله، بازرگانان یگانه تأمین گردد.^۲

اعلام اصل اساسی بورژوازی - تضمین حقوق شخصی و اموال

۱- برخی از بایان با تک همسری مخالف بودند. میرزا یحیی صبح ازل هوادار داشتن چند زن بود. قره‌العین در دفاع از برابری حقوقی زنان با مردان، می‌گفت پس زنان نیز باید چون مردان چند همسر داشته باشند. هنگام قیام در مازندران، در دژ محاصره شده شیخ، طبرسی، نه تنها خوراک، پوشاک، خانه و زمین بلکه زنان نیز همگانی اعلام شدند (بنگرید: زود. نوشیروانف، «جریان‌هایی در تاریخ فرهنگ اسلامی»، ص ۲۷۴-۲۷۹).

اهمیتش از همه بیشتر بوده است. این تز برای ایران دارای اهمیتی خاص بود، زیرا در ایران نبود تأمین برای فرد و مال، خودسری شاه و مقامات محلی، به رغم بودن برخی موازین شرع و حقوق عادی که تا اندازه‌ای این خودسری را محدود می‌کرد، عاملی بود که رشد ابتکار شخصی و کارفرمایی و در نتیجه رشد سرمایه‌داری را در کشور باز می‌داشت. آ. گوبینو گرایش‌های ضد مذهبی بسیاری در آغاز تبلیغ باب یافته است.^۱

باب به آموزش و پرورش اهمیتی بزرگ می‌داد. او پیروانش را فراخوانده بود تا درس بخوانند، دانش، فلسفه و حقوق بیاموزند، به منطق دست یابند و زبان‌های خارجی را فراگیرند.

این بود خلاصه کوتاهی از مواد اساسی تعلیمات باب. بسیاری از تصورات درباره تکامل جهان، خداوند، اداره جامعه بشری از سوی فرستاده نوبتی پروردگار و جانشینانش، درباره آخرت و جز اینها که ویژه اسلام فرمود، اسمعیلیه، تصوف و دیگر جریان‌های اندیشه دینی، فلسفی در خاور زمین است در این تعلیمات، تکه‌تکه به هم چسبانیده شده‌اند. به احتمال، درست‌تر این است که بگوییم، این یک تعلیماتی بود ایده‌آلیستی و خیالبافانه، در پوششی مذهبی که در سده نوزدهم هیچ اقبالی برای کامیابی نداشته است. اما، برای اینکه بدانیم چرا موعظه باب در ایران این همه پیروانی پیدا کرد که از جان و دل به درست بودن تعلیمات او باور داشتند و برای دفاع از ایده‌آل‌های بایان، دلاورانه به پیشواز مرگ می‌شتافتند، باید سوی اخلاقی (اتیک) تعلیمات او، تلاش نیکخواهانه بایان، هدف‌های والای آنان و نیز مذهبی بودن ژرف بیشتر مردم را در نظر داشته باشیم که بر عدالت الهی، سخت امید بسته و سرانجام می‌دیدند که به خواست الهی، «مهدی» ظهور کرده است!

اما، در ایران افسانه‌هایی درباره باب دهن به دهن می‌گشته است: اولاد

1- A. Gobineau Les religions et les philosophies dans L'Asie Centrale. p. 1856.p. 148-149.

پیامبر است، از خانواده بزرگی است، از دوران کودکی همیشه در اندیشه بوده و تنهایی و تفکر را دوست داشته است. باب بر همگان تأثیر خوبی می گذاشت: مردی بود برازنده، زیبا، با حرکاتی موزون؛ دست های زیبا و سفید راهنمای مذهبی، نگاه ها را به سوی خود می کشانید. او بسیار ساده، اما خوش جامه و خوش پوش بود. با آنکه معاصرانش یادآور شده اند که او کم سخن بوده، واعظی برجسته بوده است. او شیرین سخن بود، با طنطنه سخن می گفت، جسورانه اعتقاداتش را به کرسی می نشاند و به سرنوشتی که پرودگار برایش گزیده بود، سخت باور داشت. باب در سخنانش بسیار محتاط و تا هنگامی که اعلام نکرده بود قرآن و شریعت کهنه شده و باید با کتاب مقدس و قانون های دیگری تعویض شوند، بهانه ای نمی داد که او را به کنار رفتن از قرآن و شریعت متهم کنند. او کتاب های الهیات را به خوبی می دانست، می توانست پیرامون موضوعات مذهبی مباحثه کند، بر منطق صوری یکسره مسلط بود و تعلیمات خود را بر بنیاد ادبیات فلسفی الهیات استوار می کرد. زمان درازی که در محفل راهنمایان بسیار معتبر اسلامی (حاجی سیدکاظم رشتی از شیخیه، شیخ عابد شیرازی و یحیی دارابی عالم شیرازی) و ملایانی بسیار بسر برده بود، برایش میسر ساخت که به خوبی بر گوناگونی های اصطلاحات عرفانی صوفیان آشنا شود و آن را در سخنان و نوشته های خود به گونه ای گسترده به کار برد. عاداتی ویژه، خوی باب گردید و آن این بود که اندیشه های خود را برای کسانی که ناآگاه بودند به گونه ای بسیار مبهم و نامفهوم می آورد. به ویژه، هنگامی که او در قلعه ماکو و در تبریز بود، از ایما و اشاره و گونه ای رمز، بسیار کار می گرفت.

تألیفات باب با زبانی بسیار ناروشن نوشته می شدند. این تألیفات بسیار مورد احترام بودند، اما می توان گفت که جز انگشت شماری از شاگردان و پیروانش هیچ کس آنها را نمی خواند. می شود به یقین گفت که بیش از ۹۰٪

پیروان باب، مفهوم تعلیمات او را درک نمی‌کردند و تنها چند نظر عمده دربارهٔ ظهور مهدی [عج]، حکومت عدل، برابری همگانی، عشق به نزدیکان و جز اینها را دریافت کرده بودند.

پس از آن، هنگامی که ۲۰-۳۰ سال از تارومار شدن قیام‌های بابیان سپری شده بود و گردآوری مطالب دربارهٔ بابیان آغاز گردید، بسیاری از بابیان که به حقانیت تألیفات او باور داشتند و تألیفات باب و نیز شاگردانش را همچون یادگارهایی گرامی نگاهداری کرده بودند، نه می‌توانستند اشاره‌های مؤلف را روشن سازند و نه می‌توانستند حتی معنی اصطلاحات و نام‌هایی را که با حروف رمز «ظ»، «س»، «ه»، «ط» و جز اینها به کار برده بود، بگویند. حتی پژوهشگر با تجربه‌ای چون میرزا کاظم‌بیک که ماهیت اسلام و بسیاری از تعلیمات تصوف - عرفانی خاورزمین را ریزه‌کارانه لمس کرده و بر آن آگاهی یافته و یکی از نخستین کسانی بود که به بررسی بایبگری آغاز کرده بود (پژوهش او در سال ۱۸۶۵ به چاپ رسید)، ناچار یادآور شده بود که «اطلاعات دربارهٔ این تعلیمات بسیار ناروشن، گوناگون و گنگ است و نمی‌توان از این اطلاعات، نظام [علمی] مثبتی پدید آورد.^۱ آری، پژوهشگران پسین نیز (ادوارد براون، آ.گ. تومانسکی، و.ر. روزن، نیکولا، م.س. ایوانف و دیگران) یا به خلاصه کردن ماهیت اساسی تعلیمات و یا به تفسیر برخی بخش‌های تألیفات بابیان بسنده کرده‌اند. گمان نمی‌رود اکنون هم کسی یافت شود که بتواند «بیان» باب و یا پیام‌های او را به پیروانش یکسره تفسیر کند.

بابیان اصطلاحات صوفیان - درویشان را به گونه‌ای گسترده به کار

۱. و.و. بارتولد [تقریظی بر:]

H. Roemer. Stadtpfarrer in Bietigheim. Die Babi-Behai. die jungste muhammedanische Sekte. Potsdam, 1912

جلد ششم آثار. مسکو ۱۹۶۶، ص ۳۸۷ (در پانویس‌های بعد، و.و. بارتولد، تقریظی بر کتاب هرزومر).

می‌گرفتند و به برخی واژه‌ها، حروف و ارقام، اهمیتی عرفانی می‌دادند. نخستین شاگردان و پیروان باب و نخستین هجده رهبران بابیان «حروف حی» (حروف زنده) نامیده می‌شدند و در انجمن‌های بابیان با تخلص خود شهرت داشتند، چنانچه ملاحسین بشرویه «باب الباب» («دردرها»، «نخستین کسی که باوری بخشید»); حاجی محمد بارفروشی «حبیب» (دوست); میرزا یحیی «ث»; «صبح ازل»، «ثمریان» میرزا حسین علی «بهاءال...» (درخشش پرودگار); میرزا هادی «شهیدها» (مقتول در یزد) و جز اینها.

باب به خودش نیز نام‌هایی گوناگون داده بود; باب، «صاحب‌العمر»، «ثمر قرآن»، «نقطه» (همسان خلیفه [ع] که گفته بود وی نقطه حرف «ب» در نخستین عبارت قرآن است)، «واو» (یعنی حرف «واو» که برابر رقم شش است: باب چنین می‌شمرد که پیش از او شش پیامبر بوده‌اند - آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد مصطفی [ص] - واو مظهر شش پدیده الهی پیش از وی است)، «قائم» و سرانجام «مهدی» [عج] است.

در ایران چنین اعتقادی گسترش دارد که هر حرف الفبا به جز برابری با رقمی، دارای اهمیتی سری نیز هست. بابیان نیز به برخی واژه‌ها و رقم‌ها، اهمیتی ویژه می‌دادند. در نخستین عبارت قرآن «بسم‌الله الرحمن الرحیم» نوزده حرف الفبای عربی است. این شماره، برای برخی صوفیان و برای بابیان، شماره مقدسی گردید. به واژه «واحد» (یگانه) نیز که برابر رقم نوزده است، اهمیتی قدسی داده شد. شمار پرآوازه‌ترین راهنمایان جامعه بابیان نیز همراه با باب، نوزده نفر بوده است.^۱ به مجتهد سید یحیی دارابی که از سوی محمدشاه برای رسیدگی به تعلیمات باب راهی شیراز شد و پیرو تعلیمات باب و سپس خودش یکی از رهبران بابیان گردید، نام افتخاری «واحد» داده شد. باب، «بیان» را به نوزده باب تقسیم کرد و هر

1- Tarikh-i Jadid or New History of Mirza Ali Muhammad the Bab by Mirza Huseyn of Hamadan. Transl. from the Persia by E.G. Browne. Cambridge, 1893. Introduction. T.XIII.

باب را به نوزده بخش (خودش، تنها ۲ باب آن را نوشت).

باب هنگامی که در قلعهٔ ماکو زندانی بود به پیروان خود نامه‌هایی نوشت که گونه‌ای «پیام‌های راهنما» بود. او در نامه‌ها، شهرها را با واژه‌هایی می‌نامید که بیشتر نمایانگر ویژگی‌های الله بود و اهمیت معادل رقمی آنها برای بایان مفهومی خاص داشت. باب در نامه به پیروان خود در خراسان، ملاحسین بشرویه را با واژه «سین» (نام حرفی از الفبای عربی) نمایانده است. باب نوشته است: «به حسین (ملاحسین بشرویه)، که کسی نیست جز پدیدآیی امام حسین فرزند علی [ع] در «بازگشتی پنهانی»، و نیاکان شما نیز در مبارزهٔ او علیه یزید به وی یاری داده اند، یاری کنید. او نیز امام حسین است و از این رو، ای کسانی که نزد «ث» گرد آمده‌اید، به وی یاری دهید!»^۱

در همین نامه، باب به بایان در آستانهٔ سفری که می‌خواستند به ماکو جایی که او در آنجا بود بکنند - پیشنهاد کرده بود که در آغاز «مطیع و گوش به فرمان، در شهر تعالی (بارفروش) به حضور حبیب برسید و در آنجا «ث» نیز (میرزا یحیی) شما را چون مردمی گرامی خواهد پذیرفت.»^۲ باب، ملا محمد علی بارفروشی را حبیب می‌نامید. حتی هنگامی که باب در بند بود، آگاهی یافت براینکه میرزا یحیی صبح ازل تلاش کرده است که به قلعهٔ محصور شیخ طبرسی رخنه کند، زندانی شده و به بارفروش گسیل گردیده است. باب همچنین بر اختلاف نظر میان دو پیرو نزدیکش که با یکدیگر برادر بودند - میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسین علی بهاء الله که در پیام باب «ه» نامیده شده، آگاه بوده است. او نوشته بود: «ای مردمی که به بها وفادار هستید! به «ه» (بهاء الله) نزدیک شوید... و به «ث» (میرزا یحیی) در زمین یاری کنید. او همان کسی است که مدعی

۱. «بایان». اسنادی که سرچشمهٔ آن ناشناخته است. بایگانی آکادمی اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۶۸، OP. ش ۵۰۱ الف، ورق ۱.

۲. همانجا.

چیزی نیست و سخنی نمی‌گوید، جز دربارهٔ پروردگار. برحذر باشید و از او چیزی نپرسید، زیرا او جوان است و عامی و با هیچ علم و هیچ قانونی آشنا نیست.^۱ این پیام نمایانگر نگرانی باب برای کارهای جامعهٔ بایان است - خود او و رهبران با تجربهٔ بایان ممکن است فدا شوند، اما آنانی که در آزادی مانده‌اند، برای سرپرستی بایان، کشانیدن آنان به دنبال خود و به کرسی نشاندن و گسترش بعدی تعلیمات بایان، چنان که بایسته و شایسته است آمادگی ندارند. باب انشعابی را که در میان بایان پخته و رسیده بود، می‌دید و می‌خواست با اعتبار خود از صبح ازل و دیگر بایانی که آنها را می‌شناخت و می‌توانستند در آینده جامعهٔ بایان را سرپرستی کنند، پشتیبانی کند.

بیشتر پژوهشگران بایگیری برآنند که سیدعلی محمد یک فیلسوف مذهبی و خبرهٔ الهیات بود نه اینکه شخصیت فعالی که بتواند اسلحه در دست، از تعلیمات خود دفاع کند. او مرد عمل نبود، حال و روز واقعی ایران را بد درک می‌کرد و سیاستمداری دورین نبود. او بی‌تلاش و بردبار بود، پیگرد و شکنجه‌های جسمی را تحمل می‌کرد. حتی با فرار از زندان شیراز که می‌نماید شاگردانش مقدمات آن را فراهم ساخته بودند، تنها هنگامی موافقت کرد که از والی اصفهان وعدهٔ دفاع و حمایت گرفته بود. همگان برآن بودند که رفتار باب شگفت‌انگیز است: یا اینکه او به راستی قدسی است، یا اینکه دیوانهٔ دیوانه.

به گواهی میرزا کاظم‌بیک، در میان خلق، باب را «مجدوب» (شیفته، واله، فریفته) می‌نامیدند، دانش و زهدی خارق‌العاده به او نسبت می‌دادند و کارهای شگفتی برانگیزش را به حساب خرد بزرگش می‌گذاشتند.

میرزا سپهر لسان‌الملک تاریخ‌نویس رسمی دربار قاجارها که در ارزیابی جنبش بایان و شخص باب نوشته‌هایی بسیار غرض‌آلود دارد نوشته است، باب به‌رغم موازین اسلام، شیوهٔ زندگی‌اش سخت راهبانه

بود، هنگامی که در بوشهر بود در زیر آفتاب داغ راه می‌رفت و بر اثر آفتابزدگی نیمی از عقلش را از دست داد و پس از مرگ آموزگارش - حاجی سید کاظم (شاگرد شیخ احمد) - یکسره دیوانه شد و خود را چون «باب» (دروازه حق) جا زد. کاظم بیک با آنکه تلاش والای باب را یادآور شده است، باز هم نوشته است که سید در حمله جذب، خود را باب اعلام کرده است.^۱

سید علی محمد در شیراز، تعلیمات تازه را موعظه می‌کرد و به درس‌های شیخ عابد مشهور گوش فرا می‌داد. سید علی محمد که سخت مذهبی بود، رفته‌رفته به خودش چون آموزگاری نگریست که از سوی پروردگار برای دگرگون ساختن ایران مأمور شده است. او، خود و پیشینیانش را «ستاره» نامید و بشارت داد که «خورشید» نیز برخواهد آمد. او مردم را فراخواند تا به کسی که خود را پیامبر اعلام می‌کند باور داشته باشند، با کودکان خوش رفتاری کنند، باشد که پیامبر تازه از میان آنان برخیزد.

تعلیمات تازه که با شتاب گسترش یافت، روحانیون و مقامات محلی را نگران ساخت. در سال ۱۸۴۴م. به فرمان حسین خان نظام‌الدوله، باب که به زیارت حج به مکه رفته بود، در بوشهر دستگیر و به شیراز گسیل گردید. در شیراز، علما او را به محاکمه کشانیدند و او جسورانه در اثبات حقانیت تعلیماتش کوشید و برای همین جسارت به تازیانه و زندان محکوم شد. او شش ماه در زندان بود و سپس توانست از آنجا بگریزد، اما روشن نیست به یاری منوچهرخان معتمدالدوله والی اصفهان که درباره رهبر خارق‌العاده مذهبی مطالبی شنیده و خواستار آشنایی با او بوده و یا یاری بایان. گمان بر آن بود که سیدیحیی دارابی عالم مشهور شیراز که می‌گفت پاسخ‌های باب یکسره درست بوده و نمی‌توان او را متهم به خدانشناسی کرد، فرار او را سازمان داده باشد.

بر یک نامه باب به منوچهرخان معتمدالدوله والی اصفهان آگاهی داریم که باب در آن نامه پرسیده بود، آیا اگر وی به اصفهان بیاید، منوچهرخان از وی حمایت خواهد کرد یا نه. والی به او وعده حمایت داده بود. روحانیون شیعی نتوانستند ثابت کنند که باب دگم‌های اسلام را انکار کرده است، زیرا نمی‌شد سرپیچی وی را از استعمال دخانیات و قهوه همچون نقض موازین شرع ارزیابی کرد. اما، منوچهرخان برای آرام ساختن روحانیون و شیعیان فرمود، گفت که باب را به تهران روانه کرده است. در این هنگام، باب را پنهانی در عمارت صدری - محلی که منوچهرخان زیرکانه برای بندی ساختن باب در نظر گرفته و چندان مایه خشم بایان نمی‌شد - جای دادند. منوچهرخان در اینجا با باب گفتگو و چنین می‌نماید که تهران را از رفتار باب و شاگردانش آگاه می‌کرده است. باب امکان داشت با همفکرانش که با تلاشی بیشتر به تبلیغات بایگیری پرداخته بودند و در همان هنگام روحانیون و حکومت را به رفتاری پیدادگرانه نسبت به باب متهم می‌کردند، ارتباط داشته باشد.

تبلیغات بایان بر زمینه ناخرسندی گسترده خلق، کاری افتاده بود و شمار بایان همواره فزونی می‌گرفت. یکی از شاگردانش نوشته است: «مردم، گروه‌گروه برای ادای احترام نزد باب می‌آمدند، پرسش‌هایی گوناگون از او می‌کردند و بسیاری به او ایمان می‌آوردند»^۱ به نوشته بارتولد، اصلاح طلب تازه، هزاران پیرو به دنبال می‌کشید که چون همان نخستین مسیحیان شگفتی برانگیز، مرگ و شهادت را به جان می‌خریدند. سیدحسین جوان، نزدیک‌ترین فرد به علی محمد و چون منشی او بود. او نامه‌ها را رسیدگی، دعاها و تعویذها را پخش می‌کرد، دیدار با علی محمد را ترتیب می‌داد. میرزا کاظم‌بیک برآن است که سیدحسین برای افزایش شمار بایان، تلاش کرده، هوادار سست کردن و از میان بردن قدرت

۱- اقتباس از م.س. ایوانف. «قیام‌های بایان در ایران»، ص ۶۴. محمدجعفر خورمجی شرح مبارزه تند روحانیون فرمود را با بایان آورده است. بنگرید: محمدجعفر خورمجی، تاریخ قاجار، تهران، ۱۳۴۴، ص ۷۵۵۷.

حکومت و ملایانش بوده است. او نفوذی سخت بر علی محمد داشت.^۱ ملاحسین بشرویه در میان فعال‌ترین هواداران و شاگردان باب بود و نایب - دستیار و یا جانشین - باب به شمار می‌رفت. معاصرانش، اعتقاد، استعداد عالی سازماندهی، سخن‌پردازی و نیروی بزرگ بشرویه را یادآور شده‌اند. او در میان بایبان نفوذی بسیار داشت، زیرا چنین می‌شمردند که او «کاشف» باب بوده است.

در آذربایجان، سرپرستی تبلیغات بایبگری با ملایوسف اردبیلی بود. او روستا به روستا می‌گشت و خلق را فرا می‌خواند تا از ظهور مهدی (عج) که چشم به راهش هستند، با شایستگی پیشواز و بر ضد بیداد زمامداران و ملایانشان طغیان کنند. هواداران باب در تبریز، زنجان، ماکو و دیگر شهرهای آذربایجان و نیز در روستاها فزونی می‌یافتند؛ برخی روستاها (چنانچه، میلان) در نزدیکی تبریز، روستاهای بایبان به شمار می‌رفتند.

نقش آقامحمدعلی نیز که سپس رهبر قیام زنجان گردید، در تبلیغات بایبگری در آذربایجان، به همین اندازه اهمیت داشته است. او یکی از هواداران پیگیر باب بود، خلق را به پیکار برای رهایی از خودکامگان فرامی‌خواند، حرص و آز ملایان را نکوهش می‌کرد و خواستار بازسازی تشیع بود. او از تعلیمات باب دست نکشید و همراه با خود باب کشته شد. قره‌العین ازین تاج، طاهره ا - مبلغ برجسته - در میان بایبان جایی نمایان داشت. او که از خاندان مجتهدان [فرزند حاج ملامحمد صالح قزوینی و همسر ملامحمد برغانی] پراوازه قزوین برخاسته بود، زنی بود دانا، فرهیخته و بسیار زیبا که بسیار زود به آموختن فلسفه الهیات پرداخت. قره‌العین در کربلا به درس‌های شیخ کاظم رشتی گوش فرا داد، سپس به مکاتبه با بایبان پرداخت، با سیدعلی محمد آشنا شد و از پیروان وفادارش گردید. این زن تا دم‌باز داشت شدن باب از وی جدا نشد، سپس با او مکاتبه داشت، در گردهمایی‌های بدشت شرکت کرد و در میان

قیامیون در شیخ - طبرسی بود. قرۃ‌العین در مسجدها دربارهٔ تعلیمات باب، حق زن برای بازگشودن چهره، دربارهٔ ممنوع ساختن زندانی کردن زن‌ها در حرمسراها و اندرونی‌ها، دربارهٔ آزادی و برابری حقوق زنان و از جمله داشتن چند شوهر تا هنگامی که مردان از حق داشتن چند زن برخوردارند، سخنرانی می‌کرد. پس از شکست شیخ طبرسی، وی توانست پنهان گردد، اما به زودی گرفتار و بازداشت شد. قرۃ‌العین در خانهٔ کلاتر تهران زندانی بود، اما امکان یافت با میانجیگری یک زن سوداگر با همفکران خود تماس داشته باشد. چند روز پیش از آنکه قرۃ‌العین را بکشند او را بی‌گناه به قتل متهم کرده بودند، وی به دست همین زن سوداگر، همهٔ بایگانی‌اش را به یکی از بایانی سپرد که از عمال پنهانی بایان در تهران بود و «به همین سبب مورد پیگرد قرار نگرفت و بهانه‌ای برای سوءظن به تعلق داشتن به این فرقهٔ بدسرانجام به دست نداده بود».^۱ به نوشتهٔ آ.ف. باوم گارتن، محتوای مکاتبات قرۃ‌العین، از پند و اندرز فراتر نرفته بود، این زن «بیان» و دیگر تألیفات باب را پخش می‌کرد و در اساس به تبلیغات شفاهی پرداخت.

دو برادر - میرزا حسین علی (بهاء‌الله) و میرزا یحیی (صبح ازل) - پسران آقابزرگ عباس، وزیر پیشین مالیه و شرکت‌کننده در قیام باتمان میرزا که ناچار شده بود با وی به روسیه فرار کند (سپس به ترکیه نقل مکان کرد و در بغداد مرد) در میان افراد نزدیک به باب بودند.

میرزا حسین علی، مردی بود بسیار فرهیخته و خبره در الهیات و حقوق. به پندار بهائیان، وی در ترتیب درآوردن (یا حتی نوشتن) تألیفات باب و از جمله «بیان» هم، به وی یاری کرده است. هر دو برادر مخالف قیام مسلحانه علیه قاجارها بودند و در عملیات شرکت نکردند. میرزا حسین علی (بهاء‌الله) با باب در زندان بود و در آنجا از تعلیمات او

۱- نامهٔ باوم گارتن به ف.آ. باکولین، به تاریخ ۱۱ (۲۳) آوریل ۱۸۷۳، از شهر شاهرود - بایگانی خاورشناسان انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، اسناد و.آ. ژوکوفسکی.

استغفار کرد و خودش را مبرا دانست. در پی اقدامات صدراعظم تازه - آقاخان نوری - خویشاوند او و شاهزاده دلگورو کف سفیر روسیه او را اعدام نکردند و امکان یافت که از ایران برود. صبح ازل نیز که پس از اعدام باب، جانشین قانونی او به شمار می‌رفت از ایران به ترکیه گریخت.

فعالیت مردانی روحانی همچون رهبران جنبش، مایه شگفتی نیست. در سده نوزدهم، بسیاری از جنبش‌های مردمی، دهقانی و مذهبی - سیاسی گوناگون و جنبش‌های رهایی‌بخش مردمی در کشورهای آسیا و آفریقا در زیر رهبری نمایندگان روحانیت بوده است.

ترکیب اجتماعی بایان بسیار رنگارنگ بود و این نکته نمایانگر آن است که ناخرسندی از نظم موجود در ایران، لایه‌های بیشتری از جامعه را فراگرفته بود. تعلیمات بایان که در میان قشرهای کسبه - پیشه‌ور و روحانیون پایین پدید آمده بود، در میان بازرگانان ثروتمند، مأموران و روحانیون بلندپایه شیعی و سردمداران حاکم فتودالی پیروانی یافت. در میان همه قشرها (شاید به جز قبیله‌ها) شمار کسانی که با بایان همدردی می‌کردند بسیار بزرگ بود. محافل حکومتی، در آغاز، هنگامی که بر روحانیون بلندپایه شیعی خرده می‌گرفتند، از بایان پشتیبانی می‌کردند. در دربار شاه در تهران نیز، حامیان بایان بوده‌اند.

بسیاری از علمای سرشناس شیعی، چون حاجی سیدجواد کربلایی به بایان پیوستند. این مرد که از نوادگان سیدمهدی، روحانی پرآوازه شیعی و شاگرد شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی بود، پیش از آنکه باب به نقش مهدی درآید با وی آشنا بود و بسیار زود از پیروان باب گردید. در تاریخ بایان «تاریخ جدید» آمده است که از سیدجواد، «فروغ بایبگری» به ابوالفضل گلپایگانی رسید.^۱ یحیی دارابی که در محافل روحانیان شیعی احترامی بسیار داشت، نه تنها به بایان پیوست، بلکه قیام بایان را در یزد و

۱- نامه آ.گ. تومانسکی به و.ر. روزن. به تاریخ ۲۸ فوریه (۱۱ مارس) ۱۸۹۲. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد. ف. ۷۷۷، OP، ش ۴۵۸.

نیریز هم رهبری کرد.

سیدهای بسیاری هم در میان بایان بودند. سید حسین یزدی منشی باب بود. در سال ۱۸۵۰ سید حسین زنوزی به جرم شرکت در توطئه علیه حکومت به قتل رسید. بسیاری از خویشاوندان باب که چون او سید اولاد پیامبر اص بودند، در جنبش شرکت داشتند و یکی از آنها در سال ۱۸۵۲ در تهران اعدام شد.

برخی از مقامات دولتی، از جمله ارتشیانی چون سلیمان خان، آشکارا و یا پنهانی از تعلیمات باب پیروی می کردند. اما، با این همه اینها انگشت شمار بودند. به احتمال، برخی از کسانی که به جنبش بایان می پیوستند، منافع شخصی خود را در نظر داشتند و یا امیدوار بوده اند به یاری بایان، قصاص آزردگی ها و رنجش های خود را از قاجارها بگیرند. شمار نمایندگان بازرگانان ثروتمند نیز، چندان بزرگ نبود. بابی محبوب، آقامحمدعلی که از خاندان بازرگانان ثروتمند و اشرافی تبریز بود، اعدام به همراهی باب را پذیرا شد.^۱

طبیعی است، شعار بایانی که دارای روحیه رادیکال (=تندروانه) بودند، درباره اشتراکی کردن اموال، از میان بردن مالکیت خصوصی و آزادی دادوستد بازرگانان بیگانه، پس از چندی بازرگانان ایرانی را از این جنبش روگردان کرده است.

توده اساسی بایان، همانا از کسبه، پیشه وران، مردان مذهبی و دهقانان پدید آمده بود. بیشترین شمار دهقانان، در مناطق قیام های مسلحانه - بارفروش، زنجان و نیریز - به بایان پیوسته بودند. بایان در میان دهقانان آذربایجان و به ویژه دهقانان حومه تبریز بسیار بودند.

پشتیبانی اندک نسبی دهقانان از بایان در دیگر مناطق و می توان گفت، رفتار بی تفاوت کوچ نشینان نسبت به تعلیمات آنان به این سبب است که

۱. و.آ. ژوکوفسکی. ف.آ. باکولین، کنسول امپراتوری روسیه، «تاریخ پژوهش بایگری»، ۱۹۱۶، ص ۴۶.

بایان به جز شعارهای کلی دربارهٔ پابرجا کردن حکومت عدل و برابری همگانی، نتوانستند برای بهبود زندگی تباه شدهٔ دهقانان که در بازگشودن مسأله مالکیت بر زمین و بهره‌گیری از زمین، اجاره‌بها و مالیات، خدمت سربازی، امور محاکماتی و جز اینها ذینفع بودند، هیچ برنامهٔ مشخصی پیشنهاد کنند. رویهم رفته، تنگدستان از بایان خرسند بودند، زیرا بایان می‌توانستند، به دهقانانی که به آنان پیوسته بودند پیشنهاد کنند که از دیگر همگانی تغذیه کنند. بایان که از اشتراک مال و خواسته و برابری همگانی دم می‌زدند حتی اندیشهٔ تقسیم متعادل زمین را هم در میان نگذاشتند.

زنان در جنبش بایان، نقشی نمایان داشتند. نام قره‌العین، مُبَلِّغ زبردست و والای بایگیری، نمایان‌تر از دیگران است. خانم بزرگ، خواهر میرزا یحیی و نیز شاعره‌ای که خواهر ملاحسین بشرویه بود، از بایان برجسته بوده‌اند. در میان رزمندگان زنجان، زنان بسیاری بودند که اسلحه در دست از محله‌های خود دفاع می‌کردند. زنان بابی نیز و روستاهای اطراف، دوشادوش شوهرانشان به کوه‌ها رفتند و پس از شکست قیام، در سرنوشت آنان شریک شدند، بخشی از آنان کشته شدند و بخشی دیگر به بردگی رفتند.

اطلاعاتی هست که تنها مسلمانان نبودند که بابی می‌شدند. آقا سلیمان کولسی - بابی یهودی - آوازه‌ای برآورده بود. از دیگر فرقه‌های اسلامی، چنانچه از فرقهٔ علی الهی هم به بایان می‌پیوستند.^۱ نمی‌شود شمار کلی شرکت‌کنندگان جنبش بایان را معین کرد. میرزاتقی‌خان امیرکبیر در سال ۱۸۵۰، شمار آنها را نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر می‌دانسته است.

به‌ویژه هنگامی که شاه، سیدیحیی دازابی - مجتهد - را برای رسیدگی به این الحاد به شیراز فرستاد و این مرد خودش را هوادار باب اعلام کرد، تبلیغات بایان مایه نگرانی شاه و روحانیون گردید.

پس از مرگ منوچهرخان در ماه مه ۱۸۴۷، باقی گذاشتن باب در اصفهان، خطرناک بود. حاجی میرزا آغاسی برآن شد که باب را به تهران بیاورد. حکومت چنین می‌پنداشت که منفرد ساختن باب گسترش تعلیمات او را سست می‌گرداند. در سال ۱۸۴۷، باب را بندی کردند و در زندان ماکو جای دادند. اما، بازداشت باب، فعالیت پیروانش را شدیدتر کرد.

حکومت شاه با در نظر داشتن روانشناسی مردم متعصب دارای روحیه مذهبی، محتاطانه با باب و تعلیماتش مبارزه می‌کرد: اگر بسیاری از فرقه‌ها تعلیمات خود را آزادانه تبلیغ می‌کرده‌اند و حکومت آنها را مورد پیگرد قرار نمی‌داده است، پس چرا باب، نامنصفانه، مورد پیگرد قرار گیرد؟ هنوز کسی ثابت نکرده است که تعلیمات او مغایر شریعت باشد. باب هم سخن بسیار نمی‌گفت، هشیار بود و بهانه‌ای نمی‌داد که او را به کنار رفتن از شریعت متهم کنند.

باب را به تبریز آوردند، در آغاز، هر کسی را که می‌خواست اطمینان یابد که رفتار با او طبق قانون شریعت است می‌گذاشتند نزد او برود. اما، هنگامی که اوضاع شهر در پی تبلیغات بایان برهم خورد، زمامداران باب را در خانه کاظم خان - پسر فراش‌باشی شاه - جای دادند و دیدار با او را ممنوع ساختند. تصمیم گرفتند که باب را در محکمه ملایان محاکمه کنند. میرزا احمد - بزرگ‌ترین مجتهد شهر - از شرکت در محکمه خودداری کرد.

آنیچکف سرکنسول روسیه، روز ۲۲ آوریل سال ۱۸۴۸ گزارش داد که هنگام بازپرسی از باب، از وی خواسته شد که برای اثبات امام بودن معجزه‌ای کند. باب چکامه‌ای ساخت و آن را خواند. اما، این شعر تأثیری بر شنوندگان نکرد، زیرا امیراصلان خان رئیس تشریفات ولیعهد نیز درباره همان موضوع، فی البداهه شعری خواند که قافیه‌اش هم بهتر بود. «آنگاه باب گفت اگر نام او (علی محمد) را به ارقام و به زبان هندی حساب کنند،

همان مجموعی به دست می‌آید که از واژه «رب»، یعنی «خدا» حاصل می‌شود» و این اثباتی است بر پیدایش خدایی او. به باب پاسخ داده شد که محمدعلی - نام پسریکی از درباریان - نیز، شمار حرف‌هایش به همان اندازه است، پس، او هم خداست؟! روز دیگر، او را تازیانه زدند و به ارومیه بازفرستادند. در زیر ضربات تازیانه، به گونه‌ای مثبت همه ادعاهای پیدایش خدایی‌اش و نیز داشتن حقی را به بنیاد کردن دینی تازه، انکار کرد.

در اساس، دیدن این نکته که باب بر اثر استعمال بیش از اندازه افیون حواسش را تا اندازه‌ای از دست داده است، دشوار نبود. اما، با این همه، عقل و هوشش برای برائت خود از هرگونه شرکت در قتل مجتهد بزرگ قزوین که به پندار همگان، به راستی به دستور او کشته شده است، یکسره برجای بود.^۱ سخن باید درباره حاج محمدتقی برغانی باشد، که قره‌العین را پس از سرباز زدن از انکار عقاید باب، به اتهام قتل او کشتند - س.ا.۱. ملامحمد ممقانی که او را بزرگ‌ترین خبره در مباحثات فاضل‌مآبانه پوچ در الهیات می‌دانستند، حاجی ملامحمود - معلم دینی ولیعهد - و روحانیونی دیگر، برای روشن ساختن نظریات باب گرد آمدند و در حضور ولایت‌عهد به بازپرسی از وی آغاز کردند. باب را «ریشخند کردند» که زبان عرب را خوب نمی‌داند، به آیه‌های ناموفقی که وی به آنان منشائی خدایی داده بود، خندیدند، اما با آنکه باب مدعی بود که وی «همان قائمی است که بیش از هزار سال است چشم به راهش هستند»، یعنی وی مهدی اعجاز است، نتوانستند او را چون ملحد به مرگ محکوم کنند.^۲ باب را به شهر ماکو بردند و دوباره به زندان انداختند.

یکی از پیروان باب در میان نگهبانانش بود. از این‌رو برای وی میسر گردید که با همفکرانش ارتباط داشته باشد و حتی کار کند. در قلعه ماکو

۱. بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، op الف، ش ۲۳۹۵، سال‌های

۱۸۴۸-۱۸۹۷، ورق ۲. ۲. میرزا کاظم بیگ، «باب و بابیان»، ص ۲۴.

بود که او کتاب «بیان» را که می‌بایست به پندار او جای قرآن کهنه شده را بگیرد نوشت. در اینجا یعنی در زندان بود که او اعلام کرد، وی همان امام مهدی موعود [عج] است (۱۸۴۷).

رویه‌م رفته، باب نزدیک به هفت سال (از سی سال) عمر خود را در زندان بسر برد.

مریدان باب در راه آزادی‌اش کوشیدند، علیه حکومت قیام کردند، آماده‌کشتن شاه شدند و پیکار مسلحانه آغاز کردند.

پس از آنکه باب شش ماه در زندان ماکو بود، بنابه خواست سفیر روسیه، او را به قلمرو یحیی خان ایلخانی، باجنای محمدشاه، آوردند و در چهاریق قلعه، در باختر دریاچه ارومیه زندانی کردند.

در ژوئیه سال ۱۸۴۸ دومین محکمه روحانیون برای محاکمه باب تشکیل شد. دادگاه، چنانکه در شریعت گفته شده است علنی نبود. باب به مرگ محکوم شد. گویا باب از ملا محمد ممقانی - شیخی - پرسیده است: «پس تو مرا به مرگ محکوم می‌کنی؟» و ملا با پوزخند پاسخ داده است: «به گفته سوروگین و موشین کارمندان دیپلماتیک روسیه، اگر تو حجت هستی، خود را از مرگ برهان».

باب در تبریز اعلام کرد که او به‌راستی مهدی [عج] است. چنین سخنی، بر حاضران سخت تأثیر کرد: «کسی چه می‌داند، شاید به‌راستی او مهدی [عج] است؟!»

اما، علما گفتند که باب، نشانه‌هایی را که گویا از آن مهدی [عج] است، ندارد و او را نیرنگباز خواندند.^۱

جنبش بابیان که در فارس آغاز شده بود (باب، نخستین بار، در شیراز به تبلیغ آغاز کرد)، به سرعت به پایتخت منتقل گردید و در آذربایجان، مازندران، خراسان، یزد و اصفهان گسترش یافت. جغرافیای گسترش

۱- درباره قتل باب بنگرید: بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد. ف. ۷۷۷، op ۵۲۸ الف. ش ۲۳۹۵، ۱۸۴۸-۱۸۹۷. ورق ۲.

بایگ‌ری نیز درخور نگرش است، بیش از همه آن ولایت‌هایی که با بازرگانی اروپا ارتباطی بیشتر داشتند و پیش از دیگران تأثیر جهان سرمایه‌داری را دیده بودند به دعوت بایان لبیک گفتند.

بازداشت و محاکمه باب، بایان را فعال‌تر کرد. باب برای آنان درفشی گردید که می‌توانستند گروه‌های گوناگون و در اساس مردم شهرها را که از حکومت و نظام حاکم بر ایران و تشدید مداخله بیگانگان ناراضی و بیزار بودند در زیر آن گرد آورند.

ناخرسندی خلق، پنهانی فزونی می‌گرفت و در آغاز به شکل عملیات (شورش‌های) مجزا علیه حکام، سردمداران شهرها و یا فئودال‌های محلی سربر می‌آورد. بیشتر قشرهای پایینی شهرها بودند که خودبه‌خود و یا سازمان یافته، سر به شورش برمی‌داشتند: لوطیان که به آسانی دعوت‌های روحانیون محلی را می‌پذیرفتند، در این شورش‌ها نقش اساسی داشتند. برخی از عملیات، ویژگی ضدروسی می‌یافت. زیرا بسیاری‌ها شکست در جنگ ایران و روس، از دست دادن ماوراء قفقاز و پرداخت غرامت جنگ به روسیه را یگانه سبب حال و روز رقت‌بار اقتصادی کشور می‌دانستند. اقدامات تجزیه‌طلبانه، چنانچه اقدام سالارخان در خراسان و قیام‌های ترکمن‌ها، کردها و دیگر قبیله‌ها، هرچند که همواره سببی اجتماعی - اقتصادی نداشته، اما با مصالح قشرهای گوناگون مردم محلی برخورد پیدا می‌کرده و توده‌های بزرگی را به اقدامات ضدحکومتی می‌کشانیده و ناخرسندی همگانی را از حکومت افزایش می‌داده است.

در سال‌های ۱۸۴۷-۱۸۴۸ چند شورش گرسنگان در خراسان رخ داد و مردم از تأمین خواربار اردوی شاه خودداری کردند.^۱ در سال ۱۸۴۷ لوطیان اصفهان قیام کردند و سپس پیشه‌وران، کسبه خرده‌پا و تنگدستان

۱- اد. برژه. سامسون یا کولیف ماکینف و فراریان روس در ایران، «روسکایا استارینا»، ج ۱۵، ۱۸۷۶، ژانویه - آوریل، ص ۸۰۰.

زنجان^۱ در سال ۱۸۴۸ م. در پی شایعه خلع شاه در آینده‌ای نزدیک و حمله ترکمن‌ها، در رشت شورش شد.^۲ در سال ۱۸۴۸ در تبریز شایع شد که مهدی [عج] ظهور کرده و زمامداران به دشواری از طغیان همگانی پیشگیری کردند. شورش مردم به خاطر پی‌گردد فرقه شیخیه، پخته و رسیده بود.^۳ اوضاع ایران، گواهی بود بر تندشدن بسیار زیاد تظاهرات سیاسی و اقتصادی. رهبران بایان همین لحظه را برای قیام‌های مسلحانه بهترین فرصت دانستند.

تابستان سال ۱۸۴۸، بایان در روستای بدشت در نزدیکی شاهرود، در خراسان گرد آمدند تا اینکه درباره کارهای جامعه بایان پس از بازداشت باب به شور پرداخته و برنامه اقدامات آینده را تهیه کنند. در همان بدشت، میان بایان اختلاف نظرهای اصولی پدیدار گردید: بخشی از بایان از پیکار مسلحانه علیه حکومت و فتودال‌ها هواداری کردند و برخی خواستار تبلیغات مسالمت‌آمیز اندیشه‌های تازه شدند. صبح ازل و بهاء‌الله با شعارهای انقلابی جناح چپ بایان و با اقدامات مسلحانه مخالف بودند.^۴ بیشتر بایان از ملا محمد علی بارفروشی که گفته بود روزگار سازمان دادن به حکومت عدل بایان فرا رسیده است، و اینکه مردم می‌بایست به راستی برابر باشند و دیگر نباید مالکیت و امتیازاتی برای فتودال‌ها باشد و اینکه همگان از اجرای دستورات به سود آقایان و اربابان آزادند و نباید به حکومت غیرقانونی مالیات پردازند، پشتیبانی کردند. در حکومت بایان باید همه اموال همگانی باشد، هر مرد و هر زن سهمی برابر دریافت کنند و از حقوقی برابر برخوردار شوند. در بدشت، آغاز دوران نوین در زندگی محرومان و ستمدیدگان - حکومت

۱- م. س. ابوانف. «شورش‌های بایان در ایران»، ص ۵۶.

۲- بایگانی خاور، ایران. ف. «بایگانی اصلی»، ۹-۱، ۱۸۴۸، پرونده ۱۷۷، ورق ۹۰-۹۷.

۳- ا. ن. «سفر به خاور زمین»، ج ۲، ص ۲۴۲.

۴- «کتاب اقدس». کتاب مقدس بایان امروز. متن، ترجمه، مقدمه و حواشی آ. گ. تومانسکی «یادداشت‌های بخش تاریخ، زبان و ادبیات آکادمی علوم» سن پترزبورگ، ج ۳۶، IV-VII.

سعادت‌آور بایان - اعلام گردید.

مقامات محلی، گردآمدگان را پراکنده ساختند و اینان بی هیچ پایداری، به شهرها و روستاهای خود رفتند و اندیشه‌های راهنمایان بایان را با خود داشتند.

مرگ محمدشاه در سپتامبر سال ۱۸۴۸م. انگیزه درگیری‌هایی گردید که از ویژگی‌های دوران فرمانروایی قاجارهاست: شاهزادگانی بی‌شمار، مدعی تخت شاهی شدند. بایان از بی‌ثباتی سیاسی بهره گرفتند و آشکارا علیه حکومت قاجارها برخاستند.^۱

ملا محمدعلی بارفروشی و ملاحسین بشرویه، نخستین قیام بایان را رهبری می‌کردند. بایان در بارفروش مازندران گرد آمدند، به تبلیغ آغاز کردند و مسلح شدند.^۲ اینان برای پیکار با حکمران محلی نیرو نداشتند، بارفروش را ترک کردند و در محل شیخ طبرسی که آرامگاه شیخی محترم بود و بست به شمار می‌رفت، جای گرفتند. شمار بایان که روستاییان محل نیز به آنان پیوسته بودند، نزدیک به ۲ هزار تن شد. آنها کمون‌وار می‌زیستند، از دیگ همگانی می‌خوردند و افرادی را برای توزیع جامه و مسکن و جز اینها معین کردند. به رهبری ملا محمدعلی بارفروشی، سازمان دادن نخستین شالوده‌های حکومت آزاد بایان آغاز گردید.

اما، بایان را دشمنانشان محاصره کرده بودند: نیروهای فتودال‌های اطراف را به شیخ طبرسی کشانیدند. بایان، نخستین یورش‌ها را درهم شکستند، به تحکیم شیخ طبرسی آغاز کردند، سنگر کردند، گرداگرد آن خندق حفر کردند و آن را با آب انباشتند و به آماده ساختن اسلحه

۱- برخی از اقدامات و قیام‌هایی که در پی گسترش خبر مرگ شاه انجام گرفت. به تبلیغات بایان وابستگی نداشت. چنانچه در اصفهان، مردم شهر علیه حاکم و امام جمعه سرب‌به‌شورش برداشتند (بنگرید: P.Avery. The Modern Iran. p.53).

۲- در بارفروش، بایان به کاروانسرای در سبزه میدان نقل مکان کردند. اینان نزدیک به ۵۰۰ تن بودند. در شرایط خشم و دشمنی، دستاویزهای بسیاری برای برخورد بایان با مردم شهر بوده است. بایان در برخوردی با مردم شهر، هفت تن را کشتند و مهدی قلی میرزا والی مازندران بی‌درنگ گزارش امر را به تهران داد.

پرداختند. دفاع دژ در زیر رهبری ملاحسین بشرویه بود. به فرماندهی همین ملا بود که چهار عمل موفقیت آمیز بایان علیه سپاهیان محلی و دولتی انجام گرفت. در پایان نوامبر سال ۱۸۴۸، نزدیک به ۲ هزار سرباز نیروهای منظم، پیرو برنامه به محاصره شیخ طبرسی آغاز و بایان را از داشتن ارتباط با مردم اطراف محروم کردند. به زودی بایان با کمبود آنچه که بیش از همه برایشان ضروری بود - خواربار، جامه، مسکن و حتی آب - روبه رو شدند. در یکی از عملیات ملاحسین کشته شد. در آغاز بهار، شمار بایانی که در استحکامات مانده بودند، از ۲۵۰ تن بیشتر نبود و ملامحمدعلی که می دید پایداری در برابر سپاه ده هزار نفری بیهوده است، موافقت کرد که اسلحه را به زمین بگذارند. مهدی قلیخان، سرفرمانده سپاه شاه و والی مازندران به قرآن سوگند خورد که به جان بایان تعرض نکند و آنها را آزاد سازد. اما همه بایان به قتل رسیدند. تنها قره العین توانست پنهان شود. شش بابی و از جمله ملامحمدعلی، پس از تحمل شکنجه هایی غیرانسانی، در بارفروش به قتل رسیدند.

شکست در مازندران، مایه هراس رهبران بایان در دیگر ولایت ها نگردید. آنها خود را برای پیکار مسلحانه علیه قاجارها آماده ساختند. چنان که می نماید، بایان در آغاز به کودتایی بی خونریزی در دولت امید بسته بودند. خود باب نیز امیدوار بود که با تبلیغ تعلیمات خویش بتواند نمایندگان حکومت را به سوی خود بکشانند، آنها را بابی کند و سپس از راهی مسالمت آمیز، حکومت عدل بایان را برپای دارد. سپس هنگامی که پیگرد بایان در همه جا آغاز گردید، وی اندک اندک درباره امکان پیکار مسلحانه علیه زمامداران لب به سخن گشود. اما با این همه، به رغم قیام های مسلحانه در شیخ طبرسی، زنجان، یزد، نیریز و عملیات تروریستی در تهران و تبریز، شمار قربانیان عملیات بایان - حکام و خان های معدوم - بسیار ناچیز بوده است. زمین های فتودالی بزرگ تصاحب نشد، می توان گفت که اموال کسی مصادره نگردید و روحانیون

نیز تنها دچار وحشت و هراس شدند و بس.

در یکی از واپسین پیام‌های صبح ازل به هوادارانش تأیید می‌گردد که هلاکت محمدشاه و وزیرش - حاج میرزا آغاسی (هنگامی که پایش را از حد عدالت فراتر نهاد) - کار بایبان بوده است. سپس، جوانک (ناصرالدین شاه) و وزیرش (میرزا تقی خان امیرکبیر) را به خاطر آنچه که با اصحاب ما کردند، گوشمال دادیم.^۱ گمان می‌رود، برای نگاهداری روحیه معنوی بایبان، ضروری بوده است که تأثیر آنها بر سیر تاریخ ایران، تا اندازه‌ای بزرگ‌تر از آنچه بوده است، نمایانده شود.

در فوریه سال ۱۸۵۰م. در تهران یک سازمان بایبان کشف گردید که برای سوء قصد به شاه، امیرکبیر و روحانیون بلندپایه که به بازداشت نامتصفانه باب و قتل خیانتکارانه بایبان مازندران متهم بودند، آماده می‌شدند. بخشی بزرگ از بایبان به بهره‌گیری از شیوه گسترده تقیه به هنگام خطر مرگ که مورد نکوهش تشیع نیست، خود را از باب کنار کشیدند و هفت نفر و از جمله آقاسیدعلی - عموی باب - در ملاء عام اعدام شدند.^۲

قیام بایبان در زنجان به رهبری ملا محمدعلی زنجانی، یکی از پرشمارترین (تا ۱۵ هزار نفر) قیام‌ها بود. بایبان، پیشاپیش، اسلحه و مهمات و خواروبار فراهم آورده بودند. بازداشت یک بابی به دست حاکم، نشانه‌ای برای آغاز قیام گردید.^۳ نصف شهر در دست کسبه، پیشه‌وران،

۱- بایبان، مطالبی که سرچشمه آنها روشن نیست. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۶۷: op ۱، ش ۵۰۱ الف، ورق ۷.

۲- از نامه آ.ف. باوم گارتین. به تاریخ ۶ (۱۸) مه ۱۸۷۳. بایگانی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. اسناد و آ. ژوکوفسکی.

۳- به گواهی ارگانوویچ، در سال‌های شصتم، هنوز آثار سنگرها و استحکامات کوچکی که بایبان پدید آورده بودند، برجای بود. بایبان چهار هزار تن بودند که سوگند خورده بودند کشته شوند و تسلیم نشوند. هریک از آنها با شمشیر، تفنگ سرپر، پشتو و یا خنجر مسلح بودند. باروت فراوان بود. بایبان چون شیر می‌جنگیدند و با خواندن دعا می‌مردند. تا یکی می‌مرد، دیگری جایش را می‌گرفت و دلاورانه حمله می‌کرد. زنان و کودکان نیز در دلاوری دست کمی از مردان نداشته‌اند و تنها انگشت شماری از آنان را توانستند زندم دستگیر کنند و برای کشتن

روحانیان و دهقانان محلی بود که قیام کرده بودند. بایان به انجام دادن همان شعارها و اصولی که تلاش داشتند در شیخ طبرسی عملی سازند دست بردند: زندگی اشتراکی در کمون، همگانی بودن مال و خواسته و برقراری برابری حقوق برای همگان. حکومت، با تلاش بسیار و نیروی نظامی بزرگ - یک سپاه ۳۰ هزار نفری به جنگ علیه بایان مشغول بود - توانست در دسامبر سال ۱۸۵۰ شورش را سرکوب کند. بایانی که در شهر مانده بودند، در سال ۱۸۵۱ دوباره خود را برای قیام آماده کردند، اما به دست سپاهی که در زنجان بود تارومار شدند.

در همان هنگام در یزد نیز قیام بایان به رهبری سیدیحی دارابی آغاز گردید، اما به زودی سرکوب شد. سیدیحی دارابی با همفکرانش راهی نیریز شد که مردم آنجا از فجایع حاکم در خشم بودند و در حالت عصیان. تبلیغات بایان در میان توده‌های ناراضی کاری افتاد و به عملیات آنان ویژگی قیام داد.

حکومت، برای سرکوب قیام بایان به تدبیرهایی گوناگون دست برد و با نیروی نظامی برتر خود توانست بایان را در شیخ طبرسی، زنجان و یزد تارومار کند. اما، موعظه بایان چنان دلفریب و آرمان‌های بایگیری چنان واکنش گسترده‌ای در میان مردم داشت که میرزا تقی خان امیرکبیر و همه دربار شاه بر آن بودند - و حق هم داشتند - که تنها با نیروی نظامی نمی‌توانند از عهده بایان برآیند: به تبلیغات ضد بایگیری دامنه دادند و در مسجدها از مردم دعوت کردند که از آموزش‌های الحادآمیز و مغایر با روح اسلام دست بکشند.

زامداران، درباره سنگدلی بایان، ستمی که گویا اینان بر مردم کرده‌اند، اهانت به دینداران، قتل مجتهد قزوین در مسجد و درباره کشتارهای بزرگ، شایعه پخش می‌کردند. روحانیون رسمی، به بایان لکه

«به تهران بیارند» (۱) ارگان‌روبیج. «سفر به ایران در سال ۱۸۶۳». «مجموعه نظامی، کتاب ۱۱ بخش ۲، ص ۱۷۶-۱۷۷).

خدانشناسی، کارهای مغایر اخلاق و بی‌رحمی می‌چسبانیدند و از درست دینان می‌خواستند که با آنان پیکار کنند. بیشتر مردم به آموزگاران مذهبی خود باور داشتند و زیر تأثیر تبلیغات ضد بایبگری، بایبان را نکوهش می‌کردند.

میرزا تقی‌خان در قتل باب پافشاری می‌کرد. «تا هنگامی که او زنده است ... هواداران و پیروانش در میان روحانیون و عوام آرام نمی‌گیرند، همواره سر به شورش برخواهند داشت که می‌تواند روزی به انقلابی همگانی بدل گردد و به خلع دودمان [قاجار] بیانجامد.»^۱ شاه، در آغاز، نمی‌پذیرفت. در ایران مرسوم نبوده است که سادات اولاد پیامبر را بکشند. بنابر معمول اگر سیدها متهم به تبهکاری می‌شدند، آنها را از کشور بیرون می‌کردند. اما، میرزا تقی‌خان چنین می‌شمرد که تنها کشتن باب است که از گسترش بعدی بایبگری در ایران پیشگیری می‌کند و موقعیت حکومت را استوار می‌سازد. اگر جز این باشد، ممکن است انقلاب آغاز شود و آنگاه قاجارها نخواهند توانست بر سر حکومت باشند. سرانجام، شاه موافقت کرد و مجتهد آقاسید علی زنوزی در فتوایی به قتل باب اجازه داد.

در ژوئن سال ۱۸۵۰م. باب را به تبریز آوردند و در قورخانه زندانی کردند.^۲ او را پیش از کشتن در کوچه‌ها گرداندند تا مردم اطمینان کنند که باب زنده است و چون مهدی [عج] غایب نشده است. روز ۱۹ ژوئن سال ۱۹۵۰ سربازان هنگ مسیحی سامسون‌خان او را اعدام کردند، زیرا زمامداران به هیچ روی اعتماد نداشتند که کشتن باب را به سربازان مسلمان واگذار کنند. ن.و. خانیکیف سرکنسول روسیه در تبریز، تصویر بدن باب را که پس از اعدام روی زمین افتاده بود، نقاشی کرده است.^۳ پس

۱-م.س. ایوانف. «قیام‌های بایبان در ایران»، ص ۱۱۴؛ و آ.ژوکوفسکی. ف.آ. باکولین. کنسول امپراتوری روسیه در تاریخ پژوهش‌های بایبگری، ص ۴۶.

۲- بایگانی خاور. ایران. ف. «مأموریت در ایران»، ۵۲۴ الف، ش ۲۳۹۵. ورق ۴.

۳- روز ۶ (۱۹) ژوئیه سال ۱۸۵۰، آنیچکف گزارش داد که باب را کشتند. «در پرنو

از چند روز، بایبان جسد باب را بردند و به خاک سپردند و سپس استخوان‌های او را به عکا بردند و در آنجا خاک کردند.

قتل باب تأثیری بزرگ بر بایبان گذاشت. آنها به هر روی، امیدوار بودند که حکومت به برداشتن چنین گامی مصمم نخواهد شد. بی شک، از دست دادن رهبر ایدئولوژیک، آنها را سست کرد. اما، راستش این است که باب بارها اعلام کرده بود، کاری را که آغاز کرده است، به انجام نخواهد رسانید و به جای او کسی خواهد آمد که «سخنانش بهتر از هزار «بیان» است». هنگامی که مردی که خدا او را ظاهر می‌کند بیابد، «رستاخیز بیان» آغاز می‌گردد که اکنون در نطفه است و در روزگار پیامبر تازه «میوه‌های درخت‌هایی که امروز کاشته شده‌اند، خواهند رسید».^۱

حال و روز جامعه بایبان سخت دشوار بود: این جامعه به راستی بی‌رهبر شده بود. فعال‌ترین بایبان به هلاکت رسیده بودند، تنها در نیریز بود که یحیی دارابی به رهبری قیام همچنان ادامه می‌داد. باب، صبح ازل را به جانشینی خویش گمارده بود، اما نفوذ او برای رهبری جنبش، چنانکه باید، بزرگ نبود. به نوشته جانی - نخستین تاریخ‌نویس بایبان - «پس از غروب آفتاب حق، سایه نفاق و تردید همه گوشه و کنار را فراگرفت. هرکس اعلامیه‌ای می‌داد و در پنهان، اندیشه‌های خودخواهانه‌ای داشت».^۲ شیخ ملاعظیم ترشیزی (جناب عظیم)، قره‌العین، حاجی سلیمان خان، صبح ازل و برادرش میرزا حسین علی

«پیش‌بینی‌های رؤسای اینجا، اوضاع برهم نخورد. هر دو محکوم (باب و آقامحمدعلی)، مردانه از مرگ پیشواز کردند، نه خواستار بخشش شدند و نه سخنی در عجز گفتند. به‌ویژه محمدعلی، اراده بزرگ خود را نمایانید ... هر دوی آنها به دست سربازانی کشته شدند که به سبب نداشتن عادت به چنین تیربارانی، آن را به بزرگ‌ترین شکنجه‌ها تبدیل ساختند. جسد تیرباران شدگان را سپس به پشت دیوارهای شهر انداختند و سگان بخشی از آن را خوردند» (بابگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، op الف، ۵۲۸، الف، پرونده ۲۳۹۵، ورق ۶). تصویر باب پس از تیرباران شدن، در مجله «روسکایا استارینا» ۱۸۶۸، فوریه، چاپ شده است.

۱- «بیان»، بخش ۷، واحد ۲، اقتباس از «کتاب اقدس» ص ۷-IV.

۲- همانجا، ص VI.

بهاء‌الله از نفوذی بیشتر برخوردار بودند. اما، در همان بدشت اختلاف نظر میان آنان پدیدار شده بود. آنها دربارهٔ فعالیت آینده، دارای دیدی یگانه نبودند.

بخشی از بایبان برآن شدند که چشم به راه پیامبر تازه که باب وعدهٔ آن را داده بود بنشینند. برخی از تاکتیک اقدامات تروریستی علیه قاجارها و افراد کشوری و مذهبی که در چشم بایبان بیش از دیگران خود را بی‌آبرو ساخته بودند پیروی کردند. گروه سوم هنوز امیدوار بودند که قیامی تازه به راه اندازند و از مرگ باب و هلاکت شورشیان انتقام بگیرند و بکوشند برنامهٔ آغازین را انجام دهند. اما، شمار بایبان دارای چنین روحیهٔ جنگی اندک بود. حتی شرکت‌کنندگان قیام نیز که هنوز هم ادامه داشت، دیگر به استقرار حکومت عدل در زمین امیدوار نبودند. کشتار و نابودی، آنها را تهدید می‌کرد و آنها نومیدانه پایداری نشان می‌دادند.

زامداران توانستند با فریب، بایبان را از قلعهٔ نیریز بیرون بکشند و به یاری سپاهی که حاکم شیراز فرستاده بود، کارشان را یکسره کنند. آنهایی که زنده مانده بودند، با خانواده‌های خود از نیریز و روستاهای اطراف به کوه‌ها پناه بردند و از آنجا بارها به نیریز حمله کردند و در یکی از این عملیات حاکم نیریز را کشتند. افواجی از چند قبیله، علیه بایبان گسیل گردیدند. دومین قیام نیریز هم سرکوب شد. بایبان دستگیر شده را در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها کشتند، زنده‌زنده آتش زدند، تیرباران کردند و به دهانهٔ توپ بستند و بخشی از زنان و کودکان را هم به بردگی فروختند.

حکومت همهٔ نیرویش را در سرکوبی جنبش بایبان به کار انداخته بود. قیام‌های شیخ طبرسی، یزد، نیریز و زنجان، بی‌رحمانه سرکوب شدند. باب را تیرباران کردند، همهٔ رهبران قیام‌ها به هلاکت رسیدند، هزاران تن از بایبان عادی را از دم تیغ گذرانیدند و هرکس را نیز که گمان بایبگری به او می‌رفت، صرف‌نظر از موقعیت اجتماعی‌اش به قتل رسانیدند.

در سال ۱۸۵۲م. به جان شاه سوءقصدی شد و وی زخمی گردید.

یکی از بازداشت‌شدگان، پس از شکنجه گفت که بایان در خانه عظیم در زرگنده گرد می‌آیند. پسر بچه‌ای که خدمتکار خانه بود، نام همه بایان را داد. آنها بازداشت شدند و همگی به جز میرزا حسین علی (بهاء‌الله) به قتل رسیدند.^۱ پس از سوء قصد نافرجام به شاه، اعدام‌های تازه بایان آغاز گردید. به نوشته ادوارد براون، «در این خونریزی همه شرکت داشتند: سربازانی که تازه به خدمت آمده بودند، سوار نظام، توپخانه، غلامان پاسدار شاه، اصناف قصابان و خبازان، و خود درباریان شاه».^۲ برای حکومت اهمیت داشت که دست گروه‌های گوناگون مردم را به خون بایان آلوده سازد. این گونه‌ای قصاص بود که دربار شاه می‌گرفت. همین که خبری درباره تدارک قیامی تازه می‌رسید و یا بایان در محلی گرد می‌آمدند، حکومت بی‌درنگ دست به تدبیرهایی می‌برد. بایان، دیگر نتوانستند قیامی برانگیزانند و پس از دو - سه اقدام تروریستی سازمان یافته از سوی حکومت، کشتار همگانی در سرتاسر کشور آغاز گردید. بایان، بی‌خانمان و از پیگردها و کشتارهای همگانی هراسان شده و برخی از آنان ایمان خود را به نتیجه داشتن مبارزه با حکومت قاجارها از دست دادند.

نمی‌توان دلاوری و پایداری بایان را یادآور نشد که اسلحه در دست از آرمان‌های خود دفاع کردند و علیه نیروهای متحد حکومت شاه، فتوادل‌ها و ملایانشان جنگیدند. اما، جنبش بایان محکوم به شکست بود. بایان، ارتشی نداشتند که قادر به جنگ باشد. تسلیحات آنها بد بود:

۱- آنیکولا تأکید می‌کند که بهاء‌الله در میان بازداشت‌شدگان بود و دلگور و کف به همراهی کارمندان سفارت او را دستگیر کرده و به مقامات دولتی تحویل داده بودند و به آنها پاداشی هم داده بود (بنگرید: A.Nicolas.Essai Sur le Cheikhisme. T.I,1910,p.441).
ادوارد براون در کتاب‌های:

The Babis of Persia, Vol. 1, p. 524; *A Travellers, Narrative Written to Illustrate the Episode of the Bab*. Vol. 2.p. 211; *Tarih-i Jadid*,p.250.

داستان «هفت شهید» را آورده است.

2. E.G. Browne. *Materials for the Study of the Babi Religion*. Cambridge. 1918,p.270.

اسلحه‌ای که تصادفی خریداری شده، به غنیمت به‌دست آمده و یا خودشان ساخته بودند، بسنده نبود. آنها نه سوارنظام داشتند و نه توپخانه. بیشتر بابیان از قشرهای شهرنشین بیرون آمده بودند که نه سربازی کرده بودند و نه تجربه‌ای در کار جنگ داشتند. در میان آنان فرماندهان نظامی بزرگی نبودند که بتوانند ارتشی قادر به جنگ پدید بیاورند و یکان‌های منظم و یا افواج غیرمنظم را در پی خود بکشانند. بزرگ‌ترین خبره نظامی آنان سلیمان خان بود، اما او هم در تهران مانده و در عمل هیچ یاری حرفه‌یی به شورشیان بابی نمی‌داد. بی‌پدید آوردن ارتش انقلابی هم، نمی‌شد به پایان موفقیت‌آمیز قیام امید بست. شورشیان با آنکه از روحیه معنوی بسیار عالی برخوردار بودند و به عادلانه بودن مبارزه‌ای که آغاز کرده بودند ایمان داشتند و پیروزی برای آنها در حکم مرگ و زندگی بود و از جان و دل پیکار می‌کردند و می‌دانستند که دشمن به آنها رحم نخواهد کرد، باز هم نمی‌توانستند در برابر ارتش بی‌انضباط حکومت که تسلیحاتش نیز بد بود پایداری کنند. بابیان، معلومات نظامی نداشتند و شیوه‌های جنگ‌های خلقی را هم طرح نکرده بودند. بابیان، در عمل، نه در میان یکان‌های نظامی تبلیغات می‌کردند و نه در میان عشایر و نابود کردن ارتش شاهی را وظیفه خود قرار نداده بودند. آنها هیچ‌گاه نیروی نظامی برتر نبودند، نمی‌توانستند دست به تعرض بزنند، تنها دفاع می‌کردند و گاهی سپاه محاصره‌کننده را مورد حمله‌ای جسورانه قرار می‌دادند. آنها نمی‌توانستند تأمین مرتب خواروبار و مهمات را نیز سازمان بدهند، پهنه بخش‌های قیام بزرگ نبود و سپاه حکومت شاه به آسانی می‌توانست بابیان را از مردم اطراف مجزا کند.

قیام‌ها به این سبب نیز سرکوب گردید که بابیان به گونه‌ای بایسته، برای جنگ‌های با برنامه و درازمدت علیه حکومت شاه و نیروهای متحد شاه، فتوادل‌ها و ملایانشان که به بابیان یورش می‌بردند آمادگی نداشتند. بی‌شک، کمبود سازمانی و نبودن ارتباطی نزدیک میان برخی رهبران

قیام‌های گوناگون بایان، محلی بودن قیام‌ها و انجام آن در زمان‌های گوناگون هم تأثیر داشته است. این نکته نیز دارای اهمیت بود که در ایران سال‌های ۴۰-۵۰، هنوز روشنفکران دارای روحیهٔ رادیکال که بتوانند به جنبش بایان محتوای رهایی‌بخش ملی بدهند شکل نگرفته بودند. بایان به سبب‌هایی عینی نمی‌توانستند به کامیابی سیاسی دست یابند و حکومت را در ایران تصاحب کنند، زیرا به‌رغم پشتیبانی گستردهٔ نسبی مردم، زمینهٔ ایدئولوژی و پایگاه مادی آنان سست بود. قیام‌های آنها از این‌رو نیز شکست خورد که این قیام‌ها، واپسین قیام‌های ضدفتودالی قرون وسطایی توده‌های مردم ایران بودند.

سردمداران فتودال توانستند نیروی خود را، مستقلانه، برای سرکوب آنان گرد آورند.

اما، اقدامات بایان، به‌ویژه همچون نخستین اقدامات ضدفتودالی در سپیده‌دمان پیدایش سرمایه‌داری در ایران و چون طلایهٔ جنبش‌های اجتماعی روزگار نوین، در تاریخ ایران نقش مثبت خود را انجام دادند. اقدامات بایان معلول آغاز دگرگونی‌ها در زندگی جامعهٔ ایران، در سدهٔ نوزدهم بود. کارهای بایان گواهی بود بر بودن پدیده‌هایی نوین و محافل حاکمهٔ ایران را واداشتند که نه تنها برای نابودی جسمی بایان، بلکه برای انجام برخی دگرگونی‌ها نیز دست به تدبیرهایی ببرند (که راستش این است، در آغاز موفقیتی هم نداشت) و ضرورت نوسازی اقتصاد، ارتش و ادارهٔ امور دولت را همچون یکی از وظیفه‌های درجهٔ اول بپذیرند.

قیام‌های بایان تأثیری بزرگ بر سیاست حکومت شاه گذاشتند. بایان حکومت را واداشتند که دربارهٔ آیندهٔ ایران، راه‌های رشد پسین آن و دربارهٔ نقش و جای انسان در جامعه و دربارهٔ ضرورت نوسازی ایدئولوژی بیندیشد. آخر، پس از قیام‌های بایان بود که در کشور به انواع گوناگون جریان‌های ایدئولوژیک و به مسأله‌های زندگی معنوی، توجهی

خاص مبذول گردید و از میان بابیان، بهائیان بیرون آمدند^۱، بابیان برخی از اصلاح‌طلبان مسلمان و از جمله سید جمال‌الدین را بیدار کردند، بر روشنگران ایران و حتی بر روحانیون فرمود که از نیمه دوم سده نوزدهم همچون یکی از ایدئولوگ‌ها مبارزه با امپریالیسم و افراط و تفریط رژیم شاه به فعالیت آغاز کردند (اقدامات علیه انحصار تنباکو و در دوره انقلاب مشروطیت ایران)، تأثیر گذاشتند.

جنبش بابیان را نمی‌توان همچون جنبش ناب اصطلاح‌طلبی، مذهبی، ارزیابی کرد. برنامه آنها و قیام‌های مسلحانه آنها، در نوبت نخست، زاده روندهای اجتماعی، اقتصادی بود که آن نیز، پیامد کشیده شدن ایران به نظام سرمایه‌داری جهانی و آغاز فروپاشیده شدن فتودالیسم ایران بوده است. جنبش بابیان که بسیاری از ولایت‌های ایران را دربر گرفته و توده‌های بزرگی از مردم را به مبارزه ضد فتودالی کشانیده بود، از نگاه اهمیت اجتماعی و سیاسی خویش با جنبش‌های بزرگ خلقی نیمه سده نوزدهم - شورش سپاهیان در هند و جنگ تاپپین‌ها در چین و جنبش اصلاح‌طلبانه در ترکیه - در یک ردیف است.

از دیدگاه مذهبی، بایبگری، بر تشیع فرمود ضربتی نزد و پس از گذشت چند سال مجتهدان شیعی تعلیمات باب را چون یکی از جریان‌های فرقه‌یی در تشیع و نه بیشتر از آن ارزیابی کردند. اما، سربرآوردن بهایبگری و اندیشه‌هایش، به روحانیت فرمود شیعی امکان داد که به هیچ روی بهایبگری را از فرقه‌های تشیع نشناسد و یا آن را از فرقه‌هایی بشمارند که همانند آن را اسلام نکوهش می‌کند و مورد پیگرد قرار می‌دهد.

۱. این نکته که در پایان این بخش، بیشتر به آن اشاره خواهد شد می‌نمایاند که بایبگری برخلاف اندیشه نادرست حاکم، با بهایبگری یکسان نبوده و ناهم‌سوست و از بهایبگری که یک دین‌سازی است برای نابودی ایده‌نولوژیکی بایبگری بهره‌گیری شده است و با تبلیغاتی نادرست قیام‌های بابیان را به بهایبان می‌بندند و سرگردگان‌شان از جمله شاعره زرین‌تاج (قره‌العین) را بهایی جا می‌زنند. س.ا.

حمید الگار پژوهشگر کنونی نقش علمای شیعی در تاریخ سده نوزدهم ایران بر آن است که کارهای بایان و اعلام بایبگری نه تنها برای تاریخ ایران، بل همچنین برای تاریخ همه خاورمیانه، اهمیتی بزرگ داشته است.^۱ علما خود را رهبران معنوی ملت می شمردند، اما باب و بها یکسره آنها را ناسودمند و غیر ضروری اعلام کرده اند. همین نکته بود که بر همگان تأثیر گذاشت.

قیام های بایان نشان داد که ملت ایران یکسره مصمم است در راه نظام بهتر اجتماعی که در اصطلاح سنتی «حکومت عدل» نام دارد، مبارزه کند. میرزا کاظم بیگ در سال ۱۸۵۶ نوشته بود: «سبب هایی که بایبگری سیاسی را پدید آورده بود، هنوز هم مایه هیجان قشرهای فرهیخته جامعه در ایران است»^۲

توضیحات روانکاوانه ای هم برای بایبگری در ایران داده اند. به گفته و.پ. نیکیتین که کشور ایران را به خوبی می شناخت، «تردیدها و جستجوهای مذهبی، روح افسرده و نا آرام ایران را آرام نمی گذارد ... ایرانی به اندیشه سوداگرانه گرایش دارد و در هیچ کجا چون ایران تا این اندازه الحاد و احتجاج در پوشش مذهبی نبوده است».^۳

از جنبش بایان افسانه ها و داستان هایی گوناگون زاده شد، زیرا بایانی که جسورانه به پیشواز مرگ شتافتند و در معرض ستم هایی گوناگون قرار گرفتند، در میان خلق شایسته آوازه کسانی شدند که در راه آرمان جان می دهند، و منع زمامداران از نوشتن هر چیز و حتی یادآوری بایان، به پدید آمدن داستان هایی غیر واقعی درباره زندگی، آموزش ها و سخنان بایان و درباره کشتن آنها انجامید. افسانه هایی بسیار درباره باب و قره العین بود.^۴

1. Hamid Algar, *Religion and State in Iran*, p.137.

۲- میرزا کاظم بیگ، «باب و بایان»، ص ۱۶۵.

۳- و.پ. نیکیتین، «ایران، توران و روسیه»، ص ۷۹، ۸۰.

۴- بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۷۷۷، op. ۱، ش ۹۹، ورق ۷.

روزگاری دراز پس از سرکوب قیام‌های بایان، ترور و کشتار از سوی حکومت، هنوز بیداد می‌کرد. بسته به کشف فعالیت برخی فرقه‌های نزدیک به بایان، چنانچه فعالیت رکن ربع در کرمانشاه، بسته به برخی کارهای تروریستی بایان و پدیدار شدن دعوت‌های بایان، بازداشت و کشتار ادامه داشت. اغلب به دستاویز مبارزه بایان، زمامداران ایران هرگونه ناخرسندی را در شهرها و روستاها سرکوب می‌کردند و کسانی را که از آنها خوششان نمی‌آمد کیفر می‌دادند. از سال ۱۸۵۰ تا سال ۱۸۸۶ در ایران بیش از پنجاه شورش رخ داد که بیشترش در گوشه و کنار کشور بوده است. به گواهی لسان‌الملک اعتمادالسلطنه، در ولایت‌های مرکزی، فارس و بلوچستان، هرکدام دو شورش، در لرستان پنج شورش، در کردستان هفت شورش، در گرگان و در میان ترکمن‌های خراسان سی شورش، در خراسان، کرمان و خوزستان هرکدام یک شورش رخ داده است.^۱ برخی از این شورش‌ها را با نام بایان وابسته می‌کردند.

در سال ۱۸۸۶ در تبریز، سیدی به‌دست شیخ احمد که از خراسان آمده بود کشته شد. چنانچه در بازپرسی روشن گردید، قاتل بابی بود. هنگام بازرسی وسایل شیخ، قرآن‌های تازه‌ای یافت شد که پیرو تعلیمات بایان و یا بهایان تغییراتی در آن داده شده بود، و نیز نامه‌های گوناگونی از وی به‌دست آمد. در تبریز بازداشت کسانی که نامشان در نامه آمده بود آغاز گردید. همچنین حاجی جعفر، بازرگان تهرانی نیز که نامه‌ای برای او بود و نزدیک به صدتن از مردم تهران که در مظان تعلق به بایان بودند دستگیر شدند.^۲

در سرتاسر دوره سلطنت ناصرالدین شاه، پیگرد بایان ادامه داشت و از این‌رو، بایان صرف‌نظر از اینکه بهایی شده و یا اینکه هنوز هم پیرو

۱. میرزا تقی لسان‌الملک کتاب المعاصر والاثار، تهران ۱۳۱۴ (۱۸۸۶) ص ۵۲-۳۷.
 ۲. رونوشت گزارش سرپرست سرکنسولگری روسیه در تبریز به تاریخ ۱۱ (۲۳) دسامبر، ۱۸۶۶. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد. ف. ۷۷۷. ۱۰۲ ش ۹۸، ورق یک.

تعلیمات باب بودند^۱، تعلق خود را به این فرقه، سخت پنهان می‌کردند. پس از ۲۰-۲۵ سال، در ایران می‌شد بایانی را دید که تألیفات بایان را به‌دقت نگاهداشته و از آن رونویسی کرده بودند. ف.آ. باکولین کنسول روسیه که از سال ۱۸۶۵م. تا سال ۱۸۷۹م. در ایران به‌سر برده بود، مطالبی بسیار دربارهٔ بایگیری و از جمله یک نسخهٔ بسیار عالی از «بیان» فارسی به‌دست آورده بود. بایان دست‌خط‌های باب، قره‌العین و دیگر واعظان بابی را نگاه می‌داشتند.

پس از تارومار شدن قیام‌های مسلحانهٔ بایان، بایانی که جان به سلامت برده بودند و فرقه‌های نزدیک به آنان، چون رکن ربع، به طرح بنیادهای علوم الهی و اخلاقی تعلیمات خویش پرداختند. این نکته را آقا سیدعلی از کربلا به یکی از روحانیون برجستهٔ آذربایجان خبر داده بود که چنین می‌شمرد تعلیمات رکن ربع «از بسیاری جهات همانند بایگیری است و گذشته از زبان‌هایی برای حکومت علیه سلطنت شاه نیز هست».^۲ بنابر آگاهی‌هایی که و.ا. ایگناتیف کنسول روسیه در رشت دریافت کرده بود، بایان به‌رغم پیگرد، در قزوین بسیار بودند و در دیگر شهرها نیز شمار آنان اندک نبود. می‌توان گفت که دریافت آگاهی دقیقی از آنها ناممکن است: «بابی هراس دارد از اینکه اعتقادات خود را حتی به یک اروپایی بگوید، زیرا تنها ظن تعلق به این فرقه برای مظنون، در صورتی که فرصت نکند با پول گناهِش را بخرد در حکم مرگ است. زمامداران ایران حتی توانسته‌اند این فرقه را نیز به یک رقم درآمد برای خویش تبدیل کنند: همین که نیازی به پول پیدا کنند بی‌درنگ مرد ثروتمندی را به بایگیری متهم می‌سازند. او نیز باج سبیل را می‌پردازد».^۳

۱- این جمله نیز می‌نماید بهایان برخلاف ادعایشان، پیرو باب نبوده و نیستند. می‌توان گفت از بایان جز انگشتشماری در جهان نمانده است. آنان یا کشته شدند و یا در پی تبلیغات بهایان از میان رفتند. س.ا.

۲- از گزارش ن.ا. آنیچکف به تاریخ ۱۵ (۲۷) ژوئن ۱۹۵۵، بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۷۷۷، op یک، ش ۹۷، ورق ۲.

۳- بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۷۷۷، op ۲، ش ۱۸۶.

مقامات شیراز که می‌خواستند ثروت سه برادر را که سید هم بودند تصاحب کنند، آنها را به بایبگری متهم کردند (سال ۱۸۷۹). ظل‌السلطان والی فارس فرمان داد که دو تن از این برادران سید را اعدام و ثروت آنان را مصادره کنند و این، مایهٔ خشم مردم شد.^۱ بسیاری از بایبان که در اساس از قشر بازرگانان بودند، در اثر پیگرد به شیراز و یزد نقل مکان کردند و در آنجا به همراهی پارسیان (زرتشتیان) به رشد بازرگانی یاری رساندند. اطلاعاتی در دست است که برخی از پارسیان بابی شده‌اند.^۲

تنها، رفتن بایبان از ایران و کارگرفتن گسترده از تاکتیک پنهان ساختن نظریات خویش با سرمشق تقیهٔ شیعیان نبود که بایبان را از نابودی کامل وارهانید، بلکه همدردی و یاری هموطنان و دفاع نمایندگی‌ها و کنسولگری‌های خارجی نیز در رهایی بایبان از نابودی کامل بسیار مؤثر بوده است.^۳ چنانچه، ۲۰ تن از بایبان حومهٔ اصفهان، هنگام گریز از پیگرد به ساختمان تلگراف انگلیسی‌ها در اصفهان پناه بردند (فوریهٔ سال ۱۸۹۰)، بنا به تقاضای سفیر انگلیس ۵ سرباز مأمور شدند، تا زیر حمایت خود بایبان را به دهکده خویش - سده - برسانند. «اوباش شهر به آنان حمله‌ور شدند و ۱۱ تن را کشتند. سربازان نیز، ناظران بی‌تحرکی بودند».^۴ پس از آن، در اصفهان، نجف، یزد و دیگر شهرها، مضروب ساختن بایبان سازمان داده شد.^۵ بیشتر متهمان به بایبگری بازرگانان بودند. در اصفهان که در آنجا دربارهٔ تبلیغات باب و همفکرانش روش بی‌تفاوتی نسبی دیده می‌شد، در پایان سدهٔ نوزدهم، به احتمال چندصد بابی می‌زیستند. در ماه

۱. از گزارش ا. شیمینکفسکی از تهران به تاریخ ۱۷ (۲۹) آوریل ۱۸۸۹ بایگانی علوم اتحاد جماهیر شوروی در لنینگراد. ف. ۷۷۷. op. یک، ش ۹۸، ورق ۱۰.
۲. ن. شتالوف. شهر یزد - مجموعهٔ جمعیت خاورشناسی، شعبهٔ آسیای میانه، سن پترزبورگ، ۱۹۰۷، ص ۱۱۳-۱۱۴.

3. J.M. Upton. *The History of Modern Iran*, p.11.

۴. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد. ف. ۷۷۷. op. ۱، ش ۹۸، ورق ۹.

۵. د. بلیایف [گزارش سفر دمبتری بلیایف به ایران در سال ۱۹۰۳، تفلیس، ۱۹۰۶، ص ۹۰۲.

مه سال ۱۹۰۳ در اصفهان و حومه، به تحریک عده‌ای که آقاجفی در رأس آنها بود ۳۰-۵۰ بابی را یاکشتند و یا سوزاندند؛ نزدیک به ۳۰۰ نفر از بیم جان به کنسولگری روسیه پناه بردند و برانفسکی کنسول روسیه، به ناچار از ظل‌السلطان والی اصفهان یاری خواست. اما، پیگرد بایان چنان بی‌رحمانه بود که بسیاری از بایان و بهایان، از ایران به دیگر کشورها کوچیدند. ادوارد براون، ایران شناس انگلیسی در سال ۱۸۸۷ کوشید تا در ایران بایانی را بیابد، اما موفق به تماس با آنان نشد.^۱

حکومت می‌دانست که بایان در میان خلق محبوبیت دارند و باب و پیروانش که در راه اعتقاداتشان به قتل رسیده‌اند، از گرامیداشت برخوردار هستند. می‌توان گفت که به رغم پیگرد، در همه شهرها بایانی بودند که در محله‌های خود (محله بایان می‌زیستند) و برای خود گورستانی داشتند.

حتی، در پایان سده نوزدهم، در کاشان نزدیک به ۳۰۰ بابی و در نائین ۵۰ بابی بودند، در یزد در میان بازرگانان بزرگ، بایانی بسیار و در کل، در همه ولایت تا ۳ هزار بابی بودند و در کرمان تا یک هزار نفر. اما، این بایان، جز نام، هیچ وجه مشترکی با تعلیمات باب نداشتند و با داوری از روی شرح حال آنها و نظریات و رفتارشان، که ا. براون، پ. ریتیش، دکتر شاتالف و دیگران گذاشته‌اند، همه آنها بهایی بوده‌اند نه بابی. اما، آنها نه تنها تألیفات بهاءالله، بلکه تألیفات باب را هم به دقت نگاهداری می‌کردند.^۲

گروه کوچکی از بایان، برای نجات از پیگرد، به ترکیه رفتند. صبح ازل و تنی چند از پیروانش نیز به ترکیه گریختند. بهاءالله را نیز به ترکیه فرستادند و او با اجازه مقامات ترک به بغداد کوچید. چندی نگذشت که یکصدتن بابی در آنجا گرد آمدند. آنها از مقامات ترک مستمری نه‌چندان بزرگی می‌گرفتند و به سوداگری و پیشه‌وری می‌پرداختند. آنها زندگی

۱. ا. براون. «یک سال میان ایرانیان»، ج ۱، تهران، ۱۹۶۵، ص ۲۸۳.

۲. بنگرید: نامه آ.پ. آرف، دبیر کنسولگری روسیه در استرآباد به و.ر. روزن. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف ۷۷۷، op ۲، ش ۳۲۵.

گروهی داشتند. با آنکه به ظاهر، صبح ازل سرپرست بایان به‌شمار می‌رفت، اداره همه کارها با بهاء‌الله بوده است. حکومت ایران، بایان را از تابعیت محروم و اموالشان را مصادره کرد. سفیر حکومت شاه ایران در استانبول بارها خواستار منع تبلیغات بابیگری در امپراتوری عثمانی و اخراج بایان از بغداد شده بود.

میان صبح ازل و بهاء‌الله، درباره منصب‌های اساسی بابی‌گری و اداره کارهای جامعه بایان، بسیار زود اختلاف نظر آغاز گردید.^۱ بهاء‌الله از بغداد به کردستان رفت و دو سال در آنجا به سر برد. جوش و خروش مذهبی جامعه بایان به سردی گرایید و مباحثات خاموش شدند. بهاء‌الله به بغداد بازگشت. پس از شکست جنبش، هلاک دوستان و نزدیکان و از دست رفتن امید بازگشت به ایران و به خاطر دشواری‌های مادی، مناسبات میان پناهندگان، بسیار پیچیده شده بود. بنا به گفته بهاء‌الله، «چنین نفرت و حسد و خشمی تاکنون دیده نشده و سپس نیز دیده نخواهد شد...»

بهاء‌الله که در ایران هم به طرح سوی معنوی - اخلاقی تعلیمات بایان اشتغال داشت، در سال ۱۸۵۸ یکی از نخستین تألیفات خود، «ایقان» را نوشت که رساله‌ای بود در بحث برای پدید آوردن اعتقاد براینکه تنها تفسیر او از تعلیمات باب، حق است. این، مناسبات میان دو برادر را تیره‌تر ساخت. هنگامی که در سال ۱۸۶۲ م. شیخ عبدالحسین فقیه به دستور شاه برای ترمیم گنبد‌های زیارتگاه‌های شیعیان در کاظمین، از تهران به نجف آمد، جامعه بایان در مرز انشعاب بود. علمای شیعی که در آنجا گرد آمده بودند، بر آن شدند که علیه بایان فتوایی تهیه کنند، اما مجتهد بزرگ شیخ مرتضی انصاری با فتوایی که باقیمانده بایان را غیرقانونی می‌دانست

۱- به پندار یوگنی ادواردویچ برتلس، بهاء‌الله سرپرست جریان پیشرفته‌تر و دارای قابلیت حیاتی، در بابی‌گری بود و برادرش صبح ازل سرپرست جریان محافظه‌کارتر (بنگرید: ی. ا. برتلس، بهایی درباره تاریخ بهاییگری «واستوک». ش ۵، ۱۹۲۵، ص ۲۰۴-۲۰۶).

موافقت نکرد. فقیه می‌خواست شیعیان را علیه بایبان برانگیزاند، اما نجف پاشا، والی بغداد، پدید آوردن اغتشاش را در پاشالیک خود ممنوع کرد. فقیه از طریق کنسول و سفیر اقدام کرد و خواستار شد بایبان را از بغداد بیرون کنند. حکومت ترکیه تصمیم گرفت بایبان را به جایی دیگر منتقل کند.

بهاءالله در آستانه رفتن از بغداد، خودش را «کسی که خدا ظاهر می‌کند» یعنی پیامبری اعلام کرد که باب پیش‌بینی کرده بود و از آن روز به نام خدا سخن گفت و همه نوشته‌های خود را هم لوح نامید. بایبان را به استانبول و پس از چهارماه به آدریانوپل (آدرنه) کوچانیدند. در اینجا بود که بهاءالله خودش را خدا خواند و آشکاراً سخن از وحی گفت (سال‌های ۱۸۶۶-۱۸۶۷). اختلاف نظر میان هواداران دو برادر به جایی رسید که آنها به کشتن مخالفان خود پرداختند. به فرمان سلطان، در سال ۱۸۶۸ آنها را از آدرنه تبعید کردند: بهاءالله را به عکا و صبح ازل را به جزیره قبرس.^۱ بهاءالله در سال‌های ۱۸۷۲-۱۸۷۳ «کتاب اقدس» را که کتاب مقدس بهایان به شمار می‌رود نوشت.^۲ در پایان سال‌های هشتاد بود که اروپاییان بر فروپاشی جامعه بایبان و تغییر ماهیت بایبگری به بهاییگری آگاه شدند. از این دوره است که بررسی بایبگری و بهایی‌گری در تاریخ نویسی اروپا آغاز می‌گردد.

«کتاب اقدس» مجموعه مقررات اساسی بهایان است و این مقررات در لوح‌ها مشخص‌تر می‌گردند و ضمیمه‌هایی دارند. چنانچه در لوح «بشارت» سخن در این باره است که بهایان در سرزمین ادیان دیگر باید چه روشی داشته باشند.^۳

۱- از گزارش پ.ی. پونافیدین، بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد ف.۷۷۷، op. ش. ۹۸، ورق ۹.

۲- بنگرید: «کتاب اقدس»، کتاب مقدس بایبان کنونی، متن، ترجمه، مقدمه و حواشی از آ.گ. نومانسکی. «یادداشت‌های بخش تاریخ - زبان و ادبیات آکادمی علوم» سن پترزبورگ، ج ۳، ش ۶، ۱۸۹۹.

۳- و.ر. روزن. پیام «لوح بشارت». پژوهش‌های آکادمی علوم اجتماعی روسیه، در ماوراء

با آنکه «کتاب اقدس» دارای نزدیک به چهارصد اصل برای زندگی مدنی و معنوی بهاییان است، بنابر معمول، همواره، تنها ۱۲ اصل اساسی بهاییگری را می‌نمایانند. رضا بودن به تقدیر، سرپیچی از مبارزه طبقاتی و آشتی همگانی، بنیاد تعلیمات بهاءالله است. او دعوت کرده است که در مبارزه، از به کار بردن تدبیرهای قهرآمیز خودداری شود و چنین می‌شمرد که باید از احکام جزمی کهنه شده دینی انتقاد شود، نه از کارهای فرمانروایان دنیوی و رفته رفته جهان اصلاح گردد. باید حق را به یاری عقل شناخت و تعلیمات (دین) تازه را همخوان با علم و عقل ساخت. او تأکید می‌کرد که دولت‌های ملی، مرده‌ریگ روزگاران گذشته است و اکنون باید در راه پدید آوردن دولتی جهانی، زبان واحد و فرهنگ واحد کوشید. بهاءالله در وصیت‌نامه‌اش نوشته است:

«ای مردم جهان! دین خدایی برای عشق و وحدت ساخته شده است؛ آن را سبب دشمنی و نفاق نکنید». چنین دعوت‌های بهاءالله، در مبارزه سرسختانه علیه پیروان صبح ازل، شامل خودش نشده بود. با آنکه بهاییان مخالف خونریزی هستند، هنگامی که از میان برداشتن مخالفانشان ضرورت دارد، بنابه گفته براون، باور دارند که پیامبر در برداشتن دشمنشان از سر راه، یاری می‌کند.^۱ بهاءالله چنین می‌شمرد که باب در لغو مالکیت خصوصی و تبلیغ اندیشه کمونیسم تخیلی ذیحق نبوده است. مالکیت خصوصی – می‌نماید که مالکیت خصوصی بورژوازی – باید برجای بماند. اما، نباید به سوی مادی زندگی اهمیتی ویژه داده شود، زیرا «مال دنیا همیشگی نیست و آنچه در معرض فنا و دگرگونی است، درخور توجه نیست».^۲

آ.گ. تومانسکی به تاریخ ۲۲ اکتبر سال ۱۸۹۲ به و.و. روزن نوشته بود:

← ففقا، ج ۷، چاپ I-IV، ص ۱۸۳-۱۹۲.

۱. و.و. بارتولد. تقریظی بر کتاب هرونه‌مر، ص ۴۴۰.

2. E.G. Browne. *The Babis of Persia*. Vol. 2, p.21.

«گمان می‌کنم، بهاء‌الله که به ساختن تعلیماتی چون نوبابی‌گری با چنین ویژگی التقاطی پرداخته بود، می‌کوشید تا از هر راهی که شده مردم را به سوی دین تازه بکشانند. برای همین است که او کوشیده است ازدواج روحانیون را، هم برای عیسویان و هم برای مسلمانان سروسامان بدهد و حتی لوح (پیام به پیروان خود) را هم، «لوح دعوت» نامیده است.^۱ بهاء‌الله چنان بسیار نوشته است که تومانسکی، یکسره امکان یافت میراث ادبی او را «دریای واقعی آشفشان سخن پراکنی» بنامد.^۲

گمانی نیست که موعظه بهاییان، برعکس تبلیغ بایبان، در جنوب ایران موفقیتی بزرگ داشته است. این نکته را بسیاری از مؤلفان سده نوزدهم یادآور شده‌اند.^۳ به گواهی ن. شتالف، یک سوم مردم یزد بابی بوده‌اند.^۴ در کرمان (تا ۳۳٪ مردم و یا بیشتر)^۵ به فرقه بایبان تعلق داشتند، در قائن نیز بایبان بسیاراند.^۶ پسر خان طبس و نزدیکان حاکم نیز بابی بوده‌اند.^۷ «تبلیغات بایبان در همه جا ادامه دارد و خداوند (بهاء‌الله) همواره با کسانی که ایمان آورده‌اند در تماس است: دست کم، ماهی یکبار از راه شاهرود نامه‌هایی از وی به خراسان و برعکس فرستاده می‌شود که بدیهی است، بسیار به اجمال نوشته شده‌اند».^۸

آ.گ. تومانسکی، بهایی‌گری (بابگیری) را یکی از فرقه‌های اسلام

۱. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۷۷۷، op. ۲، ش ۴۵۸.

۲. از نامه آ.گ. تومانسکی به و.ر. روزن، به تاریخ ۹ (۲۱) ژوئیه سال ۱۸۹۳، بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۷۷۷، op. ۲، ص ۴۵۸.

۳. س. مارک. گزارش مأموریت پزشک سرگی مارک به خلیج فارس (بندرعباس)، در سال ۱۸۹۷، سن پترزبورگ، ۱۸۹۸، ص ۵۲. ۴. ن. شتالف. «شهر یزد»، ص ۱۰۸.

۵. آ.ف. باوم گارتن. سفر باوم گارتن در خاور ایران در سال ۱۸۹۴ (پژوهش جغرافیایی - بازرگانی) - «مجموعه مطالب جغرافیایی، نقشه‌برداری و آمار مربوط به آسیا». چاپ ۶۳، سنت پترزبورگ ۱۸۹۶، ص ۱۹۰. ۶. همانجا، ص ۲۴۰.

۷. همانجا، ص ۱۰۸.

۸. از نامه آ.ف. باوم گارتن به ف.آ. باکولین، به تاریخ ۱۱ (۲۳) آوریل سال ۱۸۹۳. پس از میرزا حسین علی (بهاء‌الله)، پسرش عباس افندی (عبدالله) و سپس شرقی افندی به ریاست این جماعت رسیدند و پس از وی اداره امور آنها به یک گروه ۹ نفره به نام بیت‌العدل واگذار شده است. س.ا.

می‌شمرد، اما به اندیشه باگدانف، بهایی‌گری (بابی‌گری)، هرچند که در زمینه‌ای اسلامی پدید آمده است، «باید چون رفرمی در ادیان، در کل، برشمرده شود، نه چون تعلیمات یک دین».^۱ و.و. بارتولد نوشته است، بهایی‌گری «یکی از کنجکاوی برانگیزترین پدیده‌ها در تاریخ نوین جهان اسلام است».^۲

۱. ل. ف. باگدانف. ایران. سن پترزبورگ. ۱۹۰۹.

۲. و.و. بارتولد. تفریظی بر کتاب هرولنه‌مر. ص ۳۹۹.

[۱] توضیحی از مترجم: در این بخش، تفاوت‌های بابی‌گری با بهایی‌گری را می‌بینیم که به هیچ روی - هرچند بهایی‌گری از بابی‌گری سر برآورده است - جریانی واحد نبوده، بلکه ناهمسر هم هستند. تا روزگاری محققان نیز آنها را یکی می‌دانستند، چنانچه از زیرنویس‌های پسین نیز، همه‌جا مراد از بابیان، بهاییان است. احسان طبری می‌نویسد: «در جریان بهایی‌گری که می‌گوشد از سن انقلابی بابیان استفاده تبلیغی کند، ما فقط با یک دین‌سازی حسابگرانه روبه‌رو هستیم نه با یک جریان انقلابی ... این گروه که بهائیه نام گرفته‌اند، به یک مسلک مذهبی ... مبدل شده‌اند و از مختصات مثبت بابیان نخستین در راه و روش آنها کمترین اثری نمانده است، ولی طبیعی است که تاریخ بایبه را به مثابه سرفصل تاریخ تکامل مذهب خویش ذکر می‌کنند (بنگرید: احسان طبری، «جنبش بابیان، آخرین و بزرگ‌ترین جنبش قرون وسطایی که بر آن مهر و نشانی از عصر نوین است»، برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، ۱۳۴۸، ص ۳۸۴-۳۹۳)».

اما، قیام‌های بابیان در کشور ما در سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۵۲، قیام‌های مردمی و ضدفقروالی بودند که در عمل لبه تیز آن علیه آغاز اسارت ایران به دست سرمایه بیگانه هم بوده است. دهقانان، پیشه‌وران، روحانیون و بورژوازی کوچک، بازرگانان و کسبه، نیروی محرکه آن بودند. اینکه قیام در زیر شعارهای مذهبی - سیاسی صورت گرفت، قانونمندانه است. زیرا در دوران فتووالیسم همواره قیام‌های خلقی به سبب‌هایی عینی در پوشش مذهبی بوده‌اند که حکومت ابدی عدالت را وعده داده‌اند و در آن حکومت عدل، مالکیت خصوصی از میان خواهد رفت و همگان آزاد و برابر خواهند بود. می‌بینیم که خواست‌های اساسی بابیان نیز همین بوده است و این، با تعلیمات بهاء‌الله در این باره که تنگدست باید با همان فقر و مسکنت بسازد و ثروتمند با وسائل رفاهی اش خوش باشد و هر دو رضا باشند و برادر و جز اینها، به هیچ روی همخوان نیست. س.ا.

نخستین تجربه انجام اصلاحات «از بالا» در روزگار نوین

در پایان سال‌های چهل، اوضاع سیاسی درونی ایران بسیار آشفته بود. اقدامات بایان، همه تضادهای اجتماعی را تندتر کرده بود. محمدشاه بیمار، که می‌توان گفت توانایی کار نداشت، همه اختیارات دولت را به دست وزیر اول - حاجی میرزا آغاسی - داده بود. بزرگان دربار به دشواری مردی را تحمل می‌کردند که یک شبه ره صدساله رفته بود، زمام امور کشور را در دست داشت، به نظریات اعیان و اشراف واقعی نمی‌گذاشت و درک او از مصالح داخلی و بین‌المللی ویژه خودش بود. ایران، در مبارزه سیاسی انگلستان و روسیه برای نفوذ در خاور نزدیک و میانه و آسیای میانه، اغلب به بازیچه‌ای بدل می‌گردید. در میان طبقه حاکم فتودال، اتفاق آراء و یکدلی نبود. اقدامات تجزیه طلبانه خان‌های گوشه و کنار ادامه داشت و رهبران قبیله‌های کرد، شاهسون و دیگر قبیله‌ها سرکشی می‌کردند.

خان‌های ترکمن، حق حاکمیت شاه را بر دشت ترکمن نمی‌پذیرفتند و به همراهی خان‌های ازبک هرچند گاه به خراسان، استرآباد و حتی به مازندران ترکتازی و آنجا را چپاول می‌کردند. ناخرسندی فتودال‌ها، آشکارا به اقداماتی علیه حکومت می‌انجامید. بسیاری از شاهزادگان، خود را برای مبارزه در راه تصاحب تاج و تخت آماده می‌ساختند و ظل‌السلطان (علی شاه) تلاش بیشتری در این راه می‌کرد. حکومت ایران

از روسیه خواهش کرد که فشار بیاورد و از ظل‌السلطان که در ترکیه بود و دیگر شاهزادگان بخواهد که علیه شاه و ایران اقدامی نکنند. در سال ۱۸۴۸، ظل‌السلطان با برخورداری از پشتیبانی محب علی‌خان ماکو، حکمران کرمانشاه، پسرخوانده حاجی میرزا آغاسی، شاهزاده ولی میرزا و سپاهیان ترک، کوشید حکومت را در ایران تصاحب کند.

در خراسان چند سال بود که حسن خان سالار پسر الله‌یارخان که خواستار بازگشت پدرش از ترکیه بود از شاه اطاعت نمی‌کرد. خرده‌گیری از حکومت بیش از پیش آشکارتر می‌شد. می‌توان گفت که همه بازرگانان ایران و مردم کسبه و پیشه‌ور شهرهای بزرگ، از مقررات و شیوه‌گذاری فرسوده و کهنه، ادعاهای بی‌شمار و متقابل بازرگانان ایرانی و خارجی که بررسی نشده و لاینحل مانده بودند، نقصان خدمات گمرکی و خودسری مقامات محلی که بازرگانان ایران را وادار می‌ساخت برای پیشگیری از ورشکستگی به راه و چاره‌های گوناگون بیاندیشند و حتی تابعیت ایران را کنار بگذارند، ابراز ناخرسندی می‌کردند.

شمال ایران - آذربایجان، گیلان و مازندران - که ارتباطی نزدیک‌تر با بازار اروپا داشتند، پیش از دیگران ضرورت بازسازی اقتصاد و اداره کشور را دریافته بود. اوضاع این ولایت‌ها، بیش از پیش، مایه نگرانی می‌شد. چند سال قحطی، شیوع طاعون و وبا، برخوردهای چندین ساله نظامی با ترکیه که بر بازرگانی تبریز و مناطق همجوار آن تأثیر داشت، سرکشی برخی قبیله‌ها، راهزنی بی‌کیفر در راه‌ها و تاخت و تاز ایلات کوچی به بخش‌های همجوار و نیز مداخلات بی‌شرمانه کنسول‌های روسیه و انگلستان در امور داخلی آذربایجان و همگام با آن، تأثیر روزافزون اقتصادی و فرهنگی باختربردبار ولیعهد، ارتباطی نزدیک‌تر با ترکیه که به انجام رفرم (تنظیمات) دست برده بود، ناتوانی ولیعهد در پیروی از سیاستی سختگیرانه‌تر و همسان سیاست عباس میرزا و تعویض ولیعهد، همه و همه عامل‌هایی بودند که بر مردم تأثیری سخت داشتند و

مایه اغتشاش در تبریز و دیگر شهرها می‌شدند و روحانیت شیعه را آشکارا علیه هر چیز «گبری» و حکومت شاه که نتوانسته بود با «کفار» مقابله کند، فعال‌تر می‌کرد. این مسائل هیجان برانگیز، در دربار ولیعهد و در کوچه و بازار به گونه‌ای گسترده بررسی می‌شدند.

در روزگار قاجارها، برای نخستین بار در نیمه سده نوزدهم برپایه اندیشه‌های روشنگری و اصلاح طلبی، مخالفانی با خودکامگی شاه پدید آمدند که رشد آنها در نیمه دوم سده نوزدهم بود. یادآوری این نکته دارای اهمیت است که در طبقات زبردست، خودآگاهی پدید آمد و آنان خواستار بهبود اداره دولت، مراعات قانون، «عدالت» و نیز رشد اقتصاد و فرهنگ شده بودند.

میرزا تقی‌خان، وزیر جنگ (وزیر اعظم)، و سپس سرفرمانده قوای (امیراعظم) ولیعهد در آذربایجان که صدراعظم ناصرالدین شاه شد، فعالانه‌تر به هواداری از انجام اصلاحات در ایران برخاست.

میرزا محمدتقی‌خان فراهانی، نماینده آن دیوان سالاری‌ای بود که تازه دیده به جهان گشوده بود. پدر او، محمود قربان کربلایی، آشپز خانوادگی عیسی فراهانی حاکم عراق عجم بود که پس از انتصاب عیسی به مقام قائم مقامی ولیعهد - عباس میرزا - به آذربایجان آمد. سپس، محمود قربان مباشر خانه فراهانی شد.

زادروز محمدتقی روشن نیست. چنین می‌شمارند که او، میان سال‌های ۱۷۹۵م. و ۱۸۰۰م. و یا در سال ۸-۱۸۰۷ زاده شده است. تاریخ دوم را «۱. باغبان» پژوهشگر شوروی با کنجکاوی و پویش بسیار از روی اسناد و مدارک یافته است.^۱

محمدتقی، با فرزندان و نوادگان قائم مقام پرورش یافت. او در میان فرهیخته‌ترین و آزاداندیش‌ترین نمایندگان طبقه حاکمه آن روز - ولیعهد

۱. اکبر باغبان، پژوهشگر شوروی از هم‌میهن‌مان و از مردم مشهد است که چندی درباره قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان به پژوهش پرداخت و سپس پژوهش خود را در علوم تاریخ، درباره امیرکبیر و زیرنظر بانوی دانشمندی که مؤلف این پاره کتاب است، نوشت. س. ۱.

عباس میرزا، قائم مقام اعظم ابوالقاسم فراهانی و اطرافیان آنان - می‌زیست که امکان داشتند، آزادانه درباره‌ی عالی‌ترین تراز سیاست داخلی و خارجی ایران شور و گفتگو کنند و بکوشند راه‌های تحکیم موقعیت نظامی و اقتصادی ایران و بالاترین اعتبار بین‌المللی و پیشرفت فرهنگی آن را جستجو کنند. در چنین محیطی بود که آن اندیشه‌های خودکامگی فرهیخته، که پس از آن میرزاتقی‌خان کوشید به آن جامه‌ی عمل بپوشد پدیدار شد و پای گرفت. سفیر انگلستان برآن بود که میرزاتقی‌خان، در آرزوی «قدرت مطلق حکومت» و هوادار مرکزیت اکید در اداره‌ی امور دولت بوده است.^۱

ویژگی‌های شخصی میرزاتقی‌خان: خردمندی، فرهیختگی، مهارت در انجام کارهای دفتری، استعداد سازماندهی و برخورداری از پشتیبانی قائم مقام و ولیعهد، مأمور جوان را به سرعت به پیشرفت سوق داد. او منشی خاص قائم مقام میرزا ابوالقاسم و پس از رفتن وی به تهران، مأمور دیوان ولیعهد عباس میرزا گردید. به احتمال، وی همچون چشم و گوش صدراعظم ابوالقاسم فراهانی، عضو هیأت نمایندگی خسرو میرزا گردید که در سال ۱۸۲۹م. برای پوزش خواهی از تالان و تاراج سفارت روس در تهران و قتل آ.س. گریبایدف - وزیر مختار - راهی پتربورگ شده بود. میرزاتقی‌خان، هنگامی که منشی محمدخان زنگنه - وزیر جنگ ولیعهد بود - توانست دانشی فراخور در مسائل نظامی فراگیرد و در جریان کار زنگنه و خود خسرو میرزا باشد. میرزاتقی‌خان در آذربایجان، از نردبان کارمندی - از میرزایی ساده تا معاون فرمانده ارتش در آذربایجان و وزارت اعظم - به سرعت بالا رفت. در سال ۱۸۳۱م. لقب «خان» و درجه «سرتیپی» گرفت. مرگ عباس میرزا و فتحعلی شاه که به زودی پس از مرگ عباس میرزا رخ داد و در پی آن، عزل و هلاکت ابوالقاسم فراهانی، چندی پیشرفت میرزا تقی‌خان را بازداشت. اما، در سال ۱۸۳۹م. دوگامل سفیر

روسیه وی را در شمار مأموران عالی رتبه ایران نام برده است. او، در سال ۱۸۴۳م. پس از مرگ محمدخان زنگنه به مقام امیرنظام اردوی ولیعهد در آذربایجان منصوب گردید.

در این هنگام، اودیگر از درباریان باتجربه شده بود. ناصرالدین میرزا - ولیعهد جوان - به او توجهی بسیار و حتی محبت داشت. هرچند صدراعظم، میرزا تقی خان را دوست نداشت، میرزا تقی خان می‌کوشید با قائم مقام - حاجی آغاسی - برخوردی پیدا نکند. دیرزمانی بود که وی به سبب بیماری و کهولت زنگنه، در ارتش شخص اول شده بود و وزیر نظام، یکسره به او اعتماد داشت. روابط خانوادگی هم، پشتیبانی ضروری را برای میرزا تقی خان فراهم ساخته بود: او شوهر یکی از دختران شاه، خواهر ناصرالدین بود. ناصرالدین میرزا تقی خان را تشویق می‌کرد که ارتشی را که زیر فرمان دارد تکامل بدهد، اداره ولایت‌ها را بهبود بخشد، شیوه‌های دیپلماسی را از اروپاییان فراگیرد و بر همین اساس، در راه مصالح ایران، هنگام عقد قرارداد با ترکیه در ارزروم و هنگام تجدید حدود (تعیین مرز) ایران و ترکیه پافشاری کند.

امیرنظام میرزا تقی خان، به سرپرستی هیأت نمایندگی ایران در ارزروم برای تجدید حدود با ترکیه، منصوب شد. در مدت ۵۴ سال، وی همواره به مسائل مناسبات ایران و ترکیه مشغول بود. او قرارداد ارزروم و موافقت نامه تجدید حدود ایران و ترکیه را امضا کرد. تقی خان در تماس با اروپاییانی که در کمیسیون تجدید حدود کار می‌کردند، هنگام اقامت طولانی در ترکیه که در آنجا برنامه تنظیمات انجام گرفته بود و سفر به روسیه، امکان داشت که جهان بینی خود را گسترش دهد و به گونه‌ای واقعی‌تر، نیازها و امکان‌های ایران را ارزیابی کند.^۱

پس از آنکه ناصرالدین شاه در سال ۱۸۴۸م. به تخت نشست،

1- Hafez Farmanfarmayan. The Forces of Modernization in the Nineteenth Century. Iran. A Historical Survey. Beginning of Modernization in the Middle East. Chicago-London. 1968, p.127.

تقی خان را به صدارت عظمی گماشت و به او لقب‌های «امیرکبیر» و «اتابک اعظم» داد. فرمان شاه (۲۰ اکتبر سال ۱۸۴۸ م.) کوتاه بود، اما در آن، حقوقی نامحدود به تقی خان داده شده بود: «امیرنظام! ما تمام امور ایران را به دست شما سپردیم و شما را مسئول هر خوب و بدی که اتفاق می‌افتد می‌دانیم. همین امروز، شما را شخص اول ایران کردیم و به عدالت و حسن رفتار شما با مردم، کمال اعتقاد و وثوق داریم و به جز شما به هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم و به همین جهت این دستخط را نوشتیم. ناصرالدین شاه».^۱

گروه‌بندی فتودالی - اشرافی دربار، نسبت به تقی خان روشی خصومت آمیز در پیش گرفت و درک می‌کرد که صدراعظم متکی به نفس، بی‌غل و غش و مغرور که یکسره از پشتیبانی شاه برخوردار است، با مصالح اشراف و اعیان کهن دربار بیگانه خواهد بود. به‌ویژه مهدیه علیا - مادر ناصرالدین شاه - که پس از مرگ محمدشاه خودش را نایب‌السلطنه اعلام کرده و وظیفه صدراعظم را به علی‌قلی میرزا صدرالممالک سپرده بود، ناخشنود بود. گروه‌بندی درباریان به سرکردگی ملکه، ناچار بود امیرکبیر را که حقوقی نامحدود دریافت کرده بود به حساب آورد. اما، این گروه مخالف بانفوذ و نیرومندی بود که آمادگی داشت در هر لحظه علیه صدراعظم برخیزد، شاه را علیه او برانگیزاند و کارهایش را لکه‌دار سازد. می‌توان گفت که امیرکبیر بر همه فعالیت‌ها و دسیسه‌هایی که علیه او انجام می‌گرفت، آگاه بود، اما با برخورداری از اعتماد و پشتیبانی شاه، در دربار از سیاستی سخت‌گیرانه پیروی و نفوذ هواداران ملکه فرتوت را سست می‌کرد. او یکی از نخستین ایرانیانی بود که جسارت کرد سخنانی اتهام‌آمیز به شاه خودکامه بنویسد:

«... امر با قبله عالم است، ولیکن به این طفره‌ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن، در ایران به این هرزگی، حکماً نمی‌توان سلطنت کرد. گیرم من

ناخوش یا مردم، فدای خاک پای همایون. شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید، بسم‌الله، چرا طفره می‌زنید ... هر روز از حال شهر چرا خبردار نمی‌شوید که چه واقع می‌شود و بعد از استحضار چه حکم می‌فرمایید. از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر می‌شوید و چه حکم می‌فرمایید...^۱

سفارت روسیه به سرپرستی شاهزاده دُلگوروکف، تقی‌خان را نامزد مناسبی برای مقام‌های عالی، از جمله مقام وزیر اول می‌دانست. سفارت انگلستان از آقاخان نوری و الله‌یارخان آصف‌الدوله که به بغداد روانه‌اش کرده بودند پشتیبانی می‌کرد و از تقی‌خان همچون هوادار سمتگیری به سوی روس‌ها بizar بود. اما، با این همه آشکارا علیه تقی‌خان اقدامی نکرد.

نخست‌وزیر تازه، از پشتیبانی نیرومند شاه، دربار تبریز و ارتش برخوردار بود. او توانست بسیار زود با بانفوذترین بزرگان دربار تهران، از جمله آقاخان نوری، میرزا یوسف آشتیانی مستوفی‌الممالک و دیگران نیز تماس‌هایی سودمند برقرار کند.

طی مدت سه سال (۱۸۴۸-۱۸۵۱)، امیرکبیر به انجام اصلاحاتی گوناگون مشغول بود که می‌بایست تا اندازه‌ای ادارهٔ مملکت را امروزی و استوار کند، موقعیت شاه را تحکیم بخشید، خودسری مقامات کشوری و مداخلهٔ مُلایان را در امور دولت محدود سازد، اقتصاد کشور را تقویت کند، قدرت جنگی ارتش را افزایش دهد، اعتبار بین‌المللی ایران را بالا برد و به رستاخیز فرهنگی ایرانیان یاری رساند. این نخستین نقض جدی حقوق فتوادل‌ها و مُلایانی بود که در طول چند سدهٔ پیاپی به این کارها خو گرفته و آن را حق مسلم خود می‌دانستند.

چنین می‌نماید که امیرکبیر، سیاست سختگیری به مُلایان را از حکومت ترکیه آموخته بود که با پدید آوردن چنین محدودیتی برای

مُلايان سنی، موقعیت خود را بیش از پیش تحکیم بخشیده بود و «در سرتاسر ایران، دینیاران، تشنه حکومت سیاسی و مداخله (در امور دولت) بودند».^۱

یکی از نخستین برخوردها با مُلايان، در تبریز، یعنی در جایی رخ داد که در آنجا شیخ الاسلام علی خان افشار، تبریز را «شهر امام دوازدهم، مهدی (ع) اعلام کرد که نباید به حکومت مالیات بدهد و باید تنها به دست شیخ الاسلام اداره شود، زیرا گویا در آنجا «معجزه‌ای» رخ داده که گواه مقدس بودن شهر است». در نزدیکی مسجد صاحب‌العمر، گاوی از دست یک قصاب افسارش را کشید، قصاب را کشت و به باغچه مسجد درآمد. هم‌گاو و هم‌مسجد، مقدس اعلام شدند. در ماه مه سال ۱۸۵۰، امیرکبیر به استیونسون کنسول انگلیس که چهل چراغی برای روشن کردن مسجد «مقدس» فرستاده بود، اعتراض کرد و به گروه سربازان سلیمان خان افشار دستور داد، عوامی را که در کنار مسجد گرد آمده بودند پراکنده سازند و شیخ الاسلام و پسرش را دستگیر کنند و به تهران بفرستند.^۲ مسببین فتنه تبریز، در تهران بست نشستند و این دلیلی شد برای محمدتقی خان که علیه بست اقداماتی کند. میرزا ابوالقاسم، امام جمعه تهران، از کسانی که بست نشسته بودند، حمایت کرد. آنگاه امیرکبیر امام جمعه را به خاطر ارتباط با بیگانگان و گرفتن هدیه از سفیران انگلیس و روس، سرپیچی از پشتیبانی از اصلاحاتی که حکومت انجام می‌دهد و سازمان دادن به تظاهرات شش هزار تن از عوام علیه امیرکبیر و تهدید وی به برکنار کردن از مقام صدارت نکوهش کرد. امام جمعه که از حمایت شاه برخوردار نشده بود، به ناچار به گذشت تن در داد و مقصرین فتنه تبریز را تسلیم کرد. اما، او توانست با میانجیگری سفیر انگلستان مقام خود را نگاه

۱- فریدون آدمیت، «امیرکبیر و ایران»، ص ۴۱۸. میرزاتقی خان با اندیشه‌های تونوسلو خیرالدین پاشا، شخصیت دولتی ترک و هوادار تنظیمات موافق بوده است.

۲- حسین مکی، «زندگانی میرزاتقی خان امیرکبیر». تهران، ۱۹۵۸، ص ۳۰۱؛ عباس اقبال، تقی خان امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.

دارد و به دسیسه علیه امیرکبیر، بدیهی است حيله گرانه‌تر و پنهانی، ادامه دهد و مقدمات سقوطش را فراهم سازد.

امیرکبیر تلاش داشت، بست - عادت دیرینه پناه دادن به تبهکاران مورد پیگرد در اماکن مقدسه (برخی مساجد و گورستان‌ها) - را ملغی سازد. در زیر فشار امیرکبیر، امام جمعه پذیرفت که برای دادن اجازه ملغی ساختن بست، روحانیون بلندپایه را در تهران گرد آورد. تنها، امام جمعه تبریز بود که از امیرکبیر اطاعت نکرد. او از رفتن به تهران سرباز زد و برای آنکه وی را نیز چون شیخ الاسلام به زور به تهران نبرند، تبریزیان پاسدارانی برای خانه‌اش گماردند. امیرکبیر به محدود کردن محل بست موفق گردید و از سال ۱۸۵۰، بست تنها در حرم امام رضا [ع] در مشهد و حضرت معصومه [ع] خواهر امام هشتم، در قم و نیز مسجد شاه عبدالعظیم و طویله‌های دربار شاه و صدراعظم در تهران بود. سپس، سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های بیگانه نیز محل بست گردید. در همین هنگام، امیرکبیر امام جمعه تبریز را هم تغییر داد.^۱ رسیدگی به حق مالکیت بر زمین‌هایی هم که در زمان محمدشاه به دست آمده بود نیز، مایه خشم روحانیون گردید. در پی این رسیدگی، بخشی از املاک به سود دولت مصادره شد و مستمری ملایان نیز، همپای حقوق مأموران کشوری کاهش یافت. ملایان در آغاز با بردباری چشم به راه بودند و می‌خواستند روشن سازند نخست‌وزیر تازه چه روشی در مورد جنبش رو به گسترش بابیان در پیش می‌گیرد.

امیرکبیر چنین می‌شمرد که اسلام در شکل سنتی شیعی‌اش مانعی برای اصلاحات در ایران نیست و بازسازی جامعه ایران بر پایه بنیادهای نوین مذهبی، چنانی که بابیان پیشنهاد می‌کردند به چشم او ناپذیرفتنی می‌نمود. به پندار امیرکبیر ایران را می‌شد بی‌دگرگون ساختن بنیادهای مذهبی نوسازی کرد. این روش امیرکبیر در مورد دین میسر نساخت که او

را ملحد اعلام کنند.

پس از سرکوبی قیام‌های مسلحانه بایبان و انجام اقداماتی علیه منافع ملایان، اینان روشی بسیار خصومت‌آمیز نسبت به امیرکبیر در پیش گرفتند و فعالانه به سقوط او یاری کردند.

امیرکبیر، همچون سرفرمانده به انجام برخی بازسازی‌ها در ارتش ادامه می‌داد و در راه افزایش قدرت رزمی‌اش می‌کوشید، زیرا ارتش نه تنها برای دفاع از مرزها بلکه برای برقراری آرامش در درون کشور هم ضروری بود. حکومت، پس از سرکوبی قیام‌های بایبان، برای قلع و قمع شورش چندساله حسن خان سالار پسر الله‌یارخان آصف‌الدوله به خراسان لشکر کشید. در سال ۱۸۴۸، ملکه - نایب‌السلطنه - فرمانی درباره بازگرداندن الله‌یارخان از بغداد امضا کرد که به سرکشی بیشتر سالار انجامید. امیرکبیر که می‌کوشید با سالار درباره خاتمه شورش به توافق برسد پیشنهاد کرد که اسلحه را به زمین بگذارند. سالار نپذیرفت، سلطان مردا میرزا - فرمانده نظامی تازه - با یک سپاه هفت هزارنفری و هجده توپ به خراسان فرستاده شد. سپاهیان شاه نتوانستند شهر سبزوار را که دفاعش با امیرارسلان خان - پسر سالار - بود بگیرند. انگلیسی‌ها (سرهنگ فارانت) پیشنهاد کردند که در مذاکرات با سالار میانجیگری کنند. امیرکبیر با مداخله بیگانگان در امور داخلی ایران سخت مخالفت کرد و گفت: «خودمان از عهده برمی‌آییم». او، نقش مستشاران و ناظران بیگانه را، هنگام جنگ هرات به یاد داشت. امیرکبیر نمایندگان مورد اعتمادی به خراسان فرستاد تا از سوی وی بکوشند و خراسانی‌ها را قانع سازند که از سالار پشتیبانی نکنند و به آنها وعده بدهند که اگر به حکومت پیوندند پاداش خواهند گرفت. در همین هنگام، خطر گسترش اقدامات تجزیه‌طلبانه پیش آمد. در سال ۱۸۴۹، حکمرانان سیستان و بلوچستان آماده عملیات علیه شاه شده بودند. برای سلطان مراد میرزا قوای تقویتی

فرستاده شد. سیاست امیرکبیر به ثمر دادن آغاز کرد: شهرهای کوچک و قلعه‌ها به شاه می‌پیوستند. سلطان مراد میرزا سبزوار را گرفت و به سپاه حکمران - حمزه میرزا - که نتوانسته بود با نیروی خودش شورش سالار را سرکوب کند پیوست. سالارخان به مشهد پناه برد. تنها در سال ۱۸۵۰ بود که سپاه شاه توانست به شهر درآید. در آغاز ماه مارس، شلیک یکصدویک تیر توپ، تهران را از تصرف مشهد آگاه کرد^۱ و در ماه آوریل، سالار و خویشاوندان نزدیکش اعدام شدند.

ناصرالدین شاه می‌خواست پادشاهی پیشرو و لیبرال باشد. او از اقدامات امیرکبیر برای تکامل دستگاه دولت، نوسازی امور مالیه و پست و پدیدآوردن دادگاه‌های مدنی پشتیبانی می‌کرد.

کمیسیون‌های دولتی برای رسیدگی به دستگاه اداری و وظایف مأموران، میزان پرداخت حقوق و مستمری‌های گوناگون و اندازه مالیات‌های که گرد می‌آمد تشکیل گردید. کار کمیسیون‌ها، توجه را به ساخت دولتی و اداره مملکتی کشانید و انگیزه ارزیابی فعالیت برخی از اشراف عالی مقام گردید و دلایل قانع‌کننده‌ای بر نقص دستگاه اداری به دست داد. در پی رسیدگی‌ها، موارد خلاف‌هایی بی‌شرمانه و سرپیچی از انجام وظیفه‌های مستقیم آشکار گردید. موارد بسیاری دیده شد که حکمرانان ولایت‌ها و شهرهای بزرگ، در پایتخت، در جوار دربارشاه می‌زیستند و در محل، نوکران و یا خویشاوندان کارها را به جای آنها «اداره» می‌کردند. ابوابجمعی سربازان و افسران در ارتش نبودند و حتی در گارد شاهی به جای چهار هزارنفری که فهرستشان بود، تنها سیصدتن خدمت می‌کردند. بسیاری از اشراف و اعیان در یک زمان، نامشان در فهرست اداره‌کنندگان مناصب گوناگون بود.

در پی اصلاحات اداری، دستگاه کارمندان کاهش یافت، برای همه ادارات - جانشین - وزیر تعیین گردید که مأموران فرهیخته طراز نوین

برای آن معین می‌شدند، حقوق مأموران کاهش یافت و کار در دوجا ممنوع گردید. این تدبیرها، بی‌درنگ اردوی بزرگ منصبدارانی را که به آنها «اجحاف!» شده بود علیه امیرکبیر برانگیخت. به‌ویژه، اعضای خاندان فرمانروای قاجار که از مستمری آنها بسیار کاسته شده بود، و تنها از درآمدهای شاهی به آنان مستمری می‌دادند، سخت ناراضی شدند.

رسیدگی به حق برخورداری از شرایط مالکیت بر روستاها و یا حق دریافت درآمد آنها با برات، مایه نگرانی زمین‌داران گردید. در پی رسیدگی به حق مالکیت، بخشی از فئودال‌ها و مأموران از درآمد محروم شدند.

رسیدگی به زمین‌های دولتی و خصوصی، میسر ساخت فهرست تازه‌ای ترتیب یابد، که هرچند به هیچ روی فراگیرنده همه زمین‌ها نبود، اما براساس آن، در میزان مالیات زمین و نیز مالیات دام تجدیدنظر گردد. امیرکبیر بر آن بود که میزان‌های مالیاتی که در شرع معین گردیده است باید به همان حال باقی بماند، اینها میزان‌هایی هستند سنتی و اگر مالیات‌ها یکسره به سود خزانه گردآوری شود نیاز دولت را به درآمد، تمام و کمال برآورده می‌سازند. پیرو دستورالعمل تازه گردآوری مالیات می‌بایست درآمد کلی از مالیات بیشتر گردد. مقامی برای مأموری تازه معین شد که کارش مراقبت بر گردآوری مالیات‌ها بود. به نوشته اتوبلاو از این تدبیرها بی‌درنگ سود به‌دست آمد: در سال ۱۸۵۰ درآمد دولت به هفت میلیون تومان رسید.^۱

به احتمال، تدبیرهای دارای ویژگی اقتصادی، کمتر از همه مایه دشواری گردیده بود. ساختن چند کارخانه اسلحه‌سازی، شیشه‌سازی، بافندگی و یاری مالی به پیشه‌وران و نخستین کارفرمایان ایران، ترمیم شبکه آبیاری و ساختمان سدهایی تازه در کنار کارون و درگهان، بهسازی راه‌ها، ساختمان کاروان‌سراها و بازارها، آبادانی شهرها، پیروی

1- O. Blau. *Commercielle Zustände Persiens*. B., 1858, S.6-7.

از سیاست حمایت کننده، محدودیت بازرگانی بازرگانان بیگانه و تشویق بازرگانان ایرانی، از میان بردن گمرگ داخلی، تشویق اتباع ایران در استخراج معادن و جز اینها.

امیرکبیر به آموزش و پرورش، چون یکی از عامل‌های اساسی پیشرفت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران می‌نگریست. او چنین می‌شمرد، در کشوری با مردم بی‌سواد و دارای تعصبات خرافاتی و تفوق علوم فاضل‌مآبانه تهی و معیارهایی که برای انسان فرهیخته در سده‌های میانه بوده است، باید پیش از همه دانش اینجهانی را رشد داد و از تعلیم سنتی خط و سواد در مکتب‌ها دست کشید. امیرکبیر توانست تنها یک مرکز آموزشی «دارالفنون» را دایر کند که در آنجا آموزش در رشته‌های نظامی، پزشکی و نوازندگی موسیقی آغاز گردید. برای هزینه این مرکز آموزشی ۷۷۰۰ تومان، که مبلغ کلانی بود از بودجه دولت اختصاص داده شد. به ابتکار امیرکبیر بود که نخستین روزنامه رسمی در ایران چاپ شد، چاپخانه و بیمارستان دولتی بنیاد گردید. جوانانی برای فراگرفتن تکنیک به روسیه و دیگر کشورهای اروپا و برای فراگرفتن تکنولوژی استخراج و تهیه نقره به ترکیه فرستاده شدند و تلاش گسترده برای ترجمه کتاب‌ها آغاز گردید.

ثمره این تدبیرها، بسیار زود، به دست آمد: در سال‌های پنجاه، فعالیت روشنگرانه ملکم خان آغاز گردید، لژ ماسونی، «فراموشخانه»، پدید آمد، ملکم خان لایحه انجام اصلاحات را به شاه پیشنهاد کرد و جز اینها.

اصلاحات امیرکبیر، تنها مایه اعتراض فئودال‌ها و ملایانی نشد که حقوق سیاسی و منافع اقتصادی‌شان نقض گردیده بود. تدبیرهای امیرکبیر با عدم درک لایه‌های گوناگون مردم هم روبه‌رو شد. توده‌های بی‌سواد و جاهل مردم که در زیر تأثیر بزرگ ملایان بودند و به برداشتی منفی از دستورالعمل‌های زمامداران خو گرفته بودند و بدیهی است، به

نوآوری‌های وزیر اول که فتودال‌های محلی و ملایانشان آنها را علیه وی برمی‌انگیختند با بی‌اعتمادی می‌نگریستند. چنین اصلاحاتی نمی‌توانست از پشتیبانی توده‌های مردم ایران که برای پذیرش و بهره‌گیری از آن آمادگی نداشتند برخوردار گردد. به مردم تلقین کرده بودند که اصلاحات را نفوذ غرب آورده است و برخی کارها نیز در زیر تأثیر تنظیمات در ترکیه انجام می‌شود. اما، هرچه که از گبرها، «فرنگیان» و نیز ترک‌های سنی منفور سرچشمه می‌گرفت، در ایران با دشمنی روبه‌رو می‌شد. برای مخالفان امیرکبیر، به بازی گرفتن احساسات مذهبی - میهنی ایرانیان، بسیار آسان بود.

مردمی که دارای اندیشهٔ رادیکال بیشتری بودند، نسبت به امیرکبیر، به سبب سرکوبی خشونت‌بار اقدامات بایبان بی‌اعتماد بودند. امیرکبیر همچنین نمی‌توانست به پشتیبانی نیروی خارجی - سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های انگلستان و روسیه - امیدوار باشد، زیرا او مخالف نفوذ بیگانگان در ایران بود. مخالفان امیرکبیر با نیروی متحد خود به عزل صدراعظم، تبعید او به کاشان و سرانجام به دریافت حکم مرگ او موفق گردیدند: «چاکر آستان مُلاّثک پاسبان، فدوی خاص دولت ابد مدت، حاجی علی‌خان، پیشخدمت خاصه، فراش‌باشی سپهر اقتدار، مأموریت دارد که به فین کاشان رفته، میرزاتقی‌خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد».^۱ فراش‌باشی به کاشان وارد شد و فرمان شاه را در ژانویهٔ سال ۱۸۵۲ اجرا کرد و شاه‌رگ‌های امیر بزرگ را برید.

اصلاحات امیرکبیر به بنیادهای نظام فتودالی کاری نداشت، اما در تکامل دولت ایران در روزگار نوین مرحله‌ای بود پر اهمیت. به رغم هلاکت مرد اصلاح‌طلب و دست کشیدن از برخی دگرگونی‌هایی که آغاز شده بود، این اصلاحات بر معاصران و نسل بعدی تأثیری بزرگ گذاشتند

۱. علی‌اصغر مهاجر. «زیر آسمان کویر»، ص ۲۴.

و به تکامل دستگاه دولت و رشد فرهنگ و شناخت ملی یاری رسانیدند. ده ساله خروشان از نیمه سال‌های چهل تا نیمه سال‌های پنجاه - سده نوزدهم - تا اندازه‌ای در ایران دوران چرخشی بوده است. قیام‌های بابیان، سرکوبی یکی از واپسین اقدامات تجزیه طلبانه سالارخان در خراسان، ناکامی در انجام اصلاحات امیرکبیر، واپسین تلاش ایران برای پیوست دادن خان نشین هرات و ضرورت ناگزیر پذیرفتن برتری نظامی - سیاسی و اقتصادی انگلستان، روسیه و دیگر کشورهای سرمایه داری اروپا - همگی گویای تلاش لایه‌های گوناگون مردم برای بیرون رفتن از بحران ژرف اجتماعی - اقتصادی و سیاسی بود که دولت گرفتارش شده بود. ناکامی‌ها، تاچندی، پرتلاش‌ترین نیروها را فلج ساخته و روحیه بدبینی و بی تفاوتی پدید آورده بود. «ابتکار خصوصی»، با کندی بسیار، خواه در رشته کارفرمایی اقتصادی، پوشش‌های اندیشه‌یی و خواه در حوزه سیاست دولت و اداره مملکت، در سال‌های شصت، به بیدار شدن آغاز کرد. ایران، به سبب شکست بابیان و ناکامی اصلاحات امیرکبیر، تاچندی از دگرگونی‌های مستقل سرمایه داری محروم شد. اشراف فئودال، پس از تارومار کردن بابیان و از میان برداشتن تقی خان و اصلاحاتش، نظم پیشین و سیاست خارجی پیشین را دوباره زنده کردند. برای ایران، دوران دشوار تازه‌ای در تاریخ آغاز گردید. هرچند که، ایران مستعمره تنها یکی از دولت‌های سرمایه داری نگردید، رشد آن در راه استعمار جریان یافت. ایران، با زیان‌های بزرگ معنوی و مادی و واگذاشتن موضعی از پی موضعی دیگر به دولت‌های استعمارگر، تن در دادن به واگذاری امتیازها و امضای قراردادهای تحقیرآمیز و رعایت موازنه میان دولت‌های بزرگ و بهره‌گیری از تضادهای آنان، کوشید استقلال خود را نگاه دارد، تمامیت ارضی‌اش را حفظ کند و راه رشدی برای خود بیابد و در آن راه گام بردارد.

استیلای امپریالیسم بر ایران

ستیز دولت‌های امپریالیستی بر سر ایران

تاریخ واپسین ثلث سده نوزدهم ایران، تاریخ اسارت تدریجی کشور بدست امپریالیست‌های بیگانه است.

در نیمه دهه هشتم، در کشورهای پیشرفته اروپایی، گذار تدریجی از سرمایه‌داری «آزاد» فرتوت به امپریالیسم آغاز گردید. وابسته به این نکته، استیلای دولت‌های سرمایه‌داری در خاور زمین بر کشورهای آسیا، شدت یافت. ستیز بر سر تقسیم و سپس بر سر تقسیم مجدد، تندی گرفت.

شیوه‌های استیلای استعماری نیز دگرگون شد. در روزگار پیش از انحصارات، جهان‌گشایی‌های اساسی عمده استعماری دولت‌های سرمایه‌داری، بی‌میانجی از راه اشغال نظامی کشورها و سرزمین‌های جداگانه انجام می‌گرفت، اما در این دوران رخنه اقتصادی و سیاسی دستی بالا گرفت.

در این دوره، صدور سرمایه شدت یافت. ویژگی صدور سرمایه به ایران آن بود که این سرمایه، در تولید بی‌میانجی کشور شرکتی نداشت و در اساس، به شکل وام به دولت و مساعده به حکومت به آنجا می‌رفت و برای هدف‌های غیرتولیدی از آن کار می‌گرفتند.

در نیمه دوم سده نوزدهم، ستیز دولت‌های امپریالیستی بر سر ایران، تندی گرفت. به ویژه، میان انگلستان و روسیه که مواضعی استوار در این کشور به چنگ آورده بودند، این ستیز تندتر بود. لنین نوشته است: «از

سال ۱۸۷۴، هنگامی که سپاهیان روس به کنستانتینوپل (قسطنطنیه - س.ا.) نزدیک می شدند و ناوگان بریتانیا در دار دائل پدیدار گردیدند و تهدید کردند همین که روس ها در «عالی قاپو» نمایان شوند، آنها را زیر آتش بگیرند، تا سال ۱۸۸۵، هنگامی که روسیه از جنگ با انگلستان بر سر تقسیم طعمه در آسیای میانه به مویی آویزان بود... و تا سال ۱۹۰۲، هنگامی که انگلستان با ژاپن از در اتحاد درآمد و جنگ آن کشور را علیه روسیه تدارک می دید، در همه این روزگار دراز، انگلستان نیرومندترین دشمن سیاست راهزنانه روسیه بود، زیرا روسیه تهدید می کرد که فرمانروایی انگلستان را بر ملت های گوناگون برهم بزند.^۱

رقابت روسیه و انگلستان در ایران، در مسأله کلی مناسبات آنان در این دوره از اهمیتی بزرگ برخوردار است. ایران، در وابستگی به موقعیت جغرافیایی و اهمیت سوق الجیشی و اقتصادی اش، همواره کانون رقابت های بی امان اقتصادی و سیاسی روسیه و انگلستان بوده است.

ایران همچون موضعی برای انجام تلاش های استیلاگرانه سرمایه داران انگلیسی در خاورزمین، مورد توجه انگلستان بوده است. قلمرو این کشور، به ویژه بخش جنوبی آن، همان حلقه مورد نیازی بود که آسیای صغیر را که زیر نفوذ انگلستان بود به هندوستان پیوند می داد.

در این دوران، تلاش در راه تبدیل این منطقه به موضعی پراهمیت برای مبارزه به خاطر تقسیم مجدد جهان، از ویژگی های محافل حاکمه بریتانیا و به ویژه، برای «دسته بندی خاورمیانه»^۲ آنان بوده است. به ویژه، لرد کرزن سرکرده دسته بندی خاورمیانه و نماینده تجاوزکارترین محافل بورژوازی انگلستان، بر اهمیت سیاسی ایران برای امپراتوری انگلستان تأکید و پیشنهاد می کرد سیستان بلوچستان و خلیج فارس به مستملکه

۱- و. ای. لنین: «درباره صلح جداگانه». مجموعه کامل آثار. ج. ۳۰، ص ۱۸۶.

۲- بنگرید: ب. ل. بندارفسکی: «سیاست انگلستان و مناسبات بین المللی در حوضه خلیج فارس» (پایان سده نوزده - آغاز سده بیست). مسکو. ۱۹۶۸، ص ۲۳، ۲۴.

امپراتوری بریتانیا تبدیل کردند که این، موقعیت بریتانیای کبیر را در خاورمیانه و هندوستان، بسیار تقویت می‌کرد. او به ایران، همچون سرچشمه مواد خام ارزان و بازار پرسود فروش اهمیتی بسیار می‌داد. «ایران، برای رشد فعالیت بازرگانی انگلستان و به کار انداختن سودمند سرمایه انگلیسی، میدان مناسبی است.»^۱ در سال‌های ۱۸۸۹-۱۸۹۰، کرزن در ایران به سفر پرداخت و کتاب «ایران و مسأله ایران»، ثمره این سفر بود. سیاست تجاوزکارانه‌ای که کرزن در این کتاب در مورد ایران اعلام کرده بود، برای فعالیت انگلیسی‌ها در این کشور، در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، راهنما بوده است.

مصلح دولت روسیه در خاورزمین، در این دوران به سوی کلی سیاست اقتصادی وابستگی داشت که ماهیتش همانا صنعتی شدن سرمایه‌داری و به یاری کشاندن گسترده سرمایه‌های بیگانه از حساب تشدید غارت توده‌های زحمتکش بوده است. در سیاست خارجی، این برنامه اقتصادی، در مبارزه برای بدست آوردن بازارهای فروش در گوشه و کنارهای خاوری امپراتوری روسیه جلوه گر بود.

روسیه، دیرتر از دیگر دولت‌های اروپایی در راه رشد سرمایه‌داری گام نهاد. اما، چنانکه لنین یادآور شده است: «پس از سال ۱۸۴۱ رشد سرمایه‌داری در روسیه، چنان شتابی گرفت که در چند دهه، آن دگرگونی که در برخی کشورهای اروپا، سده‌هایی را فراگرفته بود به انجام رسید».^۲ لنین، هنگام آوردن ویژگی‌های سیاست خارجی دولت تزاری نوشته است: «در روسیه، امپریالیسم سرمایه‌داری گونه نوین، در سیاست تزاریسم نسبت به ایران، منچوری و مغولستان، خود را یکسره نمایانید، اما در کل، برتری با امپریالیسم نظامی و فتودالی بوده است».^۳

۱. I. G. N. Curzon: Persia and the Persian Question. Vol. 2. L., 1892, P. 614.

۲. و. ای. لنین. «اصلاحات دهقانی». مجموعه کامل آثار. ج ۲۰. ص ۱۷۴.

۳. و. ای. لنین. «سوسیالیسم و جنگ». مجموعه کامل آثار. ج ۲۶. ص ۳۱۸.

ایران برای روسیه، اهمیتی بزرگ داشت. محافل حاکمه از آن بیم داشتند که ایران می‌تواند میدانی برای حمله به روسیه بشود. حکومت تزاری می‌کوشید سودمندترین موقعیت سیاسی و اقتصادی را در این کشور بدست آورد و در راه فرمانبردار ساختن آن، تلاش کند.

پایه پای مصالح سیاسی روسیه در ایران، منافع اقتصادی نیز به داشتن نقشی بیشتر آغاز کردند. در محافل حاکمه روسیه، مسأله‌های وابسته به برخورداری از بازار ایران بررسی می‌شد. الهام‌دهندگان سیاست روسیه در خاورزمین، چون آن. کوروپاتکین (وزیر جنگ) و س. یو. ویته (وزیر مالیه)، ذینفع بودن روسیه را در بازار ایران که با گذشت زمان بیشتر می‌گردید، ارزیابی می‌کردند. کوروپاتکین در یادداشت محرمانه خود به تزار، «پیرامون وظایف ما در ایران»، در سال ۱۸۹۷م. نوشته بود: «ما ناگزیر موظفیم از یاد نبریم که اگر امروز، ایران برای ما دارای اهمیت بزرگ سیاسی و اقتصادی نیست، اما برای فرزندان و نوادگان ما چنین اهمیتی به اندازه‌ای بسیار پدید خواهد آمد. امروزه، ما از نگاه فرهنگی چنانکه باید نیرومند نیستیم که حتی با پشتیبانی پرتوان حکومت بتوانیم بازارهای آذربایجان، تهران و حتی خراسان را یکسره در دست گیریم».^۱

روسیه، که در ایران با دولت امپریالیستی پیشرفته‌تری - انگلستان - روبه‌رو شده بود، ناچار گردید تازه‌ترین شیوه‌ها و متدهای ویژه امپریالیسم را به کار اندازد، یعنی از امتیازها، بانک‌ها و مؤسسه‌های صنعتی بهره گیرد و در راه صدور سرمایه و تصاحب بازار ایران مبارزه کند. در شرایط واپس‌ماندگی اقتصادی و صنعتی روسیه، پیروی از چنین سیاستی در ایران، بسیار دشوار بود. رخنه اقتصادی روسیه به ایران، در عمل، از حساب خزانه بود که امکانات آن نیز بسیار محدود بوده است. این نکته را سخنان کاکوتسف وزیر مالیه، در جلسه مشاوره ویژه، پیرامون

مسئله سیاست مالی - اقتصادی روسیه در ایران، به تاریخ ۷ ژوئن سال ۱۹۰۷ تأیید می‌کند. وی با بازکاوی سیاست روسیه در ایران یادآور شده بود که «باید به اندیشه بدست آوردن هر چه بیشتر امتیازهای ممکن در ایران، همچون وسیله مبارزه با مؤسسات بیگانه، با تردید نگریست. چنین امتیازهایی که به دست آورد نشان تنها برای آن است که نصیب دیگران نگردد، به سبب کمبود پول بی استفاده خواهد ماند.»^۱

در پایان دهه ششم و آغاز دهه هفتم، ابتکار اسارت اقتصادی ایران، در دست امپریالیسم انگلستان بود. امپریالیسم انگلستان به شیوه‌های نوین رخنه دست‌برد و کوشید تا امتیاز و انحصارهای گوناگونی به چنگ آورد و طرح‌های ساختمان راه‌های آهن و شوسه و جز اینها را پیشنهاد می‌کرد. همه اینها روسیه را نیز بر آن داشت که فعالیت خود را در ایران تشدید کند. حکومت روسیه که به سبب واپس ماندگی اقتصادیش نمی‌توانست با کشورهای رشد یافته‌تر - انگلستان، آلمان، ایالات متحده آمریکا و جز اینها -، در رشته ساختمان مؤسسه‌های صنعتی، راه‌های آهن و جز اینها رقابت کند، تلاش داشت که یا از ساختمان این مراکز در ایران پیشگیری کند و یا اگر این کار برایش میسر نمی‌گردید، می‌کوشید تا امتیازها و مزایای همانندی برای روسیه دست و پا کند.

در رقابت انگلستان و روسیه در واپسین ثلث سده نوزدهم، آغاز سده بیستم، می‌توان دو دوره را مشخص کرد. دوره نخست، از دهه هفتم سده نوزدهم تا سال ۱۹۰۵ است. بالاترین اوج مبارزه دو دولت که هر کدامشان می‌کوشیدند موقعیتی سودمندتر در ایران بدست آرند، از ویژگی‌های این دوره است. امتیازهای اساسی، در همین دوره، فراچنگ و کامیابی‌های بزرگ در بازرگانی بدست آمد. با آنکه مبارزه انگلستان و روسیه، در این سال‌ها با کامیابی گاه‌به‌گاه یکی از دوسو جریان داشت، روی هم رفته با

۱. رقابت انگلستان و روسیه در ایران، در سال‌های ۱۸۹۰-۱۹۰۶. «بایگانی سرخ»، ۱۹۳۲، شماره ۱ (۵۷)، ص ۵۳.

شکست روسیه به انجام رسید. چنانکه ای. آ. زینوویف - رئیس دپارتمان آسیایی - وظیفه‌های روسیه را در ایران نمایانده است: هدف اساسی دولت روسیه در دوره مورد بررسی، همانا تلاش در راه «نگاهداری تمامیت و حق حاکمیت قلمرو شاه بوده و بی آنکه برای خود، گسترش ارضی بخواهد و یا به برتری دولت ثالثی اجازه دهد و در راه وابسته ساختن رفته‌رفته ایران به نفوذ برتر خود کوشش می‌کند، اما در همین هنگام اصول خارجی استقلال کشور و نیز نظام درونی آن را برهم نمی‌زند».^۱ از این رو بود که حکومت روسیه، هیچ‌یک از پیشنهادهای انگلستان را برای مرزبندی منطقه‌های نفوذ در ایران - روسیه در شمال و انگلستان در جنوب - نمی‌پذیرفت.

در این سال‌ها، انگلستان به رغم واکنش سخت روسیه، در سیاست خود در ایران به کامیابی‌هایی بزرگ دست یافت. روسیه ناچار گردید که با فرمانروایی یک تنه انگلستان در ولایت‌های جنوبی ایران بسازد و منطقه نفوذ خود را به بخش‌های شمالی محدود کند. دولتی که نیرومندتر و از نگاه اقتصادی و سیاسی پیشرفته‌تر بود، در این رقابت پیروز شد. شکست روسیه در جنگ روس و ژاپن و از دست رفتن نفوذ پیشینش در بالکان، ضربتی سنگین بر اعتبار خارجی روسیه زد. انقلاب سال ۱۹۰۵ حکومت روسیه را ناتوان‌تر کرد.

در همین هنگام، تضادهای انگلیس و آلمان و روس و آلمان، شدتی بیشتر یافت. دروان تازه‌ای در مناسبات انگلیس و روس آغاز گردید و این، همانا تسلیم در برابر انگلستان و تقسیم «خرسندی‌آور» ایران به منطقه‌های نفوذ بود. سبب اساسی اینکه روسیه به توافق با انگلستان تن در داد، آن بود که پیروی از خط‌مشی کهنه در مرزهای آسیایی و ادامه مبارزه علیه انگلستان در همان شکل‌هایی که تا آن هنگام در مرزهای آسیایی و ادامه مبارزه علیه انگلستان در همان شکل‌هایی که تا آن هنگام

جریان داشت، در عمل ناممکن بوده است.^۱

سخنان و. ن. کاکوتسف وزیر مالیه، بسیار درخور نگرش است: «نمی‌توان واقعیات را از خویشتن پنهان داشت و باید این نکته بی‌چون و چرا را پذیرفت که موقعیت سیاسی روسیه فرو افتاده است و وابسته به آن برای ما ضروری است که دیدگاه‌های خود را نسبت به سیاست خاوری خود که در آن خطایی ریشه‌دار راه یافته بود و ما وسائلی را که برای هدف خویش در دست داشتیم، اندازه نگرفته بودیم، در کل دگرگون سازیم».^۲

حکومت انگلستان، بر دشواری‌های سیاست داخلی و خارجی روسیه، به خوبی آگاه بود و در بهره‌گیری از آن شتاب کرد. نیکسن، سفیر انگلستان در ایران، نوشته بود: «از هنگام جنگ با ژاپن، سیاست آسیایی روسیه، بنابر ضرورت دچار دگرگونی ژرفی گردیده است».^۳ این نوشته، با سخنان ایزولسکی وزیر امور خارجه روسیه همخوان است. «پس از جنگ بدبختی آور و تجدید قرارداد انگلستان و ژاپن، موقعیت روسیه چنان مست و آنچنان خطرناک شد که جز توافق بی‌میانجی با انگلستان کار دیگری نمی‌شد کرد».^۴ از این روزگار، در سیاست خارجی روسیه، دگرگونی پدید آمد. روسیه ناچار گردید که به توافق با انگلستان تن دردهد. امتیازهای تلگراف، یکی از نخستین حوزه‌های فعالیت سرمایه بیگانه در ایران بود.

انگلیسی‌ها که در داشتن ارتباطی استوار با هندوستان ذینفع بودند، سخت تلاش کردند که از هر راهی بشود، امتیاز تلگراف را به دست آرند. تاریخ دریافت این امتیازها، بسیار نمایانگر و خاص فعالیت دولت‌های امپریالیستی در این کشور و مبارزه آنها بر سر امتیازها و انحصارهاست.

۱. آ. ف. استالینسوا. پیرامون مسأله تضادهای امپریالیستی میان انگلستان و روسیه. هنگام امضای قرارداد سال ۱۹۰۷. «گزارش‌های علمی مدرسه عالی. علوم تاریخ». ۱۹۵۸ شماره ۴، ص ۱۴۶.

۲. رقابت انگلستان و روسیه در ایران در سال‌های ۱۸۹۰-۱۹۰۶، ص ۶۱.

۳. British Documents on the Origin of the War. Vol 4. L., 1929, No 271, p. 147

۴. بندارفسکی. «سیاست انگلستان و مناسبات بین‌المللی در حوضه خلیج فارس»، ص ۴۵۵.

سرمایه‌داران انگلیسی بارها کوشیدند تا اجازهٔ ساختمان تلگراف را از شاه بگیرند، اما پیوسته به آنها پاسخ رد داده می‌شد.

سود اختراعی چون تلگراف مورد توجه شاه نبود، اما «یک نکته را او به خوبی درک می‌کرد و آن پولی بود که به پندار او در اروپا بسیار فراوان بود و او هیچ‌گاه، آن اندازه‌ای که می‌خواست نداشت».^۱

از این‌رو، انگلیسی‌ها برای تسریع در دریافت امتیاز به شیوهٔ کهن و آزمودهٔ خود دست بردند و آن، همانا تطمیع افراد بانفوذ و فشار سیاسی بر حکومت ایران بود.

آنها مخبرالدوله وزیر فوائد عامه، معادن و تلگراف را با پول خریدند و به اعتراف خودشان، وی در دوران امضای قرارداد تلگراف، خدمات شایانی به حکومت بریتانیا کرد. صفوی می‌نویسد که امتیاز تلگراف را انگلیسی‌ها در پی فشار و تحریکاتی دراز، به راستی که از حکومت ایران قاپیدند.^۲

موافقت‌نامه‌های امتیازهای تلگراف در سال‌های ۱۸۶۲، ۱۸۶۵ و ۱۸۷۲ امضا شدند. شعبهٔ انگلیسی تلگراف هند - اروپا، امتیاز ساختمان و بهره‌برداری از خط تلگراف خانقین - تهران - بوشهر را بدست آورد. این خط، در بوشهر به خط زیرآبی جاسک - مسقط - کراچی می‌پیوست. «کمپانی تلگراف هند - اروپا»، خط تلگرافی که لندن را از راه برلن، ورشو، ادسا، کرچ، تفلیس، جلفا، تبریز، قزوین، تهران، اصفهان کراچی به کلکته پیوست می‌داد ساخت. حکومت ایران، طبق معاهدهٔ سال ۱۹۰۱ تعهد کرده بود که از حساب وام انگلستان، خط تهران - بوشهر و نیز خطی به بلوچستان از راه یزد و کرمان بکشد.

ادارهٔ تلگراف، یکسره با کمپانی هند - اروپا بود. یک سوم درآمد از

1- F. Kazemzadeh. Russia and Britain in Persian.- 1864-1914. Haven-London, 1968, P. 100-101.

۲- ر. صفوی. «ایران اقتصادی». تهران، ۱۳۰۹، ص ۱۴۴.

بهره‌برداری خطی که از ایران می‌گذشت، به حکومت ایران داده می‌شد و برای مخابره تلگراف‌های این حکومت نیز بهایی ارزاتر گرفته می‌شد. سرمایه‌داران روسیه نیز در پی انگلیسی‌ها، امتیاز ساختمان خط تلگراف را در شمال ایران، میان شهرهای استرآباد و قیشلار بدست آوردند. این خطی بود نه چندان بزرگ و تنها از ولایت‌های شمال هم نمی‌گذشت. حکومت ایران، گذشته از خط‌های جزیی، از ۹ خط اساسی، تنها دو خط تلگراف را اداره می‌کرد. از دو خط دیگر، روس‌ها بهره‌برداری می‌کردند و دیگرش در دست انگلیسی‌ها بود.^۱ تا سال ۱۹۲۰، درازای همه خط‌های تلگراف در ایران، به ۵۶۷۶ کیلومتر رسیده بود.^۲

تلگراف ایران، یک مؤسسه بزرگ انگلیسی در ایران بود که به کار در بند کشیدن کشور یاری کرد.^۳ روزنامه روسی «نوویه ورمیا» (روزگار نو) نوشته بود: «تلگراف ایران که مأموران انگلیسی در آن کار می‌کنند و پاسداران ایرانی که از انگلستان حقوق می‌گیرند از آن نگهداری می‌کنند، وسیله‌ای است نیرومند برای تحکیم نفوذ بریتانیا در ایران».^۴ تلگراف، در نوبت نخست، برای تأمین ارتباط انگلستان با هندوستان بود و اغلب به نیازهای ایران به هیچ روی توجهی نمی‌شد.

خط‌های تلگراف، به اندازه‌ای بسیار، از حساب ایران هم ساخته می‌شد و در سال ۱۸۶۹، ایران در وابستگی به ساختمان خط‌های تلگراف، نزدیک به ۴۷ هزار پوند استرلینگ به انگلستان بدهکار شد که بازپرداخت آن، بیست سال به درازا کشید. تلگراف مهم‌ترین کانون‌های

۱- و. س. گلوخودد. «مسائل رشد اقتصادی ایران» (سال‌های دهه ۲۰-۳۰)، مسکو، ۱۹۶۸، ص ۱۳-۱۴.

۲- آ. پاپف. «رقابت انگلستان و روسیه در راه‌های ایران». «نووی و استوک». ۱۹۲۶، ش ۱۲، ص ۹۴.

۳- م. س. ابوانف. «انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران». مسکو، ۱۹۵۷، ص ۸۹.

۴- «نوویه ورمیا»، ۱۹۰۲، ش ۹۳۶۲. نیز بنگرید: بایگانی خاورد، ایران، ف. «خوان ایران». پرونده ۴۶۹۳. ورق ۲.

اداری و اقتصادی کشور چون تبریز، تهران، اصفهان و غیره را به یکدیگر پیوند داد. انگلیسی‌ها در کنار همه خط‌ها، ایستگاه‌هایی ساختند که دفتر تلگراف نامیده می‌شد. در این «دفترها» اسلحه هم بود و اغلب افسران ارتش انگلیس - هند، در آنجا همچون تلگراف‌فیس، مکانیک و کارشناسانی دیگر کار می‌کردند. آنها به زندگی بازرگانی کشور توجه داشتند و شرکت‌های انگلیسی را از تقاضا بر کالاهای گوناگون و نرخ‌های بازار آگاه می‌کردند. حکومت ایران حتی یک گام هم که عمال انگلستان بر آن گاه نباشند نمی‌توانست بردارد. اغلب، حکومت انگلستان پیش از حکومت ایران بر رخدادهای و دگرگونی‌های مناطق ایران آگاه می‌شد. تلگراف، گذشته از امتیازهای سیاسی، سود معین مالی هم برای انگلیسی‌ها داشت.

میان روسیه و انگلستان از آغاز سال‌های دهه هفتم، بر سر امتیاز ساختمان راه‌های شوسه و آهن، مبارزه تشدید گردید. ساختمان این راه‌ها با مسأله‌های سیاست داخلی و خارجی دولت ارتباطی نزدیک داشت و نیز دارای اهمیت اقتصادی و سوق‌الجیشی بود. ایران، در شرایط رشد مناسبات کالایی - پولی در کشور، بیش از هر زمان دیگر، به بهبود حال و روز اقتصادی و گسترش بازرگانی، به ساختمان راه آهن و بازسازی راه‌هایی که داشت، نیازمند بود. ایران، در اثر نداشتن صنایع و کادربهای آماده، یکسره به کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری وابسته بود. محسن خان معین‌الملک - نماینده ایران در لندن - برای ساختمان راه‌های آهن در ایران، با رهبران شرکت‌های صنعتی به مذاکره پرداخت. چند طرح ساختمان راه آهن، به حکومت ایران پیشنهاد شد.^۱

اما، اینها در اساس، مؤسسه‌هایی اسمی بودند و مبتکرانشان بی آنکه پولی بسنده در اختیار داشته باشند، به این کار پرداخته بودند.

هنگامی که یولیوس روتر سرمایه‌دار پرآوازه^۱ و بنیادگذار خبرگزاری تلگرافی روتر، در صحنه پدیدار گردید، برای نخستین بار مسأله ساختمان راه‌های آهن در ایران جدی شد. روتر، در آغاز با محسن خان معین‌الملک، درباره امتیاز راه آهن به مذاکره پرداخت، به او و برادرش وعده حمایت و نیز «بیست هزار پوند استرلینگ رشوه داد».^۲

۱. کت - کارمند شرکت روتر - با طرح شرایط امتیاز روانه تهران گردید. او مأموریت داشت تا با حکومت ایران مذاکره کند و این مذاکرات یک ماه به درازا کشید. ناصرالدین شاه متن قرارداد امتیاز را برای مأموران عالی رتبه فرستاد تا درباره آن نظر بدهند. اما، نظر آنها با رشوه‌ای که ا.کت به آنها داده بود، بی بررسی متن قرارداد، پیشاپیش، روشن بود. گذشته از هدایای ناقابل به ناصرالدین شاه، یک میلیون فرانک هم، به سه وزیر - هر یک ۵۰۰ هزار فرانک - و به سه تن از بزرگان - هر یک یکصد هزار فرانک - تقدیم شد.^۳

شروط امتیاز، حتی از جسورانه‌ترین چشم‌داشت‌های روتر هم برتری یافت. روز ۲۵ ژوئیه سال ۱۸۷۲، قرارداد امتیاز، برای هفتاد سال به امضا رسید. گذشته از ساختمان راه آهن سرتاسری ایران - از دریای خزر تا خلیج فارس - اجازه داده شد که شاخه‌هایی هم برای پیوست دادن راه به شهرهای گوناگون و ولایت‌های کشور و یا پیوست دادن به راه‌های آهن دولت‌های دیگر ساخته شود. به روتر اجازه داده شد که در همه ایران راه‌های شوسه بسازد.

حق بهره‌برداری از کانی‌های ذغال سنگ، آهن، مس، سرب، نفت و

۱. یولیوس روتر در آلمان زاده شد و در همانجا نیز در دادوستد کامیاب گردیده بود. سپس او شرکت خود را در لندن تأسیس کرد و به فعالیتی در آنجا ادامه داد. در سال ۱۸۵۷ به تابعیت انگلستان درآمد. در سال ۱۸۷۱، لقب بارون را برای خودش خرید. بنگرید:

(F. Kezvezadeh. *Russia and Britain in Persia. 1864-1614*, P.103)

۲. ابراهیم تیموری. «عصر بی‌خبری و امتیازات در ایران». تهران، ۱۳۳۲. ص ۱۰۷.

۳. م. پاولوویچ. «امپریالیسم و سیاست جهانی دهه‌های پسین». مجموعه آثار، ج ۲، لنینگراد، ۱۹۲۵. ص ۱۱۹.

دیگر ثروت‌های طبیعی کشور، و نیز حق بهره‌گیری از جنگل‌های دولتی، ساختمان تأسیسات آبیاری و فروش آب به مصرف‌کنندگان، به رویترواگذار گردید. رویترومی‌توانست برای تنظیم جریان آب رودخانه‌ها، ساختمان سدها، چاه‌های آرتزین و کانال‌های آبیاری کارهایی انجام دهد. به دارنده امتیاز اجازه داده شد که بانک تأسیس کند، کارخانه‌های گاز و دیگر کارخانه‌ها و آسیاب بسازد و پایتخت - تهران - را آباد کند. رویترو، راه‌ها، پست و تلگراف را یکسره در اختیار گرفت. اداره گمرک برای بیست سال، در ازای پرداخت ۲۰ هزار پوند استرلینگ به وی واگذار گردید. حکومت ایران متعهد شد که ۵٪ درآمد وام و ۲٪ بازپرداخت آن را تضمین کند.

همه این حقوق و امتیازات، بی‌آنکه عوارضی از رویتروگرفته شود، به وی واگذار گردید و در نخستین پنج سال می‌بایست ۱۵٪ درآمد به حکومت ایران پرداخت شود. پس از آن، حکومت ایران می‌بایست ۲۰٪ درآمد راه‌آهن، ۱۵٪ درآمد مؤسسات دیگر و ۶۰٪ درآمد ادارات گمرک را دریافت کند. حکومت ایران تعهد کرد که همه جانبه برای عملی ساختن امتیازهای دریافت شده، یاری کند.^۱

امتیازهای رویترو، حتی به اعتراف لرد کرزن نیز «واقعیت بی‌همتا و شگفتی برانگیز فروختن همه دارایی دولت به بیگانگان بوده است».^۲ رویترو، برای عملی ساختن امتیازها، «مؤسسه بررسی‌های مقدماتی» را با سرمایه ۱۵۰ میلیون فرانک تأسیس کرد. ارزش همه ساختمان‌های راه‌آهن سرتاسری ایران ۴۰۰ میلیون فرانک برآورده شد.^۳ قراردادهای امتیازها، مایه اعتراض سخت حکومت تزاری گردید.

۱- درباره شروط امتیازها، بنگرید: دانش‌پور، «بانک شاهنشاهی و امتیاز»، تهران، ۱۹۴۷، ص

۹؛ بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۲۹۹۳، ورق‌های ۲۳-۲۴.

2- G. H. curzon. Persia and the Persian Quesntion. Vol. 2. p. 914.

۳- پاولوویچ، «امپریالیسم و مبارزه بر سر راه‌های بزرگ آهن و دریایی آینده»، مسکو، ۱۹۱۹، ص ۱۱۹.

پیام‌های آلکساندر دوم [تزار روسیه]، وزیر امور خارجه روسیه و نیز فرستاده‌ای با خواست تحکم‌آمیز لغو امتیازها، به تهران گسیل گردید. هنگام سفر ناصرالدین شاه در پاییز سال ۱۸۷۳ به پترزبورگ، مسأله لغو امتیازهای روتر در عمل بازگشوده شد.

عملی ساختن امتیازها، خواهان سرمایه‌هایی بودن کلان که روتر نمی‌توانست خودش آن را تأمین کند. اوراق قرضه‌ای هم که او در انگلستان منتشر کرد کامیاب نبود. در نتیجه، روتر نتوانست پس از پایان مهلت پانزده ماهه‌ای که از شروط امتیاز بود، در ایران به کار آغاز کند. همین نکته بود که سبب ظاهری برهم خوردن امتیازها شد.

روز ۵ دسامبر سال ۱۸۷۳، ناصرالدین شاه قرارداد امتیازها را باطل کرد.^۱ حکومت تزاری بر آن شد که ابتکار ساختمان راه‌های آهن را در ایران، خود به دست گیرد. در آغاز، روسیه از طرح امتیاز سرتیپ فالکینگاگن - مهندس روس که راه گرجستان را ساخته بود - پشتیبانی کرد. فالکینگاگن در یادداشت خود به گورباچوف - وزیر امور خارجه روسیه - به تاریخ ۱۴ مه سال ۱۸۷۳ پیشنهاد کرده بود «بی‌درنگ، امتیاز ساختمان راه‌آهن را از یکی از نقاط مرزی ما تا شهر تبریز، از حکومت ایران برای کمپانی روسی بگیرد».^۲

پس از یک مبارزه دراز دیپلماتیک، سرانجام، شاه در ماه دسامبر سال ۱۸۷۴، بر این امتیاز صحه گذاشت. اینجا هم، کار بی‌رشوه و فشار بر حکومت ایران انجام نیافت. چنانچه، به حسین خان وزیر امور خارجه ایران ۵۰ هزار روبل رشوه دادند.

واگذاری امتیاز امضا شد، اما روسیه برای ساختمان راه پول در بساط

۱- روزنامه «ایران» در این باره نوشته بود: «امتیازی که به بارون یو. روتر برای ساختمان راه‌آهن از رشت تا بو شهر داده شده بود، برهم می‌خورد. سبب این برهم خوردن آن است که مهلت آغاز کار به سر رسیده بود» («ایران»)، ۱۰ دسامبر سال ۱۸۷۳. بنگرید: بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۲۹۹۵، ورق ۲.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۲۹۹۵، ورق ۲.

نداشت. افزوده بر این، دشواری‌های سیاست خارجی چون جنگ روسیه و ترکیه، خواهان مبالغی بود کلان و امتیاز به دست فراموشی سپرده شد. اما، تلاش برای دریافت امتیاز ساختمان راه‌های آهن در ایران، به همین جا به پایان نرسید. کشورهای تازه‌ای به مبارزه در راه بدست آوردن امتیازها پیوستند. در سال ۱۸۷۵، پره‌سل مهندس اتریشی برای دریافت اجازه ساختمان راه ترانزیت از تفلیس به بندرعباس، تلاش کرده بود.

در سال ۱۸۷۸، نیز مؤسسه بانکی آله‌نونای فرانسوی بی‌آنکه نتیجه‌ای بگیرد کوشید تا امتیاز از ساختمان راه آهن انزلی - تهران را به دست آرد. در سال ۱۸۸۳، امتیاز ساختمان راه آهن از انزلی تا خلیج فارس، به بوآتال مهندس بلژیکی داده شد. وی بی‌آنکه موفقیتی بدست آرد، کوشید در اروپا که در آنجا پس از بسته شدن راه قفقاز از سوی حکومت تزاری به روی ترانزیت بیگانگان به ایران، توجهی به راه آهن ایران نداشتند پولی دست‌وپا کند.

از پایان سده نوزدهم، تشدید فعالیت نمایندگان امریکا را می‌بینیم. در سال ۱۸۸۳، بنجامین نماینده دیپلماتیک امریکا، برای نخستین بار به ایران گسیل گردید و وی به تلاشی خروشان دست زد تا زمینه را برای رخنه سرمایه امریکایی به ایران آماده سازد.^۱ چون شاه می‌خواست دولت ثالثی را در برابر نفوذ انگلستان و روسیه قرار دهد، از وی استقبال شایانی شد. در سال ۱۸۸۶، ف. وینستون نماینده تازه امریکا در ایران، امتیاز ساختمان راه آهنی را که یحیی خان مشیرالدوله از شاه گرفته بود، به پنجاه هزار روبل از وی خرید.^۲ سفیران روسیه (ملنیکف) و انگلستان (نیکلسن) در تهران، علیه رخنه سرمایه امریکایی به ایران، سخت تلاش کردند. «نیکلسن که به شاه خبر داده بود واگذاری امتیاز به امریکایی‌ها مایه ناخرسندی بزرگی

۱- ز. ز. عبدالله‌یف. «آغاز استیلای ایالات متحده آمریکا بر ایران». مسکو، ۱۹۶۳، ص ۸۱۱.

۲- یحیی خان. برادر کوچک میرزا حسین خان، شوهر خواهر ناصرالدین شاه بود، که پس از مرگ برادر، لقب او را هم به میراث برد. بنگرید: صفایی. نامه‌های تاریخی. تهران، ۱۹۶۹، ص ۸۳، ۱۰.

در لندن می‌گردد، طرح وینستون را به خاک سپرد.^۱ پس از آن بود که وینستون بر آن شد تا برای ساختمان مشترک راه، با حکومت روسیه به توافق برسد. وی راهی پترزبورگ شد و در آنجا ن. ک. گیرس به او گفت که نه تنها چنین توافقی امکان ندارد، بل همچنین یادآور شد که روسیه مخالف آن است که راه‌های ایران در دست بیگانگان باشد.^۲

در سال ۱۸۸۸، ا. س. پرات، از هواداران سیاست فعال، به مقام نمایندگی دیپلماتیک ایالت متحده آمریکا در ایران گماشته شد. او با خواستن توضیح رسمی از صدراعظم، درباره امکان سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در این کشور، تلاش خود را آغاز کرد. او در این باره پرسیده بود: «آیا امریکایی‌ها می‌توانند به انجام بلامانع تدبیرهای گوناگون در ایران، امیدوار باشند یا نه؟»^۳ پرات که می‌کوشید بر مناسبات آمریکا و ایران استواری بخشد، به حکومت شاه پیشنهاد کرد که نماینده‌ای برای ایران در واشنگتن برگزیند. شاه که بیم داشت فرستادن نماینده به آمریکا هزینه بزرگی دربرداشته باشد، این پیشنهاد را نپذیرفت. اما پرات همچنان پافشاری می‌کرد و دلیل می‌آورد که هیچ‌یک از سرمایه‌داران امریکایی برای سرمایه‌گذاری در کشوری که در آمریکا نماینده نداشته باشد، مصمم نخواهد شد.^۴ در فوریه سال ۱۸۸۸، شاه امتیاز حفر چاه‌های آرتزین و بهره‌برداری از کانی‌ها را برای مدت ۲۵ سال به دکتر تورنس - عضو هیأت روحانی آمریکا - واگذار کرد.^۵ پیرو قرارداد، حق حفر چاه‌ها و بهره‌برداری از کانی‌هایی که هنگام کندن چاه‌ها یافت می‌گردد و ساختمان کارگاه‌های ماشینی پنبه پاک‌کنی، به یاری دستگاه‌هایی که با آب به حرکت درمی‌آیند، به دارنده امتیاز واگذار گردید.

1- F. Kazemzadeh. *Russia and Britain in Persia. 1864-1914*, P. 185.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۲۹۸۴، ورق ۱۸۵.

۳- همانجا، پرونده ۴۰۱۵، ورق ۱۰.

۴- بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، پرونده ۱۸۱۳، ورق ۷۴.

۵- همانجا.

اگر این امتیاز عملی می‌شد، سرمایه‌داران امریکایی از حقوقی بزرگی برخوردار می‌گردیدند و رخنه آنها به ایران آسان می‌شد. اما، اوضاع سیاسی برای انجام آن مناسب نبود. انگلستان و روسیه، سخت با امریکایی‌ها مخالفت کردند. هر چند، امتیاز به گونه‌ای رسمی لغو نشد، اما عملی گردیدن آن بی‌تمایل این دو دولت ناممکن بود.

بدین‌سان، تلاش حکومت ایران برای استقرار مناسباتی استوارتر با ایالات متحده آمریکا و بهره‌گیری از این دولت علیه انگلستان و روسیه شکست خورد. اما، مبارزه برای دریافت امتیاز راه‌آهن در ایران، همچنان ادامه داشت.

روز ۲ ژوئیه سال ۱۸۸۷، فون در ویز - تبعه روسیه - طرح ساختمان راه‌آهن را از انزلی تا خلیج فارس با سرمایه شخصی خود و بی‌هیچ‌گونه مساعدت و تضمین حکومت روسیه در میان نهاد، اما او نیز از پشتیبانی حکومتش برخوردار نشد.^۱

اُسیف - نماینده سرمایه‌داران مسکو - و ن. آ. خمیاکف، بارون پ. ل. کورف و ن. ای. ترتیاکف - کارفرمایان روس - نیز برای دریافت امتیاز راه‌سازی در ایران تلاش کردند، اما پیشنهاد آنها هم موفق نبود.^۲ سبب همه این ناکامی‌ها آن بود که حکومت روسیه، به هیچ روی نمی‌خواست که در ایران راه‌آهن بسازد و با هر وسیله‌ای مانع انجام طرح‌ها می‌شد.

در محافل حاکمه، از این نقطه نظر رسمی پیروی می‌گردید که روسیه با نیازی که خودش به رشد اقتصادی داشت، نمی‌بایست مبالغه کلان در ایران سرمایه‌گذاری کند. در سال ۱۸۸۷، حکومت شاه، به رغم مصالح رشد اقتصادی کشور، در زیر فشار دیپلماسی روسیه کتباً تعهد کرد که بی‌مشاوره مقدماتی با حکومت روسیه به ساختمان راه‌های آهن و راه‌های

۱- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۳۷۸۲، ورق ۷.

۲- همانجا، پرونده ۲۹۹۲، ورق‌های ۳-۴.

آبی اجازه ندهد.^۱ اما، شاه از این تعهد تخلف کرد و به همه کشتی‌های ییگانه اجازه کشتیرانی در رودخانه کارون را داد. بدین مناسبت، حکومت روسیه خواهان قراردادی تازه شد.

در سال ۱۸۹۰، قرارداد روسیه و ایران درباره عدم ساختمان راه آهن در ایران، برای مدت ده سال، رسماً به امضاء رسید. چنانکه مؤلفان ایرانی یادآور می‌شوند، برای امضای این قرارداد از تهدید نظامی و فشار سیاسی بر حکومت ایران کار گرفته شد.^۲ انگلستان از این قرارداد پشتیبانی کرد. سرمایه‌داران انگلیسی در ساختمان راه آهن در ایران، به منظور اسارت اقتصادی و سیاسی این کشور ذینفع بودند، اما برای آنان این نکته بسیار اهمیت داشت که هیچ راه آهنی به سوی هند نرود که بتواند به هنگام جنگ بدست روسیه و یا دولتی دیگر بیفتد. هنگامی که مسئله ساختمان راه آهن سرتاسری ایران (امتیاز رویتز) مطرح گردید، از این طرح در مجلس عوام انگلستان استقبال نشد. در آنجا، تنها از امکان ساختمان راه‌های نه چندان بزرگ آهن پشتیبانی کردند. از این‌رو، لندن با قرارداد روسیه و ایران مخالفتی نکرد. د. ولف سفیر انگلستان در تهران، به نوبه خود از شاه وعده‌ای کتبی گرفت که «حکومت انگلستان برای گرفتن امتیاز کشیدن راه آهن از جنوب به تهران مقدم است و اگر امتیاز ساختمان راه آهن در شمال به کسی داده شود، می‌بایست چنین امتیازی هم در جنوب به کمپانی انگلیسی واگذار گردد. بی‌مشورت با انگلستان، امتیاز راه‌های جنوب به کسی واگذار نخواهد شد».^۳

قرار و مدار برای نساختن راه‌های آهن، نمونه روشن سیاست دولت‌های امپریالیستی در ایران بود که به زیان رشد اقتصادی کشور، تنها منافع خویش را در نظر داشتند. نبودن راه‌های آهن، رشد اقتصادی ایران

۱- بایگانی خاور. ایران، ف. «خوان ایران» پرونده ۲۹۹۰، ورق ۱۸۸.

۲- بنگرید. ا. صفایی. «اسناد سیاسی». تهران، ۱۹۶۷، صص ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹.

۳- بایگانی خاور. ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۲۹۹۰، ورق ۱۸۸.

را بازمی‌داشت. پیامدهای منفی این زدوبند استعماری روسیه و انگلستان، چند دهه دیگر نیز بر رشد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران تأثیر داشت. در واقع، ساختمان راه‌های آهن در ایران، برای سی سال باز داشته شد. حکومت شاه، در این مسأله که برای سرنوشت کشور اهمیتی بزرگ داشت، از دست دادن کامل استقلال خود را نمایش داد.

در ایران، با ناخشنودی به این قرارداد می‌نگریستند. جمال‌زاده - مؤلف ایرانی - یادآور شده است که این قرارداد برای رشد بازرگانی، صنایع و پیشه‌وری، هلاکت‌بار بوده است.^۱

ن. کدی می‌نویسد: «رقابت انگلستان و روسیه مانع از امروزی شدن ایران بود و منع ساختمان راه‌های آهن در ایران، یکی از سبب‌های آن بوده است.»^۲

سخنان ناصرالدین شاه نیز گواه زبونی ایران در برابر سیمای دولت‌های امپریالیستی و گواه رام شدن کامل آن، به نفوذ آنهاست. شاه، در پیام خود به وزیرمختار روسیه در ایران، به تاریخ ۲۰ اکتبر سال ۱۸۸۸ نوشته بود: «چرا ما نباید برای بی‌نیاز شدن از کالاهای خارجی راه بسازیم و کارخانه باز کنیم؟ اگر ما به ساختمان راه آغاز می‌کردیم، آنگاه قحطی و گرانی هر دو سه سال یکبار، در تهران و دیگر شهرها رخ نمی‌نمود و بسیاری‌ها نجات می‌یافتند... هیچ دولتی دچار حال و روزی نیست که ایران گرفتار آن شده است. هر تدبیری که ما در جنوب، برای رفاه و آبادانی آن خطه گرفته‌ایم، چون ساختمان راه، مایه اعتراض حکومت روسیه شده است. هنگامی هم که ما به ساختمان راه در بخش‌های شمال، باختر و خاور کشور دست می‌بریم، انگلیسی‌ها می‌گویند که این کار برای مصالح روسیه است. ما خواهان کشیدن راه‌ها، ساختمان کارخانه‌ها و

۱. م. جمال‌زاده، «گنج شایگان و آرزوی اقتصادی ایران». ب. «۱۳۳۵»، ص ۷۳.

2- N. keddie. The Roots of the Ulama's Power in Modern Iran - "Studia Islamica". L. vol, 20 1969 p. 23.

تلاش برای پیشرفت و رفاه خود و رعایای خویش هستیم. حکومت‌های روسیه و انگلستان چه حقی برای این سخنان و این بازخواست‌ها دارند؟»^۱

دریافت امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون، برای تحکیم موقعیت انگلستان در ایران، نقشی پراهمیت داشت.^۲ این، راهی مناسب به سوی مناطق جنوب خاوری و مرکزی ایران باز کرد و به اسارت آن نواحی بدست سرمایه‌داران انگلیسی یاری رسانید.

به‌ویژه، در سال‌های پس از آن، هنگامی که انگلستان با فعالیتی بیشتر، آغاز به رخنه در نواحی جنوبی ایران کرد و در آنجا موقعیت برتر را به دست آورد، اهمیت سیاسی امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون روشن‌تر گردید. در انتشارات ایران، گرایش بوده است که ارزیابی درستی از این امتیاز نشود.^۳ در مطبوعات انگلستان، در آغاز، به این امتیاز چون پیروزی بزرگ دیپلماسی انگلستان می‌نگریستند. سپس، گرایش به کاهش دادن اهمیت آن پدید آمد و امروز، این امتیاز، همچون یکی از پراهمیت‌ترین امتیازهای امپریالیسم انگلستان در ایران ارزیابی می‌شود.^۴ اما، در واقع، دشوار بتوان اهمیت این امتیاز را برای تحکیم مواضع اقتصادی و سیاسی انگلستان در ایران، به درستی ارزیابی کرد.

کشتیرانی در رودخانه کارون به ظاهر، به روی همه کشتی‌های بیگانه باز شده بود، اما در عمل تنها انگلستان بود که می‌توانست از آن بهره گیرد. بنابر نوشته صفایی: «چون در اساس، بازرگانی جنوب با انگلستان بود، برای همین هم در این امتیاز ذینفع بوده است، اما روسیه که نمی‌توانست

۱- بایگانی خاور. ایران، ف. «مأموریت در ایران»، پرونده ۱۸۱۳، ورق‌های ۶۸۶۹.

۲- بنگرید: ل. م. کولاگینا. امتیاز انگلیس‌ها برای کشتیرانی در رودخانه کارون (پایان سده نوزدهم). - «ایران»، مسکو، ۱۹۷۱.

۳- بنگرید: محمود محمود. «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی»، ج ۵. تهران، ۱۳۳۱، ص ۳۳-۳۴.

4- N. Keddie. Religion and Rebellion in Iran, L., 1966 p 9,22.

از این تصمیم که برای انگلستان سودی بسیار داشت بهره گیرد، جنجال سیاسی برانگیخت و حتی به تهدید نظامی دست برد، تا اینکه موفق به کسب اجازه آمدورفت کشتی‌هایش در ناحیه بندر انزلی شد.^۱

حکومت انگلستان، پس از دریافت اجازه کشتیرانی در رودخانه کارون، بی‌درنگ به بررسی و شناسایی کارون پرداخت. روز ۱۳ فوریه سال ۱۸۸۹، برای جلب توجه بیشتر سرمایه‌داران انگلیسی، کنفرانس اتاق بازرگانی لندن تشکیل گردید. ژنرال اسمیت سرپرست پیشین عمال انگلیسی در ایران، درباره «دورنمای رشد بازرگانی بریتانیا در ایران، در پی گشوده شدن کشتیرانی در رودخانه کارون»، سخنرانی کرد. نتیجه‌گیری کلی اسمیت چنین بود «که کارون، در صورتی که کشتیرانی در آن به درستی سروسامان یابد، بازرگانی خارجی (انگلستان) را در ایران، بسیار توان بخشیده و می‌توان برای هندوستان صادراتی ارزان و مناسب، که بسیار مورد نیاز هند است داشته باشد».^۲

شرکت بازرگانی انگلیسی «لینچ» از حکومت انگلستان برای کشتیرانی در رودخانه کارون مساعده بزرگی دریافت کرد و می‌بایست اگر محموله هم نباشد، کشتی‌هایش در آنجا حرکت کنند.^۳

شرکت «لینچ» که می‌کوشید به رغم چارچوب مقررات حکومت ایران، در بخش‌های علیای رودخانه کارون جای پای خود را محکم کند، یک سال سخت تلاش کرد و سرانجام موفق گردید، که شاه یک کشتی را برای کشتیرانی در بخش علیای کارون، چون هدیه بپذیرد. در این میان، «لینچ»، با دست‌گشادگی که برای شرکتی خصوصی بیگانه است، هزینه پرداخت حقوق ناخدا، مکانیک و بخشی از سرنشینان این کشتی را به

۱- ا. صفایی. «اسناد سیاسی». تهران، ۱۹۶۷، ص ۱۱۶. (مترجم، چون دسترسی به اصل کتاب نداشت، اقتباس مؤلف را دوباره از روسی به فارسی گردانیده است. س. ا.)

2- "The Chamber of Commerce Journal" Vol. 8N. 85 1886p. 52-55.

۳- این همان شرکت انگلیسی بود که از راه دجله و فرات، بازرگانی مبحمره و بوشهر را در دست داشت (بنگرید: ا. صفایی. «اسناد سیاسی»، ص. ۱۴۶).

گردن گرفت.^۱

در سال‌های ۱۸۸۹-۱۸۹۰، در کنار رودخانه کارون سرویس خدمات تلگرافی انگلستان پدید آمد.^۲ سرهنگ رس - کنسول انگلستان در بوشهر - یادآور شد که «هدف آینده، در تاریخ مسأله کارون آن است که کوتاه‌ترین راه برای ترانزیت از دریا به بخش‌های مرکزی و شمالی ایران بدست آید و راه برای بازرگانی بخش‌هایی که غله تولید می‌کنند باز شود».^۳

در سال ۱۸۸۹، انگلیسی‌ها برای اجرای این برنامه، امتیاز ساختمان راه شوسه تهران - قم - سلطان‌آباد - بروجرد - شوشتر را بدست آوردند. این امتیاز، از آن وزیر پیشین امور خارجه - حسین خان مشیرالدوله - بود و وی آن را با دریافت ۱۵ هزار پوند استرلینگ به کارفرمایی به نام لینچ واگذار کرد. این راه، تنها تا سلطان‌آباد کشیده شده و سپس می‌بایست از بخش‌هایی می‌گذشت که باشندگانش قبایل جنگجوی لر بودند. همه تلاش‌های انگلیسی‌ها برای توافق با سران قبایل بی نتیجه ماند.^۴ راه اهواز به اصفهان که می‌بایست از قشلاق‌های بختیاری‌ها می‌گذشت، راهی بسیار پراهمیت بود. در سال ۱۸۹۷، شرکت «لینچ» به دریافت امتیاز ساختمان راه عرابه‌رو در این منطقه موفق گردید. انگلیسی‌ها به یاری پرداخت رشوه‌هایی کلان، توانستند خان‌های بختیاری را به سوی خود بکشانند. راهی که از قشلاق‌های بختیاری‌ها می‌گذشت، مناسبترین و کوتاه‌ترین راهی بود که خلیج فارس را به اصفهان پیوند می‌داد. راه تازه، از نگاه سیاسی و بازرگانی، اهمیتی بزرگ یافت و از اهمیت راه‌های ترانزیتی مستی بصره - بغداد - کرمانشاه و بوشهر - اصفهان، بارها کاست. بصره و

۱- بایگان خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، پرونده ۱۸۹۰، ورق ۱۹۰.

2- T.E. Gordon. Persia. Report by Major-General T.E. Gordon on Journey from Tehran. L. 1896 No 207, p. 11.

۳- بایگانی خاور، ف. «مأموریت در ایران»، پرونده ۱۸۹۰، ورق ۶۸.

۴- همانجا.

بغداد می‌بایست به ناچار، بخشی از درآمد خود را به سود بندر محمره که محل انبار کالاهایی گردید که به اصفهان فرستاده می‌شد از دست بدهند. باز شدن راه تازه، کار به اسارت اقتصادی کشیدن منطقه را برای انگلیسی‌ها آسان‌تر کرد. گذشته از این، راه تازه به گسترش نفوذ انگلستان بر قبایل بختیاری که در آن نواحی می‌زیستند یاری کرد. انگلیسی‌ها موفق گردیدند که با رشوه‌هایی کلان و مقرر ساختن پرداخت‌های سالانه برای سران قبیله‌های بختیاری، آنها با شرکت «لینچ» سازش کنند و حتی متعهد گردند از کاروان‌های انگلیسی پاسداری کنند و سواران بختیاری، در همه راه، همراه کاروان باشند.

آغاز کشتیرانی در رودخانه کارون و دریافت چند امتیاز گوناگون راهسازی، ذینفع بودن سرمایه‌داران جهانی و به‌ویژه، سرمایه‌داری که در صدور سرمایه به کشورهای مستعمره و وابسته جلوه‌گر شده بود، در سیاست انگلستان برای به اسارت اقتصادی کشانیدن ایران، به‌ویژه در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، نمودار گردید.

از آغاز دهه نهم، فعالیت سیاسی نمایندگی‌های انگلستان در تهران فزونی یافت. چندین دوجین از جویندگان امتیاز و در میان آنها ج. رویتزر – پسر بارون – به پایتخت ایران سرانجام رسیدند. د. ولف که دوست رویتزر بود، همه کوشش خود را به کار برد، تا دست‌کم بخشی از قرارداد سال ۱۸۷۲ جامعه عمل پوشد. او، به‌ویژه برای باز کردن بانک انگلیسی در ایران، با پافشاری مذاکراتی انجام می‌داد. بنابر معمول، او به یاری رشوه‌هایی کلان، توانست از پشتیبانی صدراعظم – علی‌اصغر خان امین‌السلطنه – و وزیر امور خارجه – میرزا عباس خان قوام‌الدوله – برخوردار شود. این دو تن، پنهانی با همه توان و نیروی خود از امتیاز پشتیبانی می‌کردند، اما به ظاهر مخالف آن بودند.

۳۰ ژانویه سال ۱۸۸۹، ج. رویتزر، قوام‌الدوله و امین‌السلطنه، به رغم واکنش سفیر روسیه قراردادی درباره واگذاری امتیاز گشودن بانک در

ایران، برای مدت ۶۰ سال امضا کردند.

بنابر ماده اول، حق سازمان دادن و بنیاد کردن بانک شاهنشاهی به رویترواگذار گردید. بانک در تهران باز شد، اما حق گشودن شعبه‌هایی در سرتاسر کشور هم به آن داده شد. ماده دوم، درباره حق انتشار سهام در لندن، پاریس، برلین، تهران، وین و پترزبورگ به مبلغ کل ۴ میلیون پوند استرلینگ بود. بانک می‌توانست فعالیت خود را با سرمایه ۱ میلیون پوند استرلینگ آغاز کند. پیرو ماده سوم، حق انحصاری انتشار اسکناس رایج در سرتاسر ایران، به مبلغ ۸۵۰ هزار پوند استرلینگ به این بانک داده شد.^۱ حکومت ایران تعهد کرده بود که در زمان نافذ بودن امتیاز، هیچ‌گونه اوراق بهادار منتشر نکند و به تشکیل بانک‌ها و یا سازمان‌های دیگری که از حق چنین مزایایی برخوردار باشند اجازه ندهد.^۲

بنابر ماده پنجم امتیاز، حکومت ایران، بانک را از پرداخت هر گونه مالیات و عوارض گمرکی آزاد کرده و متعهد شده بود که مانع از زیان و خسارت برای بانک شود.^۳

پیرو ماده هفتم، بانک می‌بایست هر سال ۶٪ از درآمد خود را به حکومت ایران بپردازد، که مبلغ آن نباید کمتر از ۴ هزار پوند استرلینگ باشد.

به بانک اجازه داده شده بود که به‌جز سنگ‌های قیمتی و طلا و نقره، هر گونه کانی را استخراج کند و ۱۶٪ درآمد سالانه‌اش را که از این رهگذر بدست می‌آورد به حکومت ایران بپردازد (ماده ۱۳).

این قرارداد، برای ایران اسارت‌بار و درست به معنی قرارداد نابرابر حقوق، میان یک دولت نیرومند سرمایه‌داری با کشوری وابسته و زبون بود. سرمایه‌داران انگلیسی توانستند شرایط امتیاز را آنچنان تحمیل کنند که مساعدترین زمینه را برای فعالیت بانک در ایران فراهم آورد.

۱-۱. صفوی، «ایران اقتصادی»، ص ۱۴۷.

2- F. Kazemzadeh. *Russia and Britain in Persia 1894-1914*, p. 211.

۱-۳. دانشپور، «بانک شاهنشاهی و امتیاز». تهران، ۱۳۲۶، ص ۱۳.

حکومت انگلستان، نه تنها به گرفتن این امتیاز یاری کرد، بلکه به هر گونه‌ای کوشید تا این امتیاز اجرا گردد.

حکومت انگلستان، با توجه به ناکامی‌های پیشین، کوشید سرمایه‌داران بزرگ انگلستان را به مشارکت در امتیاز بانک بکشاند. «هنری شرِدِر» - یکی از بزرگ‌ترین موسسات بازرگانی کشور - در رأس شرکت سهامی قرار گرفت. کمپانی تازه «هنری شرِدِر و شرکا» پدید آمد که امتیاز دریافتی رویترا را به ۲۰۰ هزار پوند استرلینگ خرید. صدور منشور سلطنتی، به تاریخ ۲ دسامبر سال ۱۸۸۹ برای بانک، به کامیابی امتیاز یاری بزرگی کرد. حکومت انگلستان، از این رهگذر، بانک را در ایران، در زیر حمایت حقوقی خویش گرفت.

روز ۲۳ دسامبر سال ۱۸۸۹، بانک به فعالیت خود در تهران آغاز کرد. به دستور حکومت انگلستان، شعبه یک بانک نه چندان بزرگ انگلیسی در ایران بسته و با دریافت ۲۰ هزار پوند استرلینگ به بانک شاهنشاهی فروخته شد.

بانک، در نخستین سال‌های هستی خود، شعبه‌هایی در شهرهای گوناگون ایران گشود: تهران، تبریز، رشت، همدان، کرمانشاه، مشهد، سلطان‌آباد، قزوین، اصفهان، یزد، کرمان، بروجرد، شیراز، بوشهر، اهواز و محمره. سه شعبه نیز در خارج از کشور - بمبئی، بغداد و بصره - باز کرد. سودمندترین کار برای بانک، نشر اسکناس و بردن نقره بود. بنابر نوشته دانشپور، واگذاری حق انحصاری نشر اسکناس در ایران به بانک، زاینده آن سیاست پلیدی گردید که سال به سال بر فقر و تنگدستی ملت ایران افزود.^۱

بانک، با نشر اسکناس، نقره‌ای بسیار در دست خود متمرکز می‌ساخت که به گونه‌ای پرسود با آن سودا می‌کرد. بانک، نقره‌ای بسیار به

خارج از ایران صادر می‌کرد که تأثیری منفی بر بورس قران داشت. سرمایه‌داران انگلیسی، با نقره ایران، در افغانستان آسیای میانه و هندوستان، با پرداخت پیشیزی، ماده‌های خام می‌خریدند و به متروپل می‌فرستادند. بخشی از سکه‌های نقره ایران را به ضرابخانه‌های کابل و هندوستان می‌فرستادند که در آنجا دوباره به پول آن نواحی ضرب شود.^۱ سوداگری پیایی با مسکوک نقره ایران، بدان انجامید که ذخیره نقره در بانک به پایان رسید و اسکناس‌هایی که در گردش بودند پشتوانه نقره نداشتند. بر همین اساس، بارها مردم، ناخرسندی خود را با تظاهراتی علیه بانک شاهنشاهی نشان دادند.

بانک، با در نظر گرفتن سود خود و بی‌توجه به وضع بازار بورس جهانی و ارزش واقعی نقره، بورس پوند استرلینگ را خودسرانه در ایران معین می‌کرد و در نتیجه، بانک هنگام محاسبه با حکومت ایران سودی افزوده بدست می‌آورد.

خرید پیوسته نقره و انتشار اسکناس، حال و روز بازارهای محلی را تباہتر و دایره فعالیت آنها را تنگ‌تر کرد. بازرگانان ایران که سکه فلزی بسنده‌ای در گردش نداشتند، به ناچار از اسکناس‌های بانک انگلیس کار می‌گرفتند و از این رهگذر، در معاملات بازرگانی خویش به آنان وابستگی می‌یافتند.^۲

بانک انگلیس، در آغاز فعالیت خود، ۴۰ هزار پوند استرلینگ به حکومت شاه وام داد و این، نخستین بدهکاری ایران به یک دولت بیگانه بود.^۳ بانک، در سال ۱۸۹۲، ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ در اختیار حکومت گذاشت تا مطالبات مالی را که در پی پایان یافتن انحصار تنباکو پدید آمده بود بپردازد. در فوریه سال ۱۸۹۸، بانک انگلیس با بهره‌گیری از حال و

۱- بایگانی مرکزی، ف. «بانک محاسباتی - استقراضی در ایران»، پرونده ۱۴۱۹، ورق ۷۶.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. «خزان ایران»، پرونده ۴۰۱۵، ورق ۱۷۸.

3- F. Kazemzadeh. *Russia and Britain in Persia. 1861-1914*, p 246.

روز سخت مالی ایران، با پرداخت ۵۰ هزار پوند استرلینگ، موفق شد اجازه دریافت درآمدهای گمرک بوشهر و کرمانشاه را بدست آورد. انگلیس ها نوشته بودند که «اگر دادن وام ها با درآمد گمرکات در بندرهای خلیج فارس تأمین گردد، موقعیت انگلستان در ایران استوارتر و ایران به حکومت بریتانیا وابسته تر خواهد شد».^۱

در سال ۱۸۹۸، بدهکاری خزانه داری ایران به بانک انگلیس بیش از ۳ میلیون روبل شده بود^۲ و این به بانک امکان داده بود که حکومت ایران را در دست خود داشته و وادارش سازد که هر چه بخواهد با این حکومت انجام دهد.

تشدید فعالیت سیاست انگلستان در ایران، در پایان سده نوزدهم و دریافت چند امتیاز پراهمیت، نفوذ انگلستان را در این کشور، بسیار استوارتر کرد. بخش های جنوبی ایران، در عمل، به منطقه فرمانروایی مطلق سرمایه داری انگلستان بدل گردید. نفوذ انگلیسی ها بر حکومت شاه نیز افزایش یافت.

همه اینها، مایه نگرانی حکومت روسیه گردید. در جلسه ویژه مشاوره پیرامون مسئله سیاسی مالی - اقتصادی روسیه در ایران که به تاریخ ۷ ژوئن سال ۱۹۰۴ در وزارت امور خارجه روسیه تشکیل شده بود، یادآوری گردید که «روسیه، در زمینه امور ایران می بایست با انگلستان که رقیبی است جدی و برخوردار از وسائل هنگفت مالی و می تواند بارها بیش از روسیه، پول به کار اندازد، مبارزه ای کند که چندان آسان نیست. گام نهادن در راه مبارزه با انگلستان و به ویژه در منطقه نفوذش در جنوب ایران، تنها با احتیاطی بسیار امکان پذیر است، زیرا این مبارزه می تواند بی آنکه سودی برای روسیه داشته باشد، به آسانی، کار را به تیرگی مناسبات با

1- L. Giffin. Persia. - "The Imperial and Asiatic Quarterly" vol. 17, 1900 April, p 232.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۵۴۸، ورق ۱۲۷.

انگلستان بکشانند.^۱

در این میان، در همانجا یادآوری گردید که «ایران از دیدگاه مصالح سیاسی و اقتصادی روسیه، دارای اهمیتی است بسیار بزرگ».^۲ حکومت روسیه با توجه به این مسائل، به یاری دریافت امتیازها و پدید آوردن شرکت‌های مشترک بازرگانی و صنعتی، رخنه اقتصادی خود را در ایران شدت بخشید.

تیپ قزاق، در تحکیم و گسترش نفوذ روسیه در ایران نقشی پراهمیت داشت.^۳ در سال ۱۸۷۷، هنگام دومین سفر ناصرالدین شاه به اروپا، حکومت روسیه توانست او را به پدید آوردن تیپ قزاق ایران با الگوی هنگ‌های قزاق روسیه برای پاسداری از شاه و خانواده‌اش راضی کند. در سال ۱۸۷۹، حکومت روسیه، موفق گردید که شاه فرمانی درباره تیپ قزاق ایران صادر کند. افسران این تیپ از پترزبورگ فرستاده شدند. در همان سال هیأت نمایندگی نظامی روسیه به سرپرستی. آ. ای. دماآتوویچ - سرهنگ دوم ستاد کل - به تهران گسیل گردید. چهارصد سوار برای تشکیل تیپ قزاق فرستاده شدند که سپس برشمار آنان افزوده شد. در سال ۱۸۸۰، تیپ، یکسره تشکیل گردیده و دو هنگ داشت. حکومت روسیه یک آتشبار - چهار توپ جدید - به تیپ قزاق اهدا کرد. چهل هزار تومان برای تیپ بودجه معین شد که در اساس، از درآمد گمرکات شمال ایران تأمین می‌گردید. اما، از آنجا که همه گمرکات شمال ایران، در واقع، در دست روسیه بود، معاش افسران و سربازان را حکومت روسیه می‌پرداخت.

پیرو اساسنامه تیپ، ریاست آن با شاه بود که اعتبار تیپ را بسیار بالا برده و به آن در ارتش ایران موقعیتی ممتاز داده بود. اسارت اقتصادی ایران از سوی سرمایه‌داران روس، پیش از همه، در

۱- همانجا، پرندۀ ۴۰۲۸، ورق ۳۸. ۲- همانجا.

۳- [و. آ. کاساکوفسکی] از یادداشت‌های سرهنگ آ. کاساکوفسکی، مسکو، ۱۹۶۰.

خط گسترش بازرگانی و پدید آوردن مؤسسات روسی در ایران، انجام می‌گرفت. مؤسسه ماهیگیری لیونوزف، بزرگ‌ترین مؤسسه بازرگانی - صنعتی بود. س. م. لیونوزف، در سال ۱۸۷۳، امتیاز حق ماهیگیری در جنوب دریای خزر را از حکومت ایران گرفته بود.^۱

پرو شروط امتیاز، ماهیگیری در همه کرانه‌های ایرانی دریای خزر، اعم از رودخانه و دریا، در نواری به پهنای ۶ ورست در سرتاسر کرانه، به اجاره شیلات لیونوزف درآمده بود.^۲ مرزهای منطقه ماهیگیری، از سوی قرارگاه دریایی روسیه در استرآباد پاسداری می‌شد.

تا چهار هزار کارگر که از مناطق گوناگون ایران و کشورهای همجوار آمده بودند، نزد لیونوزف کار همیشگی داشتند.^۳ اموال شرکت یک میلیون روبل ارزیابی شده بود.^۴ صید سالانه چنین بود: ماهی خاویار تا ۲۰۰ هزار پوت، ماهی سرخ تا ۷۵ هزار پوت، خاویار درشت تا ۵ هزار پوت و خاویار ریز تا ۵ هزار پوت.^۵ می‌توان گفت که روسیه، یگانه بازار فروش ماهی ایران بوده است.

از شیلات سودی کلان بدست می‌آمد. چنانکه، ارزش اصلی ۶۰ پوت [هر پوت، ۱۶ کیلوگرم] ماهی آزاد، ۳۶ روبل و نرخ خرده‌فروشی آن ۱۸۰ روبل بوده است. از فروش یک کیلو خاویار نزدیک به ۶۰ روبل سود بدست می‌آمد.^۶

لیونوزف برای این امتیاز بسیار پرسود، مبلغی بسیار ناچیز، سالانه ۴۰

۱- بایگانی خاور، ایران. ف. «خون ایران»، پرونده ۴۴۰۶، ورق ۱۳۴.

۲- همانجا، پرونده ۴۴۰۹، ورق ۲۹، پرونده ۴۴۱۱، ورق ۲۲ هر نمیدید اجاره، خواهان تلاش بزرگ سیاسی از سوی نمایندگی روسیه در تهران بود و بی‌پرداخت هدایای نقدی انجام نمی‌گرفت. چنانچه در سال ۱۹۰۶، نمایندگان مؤسسه «نزدیک به ۳۵۰۰۰ روبل، رشوه به این و آن داده بودند» (بنگرید: همانجا، پرونده ۴۴۱۱، ورق ۲۴).

۳- همانجا.

۴- همانجا.

۵- همانجا.

۶- ز. ز. عبدالله‌یف. صنایع و پیدایش طبقه کارگر ایران در پایان سده نوزدهم - آغاز سده بیستم. باکو، ۱۹۶۳، ص ۱۴۸.

تا ۴۴ هزار تومان به ایران می‌پرداخت و سپس این مبلغ تا به ۸۰ هزار تومان افزایش یافت.^۱ شرکت لیونوزف یک مؤسسه بزرگ و امروزی و به خوبی مجهز بود.

بودن این مؤسسه بزرگ در جنوب دریای خزر، به رشد ماهیگیری دریایی و رودخانه‌یی و افزایش میزان بازرگانی روسیه و ایران یاری کرد. هر سال، کالاهای مورد نیاز شرکت «به ارزش بیش از ۱۵۰ هزار روبل از روسیه فرستاده می‌شد».^۲

امتیاز لیونوزف از حمایت خاص حکومت روسیه، که از هر راهی به لیونوزف یاری می‌کرد برخوردار بود. برای کالاهای این مؤسسه، عوارض وارداتی بسیار پایین، یعنی ۵٪ معین شده بود. حکومت، برای تأمین مصالح دولتی روسیه و با در نظر گرفتن اهمیت این اجازه، قراردادی ویژه با مؤسسه امضا کرد و سپس، از آنجا که منطقه خلیج استرآباد برای سیاست روسیه از اهمیت سیاسی و اقتصادی برخوردار بود، حق اجاره این منطقه را از شرکت باز خرید.^۳

برادران پرآوازه سرمایه‌دار - پولیاکف - برجسته‌ترین دارندگان امتیاز در ایران بودند. ل. س. پولیاکف، در سال ۱۸۸۹، «شرکت صنعتی و بازرگانی در ایران و آسیای میانه» را تشکیل داد و شعبه‌هایی در تهران، رشت، مشهد، و دیگر شهرهای ایران گشود. روز ۲۰ نوامبر سال ۱۸۹۰، او موفق گردید که امتیاز کارهای بیمه و حمل و نقل را برای مدت ۷۵ سال، در سرتاسر کشور از شاه بگیرد.^۴ این امتیاز، به روسیه نه تنها در شمال کشور، بلکه در همه ایران مزایایی در رشته ساختمان راه‌های شوسه و ارباه‌رو می‌داد. سفیر روسیه در ایران، هنگام ارزیابی این امتیاز یادآور

۱- همانجا، ص ۱۴۵. ۲- همانجا، پرونده ۴۴۰۷، ورق‌های ۵۰۶.

۳- ۱۸ آوریل سال ۱۹۱۱، قراردادی امضا شد که پیرو آن، لیونوزف همه منطقه ماهیگیری استرآباد را به حکومت روسیه واگذار کرد. مبلغی که به شرکت برای این باز خرید پرداخت می‌شد، سالانه، ۴/۵ هزار روبل بود (همانجا، پرونده ۴۴۱۵، ورق‌های ۲۴۴، ۳۰۹).

۴- همانجا، پرونده ۴۰۲۱ بخش ۲، ورق‌های ۲۲۹-۲۳۰.

شده بود که این امتیاز «حق قانونی گسترش نفوذ بازرگانی - اقتصادی و به همین سان، حق گسترش نفوذ سیاسی را در همه بخش‌های مرکزی، جنوبی، جنوب خاوری و جنوب باختری این دولت»، به روسیه واگذار کرده است.^۱

«شرکت بیمه و حمل و نقل ایران» با مؤسسات روسی «قفقاز و مرکوری»، «جمعیت حمل و نقل بیمه روسیه» و «شرکت خاوری انبارهای کالا، بیمه و حمل و نقل کالاها با پرداخت وام»، قراردادی بست که پیرو آن، به آنان حق داده شد در ایران به کارهای بیمه و حمل و نقل بپردازند. اساسنامه «شرکت بیمه و حمل و نقل ایران»، در ماه مه سال ۱۸۹۲ به تصویب رسید. در آغاز، سرمایه سهامی آن ۲ میلیون فرانک بود. سپس، در وابستگی با پرتلاش شدن سیاست اقتصادی روسیه در ایران، سهام دیگری به ارزش ۲/۴ میلیون فرانک منتشر گردید.^۲ در سال ۱۹۰۱ بود که بانک محاسباتی استقراضی، سهام را خریداری کرد.^۳ در سال ۱۸۹۳ «شرکت»، امتیاز ساختمان راه ارابه رو قزوین تا خلیج انزلی را بدست آورد و بخش راه قزوین تا تهران را هم خریداری کرد. برای انجام کارهای راهسازی، «شرکت راه انزلی - تهران» با سرمایه ۱۲ میلیون و ۱۳۲ هزار روبل تشکیل گردید.^۴ گذشته از ساختمان راه، روز هفتم نوامبر سال ۱۸۹۵، «شرکت»، امتیاز ساختمان بندری در انزلی و ساختمان راه ارابه رو قزوین به همدان و بهره‌برداری از آن را هم بدست آورد. در سال ۱۹۰۳، حق ساختمان و بهره‌برداری راه رشت تا انزلی، به آن داده شد.^۵ گذشته از این، ل. س. پولیاکف به ساختمان یک کارخانه کبریت‌ساز آغاز کرد و ۳/۴ سهام یک کمپانی بلژیکی را هم که در تهران اموال و مصالحی داشت، خریداری کرد.

۱- همانجا، پرونده ۴۰۲۰، ورق ۱۱۹. ۲- همانجا، پرونده ۴۰۲۱، بخش ۲، ورق ۴.

۳- همانجا.

۴- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۰۱۲، بخش ۲ ورق ۵.

۵- همانجا، ورق‌های ۶-۸.

سازمان دادن به بانک محاسباتی - استقراضی، یکی از مهم‌ترین امتیازهای روسیه در ایران بود. هدف از این بانک، واکنش در برابر نفوذ سیاسی و اقتصادی بانک شاهنشاهی بود. این بانک، در آغاز، شعبه‌ای از بانک دولتی روس بود. ل. س. پولیاکف، در ۲۱ آوریل سال ۱۸۹۰، امتیاز آن را برای ۷۵ سال گرفت و نیز این حق را بدست آورد که با دریافت امانت به شکل اوراق بهادار، برات و کالا وام بدهد و به حراج آنها مبادرت ورزد.^۱ شروط امتیاز، بسیار سودمند بود. به بانک اجازه داده شده بود که در سرتاسر کشور به عملیات پردازد. بانک می‌توانست برای ساختمان انبارهای کالا، مغازه‌ها و تالارهای حراج و اموال غیرمتقول بخرد و یا اجاره کند. همه اموال بانک، سرمایه‌های آن، درآمدهایش و جز اینها، از هر گونه عوارض، مالیات و جز اینها آزاد بود. سرمایه بانک، به میزان ۵ میلیون فرانک معین شده بود. ۱۰٪ درآمد خالص از عملیات بانکی به خزانه شاهی اختصاص داده می‌شد، ۲۵٪ به سود مؤسسان و ۶۵٪ برای سهامداران بانک پولیاکف، تا سال ۱۸۹۴ بود و سپس از آنجایی که برای روسیه اهمیت بزرگ سیاسی و اقتصادی داشت، به ابتکار س. یو. ویته - وزیر مالیه - از سوی بانک دولتی روس به مبلغ ۲۲۵ هزار روبل خریداری شد.^۲

اداره بانک در پترزبورگ تأسیس گردید. مهم‌ترین هدف، هنگام خرید بانک، یاری دادن به استوارتر کردن و رشد مناسبات بازرگانی روسیه و ایران بود و نیز اینکه بانک، مجری نفوذ مالی - اقتصادی روسیه در ایران باشد. همه عملیات مالی بدست بانک انجام می‌یافت و تقاضای دریافت امتیازهای گوناگون از حکومت ایران نیز از راه بانک انجام می‌گرفت. بانک، سازمان حمل و نقل را هم بدست خود گرفت. روسیه که به خاطر نظریات سوق‌الجیشی از ساختمان راه آهن در ایران خودداری کرده بود،

۱- برای تفصیل بیشتر درباره فعالیت بانک، بنگرید: ب. و. آنانیچ. دولت روسیه و صدور سرمایه. سال‌های ۱۸۹۵-۱۹۱۴ (از روی اسناد بانک محاسباتی استقراضی ایران)، لنینگراد، ۱۹۷۵.
۲- همانجا، ورق‌های ۲۰۲۸.

به ساختمان راه‌های شوسه و ارا به‌رو ادامه می‌داد. بی‌بودن راه‌های مناسب، رخنه سرمایه‌داری روسیه به ایران نمی‌توانست با شتابی تند انجام گیرد. در جلسه ویژه‌ای که روز ۷ ژوئن ۱۹۰۴ به ریاست لامزدرف - وزیر امور خارجه - تشکیل شده بود، به ویژه، یادآوری گردید که «راه‌های خاکی و شوسه، با مصالح بازرگانی روسیه همخوان است، زیرا این راه‌ها که از ثروتمندترین ولایت‌های جوار مرز روسیه می‌گذرند، بی‌شک برای پیشرفت بازرگانی روسیه و ایران، سودمند هستند.»^۱

روسیه، در مهلت نسبی کوتاهی - ۱۵ سال (۱۹۸۵-۱۹۱۰) - نزدیک به ۲۱ میلیون روبل، هزینه راهسازی در ایران کرد.^۲

در سال ۱۹۰۲، بانک محاسباتی - استقراضی ایران، حق انحصاری ساختمان و بهره‌برداری از دو راه شوسه را بدست آورد: از مرز تا تبریز و از تبریز تا قزوین. پیرو متمم امتیاز ساختمان راه تبریز و بهره‌گیری از آن، حق انحصاری استخراج نمک سنگ و نفت، در بخش‌هایی که در مسافت ۵۰ ورست، در دو سوی راه هستند و حق کشیدن جاده از شاهراه اساسی به نقاطی که مورد بهره‌برداری بانک است، به بانک محاسباتی - استقراضی واگذار گردید.^۳

با گذشت زمان، بانک محاسباتی - استقراضی به مهم‌ترین مؤسسه روسیه در ایران تبدیل گردید. بانک که عملیات خود را در پایتخت آغاز کرده بود، فعالیت خود را گسترش داد و شعبه‌هایی در تبریز، رشت و مشهد پدید آورد.^۴ از سال ۱۹۰۳، سرمایه آن به ۱۱ میلیون و ۸۷۵ هزار روبل افزایش یافت. افزوده بر این، در بانک دولتی، برای عملیات فعالانه این بانک در ایران، اعتباری بزرگ منظور گردید.^۵

بانک محاسباتی - استقراضی همه عملیات وابسته به ورود و فروش

۱- همانجا، پرونده، ۴۰۲۸، ورق ۳۸.

۲- همانجا، پرونده ۸۰۲۱، بخش ۲، ورق‌های ۲۲۶-۲۳۰.

۳- همانجا، بخش ۲، ورق‌های ۹-۱۰. ۴- همانجا پرونده ۴۰۲۰، ورق ۱۰۶.

۵- همانجا، پرونده ۴۰۲۷، ورق ۸۱.

کالاهای روسی را در ایران در دست خود متمرکز ساخت و بیشتر، چون واسطه‌ای میان کارخانه‌داران روسی و بازرگانان ایرانی فعالیت می‌کرد. میان بانک شاهنشاهی و بانک محاسباتی - استقراضی، پیوسته، مبارزه رقابت‌آمیزی جریان داشت. انحصار ورود و ضرب مسکوک نقره و حق انتشار اسکناس در همه ایران، برتری‌هایی بزرگ به بانک شاهنشاهی می‌دادند. بانک شاهنشاهی که مدعی بود یگانه بانک اساسی است، از هر راهی می‌کوشید تا کار بانک روس را مختل سازد. بانک شاهنشاهی فعالیت خود را در نواحی شمال ایران تشدید کرد و شعباتی در آنجا گشود که از شرکت‌ها و برخی بازرگانان که با انگلستان به دادوستد می‌پرداختند حمایت می‌کردند. اما نقش و نفوذ بانک محاسباتی - استقراضی، سال به سال فزونی می‌یافت و استوارتر می‌شد.

باز شدن بانک روس در تهران؛ گواه پرتلاش شدن سیاست اقتصادی روسیه بود که هدف از آن بدست آوردن بازار ایران و تنگ کردن عرصه بر انگلستان رقیب، در ایران بوده است. اندکی کمتر از یک سال پس از سفر سرلشکر آ. ن. کورباتکین - وزیر جنگ روسیه - برای مأموریتی ویژه، حکومت روسیه اعلام داشت که از امروز، مسابقه با انگلستان در ایران می‌بایست پیش از همه، در حوزه مصالح اقتصادی جلوه‌گر شود.^۱

از سال ۱۸۹۵، سرازیر شدن سرمایه‌های دولتی روسیه به شکل وام به حکومت شاه، دریافت امتیازهای راهسازی، ضرب مسکوک و جز اینها، از راه بانک محاسباتی - استقراضی انجام می‌گرفت سرمایه استقراضی که پیش از همه، از وام‌های خارجی تشکیل شده بود - نه از سرمایه‌هایی که در مؤسسات صنعتی به کار می‌رود - بیشترین وزن ویژه را داشت.^۲

مهم‌ترین عاملی که روسیه توانسته بود در پایان سده نوزدهم، آغاز سده بیستم، به یاری آن، موقعیت خود را استوارتر کند، وام‌هایی بود که به

۱- همانجا، پرونده ۲۳۰۸، ورق ۱۱۶.

۲- و. س. گلوخودد. «مسائل رشد اقتصادی ایران»، ص ۱۱.

ایران می داد.

در پایان سده نوزدهم، حکومت ایران در اثر وضع دشوار مالی، به جستجوی امکان دریافت وامی از خارج برآمد. پس از آنکه حکومت ایران، در این باره در انگلستان موفق نگردید، تلاش کرد تا از روسیه وام بگیرد. مرگ ناصرالدین شاه در روز ۱۹ آوریل ۱۸۹۶، برای مدتی جریان مذاکرات را قطع کرد و شاه تازه - مظفرالدین شاه - پس از نشستن بر تخت سلطنت، گفت که مایل نیست با وام‌هایی خارجی، باری تازه بر دوش ایران بگذارد و بر آن است که بدهکاری‌های حکومت را با پول خزانه پردازد.^۱

با این همه، در سپتامبر سال ۱۸۹۷ بود که حکومت شاه ناچار گردید از سرمایه‌داران بیگانه یاری بخواهد، اما تلاش وی برای دریافت وام از بانکداران هلند و فرانسه^۲ - بی‌میانجیگری روسیه و انگلستان - قرین کامیابی نگردید. حکومت شاه، در زیر فشار خواست‌های مصرانه وام‌دهندگان و نیازهای دولت، در سال ۱۸۹۸ قرضه‌ای به مبلغ ۵۰ هزار پوند استرلینگ برای مدت شش ماه با پشتوانه درآمد گمرکات جنوب از بانک انگلیس گرفت.^۳ اما، از آنجا که قرضه در مهلت مقرر بازگردانیده نشد، بانک خواستار بازپرداخت همه وام‌هایی شد که داده بود.

خواست بانک انگلستان، حکومت شاه را در وضع بسیار دشواری قرار داد و وی را برانگیخت که چشم به راه پایان مذاکرات درباره وام نشسته و مصرانه از حکومت روسیه تقاضای کمک نقدی موقت بکند. در سال ۱۸۹۸، مبلغ ۱۵۰ هزار روبل با تضمین دریافت درآمد گمرکات شمال و شیلات دریای خزر، وام به ایران داده شد.^۴ اما از آنجا که چنین

۱- پس از مرگ ناصرالدین شاه، در خزانه، ۴۸ میلیون تومان پول بوده است. (بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۰۱۹، ورق ۵).

۲- صفایی. «اسناد سیاسی»، ص ۱۹۷-۲۱۰.

۳- همانجا، ص ۲۱۱-۲۱۲.

۴- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۰۲۶، ورق ۷۹.

وامی نمی‌توانست کسر پول ایران را جبران کند و آن را از دشواری‌های مالی بیرون بیاورد، حکومت ایران در پاییز سال ۱۸۹۹ از روسیه تقاضای وام دیگری کرد.^۱ این خواهرش پذیرفته شد و در سال ۱۹۰۰، بانک محاسباتی - استقراضی ۲۲/۵ میلیون روبل به ایران پرداخت.^۲ درآمد همه گمرکات ایران، به جز فارس و بندرهای خلیج فارس وجه‌الضمانت این وام گردید.

حکومت شاه، به نوبه خود متعهد شد که از حساب این وام همه بدهکاری‌های خود را بپردازد و تا بازپرداخت وام سال ۱۹۰۰ بی‌موافقت بانک محاسباتی - استقراضی، هیچ قرارداد درازمدتی امضا نکند.

در پایان سال ۱۹۰۱، حکومت ایران برای امضای قرارداد دریافت وامی دیگر از روسیه به مذاکره آغاز کرد. مذاکرات بدان انجامید که در سال ۱۹۰۲ از سوی بانک محاسباتی - استقراضی، اوراق قرضه‌ای به مبلغ ۱۰ میلیون روبل با بهره ۵٪ و برای مدت ۷۵ سال منتشر شود که ضمانت بازپرداخت آن، همان ضمانت بازپرداخت وام سال ۱۹۰۰ و با همان شرایط بود. واگذاری وام با شروطی دیگر هم همراه بود. بانک محاسباتی - استقراضی، امتیاز ساختمان و بهره‌برداری از راه ارابه‌رو، از مرز تا قزوین را که از تبریز می‌گذشت بدست آورد و حق ساختمان و بهره‌برداری از یک خط تلگراف را نیز برای نیازهای این راه گرفت.

اما، این وام نیز نتوانست حال و روز مالی ایران را بهبود بخشد. در سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵، بانک محاسباتی - استقراضی سه وام کوتاه مدت دیگر هم داد. در فوریه سال ۱۹۰۴، مبلغ یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان، در ژوئن سال ۱۹۰۵، مبلغ ۵۰۰ هزار تومان و در اوت سال ۱۹۰۵، مبلغ ۱۵۰ هزار تومان.^۳ در سال ۱۹۰۰، مبلغ کل بدهی ایران به روسیه ۴۳

۱- صفایی، «اسناد سیاسی»، ص ۲۱۳-۲۱۶.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. «خران ایران»، پرونده ۴۰۲۶، ورق ۷۹.

۳- همانجا، پرونده ۴۰۲۰، ورق ۶۴.

میلیون و ۱۱۶ هزار و ۲۶ روبل بود.^۱ به گفته ولاسف، سفیر روسیه در ایران، «وام‌ها در ایران خوشایند نیستند - هم مایه ناخرسندی مردم می‌گردند و هم مایه ناخشنودی ملایان علیه حکومت و کشورهایی که وام می‌دهند - و این ناخرسندی، قانونی است».^۲

دریافت وام‌های خارجی مایه اعتراض مردم شد. مجتهد بزرگ اصفهان که نفوذی بسیار داشت، در نامه‌ای به شاه از او خواست که کشور را به هلاکت نکشاند. او که پاسخی تند از شاه دریافت کرده بود، در مسجد بزرگ شهر موعظه کرد و مردم را فراخواند که «به این شاهی که شایسته نام پادشاهی نیست، مالیات نپردازند».^۳

وام‌ها، صرف هزینه‌های غیرتولیدی می‌شدند و به بهبود وضع مالی ایران یاری نمی‌کردند. دو وام بزرگ روسیه، هزینه سفرهای شاه در سال‌های ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ به اروپا و «اقتناع حرص روزافزون شاه و بستگان نزدیک و اطرافیانش»^۴ گردیدند.

در آستانه سده بیستم، بیش از ۱۶۰ میلیون روبل سرمایه روسی در ایران به کار افتاده بود.^۵ مجری اساسی سیاست اقتصادی روسیه در ایران، خود دولت روسیه بود و این را سبب‌های چند بوده است. واپسماندگی اقتصادی روسیه، ناتوانی سرمایه خصوصی و موقعیت پراهمیت استراتژیک ایران و جز اینها.

کامیابی وامی که روسیه در سال ۱۹۰۰ داده بود، رقابت انگلستان و روسیه را تشدید کرد. اما، انگلستان بر آن نبود که از مواضع خود گامی واپس نهد. این نکته، به هنگام رخدادهای سال ۱۹۰۱، که مبارزه برای نفت ایران دامنه گرفت، با تندایی بسیار جلوه‌گر شده بود. انگیزه توجه هر

۱- همانجا، ورق ۳۲.

۲- همانجا، پرونده ۴۰۲۰، ورق ۶۴.

۳- مظفرالدین شاه، بی‌اندازه، و لخرج بود. او خزانه شاهی را هدر داد و پس از مرگش در خزانه شاهی، تنها ۸۹۰ هزار تومان مانده بود.

۴- همانجا، پرونده ۴۰۲۶، ورق ۵۲.

۵- م. سر. ایوانف. انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران، ص ۱۶، ۱۷.

یک از دو طرف رقیب به نفت، دارای سبب‌هایی بود گوناگون. انگلستان در مرحله نخست به کانی‌های نفت ایران چشم دوخته بود، اما روسیه سخت خواهان بازار فروش نفت در ایران بود. چندی پیش از آن، در سال ۱۸۹۱ بانک شاهنشاهی شرکتی با سرمایه یک میلیون پوند استرلینگ تشکیل داده بود که کارش جستجوی نفت در منطقه شهر بوشهر بود، اما نتیجه‌ای بدست نیاورد و در عمل، به کار خود پایان داد. در سال ۱۸۹۲، ژاک دومورگان - باستانشناس فرانسوی - گزارش کارهای خود را در ایران منتشر کرد و در آن گزارش نوشته بود که به گمان وی، جنوب باختری کشور سرشار از کانی‌های بزرگ نفت است.^۱ این گزارش، توجه انگلستان را بر نفت ایران افزایش داد. مذاکرات برای امتیاز، در سال ۱۹۰۰ در پاریس آغاز شده بود. سرتیپ کتابچی‌خان، مدیرکل اداره امور اقتصادی ایران که در آن هنگام در نمایشگاه پاریس بود، در آنجا با د. ولف و.ا. کوت، نماینده روتر دیدار کرد. در سال ۱۹۰۱، مذاکرات در لندن با حضور یک انگلیسی به نام داریسی ادامه یافت. در ماه آوریل سال ۱۹۰۱، کتابچی‌خان، کوت و آ. ماریوت، نماینده داریسی به تهران آمدند. ماریوت «توصیه‌نامه یکی از اعضای بانفوذ پارلمان انگلستان را برای صدراعظم ایران، همراه داشت».^۲

چنانکه ف. کاظم‌زاده می‌نویسد، شیوه‌هایی که از آن برای دریافت امتیاز نفت کار گرفتند، همانا «رشوه و فشار سیاسی بوده است».^۳ اتابک اعظم^۴ برای دادن این امتیاز کمک بزرگی کرد. بنا به گزارش آ. هاردینگ سفیر انگلستان - از تهران، امین‌السلطنه وعده داده بود که هم «از این دو تن و هم از دیگر نمایندگان بازرگانی بریتانیا» پشتیبانی کند.^۵

۱- ل. ال - ساتون. «نفت ایران». مسکو، ۱۹۶۶، ص ۲۱.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۱۶۹، ورق ۱۱.

3- F. Kazemzadeh. *Russia and Britain in Persia. 1864-1914*, 354.

۴- لقب عالی نازده‌ای که مظفرالدین شاه به امین‌السلطنه داده بود (بنگرید):

(F. Kazemzadeh. *Russia and Britain in Persia 1864-1914*, p 354.

۵- همانجا.

امین‌السلطنه که خودش در امضای امتیاز ذینفع بود^۱، مذاکرات را سخت مخفی نگاهداشته بود، «زیرا می‌دانست که اگر سفیر روسیه آگاه شود این طرح به شکست خواهد انجامید.»^۲

شرایط امتیاز داری برای انگلستان سودی کلان داشت. حق اکتشاف، استخراج، حمل و نقل و فروش نفت و فرآورده‌های نفت در جنوب ایران برای مدت ۶۰ سال به دارنده امتیاز واگذار شده بود. او اجازه یافت تا لوله نفت به خلیج فارس بکشد و حق داشته باشد لوله‌هایی هم از خط اصلی منشعب کند (ماده ۲). حکومت ایران، زمین‌های غیرزراعتی را برای ساختمان مخازن نفت و کارخانه‌ها، به رایگان، در اختیار کارفرمای انگلیسی گذاشت. سامانی که وارد و فرآورده‌های نفتی که خارج می‌شد از عوارض گمرکی معاف بود. داری می‌موظف بود، حداکثر تا مهلت دو سال نخستین شرکت استخراج نفت را تشکیل دهد (ماده ۱۶)، به حکومت ایران ۲۰ هزار پوند استرلینگ نقد و به همان مبلغ سهام قابل پرداخت بپردازد و نیز هر سال ۱۶٪ از سود ناب را به حکومت ایران بدهد. (ماده ۱۰)^۳

پیرو ماده ۱۲، به دارنده امتیاز حق داده شده بود که کارگران ایرانی را برای کمپانی به کار گیرد و افراد فنی از بیگانگان باشند. بدین گونه یکی از پراهمیت‌ترین اسناد سده بیستم، نوشته شد. کسانی که این قرارداد را در شرایطی بسیار پنهانی در شهری بسیار دور از کانون‌های جهانی امضاء

۱- به امین‌السلطنه پنجاه هزار تومان رشوه داده شده بود (بابگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۱۶۹، ورق ۱۳).

۲- هاردینگ در یادداشت‌هایش سخن از این می‌گوید که چگونه امین‌السلطنه که می‌خواست از خشم آرگیر و پولو سفیر روسیه در تهران در امان باشد، نامه‌ای خصوصی به وی نوشت و خلاصه طرح را در آن نامه آورد. این نامه هنگامی به سفارت روسیه فرستاده شد که منشی و مترجم سفارت در مرخصی بود و هیچ کس جز او نمی‌توانست خط «شکسته» را بخواند. اعتراض سفارت روسیه هم، چند روز دیر شد و این چند روز بسنده بود که حکومت ایران، قرارداد امتیاز را امضاء کند (بنگريد: F. Kazemzadeh. *Russia and Britain in Persia*. 1864-1914, p.355).

۳- بابگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۱۶۹، ورق‌های ۱۰۵، ۱۱۶.

کرده بودند نمی‌توانستند سرنوشت آینده این مجموعه بزرگ صنعتی و نفرت شدیدی را که انگیزه‌اش خواهد شد و حتی نیمی از برخوردهایی را که پدید خواهد آورد پیش‌بینی کنند.^۱

دارسی پس از گرفتن امتیاز، شرکتی با سرمایه یک میلیون پوند استرلینگ برای اکتشاف نفت تشکیل داد و حکومت انگلیس - هند که به دریافت نفت ارزان ذینفع بود، بی‌آنکه سخنی به میان آید، در آن مشارکت داشت.^۲ با آنکه اکتشافات در نخستین سال‌ها نتایجی مثبت نداشتند، اما حکومت انگلستان از راه بانک شاهنشاهی، ۲۰ هزار پوند استرلینگ به حکومت ایران منتقل و از این رهگذر، امتیازی را که به دارسی داده شده بود، تحکیم کرد. هنگامی که کانی‌هایی سرشار یافت گردید، توجه حکومت انگلستان به این امتیاز، چندین بار بیشتر شد. شرکت «برماویل کمپنی» که به حکومت انگلستان نزدیک بود، امتیاز را خرید و در سال ۱۹۰۹، شرکت نفت انگلیس - پارس را بنیاد نهاد. سپس، حکومت انگلستان بخش بزرگ سهام این شرکت را خریداری کرد و همه فعالیت آن، یکسره زیر کنترل دولت درآمد.

امضای امتیاز تازه، سخت مایه اعتراض حکومت روسیه شد. بیش از همه، ماده شش که مرزهای امتیاز را مشخص ساخته بود، سبب نگرانی گردید. می‌توان گفت پیرو این ماده، حقوق دارسی، همچون دارنده امتیاز، به جز ولایت‌های شمالی (آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و استرآباد)، همه ایران را فرا می‌گرفت. در این میان، حکومت ایران متعهد شده بود که به هیچ‌کس اجازه ندهد تا به رودخانه‌های جنوب و کرانه‌های جنوبی ایران لوله نفت بکشد.^۳ این شرط امتیاز، همه نقشه‌های روسیه را برای ساختمان لوله نفت در ایران و فروش نفت باکو از راه خلیج فارس،

1- F. Kazemzadeh. *Russia and Britain in Persia. 1864-1914*, p.357.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. خوان ایران، پرونده ۴۱۶۹، ورق ۲۷.

3- F. Kazemzadeh. *Russia and Britain in Persia. 1864-1914*, p.357.

برهم می‌زد.^۱

انگلستان با به چنگ درآوردن ثروت‌های نفتی جنوب ایران، بر مصالح اقتصادی روسیه در این منطقه ضربت زد: روسیه، در سال ۱۹۰۷، در زیر فشار رقیبانش ناچار شده بود که از بازارهای نفتی آسیا واپس نشیند. در همین هنگام، در بنادر خلیج فارس هم عرصه بر نفت روس تنگ شد. واپسین سال‌های سده نوزدهم، آغاز سده بیستم، تأثیری سرنوشت‌ساز بر رشد اقتصادی و سیاسی ایران داشتند. در این سال‌ها، هم انگلستان و هم روسیه، کامیابی‌های بزرگ در بدست گرفتن بازار ایران داشتند و به ترتیب، در جنوب و شمال کشور وضعی انحصاری یافتند. افزایش نفوذ بیگانگان و فزونی یافتن تلاش آنها در مبارزه برای دستیابی به برتری اقتصادی و سیاسی در ایران، به تشدید سخت رقابت انگلستان و روسیه انجامید.

این رقابت دو دولت سرمایه‌داری، بر حال و روز ایران، روی هم رفته، تأثیری منفی داشت. این رقابت، سیر طبیعی رشد اجتماعی - اقتصادی را برای سال‌هایی دراز، بازداشت.

۱. امتیاز داری برای حکومت ایران در رد قانونی همه خواست‌های روسیه در مورد نواحی جنوبی و مرکزی ایران، دستاویز خوبی بود، حکومت و پارلمان انگلستان، اهمیت این موافقت‌نامه را بخوبی درک می‌کردند (بنگريد: F. Kazemzadeh. *Russia and Britain* (in Persia. 1894-1914, p380.

استیلای بازرگانی خارجی دولت‌های امپریالیستی بر ایران

بازکاوی روابط بازرگانی خارجی ایران در پایان سده نوزدهم، آغاز سده بیستم، گواه افزایش وابستگی اقتصاد ایران به کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری و تبدیل ایران به زائده کشاورزی و مواد خام آنهاست.

افزایش وابستگی سیاسی به دولت‌های امپریالیستی و نیز گسترش فعالیت سرمایه‌یگانه، به روسیه و انگلستان اجازه داد که صدور کالاهای خود را به ایران، بسیار افزایش دهند. از سال ۱۸۸۸-۸۹ تا سال ۱۹۱۳-۱۴، صادرات به ایران بیش از ۷/۷ بارو از جمله، پارچه‌های نخی بیش از ۳ بار، قند و شکر بیش از ۱۵/۵ بارو چای نزدیک به ۲۰ بار افزایش یافت.^۱

با بازکاوی صادرات ایران می‌توان درباره اختصاصی شدن نمایان این کشور، همچون صادرکننده مواد خام کشاورزی برای صنایع دولت‌های رشد یافته سرمایه‌داری نتیجه‌گیری کرد. پنبه، خشکبار و فرآورده‌های تولیدات پیشه‌وری و خانگی - قالی - شالوده صادرات ایران را تشکیل می‌داد.^۲ اقلام سنتی صادرات ایران چون ابریشم، رفته‌رفته، اهمیت خود را از دست می‌داد.^۳

روسیه و انگلستان، به یاری قراردادهای نابرابر بازرگانی و سیاسی،

۱- و. س. «مسائل رشد اقتصادی ایران...»، ص ۲۶.

۲- ن. ن. بوبینین. «ایران، اوضاع اقتصادی و بازرگانی خارجی آن». ۱۹۰۱-۱۹۲۳. تفلیس ۱۹۲۸، ص ۲۴۰.

۳- همانجا.

شرایط مساعد بازرگانی را در ایران، برای خود تأمین می‌کردند. رژیم گمرکی، با ماده ۳ عهدنامه تجارتنی قرارداد ترکمن‌چای، در سال ۱۸۲۸ به ایران تحمیل شده بود. در این ماده، عوارض گمرکی اندکی بر کالاهای بازرگانی که به ایران وارد می‌شد، پیش‌بینی شده بود. محدودیت استقلال ایران در این رشته، بازدارنده صنایع ملی بود، زیرا از این صنایع در برابر رقابت کالاهای خارجی دفاع نمی‌کرد و دفاع از این صنایع، به‌ویژه برای کشورهایی که دیرتر در راه رشد صنعتی گام نهاده‌اند، دارای اهمیت است. ایران بارها از روسیه خواسته بود که «به منظور افزایش عوارض گمرکی که این دولت معین کرده بود، برای مصالح صنایع محلی و بودجه حکومت»^۱، در شرایط قرارداد ترکمن‌چای تجدیدنظر کند.

۲۷ اکتبر سال ۱۹۰۱، معاهده بازرگانی روسیه و ایران به امضا رسید.^۲ این معاهده نه تنها ماده ۳ عهدنامه تجارتنی قرارداد ترکمن‌چای را ملغی ساخت، بلکه اصول بازرگانی را که یکسره برای ایران تازگی داشت جاری کرد.

ماده اول معاهده سال ۱۹۰۱، که به جای ۵٪ عوارض گمرکی پیشین، تعرفه ویژه وضع کرده بود مهم‌ترین بخش آن بود. پیرو تعرفه‌های تازه، برای هر قلم صادرات، عوارض گمرکی ویژه‌ای وضع شده بود. معاهده تازه بازرگانی امتیازهایی برای بازرگانی روسیه در ایران پدید آورده بود. از میان ۳۰ قلم کالای روسی که به ایران صادر می‌شد و $\frac{۹}{۱۰}$ همه صادرات روسیه به ایران بود، ۸ قلم آن یکسره از عوارض گمرکی معاف بود و ۱۱ قلمش پیرو تعرفه الف، عوارضی بسیار ناچیز یعنی عوارضی به مبلغ یک قران داشت.^۳

برای همه اقلام اساسی صادرات روسیه، عوارضی کمتر از ۵٪ پیشین

۱. همانجا ص ۵۲۵

۲. مجموعه قراردادهای بازرگانی و موافقت‌نامه‌های ناشی از آنها، میان روسیه و دیگر دولتهای خارجی، ج ۲. سنت پترزبورگ. ۱۹۱۵، ص ۴۴۸-۴۴۲.

۳. آ. آ. زونشترال - پیکورسکی. «قراردادهای بازرگانی ایران». مسکو، ۱۹۳۱، ص ۱۸۴.

وضع شده بود، چنانچه شکر که از نگاه مبلغ $\frac{1}{3}$ همه صادرات روسیه به ایران بود، عوارضی برابر با $\frac{3}{4}$ ٪ داشت. درصد عوارض پارچه‌های نخی - قلم بسیار مهم صادرات روسیه از این هم کمتر بود. عوارض گمرکی فرآورده‌های نفتی نیز پایین آمده بود. در پی معاهده تازه گمرکی، میزان بازرگانی خارجی ایران با روسیه، افزایش یافت.^۱

مذاکرات درباره معاهده روسیه و ایران، سخت محرمانه نگاه داشته شده بود. با این همه، سفارت انگلستان در تهران، به زودی از این مذاکرات آگاه گردید. انگلیسی‌ها که پیش‌بینی می‌کردند، معاهده نوین روسیه و ایران می‌تواند خطری برای مصالح بازرگانی انگلستان داشته باشد، برای برهم زدن آن تا آنجا که توانستند کوشیدند. اما، به رغم همه تلاش‌های دیپلماسی انگلستان، این معاهده امضا شد و از اول فوریه سال ۱۹۰۳ نافذ گردید.^۲

معاهده سال ۱۹۰۱، هیچ سود مالی برای ایران نداشت. روش مطبوعات و محافل اجتماعی نسبت به معاهده بازرگانی، سخت منفی بود. نماینده ایران، حتی به خیانت به دولت متهم شده بود. هاردینگ - سفیر انگلستان - خواهان امضای قرارداد همسانی با انگلستان بود. اعلامیه انگلستان و ایران که روز ۲۷ ژانویه سال ۱۹۰۳ به امضا رسید، در همه ماده‌ها، معاهده روسیه و ایران را تکرار کرده و به عوارض گمرکی که در معاهده وضع شده بود صحنه گذاشته بود. انگلستان، به ظاهر، بیش از آنچه که با دریافت حق شرایط مناسب بازرگانی به دست آورده بود نصیبش نشده بود. اما در واقع، اهمیت موافقت‌نامه نوین برای انگلستان بدان انجامید که از آن پس، انگلستان همچون سومین شرکت‌کننده معاهده بازرگانی روسیه و ایران گردیده و از آن روز، هیچ تجدیدنظری در

۱- ر. آ. سعیدف. «بورژوازی ایران در پایان سده نوزدهم - آغاز سده بیستم». ص ۲۷.

۲- آ. آ. زونشتال - پیسکورسکی. «قراردادهای بازرگانی ایران». ص ۱۸۴.

تعرفه‌ها، بی‌شرکت این دولت امکان نداشت.

روسیه که در بازارهای اروپا، بیشتر چون واردکننده مواد خام و یا کالاهای نیمه ساخته به آن بازارها بود، در ایران، در اساس کالاهای صنعتی‌اش را آب می‌کرد و در همان هنگام، مواد خام ایران را می‌برد. قند - قلم اساسی صادرات به ایران بود. پارچه و به ویژه پارچه‌های نخی، در صادرات جای دوم را داشت و این فرآورده در کشورهای آسیایی به فروش می‌رفت که در میان آنها، جای نخست از آن ایران بود. اما، باید یادآوری کرد که فروش پارچه، کامیابی‌اش کمتر از فروش قند بوده است. پارچه‌های روسی نمی‌توانستند با پارچه‌های ارزاتر انگلیسی رقابت کنند. از این‌رو، بنابر آمار سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۱۰، همه میزان پارچه‌هایی که در ایران به مصرف رسیده بود، ۵۷٪ در صدش انگلیسی و تنها ۳۹ درصدش روسی بود. جمال‌زاده نوشته است که منسوجات، اساس واردات بود و در ضمن، $\frac{۷}{۸}$ آن را از روسیه، انگلستان و از هندوستان می‌آوردند که چهار بخش آن از انگلستان و کمتر از سه بخش آن از روسیه بود.^۱

در ایران چند شرکت و جمعیت بازرگانی روسیه فعالیت می‌کردند. «جمعیت بازرگانی ماوراء خزر» را که در پایان سال‌های دهه پنجم سده نوزدهم به بازرگانی آغاز کرده بود، می‌توان در میان این مؤسسه‌ها برشمرد. این مؤسسه در ولایت‌های کرانه خزر انبارهایی ساخت، اما به زودی، در پی ناآشنایی با بازار و ندانم کاری نمایندگانش ورشکست شد و به موجودیت خود پایان داد. فعالیت مؤسسه بازرگانی ن. ن. کنشین، برای روسیه اهمیت بیشتری داشت. شرکت کارل شیبور و مؤسسه‌های روزنبلوم، آرزومانف، تومانیانتس و... در اصفهان فعالیت می‌کردند. کارخانه‌های لودزین می‌کوشیدند مناسباتی نزدیک‌تر با ایران داشته باشند.^۲ سوداگران ایران در معاملات بازرگانی خارجی روسیه با ایران،

۱- بنگرید: م جمال‌زاده. «گنج شایگان یا آرزوی اقتصادی ایران». ص ۱۳.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۰۲۱، بخش ۲. ورق ۱۹۷.

مشارکتی بزرگ داشتند.^۱ اینان، گه‌گاه، تبعه ایران و اغلب، تبعه دیگر کشورها و بیشتر تبعه روسیه، ترکیه و انگلستان بودند. درآمدن به تابعیت بیگانگان، انگیزه‌اش این بود که مصونیت حقوقی اموال خود را تأمین کنند.^۲

در آستانه سده بیستم، وزن ویژه روسیه در معاملات بازرگانی خارجی ایران، برابر بر ۵۷٪ و انگلستان (با هندوستان) ۲۲٪ بوده است. جای سوم را ترکیه و جای چهارم را فرانسه داشت.^۳

روسیه برای ایران، بازار اساسی فروش ماده‌های خام و در این میان، یگانه دولت بزرگ اروپایی بود که ایران با آن دارای موازنه مثبت بازرگانی بوده است. این نکته از این‌رو نیز برای ایران اهمیتی بیشتر می‌یافت که موازنه بازرگانی این کشور با دیگر کشورها، بنابر معمول، منفی بود و این نیز ناگزیر، بر حال و روز مالی کشور تأثیر می‌گذاشت.

در واپسین دهه سده نوزدهم، صادرات ایران به روسیه، بیش از ۳۵٪ بر وارداتش از آن کشور فزونی داشت. پنبه، در صادرات ایران به روسیه نقشی بیشتر می‌یافت. در پایان نخستین دهه سده بیستم، صنایع پارچه‌بافی روسیه، سالانه ۲۲-۲۴ میلیون پوت پنبه مصرف می‌کرد که نیمی از آن را از خارج می‌خرید. بنابر آمارها سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۰۵، ایران در میان صادرکنندگان به روسیه جای پنجم را داشته است. جمال‌زاده می‌نویسد که مهم‌ترین فرآورده صادراتی ایران پنبه و $\frac{1}{5}$ همه صادرات ایران بود و پنبه در اساس، به روسیه صادر می‌شد.^۴

خشکبار هم از اقلام بزرگ صادرات ایران به روسیه بود و ایران در این صادرات، جای نخست را داشت و حتی از ایتالیا - صادرکننده جهانی میوه - بسیار برتر بود. گذشته از این، ایران به روسیه، برنج، ماهی، چرم،

۱- بایگانی مرکزی دولتی، ف. «دفتر وزیر دارایی» پرونده ۵۲۶: ورق ۸۸.

۲- ر. آ. سعیدف. «بورژوازی ایران در پایان سده نوزدهم - آغاز سده بیستم». ص ۳۷.

۳- همانجا، ص ۵۲.

۴- جمال‌زاده. «گنج شایگان با آرزوی اقتصادی ایران»، ص ۱۷.

توتون، مروارید، قالی و پارچه‌های ابریشمی نیز می‌فرستاد. اقتصاد ولایت‌های شمالی، یکسره به بازار روسیه وابسته بود. اما، در بخش جنوبی کشور و به ویژه در خلیج فارس، می‌توان گفت که کالای روسی نبود.

در سال‌های ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲، به ابتکار ویتیه و با «اجازة اعلیحضرت» چهار سفر آزمایشی از سوی «جمعیت کشتیرانی و بازرگانی» روسیه به خلیج فارس انجام گرفت. کشتی «کورنیلف»، نخستین سفر را ازادسا به خلیج فارس در ماه فوریه سال ۱۹۰۱ انجام داد و دومین سفر در ماه اوت همان سال، سومین سفر در ژانویه سال ۱۹۰۲ و چهارمین سفر، در ماه مه سال ۱۹۰۳ بود.^۱ این کشتی پارچه‌های نخی، قند، نفت، چوب و فرآورده‌های چینی‌سازی به بندرهای خلیج فارس می‌آورد. با آنکه کالاهای روسی و به ویژه نفت، به خوبی به فروش می‌رفت، کشتیرانی با خسارت همراه بود. با این همه، از آنجایی که «در این کار، وظایفی با ویژگی واقعی سیاسی، از اهمیتی برتر برخوردار است»^۲، کشتیرانی مرتب در این مسیر، ضروری دانسته شده بود. بدین‌سان، مسأله برقراری کشتیرانی مرتب کشتی‌های روسی به خلیج فارس، یکسره بازگشوده شد و خزانه‌داری دولتی پیرو قرارداد با «جمعیت کشتیرانی و بازرگانی» می‌بایست به این شرکت برای مدت ۱۲ سال، سالانه ۲۰۰ هزار روبل مساعدده بدهد.^۳

در سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۰۶، هیأت‌های ویژه بازرگانی با شرکت نمایندگان بازرگانی روسیه در جنوب ایران، به بندرهای خلیج فارس گسیل گردیدند. اما، به رغم تدابیری که گرفتند، سهم مشارکت روسیه در معاملات بندرهای خلیج فارس همچنان ناچیز بود.

۱- «روزنامه بازرگانی و صنایع» ۳۱ مارس سال ۱۹۰۲، ص ۲ (بایگانی خاور، ایران. ف. «خوان ایران»؛ پرونده ۴۰۲۶، ورق ۷۷).

۲- بایگانی خاور، ایران ف «خوان ایران» پرونده ۴۰۲۶ ورق ۷۷.

۳- مجموعه مصوبات و فرامین حکومت، سنت پترزبورگ، ش ۱۵۷، ۱۹۰۳، ص ۶۵۵-۶۵۶.

کالاهای انگلیسی در همه جا توزیع می‌شدند و شمال ایران که تبریز در آنجا مرکز بزرگ تمرکز کالاها بود استثنا نبود. اصفهان، برای کالاهای انگلیسی یک مرکز بزرگ و از همانجا بود که کالاها را به کاشان، تهران، قزوین، همدان و بروجرد می‌فرستادند. به شهر یزد که یک مرکز بازرگانی بزرگ بود، کالا فرستاده می‌شد. شیراز و همه ایالت فارس هم با کالاهای انگلیسی تأمین می‌شدند. بازرگانی ایالت‌های کرمانشاه و کردستان هم، یکسره در دست انگلیسی‌ها بود.

چیت‌های ارزان و رنگارنگ منچستر، در میان کالاهای انگلیسی که به ایران فرستاده می‌شد جای نخست را داشت.^۱ در وابستگی به صدور سرمایه انگلیسی به ایران، دریافت چند امتیاز و ساختمان راه، ورود فلزات و فرآورده‌های فلزی، به گونه‌ای نمایان افزایش یافت.

جای از اقلام بزرگ صادرات انگلستان بود. در این مورد، انگلستان همچون نماینده بازرگانی کشورهای تولیدکننده چای - چین و در اساس، هند - فعالیت می‌کرد. گذشته از این، انگلستان نیل، فرآورده‌های گوناگون چینی‌سازی، بدل‌چینی، فرآورده‌های شیشه‌سازی، پارچه‌های پشمی، ابریشمی و مخمل و اسلحه به ایران وارد می‌کرد.

تریاک در میان کالاهایی که از ایران به انگلستان می‌رفت جای نخست را داشت. قالی هم از اقلام بزرگ واردات انگلستان بود که پیوسته روبه‌فزونی می‌رفت.

سرمایه‌داران انگلیسی، همچنین غله (به هندوستان)، توتون، پنبه، پشم، چرم، میوه و کالاهایی دیگر از ایران می‌بردند. شرکت‌های انگلستان، برخی کارفرمایان انگلیسی و بازرگانان محلی به کار بازرگانی می‌پرداختند. نمی‌توان اهمیت نقشی را که دیپلمات‌های انگلستان در رشد بازرگانی داشته‌اند یادآور نشد. «من دیپلمات - بازرگان هستم» -

۱- بابگانی مرکزی دولتی ف. «بخش بازرگانی و مانو فاکتور»، پرونده ۱۸۳ ورق ۴.

جمله محبوب همه نمایندگان دیپلماسی انگلستان بوده است. لرد دافرین - سفیر انگلستان در کنستانتینوپل [قسطنطنیه] گفته بود: «من، پیش از همه، نماینده صنایع فابریکی مان هستم و همه کامیابی سیاست ما همانا در آن است که ما پیش از همه، دوستان و هوادارانی از جهان بازرگانی جایی که مقیمش هستیم بدست می آوریم».^۱ این، از ویژگی های بیشتر دیپلمات های انگلستان است.

شرکت «برادران لینچ» که کنترل بازرگانی در بخش جنوب باختری ایران، در اساس با آن بود، از همه شرکت های انگلیسی که در ایران فعالیت می کردند اهمیتی بیشتر داشت. این شرکت در بیشتر شهرهای کشور شعبه داشت. شرکت های بزرگ دیگر انگلیسی در ایران، «هاتس و پسران» و «سیگلر و شرکاء» بودند.^۲ فعالیت شرکت نخست، در اساس در جنوب ایران بود و شعبات بسیاری در بوشهر، شیراز، اصفهان، یزد و سلطان آباد داشت و می توان گفت که نمایندگانش در همه شهرهای کشور بوده اند. این شرکت، در اساس به آوردن پارچه های نخی انگلستان و بردن قالی و تریاک ایران اشتغال داشت و همچنین در تهران دارای مغازه هایی بود که در آنجا فعالانه به خرده فروشی کالا می پرداخت. صاحب شرکت دوم، «سیگلر و شرکاء» یک سوئسی بود که در سال ۱۸۷۰ به تابعیت انگلستان درآمده بود. مرکز اساسی آن، در تبریز و نمایندگی هایش در تهران، سلطان آباد، اصفهان، شیراز، بوشهر، یزد و کرمانشاه بودند. می توان گفت که همه بازرگانی قالی ایران در دست این شرکت بوده است. تولید قالی در یکی از کانون های قالیبافی ایران - سلطان آباد و حومه آن - به انحصار این شرکت درآمده بود. شرکت با این شرط که قالی های بافته شده با نرخى که پیشتر معین گردیده بود (بدیهی است، پایین ترین نرخ) به نمایندگان آن داده شود، پشم در اختیار قالیبافان ایران می گذاشت.^۳ این

۱- بایگانی خاور، ایران. ف «خوان ایران»، پرونده ۵۲۱، ورق ۲۳.

۲- ر. آ. سعیدف. «بورژوازی ایران در پایان سده نوزدهم - آغاز سده بیستم». ص ۴۹-۵۰.

۳- بایگانی مرکزی دولتی، ف. «بانک محاسباتی - استقراضی»، پرونده ۱۲۵۴۶، ورق ۱۷.

شرکت برای پیشرفت بیشتر قالیبافی در این منطقه کارخانه‌های قالیبافی خودش را باز کرد و قالی‌هایی با نقش و نگار و اندازه‌های اروپایی پسند سفارش داد.

در خلیج فارس، چند کمپانی انگلیسی به دادوستد مشغول بودند. پدید آمدن بانک شاهنشاهی به رشد بازرگانی انگلیس و ایران یاری کرد. این بانک اخباری دربارهٔ وضع بازرگانی در کشور تهیه می‌کرد و به اتباع انگلستان با بهترین شرایط وام می‌داد. شیوه‌ها و متدهایی که انگلیسی‌ها برای رشد بازرگانی در ایران به کار می‌بستند درخور نگرش است. پارچه‌های نخی انگلستان، برای آنکه سریع و سودمند به فروش برسند می‌بایست با سلیقه و نیاز خریداران ایرانی همخوان باشند. برای این کار هر مؤسسه بازرگانی انگلیسی در ایران دارای یک نقاش از مردم محلی بود که نقش و نگارها و رنگ‌هایی برای پارچه‌های گوناگون، همخوان با ذوق محل تهیه می‌کردند. سپس این نمونه‌ها را به انگلستان می‌فرستادند که به همان شکل و یا با برخی تغییرات روی پارچه‌ها بیایند.^۱

هزینه داشتن چنین نقاشی که بسیار ارزان بود، به هریک از مؤسسات بازرگانی امکان می‌داد که همواره با توجه به تقاضا بر پارچه‌های دارای طرح‌های گوناگون نقش و نگارهایی تازه بفرستند. در مؤسسات بازرگانی، حتی کتاب‌هایی بود که الگوهای نقش و نگارها را در آنها می‌جسباندند و نمره‌گذاری می‌کردند.

موقعیت انحصاری کالاهای انگلیسی در بازارهای جنوبی و مرکزی ایران، به شرکت‌های انگلیسی امکان می‌داد که با صوابدید خویش - و به زیان اقتصاد ایران - پیوسته نرخ‌های بسیار بالایی برای فرآورده‌های صنایع خویش و بهای بسیار پایینی برای ماده‌های خاص صادراتی ایران

۱- بایگانی مرکزی دولتی، ف. «بخش بازرگانی و مانوفاکچور». پرونده ۱۸۳. ورق ۲۲.

معین کنند.

ویژگی سیاست بازرگانی انگلستان در ایران، همانا افزایش پیگیر وارد کردن کالاهای انگلیسی به ایران، در همسنگی با بردن کالاهای ایران به انگلستان بوده است. چنانچه، صدور کالاهای انگلستان به بوشهر، در سال ۱۸۸۸ از صدور کالاهای ایرانی از این بندر به انگلستان، هشت بار و در سال ۱۸۹۲ نه بار بیشتر بوده است.^۱ می‌توان گفت که در بازرگانی انگلستان با دیگر بنادر ایران هم، همین حال و روز بوده است. جمال‌زاده نوشته است که صادرات انگلستان به ایران در همسنگی با واردات آن کشور از ایران، نسبت پنج بر یک داشته، یعنی صادرات ایران به انگلستان، تنها $\frac{۱}{۵}$ صادرات انگلستان به ایران بوده است.^۲

فزونی داشتن پیوسته وارد کردن کالاهای انگلیسی بر صادرات به آن کشور، به افزایش موازنه منفی بیلان بازرگانی ایران انجامید. کسر سالانه، مبلغی بود نزدیک به ۸ میلیون روبل که در سال‌های گوناگون، اندکی افزایش و یا کاهش می‌یافت^۳ و این خود، بر بودجه کشور تأثیری سخت داشت و حکومت ایران را وادار می‌ساخت تا در راه دریافت وام‌هایی تازه تلاش کند و کشور را بیشتر به ورشکستگی بکشاند.

استیلای بازرگانی خارجی دولت‌های امپریالیستی، بر همه سوهای رشد اقتصادی کشور تأثیری مست گذاشته بود. کشور، در واقع، به نیمه مستعمره امپریالیسم انگلستان و روسیه تبدیل شده بود.

حال و روز نیمه مستعمراتی، به ویژه، در تبدیل ایران به زائده کشاورزی مواد خام دولت‌های رشد یافته سرمایه‌داری، تشدید وابستگی اقتصادی ایران و بر جای ماندن رژیم واپسمانده دولتی - سیاسی آن به خوبی نمایان شده بود.

۱- م. ن. نومارا. «اوضاع اقتصادی ایران، سنت پترزبورگ ۱۸۹۵»، ص ۱۶۲-۱۶۱.

۲- م. جمال‌زاده. «گنج شایگان یا آرزوی اقتصادی ایران»، ص ۹.

۳- بابگانی مرکزی دولتی، ف. «بخش بازرگانی و مانوفاکتور» پرونده ۱۸۳، ورق ۱۱۱.

رشد اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران در شرایط رخنه سرمایه بیگانه

سومین ثلث سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، در تاریخ ایران نمایانگر رشد اسارت استعماری کشور و تشدید وابستگی سیاسی و اقتصادی آن به دولت‌های رشد یافته سرمایه‌داری است.

این روند، با کشانیده شدن فعالانه ایران به حوزه بازار جهانی سرمایه‌داری همراه بوده است.

در نیمه نخست سده نوزدهم، کشانیده شدن ایران به بازار جهانی سرمایه‌داری، از راه سیستم بازرگانی خارجی انجام می‌گرفت. سرمایه بیگانه، یکباره به ایران روی نیاورد. عدم آگاهی بر امکانات اقتصادی کشور و ذخایر طبیعی آن و رقابت دولت‌ها تا اندازه‌ای، مانع از سرمایه‌گذاری شده بود.

اما، از دهه هفتم سده نوزدهم، به کار بستن رفته‌رفته سرمایه بیگانه در ایران آغاز گردید.

به کار بستن سرمایه بیگانه در ایران، به دگرگونی‌های پراهمیتی در حال و روز اجتماعی - اقتصادی کشور انجامید. کشانیده شدن ایران به مدار بازار جهانی، به رشد مناسبات کالایی - پولی، کالایی شدن کشاورزی و زاده شدن و رشد عنصرهای مناسبات سرمایه‌داری و فروپاشیده شدن پسین فئودالیسم در ایران انجامید.

اقتصاد ایران، در زیر تأثیر سرمایه بیگانه، یکسره ویژگی استعماری به خود گرفت. اما، به رغم آنکه رخنه بیگانه امکاناتی برای رشد سرمایه‌داری ایران پدید آورده بود، کشور بسیار به کندی و ناموزون رشد می‌کرد و تنها در برخی جاها شکل‌های تازه تولید پدید آمده بود.^۱

سرمایه بیگانه، تأثیری هلاکت‌بار بر رشد صنایع ایران داشت. هم بر رشد رشته‌های سنتی تولیدات پیشه‌وری و هم، بر رشد جوانه‌های صنایع فابریکی که تازه رویده بودند.

روبه‌م رفته، صنایع ایران در پایان سده نوزدهم، آغاز سده بیستم، رشدی مسست داشت و از چارچوب تولید ساده کالایی فراتر نرفته بود.^۲ سرمایه بیگانه، پس از رخنه به کشور، به رشد آن رشته‌های اقتصاد ملی که ذینفع بود یاری کرد و در همان هنگام، آن رشته‌هایی را که رشدشان با مصالح سرمایه بیگانه همخوان نبود محدود کرد.

می‌توان گفت که سرمایه بیگانه، یکسره از حوزه تولید دوری جست و به رشد آن رشته‌های اقتصاد روی آورد که بیشتر به حوزه مبادله وابسته بودند.^۳

در پایان سده نوزدهم، بسیاری از رشته‌های گوناگون صنایع پیشه‌وری که تاب پایداری در برابر رقابت بیگانه را نداشتند، به هستی خود پایان دادند. کرمانی در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان»، نوشته است که ناممکن بودن مبارزه با رقابت کالاهای خارجی، به ورشکستگی صنایع محلی انجامید.

پرورش ابریشم، کوزه‌گری، تولید پارچه‌های نخی و دیگر رشته‌های

۱. ز. ز. عبداله‌یف. «صنایع و زاده شدن طبقه کارگر ایران». باکو، ۱۹۶۳؛ نیز از او: شکل‌یابی طبقه کارگر ایران. باکو، ۱۹۶۸؛ آ.ای. دمبین. روستای امروزی ایران. مسکو، ۱۹۷۷؛ م.س. ایوانف. انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۹۰. مسکو، ۱۹۵۷؛ ر. آ. سمیدف. بورژوازی ایران در پایان سده نوزدهم - آغاز سده بیستم.

۲. و. س. گلوخودد. «مسائل رشد اقتصادی ایران»، ص ۱۴.

۳. همانجا، ص ۱۴.

صنایع به انحطاط کشانیده شدند.

قالیافی، یگانه رشته صنایع محلی بود که به هستی خود ادامه می‌داد و حتی گسترش می‌یافت^۱ و سبیش هم آن بود که سرمایه‌داران بیگانه سودهای سرشاری از فروش قالی‌های ایران در بازارهای جهانی به چنگ می‌آوردند.

در نیمه دوم سده نوزدهم، صنایع ملی ایران، در اساس، تولیدات چند رشته‌یی خرده‌کالایی پیشه‌وری بود، اما در همان هنگام، کانون‌های صنایع ملی فابریکی هم پدید آمده بودند. کارخانه‌های کاغذسازی، ریسندگی، کبریت‌سازی، قند، شیشه‌سازی و چینی‌سازی ساخته شدند.^۲ اما، چندی نگذشت که همه آنها در اثر خسارت فراوان و رقابت کالاهای خارجی بسته شدند.

رخنه سرمایه‌یگانگان در ایران، بر رشد کشاورزی هم که بیش از پیش برای نیاز مصرف بازار جهانی آماده می‌گردید تأثیر داشت. رشد کشاورزی بازرگانی - پدیده پیشرفته تازه ایران، در پایان سده نوزدهم - پی‌آمد همین تأثیر بوده است.^۳

محصولاتی چون پنبه، خشخاش و توتون، که فروش خوبی در بازار جهانی داشتند، پیوسته اهمیتی بیشتر می‌یافتند و زمین‌هایی را که پیش‌تر زیرکشت غلات بودند به آنها اختصاص می‌دادند. چنانچه، در واپسین بیست سال پایان سده نوزدهم، ظل‌السلطان - حکمران ایالت اصفهان - که ۶۰٪ از زمین‌های ایالت از آن او بود، در بیشتر این زمین‌ها، پنبه و خشخاش کاشت و از کشت غلات، بسیار کاست.^۴ در دیگر بخش‌های ایران هم، همین منظره دیده می‌شد. در ضمن، در شمال ایران، در اساس

۱- ر. آ. سعیدف. «بورژوازی ایران در پایان سده نوزدهم - آغاز سده بیستم»، ص ۱۰۳-۱۰۷.

۲- فریدون آدمیت. «امیرکبیر و ایران». تهران، ۱۳۲۳، ص ۲۴۵-۲۶۶.

۳- ز. عبدالله یف. «صنایع و زاده شدن طبقه کارگران ایران»، ص ۱۹.

۴- بایگانی خاور، ایران. ف. «خوان ایران»، پرونده ۳۸۶۹، ورق ۳۹۶.

پنبه کاشته می شد، زیرا پنبه قلم عمده واردات روسیه بود و در جنوب، در اساس خشخاش و توتون کشت می گردید که به انگلستان می رفت. نزدیک به ۸۷٪ درصد تریاک از ولایات جنوبی و نیز از اصفهان و یزد برداشت می شد.^۱

پنبه $\frac{۱}{۵}$ همه صادرات ایران بود.^۲ صدور تریاک نیز، بسیار افزایش یافت. چنانچه، در پنج سال، از سال ۱۸۷۶ تا ۱۸۸۰ شرکت های انگلیسی بردن تریاک ایران را ۸ بار افزایش دادند.^۳

فرآورده های باغداری ایران، همواره از مواد صادراتی بوده است. اما، در واپسین بیست و پنج سال سده نوزدهم، میزان خشکبار و میوه تازه صادراتی ایران، بسیار افزایش یافت و از نگاه ارزش نقدی، پس از پنبه جای دوم را گرفت.^۴

افزایش روزافزون تقاضا بر میوه های ایران در بازارهای کشورهای اروپایی، گسترش زمین باغ ها و بدل گردیدن رفته رفته ایران را به بزرگ ترین صادرکننده خشکبار به بازار جهانی به دنبال داشت.

رشد مناسبات کالایی - پولی و افزایش ارزش کالایی زمین، به سرازیر شدن همه جانبه انباشت نقدی به سوی مالکان زمین یاری کرد. هنگامی که صنایع ایران در اثر رقابت بی امان خارجی، دچار رکود شده بود، سرمایه گذاری در زمین یگانه کار سودآور بود. سوداگری گسترده با زمین، استوار شدن مالکیت خصوصی را بر زمین به جای زمینداری فئودالی و تحکیم حکومت ملاکان بزرگ و بی خانمانی دهقانان بی زمین را در پی داشت.^۵ گسترش زمین های ملاکان از حساب همه شکل های مالکیت بر

۱. م. ل. نومارا. «اوضاع اقتصادی ایران»، ص ۱۲-۱۳.

۲. م. جمال زاده. «گنج شایگان یا آرزوی اقتصادی ایران»، ص ۱۷.

3. Blue book. Report by mr. Baring on Trade and cultivation of Opium in Persian Commerce. No 3, 1882, p.61.

۴. م. جمال زاده. «گنج شایگان یا آرزوی اقتصادی ایران»، ص ۱۷.

۵. آ. ای. دمین. «روستای ایران»، ص ۲۳.

زمین در ایران انجام می‌گرفت.

انحطاط امور اقتصادی در زمین‌های دولتی (خالصه)، چنان سخت بود که این زمین‌ها برای خزانه دولت که بدون این هم خالی بود، هیچ درآمدی نداشتند. در سال ۱۸۸۷، شاه برای فروش زمین‌های دولتی فرمان ویژه‌ای صادر کرد.^۱ چنانکه از گزارش‌های بی‌شمار رسمی کنسول‌های روسیه از بخش‌های گوناگون ایران برمی‌آید، در واپسین بیست سال سده نوزدهم، حکومت ایران به فروش گسترده زمین‌های خالصة آغاز کرد.^۲

در پایان سده نوزده و آغاز سده بیست، رشد زمین‌داری مَلَاکِی، نه تنها از حساب زمین‌های خالصة، بلکه از حساب غصب زمین‌های دهقانی و قطعات متعلق به خرده مالکان و زمین‌هایی که از آنها بهره‌گیری گروهی می‌شد انجام می‌گرفت. گه‌گاه، این چنگ‌اندازی‌ها، چون خریدی قانونی به ثبت می‌رسید. اما، مَلَاکان بزرگ زمین‌ها را بیشتر، به قهر تصاحب و غصب می‌کردند.

ظل‌السلطان - پسر ارشد ناصرالدین شاه - نزدیک به دو هزار دهکده با یک میلیون جمعیت، در مالکیت خود داشت. او، بیشتر این دهات را در واپسین بیست و پنج سال سده نوزدهم، به قهر و از حساب تصاحب و غصب زمین‌های دهقانان به چنگ آورده بود. چنانچه، ظل‌السلطان بی‌آنکه هیچ حقی داشته باشد، مالکیت خود را بر ۱۸۰ جریب زمین‌های همگانی دهقانان روستاهای کرم و کرمچه (که حداقل ارزش آنها ۸ هزار تومان بود) و دیری بود که از آن دهقانان بود برقرار کرد و آنها را به مالکیت خصوصی خود درآورد.^۳

کنسول روسیه در اصفهان، در گزارش خود، هنگام توضیح تلاش مالکان ثروتمند زمین برای افزایش مالکیت خصوصی خود نوشته بود که

۱. م. جمال‌زاده، «گنج شایگان یا آرزوی اقتصادی ایران»، ص ۱۳۷.

۲. بایگانی خاور، ایران، ف، «خوان ایران»، پرونده ۳۸۶۹، ورق ۳۶۸.

۳. همانجا، ورق ۲۹۴.

«ظل السلطان و مجتهدان بزرگ، در تلاش برای گسترش املاک خویش که سال به سال ارزشی بیشتر می‌یابد، از هیچ کاری خودداری نمی‌کنند تا زمین‌های خرده مالکان را به پیشیزی از دستشان درآورند، و در این میان، هدفشان تنها این نیست که از کشاورزی در این بخش ایران سودی داشته باشند، بلکه می‌خواهند شمار رعایایشان هم بیشتر شود».^۱

روحانیون بلندپایه نیز که اداره زمین‌های وقف را در دست خویش متمرکز ساخته بودند، از راه‌های گوناگون زمین‌های املاک خود را افزایش می‌دادند. گرایش تبدیل زمین‌های وقف به مالکیت خصوصی روحانیون، در پایان سده نوزدهم گسترشی بزرگ یافت.^۲

تمرکز زمین‌هایی که در دست مثنی ملاک بزرگ بودند، در سومین ثلث سده نوزدهم، ویژگی بسیار نمایانی پیدا کرده بود. در سال ۱۸۸۰، در ایران شمار مالکان بزرگ هنوز اندک بود، اما در سال ۱۹۰۰، شمار آنها به چند صد تن رسید و ثروتشان هم، هزارها دهکده‌ای بود که تلاش کرده بودند آنها را برای همیشه به مالکیت خصوصی خود بدل سازند.^۳

رشد مالکیت بزرگ بر زمین، ضربتی بود جبران‌ناپذیر بر شکل‌های زمین‌داری، چون خرده مالکی و به ویژه بر زمین‌های عمومی دهقانان. در این میان، ملاکان، زمین‌هایی را هم که بنابر مرسوم زمین‌های بی‌چون و چرای دهقانان بودند و از آنها برای چراگاه بهره‌گیری می‌شد، غصب می‌کردند.

بیشتر زمین‌ها، بدست ثروتمندترین و اشرافی‌ترین سرمداران و بازرگانان شهرها افتاد.

ر. آ. سعیدف می‌نویسد: «از دیدگاه شیوه اداره امور، دوگونه ملاک بوده است: ملاکانی که بی‌میانجی به امور اقتصاد خویش می‌پرداختند و

۱- همانجا، پرونده ۳۸۶۹، ورق ۳۶۸.

۲- آرنت. محمدعلی‌شاه. «جنبش خلقی در سرزمین شیر و خورشید».

۳- همانجا.

روشهای سرمایه‌داری را در کشاورزی به کار می‌بستند و ملاکان نوع فئودالی کهن، که اکثریت با آنها بوده است.^۱

نه تنها سیادت سرمایه بیگانه در اقتصاد کشور، بل همچنین، نبودن زمینه‌های ضروری در دورن کشور، بازدارنده تبدیل شدن فئودال - ملاک به ملاک - سرمایه‌دار بود. ملاک نیمه فئودال که می‌کوشید از راه تشدید استثمار دهقان سهمی کار، کالا برای بازار تهیه کند، بیش از هر کس دیگری در این دوران نمایانگر روستای ایران بوده است.

چنانکه گفته آمدیم، بی‌زمین ساختن دهقانان که در اساس به زور و قهر انجام می‌گرفت، ویژگی واپسین بیست و پنج سال سده نوزدهم بوده است. وابستگی اقتصادی دهقانانی که از زمین محروم گردیده بودند، به فئودال - ملاک بیشتر می‌شد. اکثر این دهقانان سهمی کار بودند. مناسبات میان ملاک و دهقان براساس سنت تقسیم محصول به پنج بخش استوار بود.

دهقانان سهمی کار، گذشته از بخش معین محصول که در وابستگی به وسائل تولیدی که مالک در اختیار داشت به وی می‌دادند، موظف بودند «هدایای» جنسی و نقدی دیگری هم بپردازند. دهقانان، خواروبار گوناگون به ملاک می‌دادند، روزهای معینی تنها برای او کار و غله و علوفه او را با وسایل خود حمل می‌کردند و جز اینها. در برخی موارد، به جای کار مفت برای ملاک، به ملاک خواروبار و یا پول نقد داده می‌شد. ملاکان، افزوده بر این، هزینه دستیاران خود - مباشرها، کدخداها و میراب‌ها - را بر دوش دهقانان می‌گذاشتند.

اجاره زمین که از حساب افزایش پرداخت‌های افزوده بیشتر می‌شد، گذشته از فرآورده اضافی اقتصاد دهقانان، بخشی از فرآورده‌های ضروری آنها را (که اغلب، بسیار محسوس هم بود) می‌بلعید.

۱- ر. آ. سعیدف. «بورژوازی ایران در پایان سده نوزدهم - آغاز سده بیستم». ص ۱۹.

مالیات دولتی هم برای اقتصاد دهقانان و بودجه آنها و از جمله برای گروه کوچک دهقان - مالک، به همان اندازه کمرشکن بود. سازمان مالیات، بی اندازه ناقص بود و هر ایالت، ولایت و ناحیه دارای نظام مالیاتی خویش و بنابر معمول، مالیاتشان در اجاره حاکم محل بود. در آن اقتصادهایی که مالیات را خود فئودال ها - ملاکان می پرداختند، آنان دهقانان را از راه افزایش میزان اجاره زمین لخت می کردند. اما، در موردی که مأموران مالیه دولت، مالیات را از دهقانان می گرفتند، کار دهقانان از آن هم زارتر می شد، زیرا مأموران مالیات با حرص و خشونت بیشتر، دهقانان را لخت می کردند و مالیات را «دوبار و یا سه بار بیشتر از میزان مقرر»^۱ می ستاندند.

وضع خودسرانه خراج ها و مالیات های بیش از توانی که از مردم می ستانیدند، بخش های بزرگی را خالی از سکنه کرده بود. کنسول روسیه، در گزارش خود از گیلان نوشته بود: «گیلان، در اثر باج و خراج هایی که حکمرانان اینجا به شکل مالیات و از راه هایی دیگر می ستانند، سخت به خاک سیاه نشسته است. حکام، به بهانه گردآوری مالیات، ملت را بی رحمانه تاراج کرده و برای گریز از مسئولیت تاراج غیرقانونی، هنگام گردآوری کل مبلغی که برای مالیات ضروری است، رسیدی درباره دریافت نیم و یا دو سوم آن مبلغ می دهند و مانده اش را به کیسه خود می ریزند».

جایگزین شدن مالیات نقدی به جای مالیات جنسی در برخی بخش های کشور، به ورشکستگی بیشتر مردم روستاها انجامید. دهقانان که برای فروش محصول خود با بازار ارتباط داشتند، به نوسانات بازار و نیرنگ های واسطه ها وابسته بودند.^۲ در بسیاری از منابع ایرانی، تیره تر

۱- بایگانی مرکزی دولتی، ف. «دفتر وزیر مالیه»، پرونده ۲۹۲، ورق ۴۱.

۲- ل. ف. نیگراف. «از مناسبات اجتماعی - اقتصادی در ایران». سنت پترزبورگ، ۱۹۰۹. ص

شدن حال و روز دهقانان در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم یادآوری شده است. کرمانی نوشته است که دهقانان ایران، بسیار تنگدست بوده‌اند. در میان آنان می‌توان کسانی را دید که چون امکان نداشته‌اند همه مالیاتی را که از آنها می‌خواسته‌اند بپردازند، دختران خود را به ملاک و یا به مأمور مالیات فروخته‌اند.^۱

گذشته از ملاکان و مأموران، نمایندگان سرمایه محلی و سرمایه بیگانه هم، دهقانان را تاراج می‌کردند. به ویژه از دهه نهم سده نوزدهم، هنگامی که رشد کشاورزی بازرگانی، سرعت نسبی بیشتری یافت و رخنه سرمایه بیگانه تشدید و موسسات بانکی خارجی بنیاد گردید و در روستاها تأثیر سرمایه بازرگانی صرافی، که بیش از پیش حوزه فعالیت خود را از شهر به روستا می‌آورد افزایش یافت، تاراج سخت‌تر گردید و ستم بر دهقانان تشدید شد.

صرافان - محترکان که محصول دهقانان را با بهای بسیار ارزانی می‌خریدند، بنابر معمول، میان دهقانان تولیدکننده از یک سو و شرکت‌ها و کارفرمایان بازرگانی محلی و خارجی از دیگر سو واسطه بودند. سرمایه بیگانه تلاش می‌کرد که خرید، تبدیل، فروش و صدور فرآورده‌های کشاورزی ایران را انحصاری کند.

دهقانان ایران از حقوق سیاسی، یکسره محروم بودند. آنها، یکسره به ملاکان وابسته بودند که اختیار جان دهقانان هم در دست آنان بود و آزادانه، هر گونه محرومیت مادی برای دهقانان پدید می‌آوردند و به هر شکلی که می‌خواستند کیفرشان می‌دادند.

فقر و بی‌حقوقی هراس‌انگیز دهقانان و خودسری ملاکان و دستگاه دولت، به بی‌خانمانی دهقانان یاری داده و آنان را وامی‌داشت تا در بیرون از دهکده برای خود به جستجوی کاری برآیند. افزایش مهاجرت از

۱- ناظم‌الاسلام کرمانی. «تاریخ بیداری ایرانیان». ج. ۱. ص ۱۱۵.

روستاهای ایران، هم به درون کشور و هم به بیرون از کشور، پی آمد بی‌میانجی همین روند بوده است. چون در شهرهای ایران، تقاضای چندانی برای بازوی کارگری نبود، دهقانان و پیشه‌وران، به ناچار، در کشورهای دیگر به جستجوی کار برمی‌آمدند.

کرمانی خبر می‌دهد که هر سال، هزاران تن، ایران را تراک کرده و راهی کشورهای دیگر می‌شدند.^۱ افزایش خرید و فروش قطعات زمین، رشد اقتصاد کالایی و تشدید تفاوت در روستا و پدید آمدن بازار فروش مازاد نیروی کارگری، همه‌اش از نشانه‌های ویژه کشاورزی ایران در پایان سده نوزدهم بوده است.

همه شرایط اقتصادی پایان سده نوزدهم که به رشد بازرگانی، انباشت سرمایه و خرید زمین وابستگی داشت، زمینه رشد و تحکیم بورژوازی بازرگان، صراف و سوداگر ایران را فراهم آورده بود. طبقه بورژوا که تازه پای به هستی نهاده بود، با امپریالیسم بیگانه که برای فعالیت بازرگانی، صنعتی و مالی وی دشواری‌هایی پدید می‌آورد مناقشه پیدا کرد.

رژیم واپسمانده فئودالی - سلطنتی ایران از بسیاری جهات به اسارت استعماری کشور یاری می‌کرد.

رژیم ارتجاعی قاجارها که از سوی اشراف فئودال حمایت می‌شد رخنه سرمایه بیگانه را به کشور بسیار آسان کرده بود.

سردمداران حاکم بر ایران به سرکردگی شاه که تنها در اندیشه ثروتمند شدن و لذات خویش بودند، برای فعالیت سرمایه‌داران بیگانه، که به یاری رشوه و هدایای گوناگون، رشته‌های بزرگ اقتصاد، امتیازها و گذشت‌های سیاسی بدست آورده بودند زمینه فراهم می‌ساختند. «اشراف و اعیان خیانتکار وطن فروش ایران، راه‌هایی از حال و روز فلاکت‌بار کشور را نه

۱- بنگرید: ن. ک. بلووا، درباره مهاجرات از شمال باختری ایران، در پایان سده نوزده - آغاز سده بیست. «مسئله‌های تاریخ»، ۱۹۵۶، شماره ۱۰، ص ۱۲۱-۱۱۲.

اینکه در اصلاحات و دگرگونی‌های تازه، بلکه در مداخلهٔ پرقدرت بیگانگان می‌دیدند».^۱

کرمانی نوشته است، هنگامی که مأموران دارای قدرت، کشور را به خاطر رشوه اداره می‌کنند، هیچ سودی از حکومت نیست.^۲ ملکم خان، شخصیت مرفقی ایران در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم، ویژگی سردمداران کشور را، بسیار خوب، آورده است: «اگر من از خردمندان این کشور بودم، یعنی در معیت پنجاه نوکر گرسنه حرکت می‌کردم و آنها پیشاپیش من افسار چند اسب لاغر و مردنی را می‌کشیدند، اگر من بیست هزار از پول‌های دولت را هزینهٔ خویش می‌کردم و از همهٔ علوم که برای معلومات عمومی ضروری است حتی یکی را هم نمی‌دانستم، اگر نیاکان من در شرکت با چند دزد دیگر، ایران را همواره به دستاویز ادارهٔ مملکت می‌چاپیدند، اگر من به رموز زیور تفاخر آراسته بودم و فلاکت ملی هدف اندیشه‌های عالی من بود، آنگاه با نیرو گرفتن از این «شایستگی‌ها» جرأت داشتم که بگویم ایران چه باید بکند».^۳

رشوه‌خواری در سرتاسر ایران گسترش داشت. حتی امین‌السلطنه - صدر اعظم ناصرالدین‌شاه - ناچار به اعتراف شده بود که «پول پرمستی شاه، چنان دامنه‌ای یافته است که وی قادر است با توسل به هر کاری، نه تنها مصالح دولت، بل مصالح شخصی خودش را هم به خاطر حرص آنی خویش قربانی کند... شاه، نسبت به مصالح دولت و ملت، یکسره بی تفاوت است... بوالهوسی‌های دوران پیری او، مبرم‌ترین نیازهای دولت را که با شتاب، روبه انحطاط است قربانی می‌کند».^۴

همهٔ نواقص مرکز، از ویژگی‌های ولایات هم بودند. شِگلف - کنسول

۱. بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پروندهٔ ۲۴۴۸، ورق ۳۹.

۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، «تاریخ بیداری ایرانیان»، ج ۱، ص ۳۴.

۳. بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پروندهٔ ۲۴۴۸، ورق ۳۹.

۴. اقتباس از: رستم میسل، «ایران در روزگار ناصرالدین شاه». سنت پترزبورگ ۱۸۹۷، ص ۳۷.

روسیه - در گزارش خود به تاریخ ۱۱ نوامبر سال ۱۸۹۷، خبر داده بود که در پایان سده نوزدهم، نظام رشوه‌گیری و باج و خراج‌های غیرقانونی، به یاری شکنجه در سرتاسر ایران گسترش یافته بود.^۱

گسترش رشوه‌خواری، فروش مقام‌های دولتی و نظام اجاره‌دادن مالیات‌ها بدان انجامید که مردمانی یکسره بی‌سواد، در مقام‌های دولتی بودند که از کارهایی که باید اداره می‌کردند هیچ سر در نمی‌آوردند.^۲ در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، فروپاشی روبنای سیاسی ایران جریان یافت که در رشد بی‌همتای رشوه‌خواری و ارتشاء در همه دستگاه دولت نمایان گردید. حال و روز مالی ایران، سخت تباه‌تر گردید و کسر بودجه، سال به سال بیشتر می‌شد. عدم مرکزیت کشور، افزایش یافت که رشد تلاش تجزیه‌طلبانه برخی از حکام گواه آن است. همه اینها، به ناتوان‌تر کردن ایران یاری می‌داد و فعالیت سرمایه‌داران بیگانه را در کشور آسان‌تر می‌کرد. بیگانگان، با بهره‌گیری از متفی‌ترین سوهای فئودالیسم ایران - رشوه‌خواری، بی‌قانونی، نبودن دفاع از حقوق فردی و جز اینها - گام به گام، موقعیت خود را در کشور استوارتر می‌کردند و از این رهگذر، کهنه‌ترین شکل‌های مناسبات فئودالی - پدرسالاری را نگاه می‌داشتند. حکومت ارتجاعی فئودالی که یکسره به امپریالیست‌های بیگانه وابسته بود، نمی‌توانست و حتی نمی‌کوشید به تدابیری دست برد که به پیشرفت جامعه ایران یاری رساند. سردمداران حاکم بر ایران، به تکیه‌گاه استوار امپریالیسم بیگانه تبدیل شده بودند.

۱. بایگانی خاور. ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۰۱۵، ورق‌های ۲۳۱-۲۳۰.

۲. همانجا پرونده ۸۷۷، بخش ۱، ورق ۱۷۴.

مبارزه توده‌های مردم علیه امتیازها و انحصارات

اسارت ایران بدست امپریالیست‌های بیگانه، تشدید تضاد درونی جامعه ایران را به دنبال داشت.

رخنه دولت‌های امپریالیستی به کشور و افتادن امتیازها و اهرم‌های بازرگانی ایران به چنگ آنان، آنها را به برخورد با مصالح بورژوازی بازرگانی ایران کشانید.

نمایندگان بورژوازی که تازه دیده به جهان گشوده بود و ملاکان نیمه‌فئودال، درک می‌کردند که سیاست شاه و اطرافیانش و چاکری آنان در برابر امپریالیسم، برای کشور هلاکت‌بار است. آنها با امپریالیست‌های بیگانه مخالفت می‌کردند و خواهان برخی دگرگونی‌های بورژوایی در کشور بودند.

در پایان سده نوزدهم بود که آرمان ناسیونالیسم بورژوایی پای به جهان نهاد. روشنفکران با فعالیتی بیشتر، به خرده‌گیری از حکومت آغاز کردند و علیه اسارت ایران به دست امپریالیست‌های بیگانه برخاستند. در روزنامه‌های پیشگام ایران که در اساس، در خارجه چاپ می‌شد، مقالاتی در افشای سیاست استعماری روسیه و انگلستان پدیدار گردیدند.

۱. لمبتن می‌نویسد که از نیمه دوم سده نوزدهم، خصومت مذهبی - ملی با رخنه بیگانگان به ایران افزایش یافت که به گسترش بازرگانی با کشورهای اروپایی و واگذاری امتیازها وابستگی داشت. این خصومت نه تنها به معنی پایان زندگی سنتی کشور، بل همچنان بدان معنی بود که

ذخایر مادی کشور، رفته رفته، به جنگ بیگانگان افتاده بود.^۱ همه موافقت نامه های امتیازها که میان حکومت شاه با دولت های امپریالیستی امضا شده بود، مایه اعتراض شخصیت های پیشگام ایران بود. در روزنامه های خارجی، مقالاتی منتشر و در خود کشور، پنهانی اعلامیه هایی چاپ و توزیع می شدند.^۲ این ناخرسندی خود به خودی، در پایان سده نوزدهم، به قیام آشکار علیه سیاست شاه انجامید.

جنبش مردمی علیه انحصار تنباکوی انگلستان در سال ۱۸۹۱، یکی از بزرگ ترین قیام های توده های مردم ایران بود که همه کشور را فرا گرفت. مؤلفان ایرانی، به نقش و اهمیت این جنبش برای تاریخ ایران، ارزشی بسیار می دهند. ابراهیم تیموری در کتاب خود که درباره این موضوع است، در ارزیابی جنبش می نویسد که واگذاری امتیاز تنباکو به انگلیسی ها و تحریم آن از سوی روحانیون و قیام مردم ایران که سرانجام به لغو این قرارداد انجامید - همه این رخداد های واپسین سال های پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار - حرکتی بود برای برانگیختن مردم ایران به مبارزه برای حقوق خویش و علیه بیگانگان و استبداد و خودکامگی پادشاهان ایران و در عین حال، سبب اساسی قتل ناصرالدین شاه بودند و پدید آمدن مشروطیت ایران را هم باید در زمینه همان ها جستجو کنیم.^۳

داستان کوتاه انحصار تنباکو چنین است: روز هشتم مارس سال ۱۸۹۰، شاه انحصار تولید، فروش و صادرات تنباکو را برای ۵۰ سال به گ.ف. تالبوت - سرگرد انگلیسی - داد.^۴

قرارداد امتیاز، ۱۵ ماده داشت: ماده های ۲، ۶ و ۸ از همه مهم تر

1- A.K.S. Lambton The Persian Ulama. _e Shiisme imamite. P., 1970, p262, 263.

2- N. M. Keddie, Religion and Rebellion in Iran The Tobacco Protest of 1891-1892. L., 1966, p 272.

۳- ابراهیم تیموری. قرارداد سال ۱۸۹۱ «رزی». ص ۳۷-۴۰.

4- F. Kazemzadeh. Russia and Britain in persia. 1864-1914, p.248-249.

بودند. پیرو این ماده‌ها، به همه زمیندارانی که توتون تولید می‌کردند دستور داده شده بود که خود را به نمایندگان کمپانی معرفی کنند و در غیر این صورت، جریمه و یا زندانی خواهند شد و پنهان کردن و یا فروش خودسرانه توتون نیز ممنوع شده بود. به دارنده امتیاز حق شده بود که خودش هربهایی که بخواهد برای فرآورده‌های توتون معین کند.^۱

این امتیاز بر مصالح لایه‌های گسترده جامعه ایران، از تولیدکنندگان توتون گرفته تا بازرگانان و مصرف‌کنندگان لطمه می‌زد. «دیرزمانی بود که توتون در نزدیک به همه قلمرو ایران کاشته می‌شد. گسترش وسیع کشت توتون و دشوار بودن کار کشت آن، ایجاب کرده بود که شمار بسیاری از دهقانان به این رشته کشانیده شوند».^۲ گذشته از این، توتون یکی از اقلام مهم بازرگانی بوده است.

واکنش مردم به انحصار تنباکو، برعکس برخی امتیازهای دیگری که بیگانگان در ایران گرفته بودند، بسیار سریع و تند بود.

پیش از واگذاری انحصار به کمپانی انگلیسی، هنگامی که خبر مذاکرات آشکار گردید، تنباکوکاران ایران و بازرگانان توتون فروش «ابراز آمادگی کرده بودند تا مبلغی بیش از آنچه که کمپانی تعهد کرده بود، سالانه به حکومت بپردازند».^۳ اما، هدایای نقدی که انگلیسی‌ها به شاه و نزدیکانش دادند، کار خودش را کرد و قرارداد امتیاز به امضا رسید.

کمپانی، بی‌درنگ کار را بدست گرفت و کارگزارانی به همه گوشه و کنار کشور فرستاد. آنها به همه روستاها و به همه خانه‌ها رخنه کردند، تنباکوی موجود را به حساب گرفتند و ستانیدند و با کردار زورگویانه خویش، آتش خشم و نفرت را برانگیختند. کارگزاران کمپانی از میان

۱- ابراهیم تیموری. قرارداد سال ۱۸۹۱ «رؤی»، ص ۳۷-۴۰.

۲- ل. ر. استرویوا. «مبارزه ملت ایران علیه انحصار تنباکوی انگلستان در ایران»، در سال‌های ۱۸۹۱-۱۸۹۲؛ «مسائل تاریخ جنبش‌های بخش خلقی در کشورهای آسیا». لنینگراد، ۱۹۶۳، ص ۶۴.

۳- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۰۱۲. ورق ۷.

بانیفوذترین افراد هر محل برگزیده شده و از کمپانی، مستمری دائم می‌گرفتند. نمایندگان کمپانی از مناطق اساسی توتون کاری بازدید کرده و از عمال خود اطلاعاتی دربارهٔ محصول توتون می‌گرفتند. کسانی که می‌خواستند پیش‌پرداختی برای محصول بگیرند می‌بایست تعهدنامه‌ای کتبی امضا کنند.

پی‌آمدهای منفی برقرار کردن انحصار، بسیار زود نمایان گردید. چنانچه، کمپانی برای ولایت توتون کار شاهرود - بسطام، بهای هر خروار توتون را از ده تا بیست تومان معین کرده بود (بهای معمولی توتون در این هنگام در بازار، ۲۸ تومان برای هر خروار بوده است). در این میان، تولیدکنندگان توتون، با تهدید به کیفر، از حق فروش محصول خود به کسی دیگر، به‌جز کارگزار کمپانی محروم شده بودند. هر محل می‌بایست کمتر از آنچه که کمپانی معین کرده است توتون تحویل ندهد.

مقاماتی که با پول خریده شده بودند و کارگزاران کمپانی می‌کوشیدند که به دادوستد قاچاق توتون راه ندهند. دادوستد قاچاق توتون، بی‌درنگ پس از شایعهٔ تدبیرهایی که گرفته خواهد شد آغاز گردیده بود.

در نتیجه، در تابستان و به ویژه در پاییز سال ۱۸۹۱، در همه جا آتش خشم علیه حکومت و امتیازداران انگلیسی زیانه کشید.

در آغاز، در شیراز که یکی از نمایندگان عمدهٔ کمپانی در آنجا بود جنبش آغاز گشت.^۱ روحانیون شیراز، که بارها مصالحشان با سرمایهٔ انگلیسی که مواضعی نیرومند در جنوب ایران داشت برخورد پیدا کرده بود، نقشی فعال در این کار داشتند. اما، در آذربایجان بود که جنبش به بالاترین نیروی خود رسید.

روز ۱۹ اوت، پس از اعلام انحصار تنباکو، در تبریز در برابر کاخ ولیعهد تظاهرات بزرگی انجام گرفت. شرکت‌کنندگان در این تظاهرات، خواهان لغو انحصار تنباکو شدند و تهدید کردند که در غیراین صورت،

۱- ر. آ. سعیدف، «بورژوازی ایران در پایان سدهٔ نوزدهم - آغاز سدهٔ بیستم»، ص ۱۷۱.

کنسولگری انگلستان را تارومار کنند.^۱ بازرگانان و توده‌های زحمتکش شهر، در این تظاهرات شرکت داشتند. بخشی از روحانیون نیز با انحصار مخالفت کردند. حاجی جواد آقا مجتهد بزرگ تبریز - آشکارا گفته بود که حتی اگر او را به زندان و تبعید هم تهدید کنند دست از تبلیغ علیه انحصار تنباکو نخواهد کشید، زیرا استقرار انحصار برخلاف قوانین شرع است.^۲ امیرنظام و نمایندگان روحانیون بالامقام تبریز، نامه‌ای به شاه نوشتند و در آن خواستار لغو انحصار شدند.^۳ شاه که از این سرکشی به خشم آمده بود بر آن شد که به آن دیار سپاه بفرستد تا اینکه در نمونه آذربایجان نشان دهد که چگونه هر کسی را که با انحصار مخالفت کند گوشمالی خواهد داد.^۴

اما، آشفتگی در تبریز، روز به روز بیشتر می‌شد. ناخشنودی از انحصار، ارتش را هم فراگرفت و زمامداران دیگر نمی‌توانستند برای سرکوبی قیام به ارتش امیدوار باشند.

آشفتگی‌های تبریز، برای دیگر ولایت‌ها، سرمشقی واگیردار و سرایت‌کننده بودند. در خراسان و شهرهای اصفهان و مشهد و دیگر شهرها شورش‌های مردمی علیه انحصار تنباکو آغاز گردید.

مردم مشهد، در گردآمدهای خویش، آشکارا برقراری انحصار را نکوهش کردند. بازرگانان مشهد، پس از دریافت خبر آشفتگی‌های تبریز، اصفهان و دیگر شهرهای کشور، به اقدامات فعالانه‌تری دست بردند.^۵ ۲۰ سپتامبر سال ۱۸۹۱، شب هنگام، قیامیون مشهد به سرپرستی بازرگانان اسم و رسم‌دار در مسجد بزرگ گردآمدند، راه بر حاکم خراسان بربستند و به او گفتند که انحصار تنباکو را تحمل نخواهند کرد و تهدید

۱- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۰۱۲، ورق ۵.

۲- همانجا، ورق ۱۲. ۳- صفایی، «اسناد سیاسی»، ص ۱۶.

۴- همانجا، ص ۱۸-۱۹.

5- A. K. S. Lambton. The Tobacco Regie: Prelude to Revolution. - "Studia Islamica" 1965, No XXII, p. 142.

کردند که اگر انحصار همچنان برجای باشد، دادوستد را تعطیل خواهند کرد، دکان‌ها را خواهند بست و از پرداخت خراج خودداری خواهند کرد.^۱ آنهایی که در آنجا گرد آمده بودند، می‌گفتند: «بانک انگلیس ما را از سود بازرگانی محروم ساخته و انحصار تنباکو، آزادی و حق فروش توتون را از دست ما بیرون می‌کشد».^۲

قیامیون، چند روزی مسجد بزرگ را در دست داشتند و مردمی که برانگیخته شده بودند، کوچه‌ها و خیابان‌ها را پرکرده و با حرص و ولع به سخنان ناطقانی گوش می‌دادند که علیه انحصار و علیه حکومت شاه سخن می‌گفتند. همه بازارها و دکان‌ها بسته شدند.

حکمران خراسان و مجتهدان بزرگ که از دامنه جنبش به هراس افتاده بودند، نامه‌ای به شاه نوشته و از او خواهش یاری کردند.^۳

در اصفهان، روشی که ظل‌السلطان حکمران ایالت در پیش گرفته بود، به دامنه یافتن جنبش یاری کرد. او که بزرگ‌ترین مالک زمین‌های آن سامان بود، با انحصار که تا اندازه‌ای فعالیت او را محدود کرده بود همدردی نمی‌کرد.^۴ بازرگانان اصفهان که دادوستدشان با کالاهای خارجی بود، فرآورده‌های انگلیسی را تحریم و در این میان، برای متخلفان هم جریمه‌ای مقرر کردند.^۵

در واپسین سال‌های فرمانروایی ناصرالدین شاه، روحانیونی که برای ناخشنودی از سیاست حکومت دستاویزهایی بسیار داشتند، در مبارزه علیه انحصار تنباکو فعالانه شرکت کردند.

رخنه دولت‌های امپریالیستی در ایران و افتادن امتیازهایی بسیار به چنگ آنان، به منافع اقتصادی روحانیون لطمه می‌زد و از این‌رو روحانیون

۱. بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۰۱۲، ورق ۳۶.

۲. همانجا. ۳. صفایی. «اسناد سیاسی»، ص ۴۳-۴۴.

۴. همانجا، ص ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۵ و ۲۶.

۵. برای تفصیل بیشتر درباره جنبش علیه انحصار تنباکو، بنگرید: ل. استریوا. «مبارزه ملت ایران علیه انحصار تنباکوی انگلستان در سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۲»، ص ۱۷۵-۷۰، ر. سعیدف. بورژوازی ایران در پایان سده ۱۹ آغاز سده ۲۰ ص ۱۶۶-۱۶۷.

عالی مقام از هر دستاویزی برای فشار بر شاه و برای ثابت کردن نفوذ و نیروی خود در کشور بهره می‌جستند.

ناظم کرمانی نوشته است که روحانیت پس از آگاهی بر همه سوهای منفی انحصار، بر آن شد که در این جنبش شرکتی فعال داشته باشد. امروز تنباکو محدود می‌شود و فردا نمک، سپس هیزم، ذغال و آب، و حکومت در ازای آن دوباره مبالغی کلان می‌گیرد و این پول‌ها را نه اینکه برای نیاز کشور، بلکه برای افزایش هزینه شاهزادگان به کار می‌برد و یا اینکه حقوق مأموران بلندپایه را بیشتر می‌کند، یا آن را هزینه سفر شاه به خارج می‌سازد و یا هزینه زنان زیباروی را می‌پردازد، در حالی که کشور دچار زیان می‌گردد و بیگانگان سود بدست می‌آورند و نفوذشان بیشتر می‌شود.^۱

در سپتامبر سال ۱۸۹۱، حاجی میرزا آقا حسن شیرازی - رهبر روحانیون شیعه - استعمال دخانیات را در ایران تحریم کرد و در نامه‌ای به شاه، از نزدیک شدن به بیگانگان و مداخله آنان در امور داخلی دولت و راه گشودن به تازگی‌هایی چون تأسیس بانک و انحصار تنباکو و ساختمان راه‌ها و جز اینها که برای کشور زیان‌آور و باقرآن مغایر است ابراز ناخشنودی کرد.^۲

فتوای عالی مقام‌ترین رئیس مذهبی، بالاترین اوج جنبش علیه انحصار تنباکو بود. خشم از انحصار و سیاست حکومت، سرتاسر کشور را - از شهرهای بزرگ تا روستاها - فراگرفت. روحانیون در همه جا، جنبش را رهبری می‌کردند و می‌کوشیدند تا از آن برای بالا بردن نفوذ و اعتبار خود بهره بگیرند. «این، نه تنها اوج خصومت مذهبی علیه رخنه بیگانگان، بل همچنین نمایش قدرت علما هم بود. آنها در این مخالفت با امتیاز تنباکو، برای نخستین بار استعداد خود را برای اتحاد ثابت کردند و قدرت خود را

۱. ناظم الاسلام کرمانی، «تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۱۰.

۲. صفایی، «اسناد سیاسی»، ص ۱۰.

اندکی نمایانیدند و در سال‌های پس از آن، رفتار آنها گستاخانه‌تر شد، زیرا نیروی آنها فزونی یافته بود.^۱

پس از اعلام فتوی، جنبش همه ایران را فراگرفت. قلیان و چپق نه تنها از اماکن عمومی، بل همچنین از خانه‌های شخصی و از جمله از دربار شاه ناپدید شد. سوداگران توتون در شیراز و اصفهان، همه دخایر توتونی را که پیرو دستور حکومت می‌بایست به کمپانی انگلیسی بفروشنند نابود کردند. بسیاری از زمین‌داران، حتی بذر توتون را هم نابود کردند و بر آن شدند که به کشت آن پایان دهند.^۲

در مشهد، مردم به رهبری روحانیون، قلیان‌ها را شکستند و خواستار بستن همه دکان‌های توتون‌فروشی شدند و کارمندان ایرانی کمپانی دست از کار کشیدند و کسانی را که به کار ادامه می‌دادند، از اماکن عمومی می‌رانند و سوداگران از فروش کالا به آنها خودداری می‌کردند.^۳

در آغاز ماه دسامبر سال ۱۸۹۱، در تهران تظاهرات بزرگ مردمی انجام گرفت. حاجی میرزا حسن آشتیانی - مجتهد بزرگ تهران - که مبتکر اعلام فتوی نیز او بود، در اینجا، در جنبش شرکتی فعال داشت.^۴

ناصرالدین‌شاه، برای فشار بر مجتهدان، نامه‌ای برای حاجی میرزا حسن آشتیانی فرستاد و از او خواست که «یا قلیان بکشد و یا از کشور خارج شود». مجتهد، پیشنهاد دوم را برتر دانست.^۵ مردم شهر، پس از آگاهی بر این کار، برآشفتمند و دکان‌ها و بازارها بسته شدند. قیامیون به سرپرستی روحانیون به سوی دربار شاه به راه افتادند و خواستار لغو همه امتیازاتی شدند که پیروان حصار تنباکو به سرمایه‌داران انگلستان داده شده

1- A. K. S. Lambton. The Persian Ulama'p. 263.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران» پرونده ۴۰۱۲، ورق ۷۱.

۳- همانجا، ورق‌های ۷۸-۷۹.

۴- ل. و. استروبووا. «مبارزه ملت ایران علیه انحصار تنباکوی انگلستان در ایران در سال‌های ۱۸۹۱-۱۸۹۲»، ص ۷۶.

۵- ابراهیم تیموری. قرارداد سال ۱۷۹۱ «رزی»، ص ۱۳۷-۱۳۵؛ ا. صفایی. اسناد سیاسی، ص ۵۴-۵۵.

بود. پسر شاه نزد مردم آمد و اعلام کرد که شاه، امتیاز را در درون کشور لغو کرده، اما بازرگانی خارجی توتون، همچنان با کمپانی است و فرمان داد که همگان به کشیدن قلیان پردازند.^۱ اما، قیامیون خواستار بودند که متن امتیاز را به آنها بدهند و تهدید کردند که در غیراین صورت به کاخ یورش خواهند برد. آنگاه، فرمان تیراندازی به سوی مردم بی سلاح صادر شد و در پی آن، ۷ تن کشته و ۳۰ تن زخمی شدند.^۲

بستن مردم بی سلاح به گلوله، مایه خشم لایه‌های گسترده مردم تهران شد. تدارک برای اقداماتی فعالانه‌تر علیه حکومت شاه آغاز گردید. ناصرالدین شاه که از دامنه جنبش به هراس افتاده بود، به امین‌السلطان پیشنهاد کرد که در جستجوی راه پایان دادن برآشفستگی روحانیون و مردم علیه قرارداد برآید.^۳ امین‌السلطان، درباره انحصار، با سفیر انگلستان در تهران به مذاکره پرداخت. موافقت‌نامه‌ای درباره لغو انحصار تنباکو و جبران خسارت از سوی حکومت ایران، تهیه شد.

حکومت شاه متعهد شد که غرامتی به میزان ۶ کرویر (۵۰۰ هزار پوند استرلینگ) پردازد. حکومت برای پرداخت این مبلغ کلان، دست به دامن بانک شاهنشاهی شد تا وام خارجی دریافت کند.

لغو انحصار تنباکو، مایه ناخرسندی زمامداران انگلستان گردید. در پارلمان، از سیاست انگلستان در ایران و از جمله از سیاست گروه‌بندی‌های خاورمیانه‌یی و هندوستانی آن کشور انتقاد شد.^۴

کرمانی، هنگام ارزیابی نتیجه جنبش در راه از میان بردن انحصار تنباکو، در کتاب خود «بیداری ایرانیان» می‌نویسد که لغو امتیاز، پی‌آمد جنبش بود و در این میان، حکومت تعهد کرد که ۶ کرویر غرامت به کمپانی پردازد. این پول‌ها، نخستین بدهکاری ایران به دولتی خارجی بود. اما،

۱- ناظم‌الاسلام کرمانی، «تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۱۲.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۰۱۲، ورق ۹۸.

۳- صفایی، «اسناد سیاسی»، صص ۲۷، ۲۹، ۳۴ و ۳۵.

4- A. K. S. Lambton The Tobacco Regi: Priude to Revlution, p. 80.

زبانی که از این رهگذر به ایران رسیده بود، با رشد آگاهی ملت ایران و بیداری این ملت و این نکته جبران گردید که ملت در پی مبارزه با امتیاز، درک کرد که می‌تواند کامیابانه، با شاه رویارویی و از حقوق خویش دفاع کند. جنبش وابسته به انحصار تنباکو، ملت را تکان داد و ملت برای نخستین بار در تاریخ به فعالیت انقلابی برخاست.^۱

امتیاز تنباکو بر حیثیت شاه در برابر چشمان مردم کشور لطمه زد. به هنگام جنبش علیه انحصار تنباکو، اعلامیه‌هایی پخش می‌شدند که آنها را نخستین انقلابیون ایران نوشته بودند. در یکی از آنها که نوشته انقلابی - میرزا محمد رضا کرمانی - بود، چنین می‌خوانیم: «ای مؤمنان، ای مؤمنان، ای مسلمانان! امتیاز تنباکو را از دست دادیم. رودخانه کارون هم رفت. قندسازی ما رفت. راه اهواز رفت. بانک آمد و تراموای آمد. کشور به چنگ بیگانگان افتاده است. شاه توجهی به مصالح ما ندارد. بیایید خودمان اختیار کارهایمان را بدست گیریم».^۲

جنبش علیه انحصار تنباکو نشان داد که آگاهی ملی مردم ایران که علیه سرمایه‌داران بیگانه و علیه حکومت شاه و در راه آزادی و استقلال کشور خویش به پای خاسته‌اند تا چه اندازه رشد کرده است.

افتادن امتیازهای سودمند و تصاحب مزایای سیاسی و اقتصادی به دست دولت‌های امپریالیستی در ایران، در پایان سده نوزدهم، مبارزه بازرگانان و صاحبان صنایع ایران را علیه سرمایه‌داران خارجی و حکومت شاه که مورد حمایت آنان بود، تشدید کرد. سرمایه‌داران انگلیسی و روسی که می‌توان گفت، همه بازرگانی ایران را به دست خود گرفته بودند، عرصه را بر بازرگانان محلی تنگ کرده بودند. به ویژه، تأسیس بانک‌های خارجی، حال و روز بازرگانان ایرانی را تباه‌تر ساخته بود.

در سال ۱۸۹۸، بازرگانان شیراز به صدراعظم نوشته بودند: «پیش‌تر،

۱. ناظم الاسلام کرمانی، «تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۱۴-۱۵.

۲. م. پاولویچ، س. ایرانسکی، «ایران در مبارزه در راه استقلال مسکو»، ۱۹۲۵، ص ۱۰۵.

دادوستد کالاهای خارجی در دست ما بود، اما پس از تأسیس بانک‌ها در ایران، این دادوستد یکسره بدست بیگانگان افتاد و چه تجار نامداری که در چند سال اخیر، به خاک سیاه نشستند.^۱ بازرگانان، سپس یادآور شده بودند که اکنون حتی صدور تریاک و کالاهایی دیگر که پیش‌تر، تنها با ایرانیان بود بدست انگلیسی‌ها افتاده است.^۲

می‌توان گفت که امتیازهای بیگانگان، مایه اعتراض همه گروه‌ها و طبقات ایران بود، اما خاستگاه و سبب‌های اعتراض‌های آنان یکسان نبوده است.^۳

در پایان سده نوزدهم، در ایران تظاهراتی گوناگون علیه فرمانروایی روسیه و انگلستان انجام گرفت. بارها در مرز روسیه و ایران، در خراسان و تبریز، علیه سیاست روسیه در این مناطق، آشفتگی‌هایی رخ داد. در سال ۱۸۹۸ در مکران و در سال ۱۸۹۹ در بوشهر، علیه فرمانروایی انگلستان قیام کردند.

کنسول روسیه در سال ۱۸۹۷، از ایران گزارش داده بود: «اغتشاش و سرکشی که انگیزه‌اش لرزان بودن نظام دولتی است، در ولایت‌های ایران پدیده‌ای پیش‌پا افتاده گردیده است: در بروجرد، اصفهان و تبریز، کار بدین منوال بود و درباره برخوردهای نسبی کوچک در جاهای دیگر، جای سخنی هم نیست. اکنون، پژواک ناخشنودی مردم در پایتخت به گوش می‌رسد».^۴

در سال ۱۸۹۸، در تهران جنبشی علیه بانک شاهنشاهی پدید آمد. گروه‌های مردم، تهدیدکنان به محاصره بانک شاهنشاهی آغاز کرده و خواستار تعویض بلامانع اسکناس با نقره شدند. روحانیون نیز به جنبش پیوستند.

۱- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۸۷۷، بخش ۱، ورق ۲۹۶.

۲- همانجا.

3- A. K. S. Lambton. The Persian Ulama, p.261.

۴- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۸۷۶، بخش ۱، ورق ۹۶.

در شعبه بانک که در بازار بود، مردم پنجره‌ها و درها را شکستند و رویینو مدیر بانک، به زحمت توانست از دست مردم خشمگین جان به سلامت برد. جنبش، جنبه تهدیدآمیزی به خود گرفت. حکومت شاه که از طغیان علنی می‌ترسید، به یاری بانک انگلیس آمد و مبلغ کلانی مسکوک نقره در اختیار آن گذاشت.^۱

حکومت، گذشته از این، واحدهای نظامی را که در شهر بودند، بسیج و فرمان بازداشت فعال‌ترین صرافان را صادر کرد و با این اقدامات، بانک را به زیان مصالح اقتصاد ایران و بانکداران محلی از ورشکستگی وارها نید.

در پایان سده نوزدهم، در پی مبارزه فعالانه ایرانیان علیه سیاست امپریالیستی بیگانگان و حکومت شاه که دستیار امپریالیسم بود، جوانه‌های جنبش‌های بخشی بخشی ملت ایران رویدن گرفت.

لایه‌های گوناگون جامعه ایران - روحانیون، بازرگانان بورژوازی جوان، پیشه‌وران، دهقانان و تهی‌دستان شهرها - در جنبش شرکت داشتند. این جنبشی بود پیشرفته، زیرا علیه سیاست امپریالیسم بیگانه در ایران و علیه حکومت شاه بود.^۲

مبارزه علیه امتیازهای بیگانگان، در پدید آمدن آگاهی و شناخت ملی مردم ایران نقشی بزرگ داشت و تمرین پیش از جنبش نیرومند و گسترده‌تر انقلاب مشروطیت سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۲ بود.

یادآوری مترجم: از ص ۲۵۷، مؤلف به کتابی از ابراهیم تیموری اشاره کرده است که گویا کتاب از ابراهیم تیموری نیست. در کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، اثر فریدون آدمیت (ج ۱، ح ۳۶) تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۵ چنین می‌خوانیم:

۱- همانجا.

۲- برای تفصیل درباره مبارزه ضدامپریالیستی در ایران، بنگرید: ر. آ. سعیدف، بورژوازی ایران در پایان سده نوزدهم - آغاز سده بیستم.

«کتاب تاریخ‌الدخانیه نوشته شیخ حسن کربلایی، منبع اسناد و اطلاعات معتبری در تاریخچه انحصارنامه دخانیات است. آنچه در تاریخ بیداری ایرانیان نقل شده از همان مأخذ است. اما کار غریب این است که آقای ابراهیم تیموری تمام مطالب و اسناد تاریخ‌الدخانیه را در رساله اولین مقامت منفی در ایران گنجانده و به نام خود منتشر کرده است. نخستین بار آقای ابراهیم دهگان که نسخه خطی تاریخ‌الدخانیه را در دست داشته این قضیه را بازنموده است (مقدمه ابراهیم دهگان بر تاریخ‌الدخانیه؛ اراک، ۱۳۳۳ شمسی). کار ابراهیم تیموری در تاریخ سرقت‌های ادبی هم که کتاب کلانی را می‌سازد، شگفت‌آور است. س.ا.ا.»

تدارک برای قرارداد انگلیس و روس درباره تقسیم ایران به مناطق نفوذ در پایان سده نوزدهم، تلاش امپریالیسم انگلستان برای تقسیم ایران به منطقه‌های نفوذ و استقرار فرمانروایی انحصاری خویش در جنوب کشور و حوضه خلیج فارس، با پافشاری بیشتری نمایان گردید. در سال‌های ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸، نمایندگان رسمی اداره دیپلماسی انگلستان کوشیدند تا قراردادی درباره تقسیم ایران به منطقه‌های نفوذ، با حکومت روسیه امضا کنند.^۱

اما، حکومت روسیه که امیدوار بود، رفته‌رفته، رخنه روسیه را به جنوب ایران توان بخشد و در برابر سیادت مطلق انگلستان در این منطقه واکنش نشان دهد، از هر راهی مانع از امضای چنین قراردادی می‌شد. در آغاز سده بیستم بود که به سبب سست شدن موقعیت روسیه در خاور و نیرومندتر شدن رخنه انگلستان در این منطقه، این وضع به دگرگون شدن آغاز کرد.

۳۰ ژانویه سال ۱۹۰۲، قرارداد اتحاد انگلستان و ژاپن به امضا رسید و وضع را - نه به سود روسیه - تغییر داد. این اتحاد که پیش از همه، علیه روسیه بود، در واقع تدارک دیپلماتیک جنگ روسیه و ژاپن بوده است. اتحاد انگلستان و ژاپن، برای انگلستان، نخستین گام در راه بیرون رفتن از «انزوای درخشان» بوده است. این اتحاد، موقعیت آن کشور را در آسیا تحکیم بخشید و شرایط تازه‌ای برای گذار به سیاستی فعالانه‌تر، نه تنها در

۱- بایگانی خاور، ایوان «خوان ایران»، پرونده ۲۹۸۴، ورق ۲۳.

خاور دور بلکه در خاور میانه هم پدید آورد. انگلستان با بهره‌گیری از این نکته که در خاور دور، ژاپن از سیاست دامن زدن به جنگ پیروی و از سال ۱۹۰۲ روسیه را به برخورد نظامی تهدید می‌کرد، با قاطعیتی بیشتر در افغانستان، ایران و تبت فعالیت می‌کرد.

از سال ۱۹۰۲، مسأله ایران در پارلمان و سپس در روزنامه‌های بریتانیا، سخت مورد بررسی قرار گرفت. روز نهم ژانویه سال ۱۹۰۲، والتون - نماینده مجلس عوام از حزب کارگر - به هنگام شور پیرامون سخنان پادشاه [انگلستان]، پیشنهادی ارائه کرد که در آن، دفاع از مصالح بازرگانی و سیاسی امپراتوری بریتانیا در ایران خواستار شده بود.^۱ وی با عطف توجه نمایندگان به افزایش نفوذ روسیه در شمال که می‌توان گفت در نتیجه آن، عرصه بر بازرگانی انگلستان در این بخش ایران، یکسره تنگ شده بود یادآور گردید، برای انگلستان نیز ضروری است که همین کار را در جنوب انجام دهد و با روسیه، درباره مرزبندی منطقه نفوذ در ایران قراردادی امضا کند.^۲ بیشتر نمایندگان، از پیشنهاد او پشتیبانی کردند. ادواردگری قاطع‌تر از دیگران به هواداری از قرارداد سخن گفت: «اگر در این کشور (ایران)، روسیه می‌بایست گسترش پیدا کند، این کار می‌بایست با موافقت انگلستان باشد. پیش از همه، می‌بایست با نیت روسیه آشنا شد و روشن ساخت که این نیت تاچه اندازه با مصالح بریتانیا همخوان است.»^۳

شور و بررسی پیرامون مسأله ایران، در ماه ژانویه در پارلمان، نشان داد که موافقت با روسیه درباره تقسیم مناطق نفوذ، همچنان، هدف سیاست بریتانیا در خاورمیانه است. اما، ویژگی این مباحثات آن بود که نمایندگان از موافقت با روسیه - بی هیچ گذشتی در جنوب ایران و خلیج فارس - هواداری کردند. کرن بورن - معاون وزیر امور خارجه - روشن‌تر از دیگران این اندیشه را ابراز کرد و گفت: «تمامیت ایران، دارای مرزهایی است و

۲. همانجا، ورق ۲۱۵.

۱. همانجا پرونده ۲۹۹. ورق ۲۱۳.

۳. همانجا، ورق ۲۱۳.

نمی‌توان بی‌وابستگی به اقدامات دولت‌های دیگر مورد حمایت باشد، زیرا می‌بایست توازن قدرت‌ها رعایت شود و انگلستان نمی‌تواند از برتری خود در خلیج فارس که بنیادش قدرت ناوگان انگلستان است و در ولایاتی که همجوار امپراتوری هند است دست بردارد.^۱ از این سخنان، تهدیدی بی‌میانجی به نشانی روسیه، به گوش می‌رسید و در واقع، به معنی خودداری قطعی انگلستان از هر گونه گذشت در برابر روسیه، در خلیج فارس و یا در بخش‌های همجوار آن بود.

چرخش نوین در سیاست انگلستان، در روزنامه‌های انگلستان که خواهان تدبیرهایی موثر علیه پیشرفت روسیه در جنوب ایران بودند بازتاب گسترده‌ای داشت.^۲ این فعالیت، از پشتیبانی رسمی برخوردار گردید. لندزداون وزیر امور خارجه انگلستان، در پارلمان گفت که تلاش دولت‌های دیگر برای جای گرفتن در خلیج فارس، همچون تهدیدی جدی برای مصالح انگلستان ارزیابی خواهد شد.^۳

نمایش جنگی ناوگان انگلستان در خلیج فارس، پشتوانه مادی همه این فعالیت‌ها بود. در پاییز سال ۱۹۰۳، یک اسکادران باشش ناو، از بندرهای عمده خلیج فارس بازدید کرد. آمدن اسکادران دریایی انگلستان به معنی تقویت استیلای بریتانیا در این منطقه بود.

نمایش جنگی ناوگان در خلیج فارس، هم علیه روسیه بود و هم علیه آلمان. انگلستان، پس از تلاش‌های ناکامش برای توافق با آلمان درباره راه آهن بغداد، مصممانه، در راه نزدیکی قطعی با فرانسه، یعنی در راه آن سیاست بین‌المللی گام نهاد که سرانجام، در اروپا به پدید آمدن ائتلاف ضد آلمان انجامید. در همین هنگام نیز مبارزه دیپلماسی بر سر روسیه، میان انگلستان و آلمان که عامل اساسی مناسبات بین‌المللی در اروپا پس از جنگ روس و ژاپن شده بود به روشنی نمایان گردید. همین نکته بود که

۱- همانجا.

2- The Parliamentary Debates, Series. Vol. 121' p. 1330-1353.

۳- همانجا، ص ۱۳۴۸.

انگلستان را به آغاز مذاکراتی تازه با روسیه برانگیخت. در اکتبر سال ۱۹۰۳، به هنگام سفر لامزدرف به پاریس، لندزداون به وزیر امور خارجه پیشنهاد کرد که مذاکرات پیرامون مسائل مورد مناقشه آغاز گردد. لامزدرف موافقت کرد و دستوراتی به بنکندرف سفیر روسیه در پاریس داد. مسائل منچوری، آسیای میانه و ایران مورد بررسی قرار گرفتند، اما طرفین، درباره هیچ یک از این مسائل نتوانستند به توافق برسند.

در آسیای میانه، انگلیسی‌ها خواستار به رسمیت شناختن افغانستان و ثبت در منطقه نفوذ انگلستان بودند و برای تقسیم ایران پافشاری می‌کردند. سفیر روسیه پذیرفت که در ثبت و افغانستان گذشت کند، اما از تقسیم ایران، یکسره سرباز زد، «زیرا سببی نمی‌بیند که بنابر آن، فعالیت بازرگانی روسیه در بخش شمالی کشور محدود گردد»، اما آماده بود که برتری انگلستان را در خلیج به رسمیت بشناسد، هر چند که در این صورت نیز روسیه می‌توانست خواستار «راه بازرگانی در خلیج فارس باشد».^۱

روشی که روسیه به هنگام مذاکرات در پیش گرفته بود، گواه آن است که روسیه بر آن نبود که واپس نشیند و حتی برعکس، با الهام از کامیابی‌های سیاست اقتصادی در ایران، در اندیشه آن بود که این کشور را یکسره فرمانبردار خویش سازد. بدیهی است که انگلستان نمی‌توانست با این شرایط موافقت کند و مذاکرات بریده شدند.

جنگ روس و ژاپن، مانع از انجام نقشه‌های روسیه در ایران گردید. برنامه اقتصادی که روسیه در سال ۱۸۹۵، به انجام دادنش آغاز کرده بود نیمه‌کاره ماند. فعال‌تر شدن بعدی سیاست روسیه در ایران، خواهان هزینه‌هایی تازه بود که نمی‌توانست بر اقتصاد واپسمانده روسیه بی‌تأثیر باشد. افزودن بر این، ویتِه - الهام بخش اساسی سیاست فعال اقتصادی

1- British Documents on the Origin of the War. Vol. 4, No 181 b.

روسیه در ایران - برکنار شده بود. قدرت «ثلاثه» - ویتة، لامزدرف و کوروپاتکین - در واقع، فرو ریخته بود. آن دسته بندی بر سر کار آمد که بزابراف سرپرستش بود و از سیاست تجاوزکارانه روسیه در خاور دور و نزدیکی با آلمان هواداری می کرد اما، سوی تازه در سیاست روسیه، هنوز گواه آن نبود که نقشه های تجاوزکارانه روسیه، تنها به خاور دور محدود می شود.

شکست در جنگ روس و ژاپن، بر اعتبار روسیه لطمه زد و حال و روز اقتصادی آن را تباه تر کرد. روسیه نمی توانست از بانکداران لندن و پاریس وام خارجی بگیرد. اما، ایران از روسیه سرمایه گذاری های تازه و تازه تری می خواست، که از امکان روسیه فراتر بود. وابسته به همین نکته، در کنفرانس ویژه مسأله سیاست مالی - اقتصادی روسیه در ایران که در سال ۱۹۰۴ تشکیل گردید، اندیشه های تازه ای به گوش رسید. کوکوتسف - وزیر دارایی - خواهان محدود ساختن یاری نقدی به ایران و دادن یاری نقدی، تنها در مواردی استثنایی شد.^۱ در کنفرانس، اندیشه ای درباره محدود ساختن فعالیت کارفرمایی روسیه ابراز شد: به «قلمرو شمال ایران، نه در آن سوی خطی که از اصفهان می گذرد. در جنوب این خط، رقابت با دولت های خارجی به ویژه با انگلستان برای ما بسیار دشوار است و این رقابت می تواند بر مناسبات ما با این دولت ها، تأثیری بسیار نامطلوب داشته باشد». ^۲ کنفرانس، در واقع، منطقه نفوذ را در ایران به رسمیت شناخته بود. اوضاع و احوال بین المللی چنان شده بود که روسیه و انگلستان به یکدیگر نزدیک شوند.

اختلاف اساسی میان روسیه و انگلستان درباره تقسیم ایران بر مناطق نفوذ، از میان رفت. دولت روسیه، پس از شکست در جنگ روس و ژاپن، سخن شنواتر شده بود.

۱- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۴۰۲۸، ورق ۴۴.

۲- همانجا.

تشدید استیلای آلمان بر خاورمیانه، آغاز انقلاب در عراق و جنبش‌های بخش ملی در هندوستان، به نزدیک شدن مواضع روسیه و انگلستان یاری کردند. دولت روسیه که در پی شکست در جنگ روس و ژاپن و انقلاب سال ۱۹۰۵ ناتوان‌تر شده بود، به ناچار به مذاکرات درباره تقسیم مناطق نفوذ در خاورمیانه با انگلستان تن در داد. ۳۱ اوت سال ۱۹۰۷ قرارداد تقسیم مناطق نفوذ در ایران، افغانستان و تبت به امضا رسید.

نقش عشایر یکجانشین و کوچی

ایران در دوران نوین

مشارکت فعالانهٔ عشایر در زندگی اجتماعی - سیاسی ایران، ویژگی خاص تاریخ چندین سده‌ی این کشور تا واپسین روزگاران بوده است. در کشوری که پراکندگی جغرافیایی و اقتصادی و سیاسی ولایت‌ها با بودن قبیله‌های بسیار و افزون بر آن قبیله‌های دامدار که از نگاه پیدایش قومی گوناگون بوده‌اند و شیوهٔ زندگی کوچ‌نشینی آنها، آنان را از کنترل مؤثر حاکمیت دولتی دور نگاه می‌داشت، روند شکل‌گیری دولت متمرکز فتودالی از همان آغاز با دشواری‌هایی عینی روبرو بوده است. وجود دو روش اقتصادی: زمین‌داری یکجانشینی و دامداری کوچی تضادهایی مشخص در خود داشت که در این میان سدِ راه ارتباط متقابل نزدیک آنها نیز نبود.

تقسیم کار، این ارتباط نزدیک را میان آنان پدید آورده بود. «مبارزه میان عنصرهای قبیله‌ی و غیرقبیله‌ی - ستیزی که در نمودی دیگر تا امروز هم ادامه دارد - از سمت و سوهای پراهمیت تاریخ ایران است... برقراری کنترل بر قبیله و ایلات مسال‌های همیشگی بوده و هنوز هم هست»^۱.

برخی از مؤلفان ایران بر این‌اند که «سرچشمهٔ سیادت الیگارش‌ی خاندان‌های اشرافی» که تا امروز هم، در زندگی اجتماعی کشور دیده می‌شود، در آن ویژگی‌های خاص ساخت خاندانی - عشیرتی ریشه دارد

1- R. Araste. *Man and Society in Iran*. Leyden, 1970 p.13.

که در سده‌ها بر نظام اداره کارهای دولت تأثیر داشته است.^۱ قبیله‌ها به سرکردگی اشراف نیمه‌مستقل عشایر، در تاریخ ایران، سرچشمه همیشگی سرکشی و سردرگمی بوده و همچون نیروهای اساسی مرکز گریز، در جهت ناهمسوی روند شکل‌یابی امپراتوری دارای مرکزیت فئودالی بوده‌اند. کوشش در راه ساختن چنین امپراتوری، از سوی پادشاهان و به یاری همین قبیله‌ها انجام می‌گرفت که تکیه‌گاه اساسی، اما غیرقابل اطمینان تخت و تاج بودند.

همه کودتاهای دودمانی که تاریخ ایران فئودالی، سرشار از آنهاست، یکسره، بدست مدعیان تاج و تخت و با پشتیبانی این و یا آن گروه‌بندی قبایل انجام گرفته است که با تغییر حکومت، تکیه‌گاه دودمان تازه گردیده و تا هنگامی که گروه‌بندی فئودالی رقیب جایگزین آن نشده بود، از موقعیتی ممتاز برخوردار بوده است.

افواج قبیله‌ها که سران قبایل، پیرو تعهدات فرمانبردارانه خود در اختیار شاه می‌گذاشتند، اغلب، نیرویی بودند که در میان سپاه ایران، قدرت رزمی بیشتری داشتند. شرایط سخت زندگی کوچ‌نشینی و ویژگی سازمان قومی - عشیره‌تی، خصلت‌های جنگجویانه مردم قبایل را که می‌توان گفت، مردمی بودند، یکسره مسلح و متحد در گرد سران عشیره پدید آورده بود.^۲ نقش قبیله‌ها در جنگ‌های استیلاجویانه و پاسداری از مرزهای ایران، بسیار بزرگ بوده است. بسیاری از قبایل گوشه و کنار: کردها، لرها، عرب‌ها و بختیاری‌ها با شرط پاسداری از مرزها دارای زمین شدند. در عین حال مردم عادی قبایل، همچون بخش جدایی‌ناپذیر دهقانان ایران، بارها به قیام‌های ضد فئودالی و ضد شاه پیوسته‌اند و در پی این کار، شورش‌ها دامنه گسترده‌تری یافته‌اند. عشایر، تنها به خواست

۱- گروه بررسی مسائل ایران. بنیاد جامعه نوین. تهران، ۱۳۵۲، ص ۳۳.

۲- و.ف. مینورسکی، «گزارش سفر به نجان‌نشین ماکو، در اکتبر سال ۱۹۰۵»، «مطالب مربوط به بررسی پیرامون خاورزمین». سنت پترزبورگ، ۱۹۰۶، ص ۷۲.

سران خود نبود که به شورش‌ها کشانیده می‌شدند، فتودال‌های یکجانشین، به هنگام دست بردن به تصاحب زمین‌ها می‌کوشیدند تا از پشتیبانی سران قبیله‌ها برخوردار شوند. سران عشایر در مبارزات درونی دسته‌بندی‌های شهری، به نمایندگی از سوی بازرگانان، گروه‌های فتودال - بوروکرات و فرقه‌های مذهبی و جز اینها شرکت می‌کردند.

آشوب‌های درونی، ناگزیر با ورشکستگی روستاها، رکود کشاورزی، پیشه‌وری و بازرگانی همراه بوده است. همه اینها، بی‌نهایت، بازدارنده رشد نیروهای مولده بود و روابط بازرگانی درونی را در حال و روز محلی بودن نگاه می‌داشت و سبب برتر بودن شکل‌های اقتصاد نیمه‌جنسی می‌گردید و سرانجام، یکی از پراهمیت‌ترین سبب‌های واپسماندگی کشور در آغاز دوران استیلاگری استعمار شده بود.

قبایل و عشایر که یکی از شرکت‌کنندگان بی‌میانجی زندگی سیاسی بودند، در عین حال، در درون جامعه ایران، از موقعیتی خاص برخوردار بودند که آن از چگونگی روش اقتصادی کوچ‌نشینی و نیز از سازمان عشیرتی و اثر خود آنها سرچشمه می‌گرفت که مردم کشاورز، به اندازه‌ای بسیار آن را از دست داده بودند. موازین عادی حقوقی که مناسبات اجتماعی را در قبیله‌ها سروسامان می‌داد، با موازینی که در روستاهای ایران نافذ بود از ریشه تفاوت داشت. تفاوت‌های قومی، زبانی و گه‌گاه تفاوت‌های مذهبی نیز با توده‌های دهقانی که بیشترشان از مردم فارسی زبان بودند از ویژگی‌ها بود.

چنین گمان می‌رود که نقش تعیین‌کننده، در ریشه روش کوچ‌نشینی با کوچیان مهاجر بوده است. سرزمین ایران، در میان دو پهنه بزرگ کوچ‌نشینان دامدار - آسیای مرکزی و مشرق عربی - از روزگاران بسی کهن، جولانگاه تماس، کنش و واکنش و پیکار مردم بومی کشاورز و قبایل بیگانه اقوام کوچ‌نشینی بوده که مهر و نشان ویژه خود را بر روال روند تاریخی و رشد مناسبات اجتماعی گذاشته است.

تناسب مقیاس‌های روش‌های کوچ‌نشینی و زمینداری اسکان یافته، در ایران همواره واحدی بوده است ناروشن و وابسته به تغییر دوران‌های یورش بیگانگان و آشوب‌های درونی و دوران‌های رشد مسالمت‌آمیز نسبی کشور - متغیر. حتی، بخش‌های زراعتی مرکزی نیز، گه‌گاه دچار شیوه زندگی کوچ‌نشینی می‌شدند و تنها شهرستان‌های جنگلی و باتلاقی کرانه خزر، در پرتو شرایط جغرافیایی خویش، از شیوه زندگی کوچ‌نشینی، یکسره در امان بوده‌اند، اما در روزگاری که آرامشی دراز مدت فرمانروا می‌گردید، در پرتو این که زراعت در همسنگی با دامداری کوچ‌نشینی، سرچشمه اطمینان بخش‌تر زندگی می‌شد روند جابه‌جا شدن کوچ‌نشینی به اسکان و یا نیمه اسکان دستی بالاتر می‌گرفت. چنانچه، در روزگار یورش مغول، به گمان، قبیله‌های کوچی چاندانی در جنوب ایران نمانده بوده است، زیرا می‌توان گفت که در شرح جغرافیایی ابن‌بلخی - «فارسانامه» - هیچ‌یادی از آنان نیست.^۱ به هنگام یورش بیگانگان، به گمان، می‌نماید که کوچ‌نشینان بیش از نیمی از شمار مردم کشور را پدید می‌آورده‌اند. پس از نیمه دوم سده هجدهم، که کشور تا اندازه‌ای زخم‌های یورش خانمانسوز سال ۱۷۲۲ افغان‌ها را التیام بخشید، گرایش بیشتر به کاهش شیوه کوچ‌نشینی دیده شد. اما، در آغاز سده نوزدهم، باز هم بیش از ۴۰٪ مردم کشور از کوچیان بوده‌اند. در آغاز سده بیستم، کوچ‌نشینان هنوز هم ۲/۴۷ میلیون - از ۷/۷۹ میلیون، کل جمعیت - یعنی نزدیک به ۳۰٪ آن بودند.^۲

تا پایان سده هجدهم، در ترکیب گروه‌های عشیرتی که در معرض روندهای متغیر متلاشی شدن و پیوستن دوباره بوده‌اند و نیز مرزهای تغییر یابنده بخش‌های زیستگاه بسیاری از قبیله‌ها، نوسان‌هایی نمایان به چشم می‌خورد. برخی از آنان با گذشت سده‌ها، چندبار زیستگاه خود را

1- A. Wilson. Persia. L. 1934, p. 362.

2- I. Bharier. Economic Development of Iran. 1900-1970 L. 1971p. 31.

تغییر دادند. چنانچه، بخشی از قبیله‌های ترک افشار، پس از یورش مغول از آذربایجان ایران به خوزستان کوچیدند و قبایل عرب، آنان را به فارس و سپس به کرمان راندند و در آنجا به گروه‌هایی کوچک تقسیم شدند و زیستگاهی برای خویش یافتند. بخشی کوچک از افشارها (قبیله گوندوزلو)، در آغاز سده هجدهم به بختیاری‌ها پیوستند. در روزگار صفویه، در سده هفدهم، گروه قبایل قشقایی از توده مردم ترک آذربایجان ایران جدا شده و به فارس رفت. از این نمونه‌ها می‌توان بسیار آورد.

چنین شکل‌یابی دوباره قبایل که اغلب، در آنها حتی عنصرهای گوناگون قومی در یک گروه به یکدیگر می‌پیوستند، خودبه‌خود گواه آن است که بنیاد واقعی همخونی اتحاد قبایل در روزگار فتودالی اهمیت خود را از دست داد. این بنیاد همخونی، تنها در حلقه‌های آغازین که از خاندان رشد یابنده پدر سالاری و یا چند خاندان خویشاوند تشکیل شده بود و آنها با یکدیگر در اردوگاه واحدی کوچ می‌کردند برجای مانده بود.

جابه‌جا کردن اجباری و همگانی قبایل که بازدارنده روندهای وحدت سیاسی و قومی گروه‌های به هم پیوسته بود، جای پراهمیتی در سیاست پادشاهان در مورد قبایل داشت. از این سیاست، همچون تدبیری برای گوشمالی قبیله‌های سرکش و همچون ابزار ناتوان کردن اتحادیه‌های برخی قبیله‌ها بهره می‌گرفتند و بارها نیز هدف از آن، پدید آوردن دیوارهای جنگی از مهاجران در زمین‌های مرزی بوده است.

کسب دادن اجباری قبایل، بخش لاینفک سیاست مرکزمداری پادشاهان بود که بر شالوده اصل «تفرقه بیانداز و حکومت کن» بنیاد داشت و سیاستی بود برای دامن زدن بر ناسازگاری‌های قبیله‌یی برای واکنش در برابر وحدت سیاسی گروه‌های قبیله‌یی. اما، حتی در روزگاری که حکومت بسیار نیرومند بود نمی‌توانست برای همیشه، پایداری جدایی طلبانه فتودالی را که مبارزه با آن در کانون سیاست داخلی ایران بود درهم بشکند.

می‌توان گفت، از پایان سده هجدهم، در زمینه بسیار رنگارنگ زندگی سیاسی ایران فتودالی، استواری روز افزون ترکیب اتحادیه‌های بزرگ عشیرتی و در همان هنگام، از میان رفتن قلمرو همیشگی زیست آنها چون روندی همگانی، به چشم می‌خورد. واپسین یورش بزرگ نسبی بیگانگان - یورش افغان در سال ۱۷۲۲ - این تفاوت را با یورش‌های پیشین داشت که به جز در خاور خراسان، آمیخته شدن چشم‌گیر گروه‌های قومی قبایل را در دیگر بخش‌های ایران در پی نداشت.

از آغاز سده نوزدهم، مقیاس جابه‌جایی درونی قبیله‌ها و نیز سرازیر شدن گروه‌های تازه از بیرون، به گونه‌ای نمایان‌گاهش می‌یابد. جابه‌جایی و از جمله جابه‌جا شدن اجباری، در روزگار قاجارها نیز ادامه داشت و این کار، در اساس، شامل قبیله‌های مرزنشین بود که وابسته به میزان ستم حکومت مرکزی، تابعیت ایران، ترکیه و یا روسیه را تغییر می‌دادند. از این دوران است که روند وحدت قومی بختیاری‌ها و قشقایی‌ها^۱ (نخستین یادآوری از آنان در سده‌های شانزدهم و هفدهم بوده است) و نیز شاهسون‌ها در مغان و برخی گروه‌های گُرد در زاگرس و قبیله‌های لرستان، خوزستان و خراسان و فارس که در اتحادیه‌ها و کنفدراسیون‌های نیمه مستقل و بیشتر، ناپایدار و زودگذر، متحد شده بودند به گونه‌ای نمایان نیرو گرفت. موازی با آن، روند وحدت اتحادیه‌های قبیله‌یی نیز در پی نیرو گرفتن همه جانبه حکومت سران عشایر و نمایندگان دودمان‌های کهن بومی پیشین جریان داشت. این سران عشایر و نمایندگان دودمان‌های کهن محلی، در رأس شاهزاده‌نشین‌های فتودالی به شکل خان‌نشین و شیخ‌نشین بودند که شالوده‌اش را گروه‌های قبیله‌یی اسکان یافته و کوچی پی‌ریزی کرده بود.

در پایان سده هجدهم بود که ترکیب مردم ایران در خطوط اساسی

۱. قشقایی‌ها مردمی هستند که از بخش قشقه دریا - منطقه‌ای در ناجیکستان و ازبکستان - که مردمش فارسی زبان‌اند و برخی نیز به ترکی چغتایی (از نام چغتای‌بای پسر چنگیز که فرمانروای فرارودان = ماوراءالنهر شد) از آنجا به دیگر بخش‌های ایران کوچید. س.ا.

کنونی و دارای تفاوت‌های بزرگ رنگارنگ قومی پدید آمد و قلمروی که قبیله‌های یکجانشین - کوچی در آن می‌زیند مشخص شد. قبایل ایران، از نگاه بستگی قومی خود، در سه گروه اساسی بودند. پرشمارترین این گروه‌ها، گروه ایرانی بود که در کوهستان‌های زاگرس در باختر تا فارس، شهرستان‌های کوهستانی کرانه خزر در شمال، مکران و بلوچستان در جنوب و برخی ولایت‌های خاور و مرکز ایران می‌زیستند. گُردها، بختیاری‌ها و لر‌ها در میان قبایل گروه ایرانی، از فعالترین مخالفان حکومت مرکزی بودند که از میانشان بارها مدعیانی برای تخت شاهی سر برآورده بودند.

دومین گروه از نگاه شمار، قبایل دارای پیدایش ترکی - مغولی بودند که از سده‌های نهم تا شانزدهم به ایران کوچیده و در اساس، در شمال باختری کشور می‌زیستند، اما برخی از گروه‌های ترکی زبان (قشقایی‌ها، افشارها)، به گوشه و کناره‌های دوردست جنوب، جنوب خاوری و خاور ایران هم رخنه کرده بودند. در تاریخ دوران پسین ایران، در میان قبیله‌های ترک، افشارها و قاجارها پرآوازه‌تر از دیگران شدند و پس از روزگار از دست رفتن موقعیت ممتاز و اهمیت سیاسی پیشینیان، باز هم دودمان‌های شاهی از میانشان برخاست.

گروه عرب که در اساس، در جنوب خوزستان و در کرانه‌های خلیج فارس می‌زیستند، از همه آنها کم‌شمارتر بود. در اینجا بسیاری، از بادیه‌گردان عرب، در همان نخستین سده‌های اسلام، اسکان یافته و بخشی از آنان نیز با مردمان بومی در هم آمیختند. عرب‌های کوچی که ویژگی‌های زندگی بادیه‌نشینی سنتی را نگاه داشته بودند، برای تصرف زمین‌ها، به جنگ‌های بی‌پایان با قبیله‌های همسایه لر - بختیاری و گُرد دست می‌بردند و حال روز سیاسی در جنوب خاور ایران بود که جدال متقابل آنان را پدید می‌آورد.

بیشتر قبیله‌های دامدار، تا اندازه‌ای به زمینداری - از کشاورزی

بی‌اهمیت تا کشاورزی رشد یافته به هم پیوسته - وابسته بودند. زمین‌هایی که روی آن کشت و زرع می‌شد، در منطقه قشلاق بود که بسیاری از قبایل در آنجا زیستگاه داشتند. در هم آمیختن دامداری با زمین‌داری می‌توانست، هم به معنی مرحله گذار، در راه اسکانی استوار باشد و هم به معنی مرحله گذار به گونه‌ای کشاورزی به هم پیوسته پایدار که تاریخ در شرایط مساعد طبیعی آن را پدید آورده است. مردم قبایل، در پرتو این درهم آمیختگی، وابستگی کمتری به مبادله کالایی داشتند. افزون بر آن، نبودن راه، هستی داشتن راهزنی و خودسری فئودال‌ها نیز، ارتباط‌های بازار را محلی و ناستوار ساخته بودند که خودبه‌خود بنیادی برای رشد زمین‌داری و پیشه‌وری خودکفا شده بود. بدین‌سان، اقتصاد بسته جامعه عشیرتی که بیشتر جنسی بود پدید آمد که در آنجا ویژگی رکود نیروهای مولد، سبب زنده بودن کامل عنصرهای روش پدرسالاری - عشیرتی بود. تشدید همزمان گرایش‌های تقویت سیاسی و قومی اساسی‌ترین گروه‌های عشایر ایران که پیشتر یادآور شده بودیم، بازتاباننده روندهای پیچیده رشد بعدی مناسبات فئودالی در این گروه‌ها بود که نزدیکی روزافزون سران قبایل با دیگر طبقات فئودالی جامعه روستایی و شهری، در پدید آمدن این مناسبات نقشی بسیار بزرگ داشت. مناسبات اجتماعی که در حوزه زمین‌داری و روش شهری از رشدی با شتاب‌تر برخوردار بود، همواره در شکل آنان در جامعه‌های واپسمانده دامداری گوشه و کنار نقشی تعیین‌کننده داشت.

تقویت سیاسی گروه‌های قبیله‌یی، پیش از همه به معنی تقویت سیستم پیچیده اداره مرکزیت هیرارشی درون آنها بود که به نوبه خود نمایانگر رشد نیرو و قدرت سران قبایل، پایه پای نزدیک شدن آنها به قشرهای بالایی جامعه اسکان‌یافته فئودالی بوده است. چنین رشدی، به اندازه‌ای بسیار پیامد استوار شدن اصل مالکیت موروثی فئودالی سران عشایر بر

زمین‌های همگانی قبیله و محدود گردیدن و برچیده شدن رفته‌رفته هر گونه انعام مشروط شاهی (سیورغال و تیول) و وابسته به آن، محدود گردیدن و از میان رفتن حقوق سنتی جماعت در بهره‌گیری از زمین هم بوده است. در عین حال، قدرت سران در پی کشانیدن آنها به سیستم اداری دولتی فئودالی نیز که به ویژه از آغاز دوران حکومت قاجارها گسترش یافته بود افزایش یافت. حکومت شاه در تلاش برای اطمینان یافتن به سرسپردگی سران قبایل، وظایف بوروکراسی دولتی چون فرمانداری شهرستان‌ها (حاکم)، فرماندهی نظامی (سرتیپ) و پاسخگویی به گردآوری مالیات‌ها و آرامش منطقه را به آنان می‌سپرد.

افزایش حقوق سران قبایل بر زمین و وظایف اداری آنها، بر روند قدرت یافتن سیاسی، اقتصادی و سرانجام قدرت یافتن قومی گروه‌های عشیرتی به گونه‌ای نمایان شتاب بخشید. در روزگاری که نخستینه‌های پدرسالاری - عشیرتی پرتوان بودند، یکدل و یکجا شدن قبیله‌ها، تا اندازه‌ای داوطلبانه بود و محبوبیت شخصی خان، نیرویی جذب‌کننده داشت، اما در روند فئودال شدن سران قبایل، پیوستن دوباره، اغلب پی‌آمد اجبار اقتصادی و غیراقتصادی بوده است. وابستگی سران واحدهای ایل و همه توده کوچ‌نشینان به سران قبایل فزونی یافت. این پدیده، به ویژه در روزگار قاجارها و هنگامی تشدید گردید که می‌توان گفت، قلمرو زیست قبیله‌ها در همه‌جا «به مناطق رشد بزرگ اشراف عشیرتی «شاهزادگانی» بدل گردید که مردم خویش را رعایای قلمرو خودکامکی شاهک‌هایی ساختند که سرسختانه، در برابر مرکزمداری پایداری می‌کردند.»^۱

در نیمه سده نوزدهم، یعنی در آغاز استیلاگری فعالانه کشورهای سرمایه‌داری در ایران، در مناطق ایلات اسکان یافته - کوچی، جامعه

۱. تاردف، «ویژگی‌های اساسی مناسبات تولیدی در قبایل ایران». - «مطالب مربوط به مسائل مالی - استعماری»، ۱۹۳۳، ش ۳ (۹)، ص ۱۲۶.

فئودالی یکسره رشد یافته، اما بسیار خود ویژه‌ای پای گرفت که در آنجا عنصرهای پدرسالاری - عشیرتی، به گونه‌ای شگفتی برانگیز در کنار مناسبات فرمانروای فئودالی می‌زیستند. پیش از همه، آن رسوم روش عشیرتی - قبیله‌یی، سخت جانی خود را نگاه داشته بودند که نه تنها با پای گرفتن مناسبات فئودالی ناهمخوان نبودند، بلکه برای پرده‌پوشی‌اش، رنگ مناسبی هم بودند. این، پیش از همه، دربارهٔ سازمان عشیرتی - قبیله‌یی است، که یکسره با شیوه‌های کهن ادارهٔ کارهای دامداری همخوان بود و در عین حال، امکان شکل ادارهٔ متمرکز قوم سالاری را نیز در خود داشت.

ساخت سازمانی ایل، همانا واحدهایی بود که به ترتیب تابع یکدیگر بودند و شمار آنها به اندازهٔ ایل آنها بستگی داشت. برخی از ایلات (بختیاری، لر و عرب)، در ساخت خود دارای ۸-۱۰ واحد پیاپی بودند. واحد آغازین - خانوار - اغلب یک خانوادهٔ گستردهٔ پدرسالاری بود، پس از آن واحد اردو می‌آمد که از چند خانواده پدید آمده بود و پس از آن به ترتیب، تیرهٔ قبیله، طایفه و ایل می‌آمد. ساخت سازمانی، بنابر معمول، با شجرهٔ افسانه‌یی و یا ساختگی که به نیایی افسانه‌یی می‌رسید همخوانی داشت. سردمداران فرمانروا بر قبیله، از پندار پیدایش مشترک و خویشاوندی همه اعضای ایل، همچون، شالودهٔ ایده‌ئولوژیک یگانگی، از هر راهی پشتیبانی می‌کردند. اما وابستگی واقعی خونی، تنها در واحد و هر از گاهی در خاندان‌های فرمانروای خان‌ها که کانون ایل را می‌ساختند برجای مانده بود.

سیستم اداری خان‌های کوچک و بزرگ، که هیرارشی آنان، با همان اصل شجره و نسب همخوانی اسمی داشت، با تقسیمات قبیله مطابقت می‌کرد. درجهٔ خویشاوندی با خاندان حاکم بود، که به ظاهر، جای سرپرست گروه را در هیرارشی اداری معین می‌ساخت و نیز دلیلی بود برای برقراری سلسله مراتب اجتماعی و اداری میان شاخه‌های «بالا تر» و

«زیردست» و خاندان‌های اشرافی و غیراشرافی، اما، بنابر معمول، نه اینکه پیدایش اشرافی، بل اندازه ثروت خاندان فرمانروا و شمار خویشاوندان و اطرافیانش بود که نفوذ و حکومت راستین را پدید می‌آورد.

سران ایلات بزرگ و اتحادیه‌های قبایل - ایلخان‌ها، سردارها و شیخ‌الشیوخ‌ها - درستیغ لایه بالایی بودند که نه تنها برای اداره قبیله، بل همچنین برای اداره همه منطقه که همچون تیول مرحمتی شاه به قبیله واگذار شده بود، فرمانی از شاه داشتند. رتبه پایین‌تر از خان‌ها، بیک‌ها و کلاترها - سران قبیله‌ها و تیره‌های جداگانه - بود. سپس، لایه کدخداهای رئیس‌ها و ریش‌سفیدان - سران واحدهای قبیله - می‌آمد. این گروه‌های اجتماعی، لایه‌های اساسی فتودال قبیله بودند، که از ویژگی مشخص کاست برخوردار بودند. هر چند، به هنگام مبارزه گروه‌های رقیب، اغلب اصل توارث برهم می‌خورد، حکومت سران در هر رتبه برای خاندان فرمانروا موروثی بود و از پدر به پسر می‌رسید. بزرگ‌ترین بخش دام‌ها از آن خانواده‌های قشر فرمانروا بود و انجام وظایف گوناگون رهبری ایل و از جمله حق توزیع چراگاه‌ها میان گروه‌های اردو، آنها را به راستی که در موقعیت مالکان چراگاه‌ها قرار داده بود. روستاهای واقع در زمین‌های قبایل هم از آن آنان بود. رعیت‌های این روستاها در حال و روز اجاره‌کاران موروثی نیمه سرف (serf) وابسته به خاندان‌های فرمانروا و یا در بهترین صورت باجگذار فرمانروای قبیله بودند. با آنکه زمین‌های مزروعی رعایا، پیرو سنت، از آن قبیله به شمار می‌رفت و حتی میسر بود از آنها برای چراگاه بهره‌گیری کنند، اما برای همیشه به اجاره رعایا داده شده بودند. برای فتودال‌های کوچی - مالکان بزرگ دام‌ها - خود مالکیت بر زمین‌های مزروعی چندان اهمیت نداشت که حکومت بر رعایا و امکان بهره‌کشی از کار کشت و زرع‌کنندگان. در منطقه کوچ قبیله‌ها ارزش زمین چندان همخوان با مساحت زمین زیر کشت نبود که با شمار رعایای زیر فرمان

همخوانی داشت. به نوشته مورگان «در اینجا، پایه‌های ثروت بر مالکیت زمین نبوده، بل بر حق صاحب‌اختیار بودن بر کار رعایایی که روی آن کشت و زرع می‌کنند استوار است. رعیت، بیشتر، سرواژ خان بود تا دهقانی آزاد».^۱

در درون طبقه تولیدکنندگان بی‌میانجی، گروه‌هایی صنفی نیز بودند که داشتن ویژگی کاستی، خاص آنان بود. بیشتر ایلیاتی‌ها - کوچیان عادی - در زمره لایه جنگی نوکرها به شمار می‌رفتند که از نگاه اجتماعی، به هیچ روی وضعی یکسان نداشتند. هم خاندان‌های سرشناس نوکرها بودند و هم خاندان‌های درمانده نوکرها. این نکته که سرشناسی خانواده و خاندانی که نوکر از آن بود و یا به آن خدمت می‌کرد در چه سطحی بوده است، دارای اهمیتی بوده بس بزرگ.

نوکرها که به سران قبیله‌ها وابسته بودند، در همان هنگام در همسنجی با رعایا - اجاره‌کاران موروئی زمین‌های قبیله - ویش از آن، در همسنجی با لایه پیشه‌وران و دوره‌گردان که از هیچ حقوقی برخوردار نبودند و حتی رعایا با تحقیر به آن می‌نگریستند، از لایه‌های ممتاز به شمار می‌رفتند. پیش از همه، در مراعات بی‌چون و چرای رسم زناشویی در چارچوب قشر، ویژگی کاستی نمایان می‌گردید. گه‌گاه، زن گرفتن از قشر پایین‌تر میسر بود، اما نه از قشر پیشه‌وران. این عرف و عادت تا امروز هم در قبایل قشقایی، لر و بختیاری، هست.^۲

تقسیم قبیله به طایفه‌های ممتاز (عشیرتی) که بیشتر کوچ‌نشین بودند و طایفه‌های وابسته (رعیتی) که بیشتر، اسکان یافته و زارع بودند از ویژگی‌های خاص جامعه ایلاتی بود.

طایفه عشیرتی، چون افواج پاسدار سرکرده فتودال بودند و امور

1- I. Morgan. Feodalism in Persia. Its Origin. Development and Present Condition. - "Annual Report of the Board of Regents of the Smithsonian Intistute". Washington, 1914, P.585.

۲- بنگرید: بهمن بیگی، «عرف و عادت در عشایر فارس». تهران، ۱۳۲۴.

قه‌ری را نسبت به رعایا انجام می‌داند. شکل‌های بهره‌کشی و تصاحب خود ویژه و مرحله به مرحله محصول هم بود. خان‌های بزرگ از تابعین خود تغذیه می‌شدند، آنان نیز به نوبه خود نوکرانشان را لخت می‌کردند و به همین روال تا به آخر، که دهقانان را می‌مکیدند.^۱

نوشته‌های د. بلیایف، دربارهٔ قبیله‌های بختیاری رامهرمز، تا اندازه‌ای، ساخت فئودالی جامعهٔ عشیره‌تی را روشن می‌سازد. «مردم به رعایا و نوکرها تقسیم می‌شوند. گروه نخست، با عرق جبین، در زمین کشت و کار می‌کنند و هر آنچه را که بتوان از آنها ستانید، می‌دهند. گروه دوم نیز، در زمین کشت و کار می‌کنند، اما نه اینکه چیزی نمی‌پردازند (در بیشتر موارد پرداخت آنها جنسی بوده و یا در عوض پرداخت، به خان خدمت می‌کردند)، بلکه از خان حقوق هم می‌گیرند و موظف به خدمت به خان هستند، از خان تفنگ و فشنگ می‌گیرند و به او در جنگ با همسایگان یاری می‌رسانند. قلعهٔ خان، در جایی بلند ساخته می‌شود، در گرداگرد قلعه، نوکران می‌زیند و سپس زمین‌های رعیت است ... می‌توان گفت که در تابستان، همهٔ آنها به کوهستان‌های نزدیک کوچ می‌کنند».^۲

فرمانروایی خود ویژهٔ گروهی قبیله، بر رعایای اسکان یافته، در واقع به معنی چشم پوشی خان‌ها از بخشی از اجارهٔ فئودالی به سود قبیله - فوج بود. این گونه فرمانروایی، بر شالودهٔ واگذاری زمین‌های تیول از سوی شاه، به قبایل کوچ‌نشین پدید آمد و بر جای ماند.

زمین‌های قبیله زمین‌های دولتی به شمار می‌رفتند، اما به آن می‌ماند که چون اجارهٔ ابدی، به شکل خالصه‌جات تیولی و با شرط پرداخت مالیات به خزانه و انجام خدمت نظامی از سوی عشایر، به قبیله‌ها واگذار شده باشند. در ضمن، دولت هیچ‌گاه از حقوق اسمی خویش بر این زمین‌ها، دست نکشیده است. چنان می‌نمود که همهٔ خان‌ها

۱. و. آ. کاسوگنسکی. «از یادداشت‌های کاسوگنسکی در تهران»، مسکو ۱۹۶۱، ص ۳۵.

۲. د. بلیایف. گزارش سفر د. بلیایف به ایران، پتروگراد، ۱۹۱۷ - ص ۸۹.

«اجاره کنندگانی بی مهلت از سوی شاه هستند» که در عین حال، از حقوق اداری بر املاک هم برخوردارند.^۱

تعهدات سرکرده‌های کوچک و نوکرها نسبت به خان بزرگ - همچون فرمانبرداران او - بنیادش همان سیستم بی چون و چرای فئودالی بود که در واقع، از تعهدات ایلخان نسبت به پادشاه، تفاوتی نداشت. سرکرده‌های قبیله‌های کوچک و هر از گاهی نوکران سرشناس هم، به نوبه خود، بخشی از زمین‌ها را چون تیول از ایلخان می‌گرفتند و موظف بودند برای او خدمت نظامی کنند، خراج‌های سنتی و گه‌گاه مالیات هم بپردازند. اغلب، بخشی از دانگ روستا از آن نوکرها بود. اگر ضرورت جنگی پیش می‌آمد، نوکر می‌توانست نه تنها با خویشاوندان بلکه با رعیت‌هایی بیاید که از میان خانواده‌های زیر فرمان او به زور بسیج شده بودند. چنانکه، در میان بختیاری‌های مسلحی که در سال ۱۹۰۸ برای سرکوبی تبریز انقلابی فرستاده شده بودند، از هزار سوار، تنها ۴۰۰ توکر از افواج خان بودند. دیگران، زارعانی بودند که به زور آنها را از پشت گاوآهن کشیده بودند.^۲ برخی از سران، نیروی بزرگ نظامی در اختیار داشتند. چنانکه، در دهه هفتم سده نوزدهم، ایلخان قشقایی دارای یک ارتش ده‌هزار نفری و ۲ توپ بود.^۳

بسیاری از مناطق قبیله‌ها که مردم آن پیش از همه، حکومت ایلخان - سردار خود - را به رسمیت می‌شناختند «و جز او هیچ پادشاهی را قبول ندارند»^۴، در واقع به روی مأموران شاه بسته بود. وابستگی سران بزرگ قبیله‌ها به حکومت مرکزی بسیار واهی بود. حکومت شاه برای تأمین وفاداری سران قبایل، از گروگان‌گیری به گونه‌ای گسترده بهره می‌گرفت.

۱- ک. ف تیگراف، «از مناسبات اجتماعی - اقتصادی در ایران». تفلیس، ۱۹۰۵، ص ۳.
 ۲- و.و. تروبتسکوی، «بختیاری‌ها (قبایل اسکان یافته - کوچی ایران)». مسکو، ۱۹۶۶، ص ۱۵۲.

3- E. Stack. Six Months in Persia. Vol 1. L. 1882. P. 109.

۴. د. بلیایف. گزارش سفر. بلیایف به ایران، ص ۳۳.

پسران خان‌های سرشناس، همچون اسیرانی محترم، در دربار نگاهداشته می‌شدند. با این همه، سران عشایر، با تکیه به نیروهای مسلح خودشان، اغلب از تعهدات فرمانبرداری به شاه‌شانه خالی و خود را یاغی اعلام می‌کردند که بهانه‌ای برای عملیات سرکوب‌کننده سپاهیان شاه در خطه عشایر می‌شد. حکام ولایات، پیوسته برای گردآوری مالیات و به هراس انداختن مردم، علیه عشایر لشگرکشی می‌کردند. اگر کامیاب می‌شدند، مالیات پسران سال‌های پیشین را گرد می‌آوردند و بارها شده بود که مالیات سال‌های آینده را هم جمع کرده بودند. این گونه یورش‌های نظامی که ماهیت غارتگرانه‌اش از هجوم افواج بیگانه دست کمی نداشت، زمینه را برای جنبش گسترده ضدشاه و جنبش‌های گسترده فتودالی - تجزیه‌طلبانه فراهم می‌ساخت. در سرتاسر روزگار حکومت قاجارها، مناسبات حکومت مرکزی با عشایر گوشه و کنار کشور، همواره تیره بود و گه‌گاه با جنگ‌های علنی بریده می‌شد.

نزدیک شدن سران عشایر و فتودال‌های اسکان یافته که به‌ویژه از آغاز روزگار فرمانروایی قاجارها نمایان گردید، این معنی را هم داشت که مداخله عشایر در رخدادهای سیاسی بیرون از قلمرو زندگی آنان افزایش یافته است. در ضمن، این نزدیک شدن، دارای ویژگی متقابل بود، به این معنی که نه تنها سران قبایل برای همراه شدن با طبقه مالکان یکجانشین زمین‌ها و بوروکرات‌ها فتودال، گرایش از خود نشان می‌دادند، بلکه قشرهای زبردست مناطق اسکان یافته (ملاکان، بازرگانان، روحانیون و مأموران) بارها از برکت سیستم اجاره مالیات‌ها و تصاحب زمین‌ها بر عشایر مسلط شده بودند. در روزگار حکومت قاجارها گروه‌های مزدور مسلح قبایل، در خدمت ملاک فتودال، اجاره‌دار مالیات‌ها و یا حکام ولایات پدیده‌ای پیش‌پا افتاده بودند. در همین هنگام، عنصرهای قومی بیگانه‌ای در نقش سرپرست و یا ایلخان دیده شده‌اند که از سنت‌های پدرسالاری دور بوده‌اند و حکومت بر قبایل، گذشته از سود مادی،

مزایای بزرگ سیاسی هم به آنها می‌داده است. در چنین موردی رتبه «خانی» اهمیت پیشین خود را در قلمرو مناطق قبایل از دست می‌داد. «این لقب به ملکدار، مالک و صاحبی داده می‌شود که نه به معنی اتباع بلکه به معنی سرواژه‌هایش، دهقانان روستاهای خود را «رعایای من» می‌نامد»^۱.
 خاندان سوداگر - قوام شیرازی - نمونه مناسبی بر این گفته است. این خاندان، در روزگار فتحعلی شاه، پهنه املاک خود را در فارس گسترش داده و حق گردآوری مالیات قبایل کوچی محلی را اجاره کرده بود. رفته‌رفته، این کار میسر ساخت که قوام‌ها به گونه‌ای ساختگی گروه‌های قومی گوناگون (ترک، ایرانی، عرب) را در یک کنفدراسیون واحد قبیله‌یی - خمسه - متحد کنند. به فرمان شاه، رئیس خاندان به سرپرستی خمسه گمارده شد و سپس نوادگانش چون ایلخانی موروئی کنفدراسیون را اداره می‌کردند. دفاع از بازرگانی گسترده خاندان قوام با بنادر خلیج فارس، که پیوسته با خطر تهدید راهزنی قشقایی‌ها روبه‌رو بود، به قبایل خمسه واگذار گردید. خاندان قوام، به یاری قبایل کوچی، به زور، بیش از یکصد روستا را در فارس تصاحب کرد و صاحب یکی از بزرگ‌ترین املاک در ایران شد. تکیه بر عشایر، به خاندان قوام شیرازی امکان داد که به نفوذ استثنایی سیاسی در شیراز و در ایالت فارس دست یابند. رقابت قوام‌های شیرازی با ایلخانان قشقایی، در مدت یکصد و پنجاه سال، زندگی سیاسی فارس و مرکز آن را معین می‌کرد.^۲

نمونه‌هایی از این دست، به هیچ روی، یکتا و منحصر به فرد نیستند. در آغاز سده نوزدهم، اداره قبیله تیموری را شاه به پاداش معجزه‌ای که «سید کلالی نشان داده بود، به سید مقدس واگذار کرد»^۳. سپس حکومت بر قبیله، به نوادگان سیدکلالی معجزه گر به میراث رسید. در کتاب «تاریخ

۱- ل. ف. تیگراف. «از مناسبات اجتماعی - اقتصادی در ایران»، ص ۱۲.

2- F. Barth. Nomads of South Persia. The Tribe Basseri of Khamse Confederacy. Oslo - New York, 1963, P.5.

۳- و. و. تروبنسکوی، «بختیاری‌ها (قبایل اسکان یافته - کوچی - ایران)»، ص ۱۴۸.

پانصدساله خوزستان»، تألیف احمد کسروی متن فرمانی از شاه آمده است که بنابر آن قبیله باوی به کیفر سرکشی و شورش، یکسره در اختیار و فرمان مردی به نام حاجی جبارخان فرمانروای قبیله عرب دیگری در خوزستان گذاشته شده است. نه تنها حق عزل و نصب همه سران قبیله، بلکه حق تاراج و کشتار رعایا نیز به صاحب اختیار تازه داده شد بود. در فرمان گفته شده بود که اگر حتی حاجی جبارخان، همه قبیله باوی را هم از دم تیغ بگذارند، کیفری بر او نیست.^۱ این نمونه‌ها گواه آن‌اند که حکومت بر قبایل، به اندازه‌ای بسیار، ریشه‌های قومی - عشیرتی خود را از دست داده و از حکومت موروثی - قومی به حکومتی فئودالی - اداری‌تری بدل شده بود که در دسترس نخستینه‌های بیگانه برای قبیله هم بوده است.

روابط متقابل سران قبایل و سردمداران فئودالی شهرها، نه تنها به تشدید اختلاف‌های عشایر و بی‌خانمانی روستاها می‌انجامید، بلکه به داغتر شدن مبارزه سیاسی و رقابت میان گروه‌های بازرگان - پیشه‌ور، فرقه‌های مذهبی، بوروکراسی فئودال و به ستیزی یاری می‌رسانید که محله‌های شهرهای ایران را به گروه‌بندی‌های دشمن یکدیگر تقسیم می‌کرد. در بسیاری از شهرهای ایران، خانواده‌های سرشناس، عشایر اطراف را به مناطق نفوذ خود تقسیم کرده بودند. چنانچه، در خوزستان، زدو خوردهای خونین عرب‌ها و بختیاری‌ها، تا به اندازه‌ای بازتاب تضاد میان خانواده‌های سرشناس شوشتر و دزفول بوده است.^۲

در بهبهان، خرم‌آباد و برخی شهرهای کردستان که ملاکان شهری، بازرگانان، پیران و مشایخ فرقه‌های مذهبی آنجا، در میان قبایل همجوار برای خود پیروانی (نوکرانی و مریدانی) داشتند، این حال و روز تا روزگار رضاشاه، برقرار بود.^۳

۱-۱. کسروی. «تاریخ پانصدساله خوزستان». تهران، ۱۳۱۲، ص ۱۴۴.

۲- همانجا، ص ۱۶۱.

3- C. J. Edmonds. Luristan, Pish-i-knhand Bala Geriveh.- "The Geographical Journl." L., Vol.59' 1922, No 2, P 444.

باید یادآوری کرد که قبیله‌ها را به اختلاف کهن گروه‌بندی‌های شهری «نعمتی» (نعمت‌اللهی) و «حیدری» که محله‌های شهرها را به دو طرف دشمن بخش می‌کرد کشانیده بودند. این گروه‌بندی‌ها که در آغاز دوران صفویه همچون فرقه‌هایی مذهبی پدید آمده بودند، رفته رفته، بسیاری از درونمایه مذهبی خود را از دست دادند و در اساس، تضاد میان گروه‌های بازرگان - پیشه‌ور و محافل فتودال - مأمور شهرها را باز می‌تابانیدند.^۱ رقابت آنان، از ویژگی‌های زندگی شهری ایران فتودالی بود و بقایای این مبارزه، در برخی جاها تا دهه دوم سده بیستم، هنوز هم مانده بود.^۲ شرکت عشایر در درگیری‌های شهرها، به این درگیری‌ها جنبه‌ای خانماسوز داد که بارها با تاراج محله‌های شهرها همراه بود. بدین‌سان، شرکت داده شدن قبایل از سوی فتودال‌ها که بارها مالک راستین شهرها شده بودند، به زندگی اجتماعی - سیاسی شهرها، یکی از عامل‌های اساسی پدیدآیی ویژگی رکود فعالیت بازرگانی - پیشه‌وری بود.

از آغاز دوران فعالیت شدید استیلای استعماری دولت‌های اروپایی در ایران، نظام فتودالی - پدرسالاری عشایر در زیر تأثیر عواملی که یکسره عواملی دیگر بودند، دستخوش دگرگونی‌هایی گردید. این دگرگونی‌ها، نه تنها در بنیادهای اقتصادی و ساخت اجتماعی قبایل بلکه همچنین در مناسبات متقابل آنان با حکومت مرکزی و در اهمیت اجتماعی - سیاسی آنان در کشور پدید آمد. برای نخستین بار، مسأله عشایر، از مسأله ناب درونی دولت ایران، فراتر می‌رود و خود عشایر در معرض دسایس دولت‌های رقیبی واقع می‌شوند که از آنان برای ارعاب حکومت مرکزی و نیز در ستیز متقابل خود بهره می‌گیرند و از این رهگذر به تلاش تجزیه طلبانه سران فتودال یاری می‌رسانند. استیلاجویان اروپا، در پشت

۱- و.ف. مینورسکی. اطلاعاتی درباره مردم برخی مناطق مرزی ترکیه و ایران. - مطالب مربوط به پژوهش‌های خاورزمین. پتربورگ، - ۱۹۱۵، ص ۱۷.

۲. هروی، سیدمهدی. از شوشتر تا آبادان، تهران: [بی تاریخ]، ص ۳۲.

پرده دولت واحد ایران، با پراکندگی واقعی فتودالی روبرو گردیدند که عشایر کوچکی (قشقایی‌ها، بختیاری‌ها، شاهسون‌ها و غیره) و شاهزاده‌نشین‌های نیمه مستقل (محمرة، ماکو، پشت کوه و خان‌نشین‌های قوچان، بجنورد و قلمرو سردارهای بلوچستان و غیره) که در برخی از آنها نطفه‌های دولرداری مستقلی هم هستی داشت نمایانگرش بودند.

از استیلای استعماری بر ایران، دو گرایش ناهمسو در مسأله عشایر زاده شد که تا اندازه‌ای بازتاباننده تضاد میان مصالح بازرگانی دولت‌های اروپایی و در نوبت نخست، تضاد میان مصالح بازرگانی انگلستان و روسیه و پی آمدهای رقابت سیاسی آنان بوده است. هر یک از این دو دولت، برای هدف‌های سیاسی، به گونه‌ای متقابل، به سرکشی قبایل و تجزیه طلبی در مناطق زیر سلطه دولت رقیب دامن می‌زدند. اما در عین حال، هم انگلستان و هم روسیه، در مناطق خود برای فرونشاندن آشوب قبایل و آرام ساختن آنها تدبیرهایی می‌گرفتند. در این میان، هر دو دولت، برای این هدف از همکاری سپاهیان شاه بهره می‌جستند که این کار به گونه‌ای عینی به تقویت اقدامات دارای هدف مرکزیت حکومت شاه یاری می‌کرد. آرام ساختن قبایل، پیامد عینی و در همان هنگام، شرط ضروری استیلای بازرگانی - اقتصادی استعمار بود زیرا که امنیت راه‌های ارتباطی برای دست انداختن به بازارهای محلی و ذخایر ماده خام برای آنها از اهمیتی بزرگ برخوردار بوده است.

حکومت شاه، در ثبات نسبی سیاسی که پس از سرکوبی شورش بابیان پدید آمده بود و پس از پایان گرفتن جنگ انگلیس و ایران در سال‌های ۱۸۵۶-۱۸۵۷ (بر سر هرات - م.ا.)، به چند لشکرکشی کامیاب علیه ترکمن‌ها، کردها، عرب‌ها، لر‌ها و قبیله‌های فارس به منظور مهار کردن و پیشگیری از تاخت و تازهای آنها به راه‌های کاروان رو و گردآوری پس افت‌های مالیاتی دست یازید. در دوران پایان حکومت ناصرالدین شاه، پیداست که با یاری حکومت روسیه و تا اندازه‌ای هم انگلستان،

حکومت شاه در برخی از مناطق عشایر و پیش از همه در آن خطه‌ای که راه‌های بازرگانی از آن می‌گذشت و ایران را به بازارهای خارجی پیوند می‌داد، به گونه‌ای نمایان تحکیم یافت. در این دوره، حکومت شاه واحدهای نظامی پر قدرت نسبی در اختیار داشت که به یاری مستشاران نظامی اروپایی پدید آمده بودند. تأمین امنیت راه‌های بازرگانی، از این‌رو آسان‌تر گردید که بخشی از سران فئودال، خودشان پا به پای آن‌که اقتصادهای دامداری به مدار ارتباطات بازار درمی‌آمد، در امنیت راه‌ها ذینفع شده بودند. اما، قدرت حکومت شاه، در اساس و بی‌میانجی، بر عشایر و لایات مرکزی گسترش یافته و در مناطق سلطه نفوذ انگلستان و روسیه که در آنجا اعتبار کنسول‌ها و نمایندگان سیاسی اروپایی، اغلب بیشتر از حکومت حکام شاهی بود قدرتی بود واهی. به گواهی ی. مورگان، در پایان سده نوزدهم، اشراف عشایر، به‌ویژه در ولایت‌هایی که در کنار شهرهای بزرگ بودند اهمیت پیشین خود را از دست دادند. اما، در برخی جاها، آنها حکومت مطلق خود را بر عشایر، همچنان داشتند و تنها بخشی از وجوه مالیات‌ها را به خزانه می‌پرداختند.^۱

از نیمه دوم سده نوزدهم، استیلای استعماری، به گونه‌ای نمایان روند متلاشی شدن فئودالیسم سنتی را شتاب بخشید و بنیاد اقتصادی و ساخت اجتماعی فئودالیسم سنتی، پایه‌پای همرنگ شدن با شرایط تازه که زاده رخنه سرمایه‌داری به ایران بود دچار دگرگونی‌هایی درخور نگرش گردید. لمس این دگرگونی‌ها، به‌ویژه در حوزه روش کوچ‌نشینی قبایل که در دوران استیلای استعمار، کهنه‌ترین ویژگی‌های پدرسالاری - فئودالی را همچنان نگاه داشته بود دردناک بود. آرامش نسبی حوزه عشایر و پیوستگی یافتن اقتصاد آنان به بازار جهانی، یکی از مهم‌ترین پیامدهای رخنه سرمایه‌داری بود. اما، راستش این است که تا روزگار بر سر کار آمدن رضاشاه، روند آرامش، اغلب با شورش قبایل و جنگ‌های

1- J. Morgan. Feodalism in Persa ... , P. 584.

خانگی برهم می‌خورد. اما چنین آرام گرفتن‌ها، این تفاوت را با روزگار پیشین داشتند که بیش از همه، در زیر تأثیر عوامل خارجی انجام می‌گرفتند که پایه‌پای برهم خوردن انزوای اقتصادی و سیاسی عشایر، به‌ویژه در روزگاری که در کشور ثبات سیاسی نبود بر زندگی درونی آنها تأثیر می‌گذاشتند. مهم‌ترین پیامد آرام گرفتن سیاسی عشایر، همانا استقرار امنیت در راه‌های بازرگانی و کاهش تاراج روستاها از سوی گروه‌های مسلح عشایر و اجرای اکیدتر تعهدات مطیعانه سران قبایل بود. چنانچه، در سال‌های دههٔ هفتم، حکومت شاه، بختیاری‌ها را واداشت تا مالیاتی را که تا آن روزگار در عمل از آن آزاد بودند، همواره بپردازند. در همان هنگام، بختیاری‌ها از درآمدهای وابسته به تاخت و تاز و تاراج در راه‌های کاروان‌رو محروم گردیدند که این یکی از سبب‌های فقر و تنگدستی قبایل آنها گردید.^۱

سیاست مرکزمداری، باری بود سنگین بر افراد عادی قبیله و به معنی افزایش مالیات‌ها که می‌توان گفت، پیش‌تر، کوچ‌نشینان یکسره از پرداخت آن آزاد بودند. به‌ویژه، خودسری و دله‌دزدی مأمورانی که به منطقهٔ عشایر راه یافته بودند و لشکرکشی‌های سرکوب‌کننده و غارتگرانهٔ سپاه دولت که مأمور برقراری آرامش می‌شدند مایهٔ ناخشنودی و ناخرسندی می‌گردیدند. در جایی که حکومت مأموران دولت پابرجای می‌شد، سیستم ستم دوگانه پدید می‌آمد، زیرا خان‌ها می‌کوشیدند تا پرداخت به خزانه را از حساب تشدید بهره‌کشی از مردم قبیلهٔ خود جبران کنند. همهٔ اینها، زمینه را برای رشد روحیه ضدشاهی پدید می‌آورد که عمال امپریالیست‌ها و اشراف خودخواه قبیله‌ها، ماهرانه این روحیه را به سویی که برایشان سودمند بود، هدایت می‌کردند.

اشراف خودپسند، برای ناخرسندی دلیل و برهان خاصی داشتند. آرام گرفتن قبایل، برای سران بدان معنی بود که درآمدها از تاخت و تاز،

1- E. Stack. Six Months in Persia. Vol, 2, P.69.

گرفتن باج و خراج پاسداری از روستاها و راه‌های بازرگانی محدود می‌شد. بهره‌گیری زمامداران از افراد مسلح قبایل، برای این هدف، به هیچ روی زیان از دست رفتن این سرچشمه‌های درآمد سران قبایل را برای آنها جبران نمی‌کرد.

از سال‌های دهه هفتم - هشتم، نشانه‌های تأثیر مخرب استیلای استعماری بر روش سنتی کوچ‌نشینی، پیش از همه در افزایش روند گذار کوچیان به کشت و زرع اسکان یافته، در سستی گرفتن روابط عشیرتی - قبیله‌یی و نمودار شدن شکل‌های تازه وابستگی تولیدکنندگان بی‌میانجی به سردمداران فتودال که روبه سرمایه‌داری می‌رفتند جلوه‌گر شده بود. آغاز بحران روش سنتی کوچ‌نشینی، پیامد بی‌میانجی کشانیده شدن اقتصاد نیمه جنسی آنها به مدار اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بود که در روند آن، شکل‌گیری مالکیت خصوصی اربابی بر زمین‌های همگانی - عشیرتی، رشد مناسبات کالایی - پولی در حوزه دامداری کوچ‌نشینی و کشت و زرع قبیله‌ها، شتاب یافت.

پس از گشوده شدن کانال سوئز در سال ۱۸۶۹، چنگ انداختن کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری، سخت فعالانه‌تر شد و این نیز به نوبه خود، به رشد کشتیرانی بازرگانی در خلیج فارس و در رودخانه کارون شتاب بخشید. حوزه تماس‌های بی‌میانجی نمایندگان بازرگانی خارجی و پیش از همه، نمایندگان بازرگانی انگلستان با قبایل جنوب و جنوب باختری ایران به سرعت گسترش یافت.

تصرف خان‌نشین‌های آسیای میانه در دهه هفتم از سوی دولت روسیه اهمیتی بزرگ در فعال‌تر ساختن روابط بازرگانی داشت. در پی کوتاه‌تر شدن راه‌ها، ارزش حمل بارهای تجارتي نیز ارزانتر شد. فرآورده‌های ارزان دامپروری که در اقتصاد قبایل تهیه می‌شد، در حجمی روزافزون به وارد شدن به بازارهای خارجی آغاز کرد که در آنجا کامیابانه با فرآورده‌های دامپروری وارداتی از استرالیا، امریکا، زیلندنو و جنوب

آفریقا رقابت می‌کرد. بیشترین تقاضا برای پشم، چرم و پوست صادراتی ایران بود. در دوران سال‌های ۱۸۸۸-۸۹ تا ۱۴-۱۹۱۳، ارزش صادرات سالانه پشم ایران، از یک میلیون و ۶۴۰ هزار قران به ۱۲ میلیون و ۸۴۰ هزار قران و ارزش چرم و پوست از ۸۰۰ هزار قران به ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار قران رسید.^۱

فرآورده‌های دامپروری شمال ایران، یکسره به روسیه می‌رفت. از ولایت‌های جنوبی، نزدیک به نیمی از همه پشم، به انگلستان فرستاده می‌شد و مانده آن نیز «میان مارسی، برمن، هامبورک، بوستون، فیلادلفیا و یوکوهاما تقسیم می‌شد».^۲

در همین هنگام، در وابستگی بار شد صنایع پیشه‌وری قالی‌بافی که با مشارکت شرکت‌های خارجی پدید آمده بود، مصرف پشم در بازارهای داخلی ایران هم افزایش یافت. نرخ‌های محلی پشم گوسفند و بز نیز بالاتر رفت (میانگین رشد نرخ از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰ ده درصد بود)^۳ که انگیزه رشد برخی از رشته‌های دامپروری شد.

شمار دام‌های بارکش، به گونه‌ای محسوس افزایش یافت، زیرا حجم حمل بارهای داخلی بیشتر شده بود و وسایل نقلیه، کماکان همان وسایل پیشین بود. اروپاییانی که در سال‌های دهه هفتم-هشتم، به ایران رفته بودند (استاک، ای. بیشوپ و دیگران)، جان گرفتن روابط بازرگانی داخلی را که در پی استقرار امنیت در راه‌های بازرگانی دیده شده بود یادآور گردیده‌اند. چارواداری، یعنی خدمت به کاروان‌ها، کرایه دادن دام‌های بارکش و شرکت بی‌میانجی در بازرگانی ترانزیت، برای قبیله‌هایی که در منطقه بازرگانی می‌زیستند پیشه پر درآمدی شده بود.^۴

۱- ن. ن. بوبنین. ایران، «اوضاع اقتصادی و بازرگانی خارجی آن». تفلیس، ۱۹۲۳، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۲- آ. آدام‌اف، «عراق عرب، ولایت بصره در گذشته و امروز». سنت پترزبورگ، ۱۹۱۲، ص ۴۹۲.

۳- آ. آدام‌اف، «عراق عرب...»، ص ۴۹۲.

۴- و. برار، «ایران و درهم‌ریختگی ایران». سنت پترزبورگ، ۱۹۱۲، ص ۱۰۱.

پس، کشیده شدن ایران همچون زائده مواد خام به بازار سرمایه‌داری، در آغاز انگیزه رشد برخی رشته‌های دامپروری کوچیان و در اساس، رشد آن رشته‌هایی بود که با بازار خارجی ارتباط داشتند. کالایی بودن دامپروری نیز رشد یافت و این، در گرایش‌های گذار از دامپروری به هم پیوسته سنتی به دامپروری اختصاصی‌تر و از جمله به گوسفندپروری، جلوه‌گر شده بود. در گذشته، اقتصاد دامداران بزرگ، بنا بر معمول، گذشته از گوسفند دارای اسب، شتر و گاوشیرده هم بود.^۱ از آغاز سده بیستم، میان ترکمن‌های خراسان، پرورش گوسفند قره‌کول گسترش یافت و در رمة‌های قبایل خوزستان و جنوب زاگرس بر شمار اسب و استر و شتر افزوده شد و در ولایات کرانه دریای خزر، پرورش گاو شیرده بیشتر گردید.

اما، رشد نسبی دامپروری، با بهبود شیوه‌های اداره امور دامپروری، بهبود نسل دام‌ها و کیفیت فرآورده همراه نبود. شالوده اقتصادی روش کوچیگری، در همان تراز سده‌های میانه مانده بود. از این‌رو، به هنگام نوسانات نامساعد بازار جهانی، فرآورده‌های دامپروری عشایر که کیفیتشان پایین بود، در رقابت با دامپروری سرمایه‌داری و کالاهای مرغوبش، که فرآورده‌های آنها در سال‌های مساعد ارزشی بیشتر می‌یافتند با دشواری عرضه روبرو می‌شدند. برای اقتصاد قبایل، پایه‌پای برهم خوردن بنیاد جنسی آن و رشد وابستگی رفاه کوچیان به تقاضای بی‌ثبات بازار جهانی بر مواد خام دامپروری، پی آمد این رقابت بیش از پیش هلاکت‌بارتر می‌شد.

از آغاز دهه هفتم سده نوزدهم، در بسیاری از قبایل ایران، وابسته به میزان کشانیده شدن اقتصادشان به ارتباطات بازار، کارها و پیشه‌هایی که هدف از آنها بازار بود و به‌ویژه، تولید قالی در خانه گسترش یافت.

۱- ف.و. رستوپچین، «درباره شاهسون‌ها» - «انثروگرافی شوروی»، مسکو، ۱۹۳۳، شماره ۳۴، ص ۲۴.

شرکت‌های خارجی، به دست واسطه‌ها و دلالان این قالی‌ها را می‌خریدند. اما، در آغاز سده بیستم، در پی گسترش قالیبافی در شهرهای ایران، این سرچشمه درآمد عشایر بگونه‌ای محسوس خشک شد.^۱

اوضاع از این رو نیز بحرانی‌تر شده بود که کاهش سرچشمه درآمد نقدی، در حال و روزی انجام می‌گرفت که نقش پول در زندگی روزمره کوچیان افزایش یافته بود. فرآورده‌های تولید فابریکی و پیش از همه، اسلحه گرانبهای آتشین در زندگی قبایل راه یافته بود. اشیاء تجملی در میان اشراف گسترش پیدا کرد. سهم پول در پرداخت‌های مالیاتی و اجاره‌یی افزایش یافت. با گسترش حوزه مبادله کالایی - پولی فعالیت سرمایه سوداگری - صرافی هم، در میان قبایل جانی به خود گرفت. پیش‌تر، در اساس، اجاره‌کنندگان شهری نماینده این سرمایه بودند اما، در شرایط تازه، از میان خود سرمداران قبایل لایه سوداگر - صرافی برخاسته بود که نه تنها با بازرگانان شهرها، بلکه با سرمایه بازرگانی بیگانه نیز، بی‌میانجی، سروکار پیدا کرده بود. چنانچه، برخی از بیگ‌های گرد، قراردادهایی در مورد فرستادن پشم برای مؤسسات قالیبافی شرکت‌های خارجی امضاء کرده بودند.^۲ می‌توان گفت که خان‌های بختیاری، فروش ماده‌های خام محلی را به شرکت انگلیسی «برادران لینچ»، یکسره در انحصار خود درآورده بودند و در سهام این شرکت، در ساختمان و بهره‌برداری از «راه بازرگانی بختیاری» از اصفهان به اهواز شریک شده بودند.^۳ سران لره، در عوض دریافت تفنگ، به نمایندگان بازرگانی انگلستان تریاک می‌فروختند. در جنوب ایران، پس از یافت شدن منابع بزرگ نفت در زمین‌های قبایل، که در سال ۱۹۰۱ به بهره‌برداری انحصاری کمپانی نفتی انگلیسی درآمد، حوزه روابط اقتصادی سران قبایل با امپریالیسم گسترشی بی‌سابقه پیدا کرد. در عین حال، پاسداری از

۱- آ. خاشجاپ. «اوضاع اقتصادی ایران کنونی». - «جهان اسلام». سنت پترزبورگ، کتاب اول.

ص ۱۱۵. ۲- ابراهیم دهقان. «تاریخ اراک»، ص ۵۸.

۳- بابگانی خاور، ایران. ف. «خران ایران»، ۱۸۸۹-۱۹۰۳، پرونده ۳۸۶۹، ورق ۷۳.

تأسیسات نفت به سران قبایل سپرده شد و کنترات‌هایی برای تأمین خواروبار و نیروی کارگری با آن امضا گردید. رشد روابط اقتصادی سران قبایل با امپریالیسم بریتانیا، همزمان بود با تحکیم نفوذ سیاسی انگلستان در منطقه قبایل جنوب ایران.

کشانیده شدن اقتصاد دامداری قبایل به بازار جهانی، هر چند که انگیزه رشد کمی آن گردید، اما نه تنها روند اسکان یافتن کوچیان را متوقف نساخت، بلکه حتی به اسکان یافتن آنها یاری کرد و بر پدید آوردن تفاوت میان مال و خواسته‌های آنان شتاب بخشید. اقتصادهای بزرگ کالایی دامداران ثروتمندی پدید آمد که بهترین چراگاه‌ها را می‌خریدند، اجاره و یا آنها را تصاحب می‌کردند و اقتصادهای کوچک را در شرایط نامناسب قرار می‌دادند. در عین حال، برای تنگدستانی که بی‌خانمان شده بودند، تنها امکان محدود مزدوری برای دامداران ثروتمند باقی مانده بود و بر، زیرا برای نگاهداری رમે‌های بزرگ به دست‌های نسبی اندک کارگری نیاز بود. از این‌رو، مردمان پرشمار زحمتکش خواه ناخواه، به حوزه کشت و زرع اسکان یافته روی آوردند. پدید آمدن املاک خصوصی اربابی در زمین‌های عشایر و رشد زمین‌داری کالایی از حساب شخم زدن چراگاه‌ها، زیانی بزرگ برای روش سنتی کوچیگری داشت. سبب‌های سوداگری و سفته‌بازی بی‌همتا در خرید و فروش زمین در ایران، در پایان سده نوزدهم، چنانکه باید و شاید در تألیفاتی دیگر آمده است. تنها یادآوری این نکته دارای اهمیت است که تصاحب زمین‌های دولتی که بر اساس عطایای تیولی پیشین در بهره‌گیری همگان بود و در آوردن آن به مالکیت خصوصی و یا به رسمیت شناخته شدن بی‌سروصدای تصاحب جبری زمین‌های قبایل از سوی حکومت شاه، پیامدهایی سنگین برای قبایل داشته است.^۱ با تشدید گرایش‌های

1- A. K. S. Lamton. Landlord and Peasant in Persia. L. 1953, P. 258.

مرکزمداری، در سیاست دولت در روزگار ناصرالدین شاه، خداوندان زمین به گسترش املاک از حساب قلمرو قبایل دست بردند و بارها در این کار، از یاری سپاهیان شاه برخوردار گشتند.

حکومت که نیازمند پول بود، زمین‌های دولتی را که سده‌هایی پیاپی در اختیار قبایل بود به مالکان خصوصی می‌فروخت.^۱ این تصاحب‌ها از آن‌رو نیز آسان‌تر می‌شد که به جز اندکی از خان‌ها که دارای فرمان شاهی برای قلمرو خود بودند، بیشتر، قبایل هیچ سندی نداشتند و بر اساس سنت و مرور زمان، از زمین‌ها بهره می‌گرفتند. پیش از همه، آن قبایلی که همسایه شهرهای بزرگ بودند زمین‌هایشان به تاراج و یغما رفت. چنانچه، در دهه هشتم، ظل‌السلطان - شاهزاده قاجار - زمین‌های پهناور قبایل بختیاری را در باختر اصفهان، غصب کرد. سپس، این‌هم یکی از سبب‌های برخاستن بختیاری‌ها به پشتیبانی از مشروطه‌خواهان شد. فتودال‌های عشایر هم، از رقیبان مالکان شهرنشین در غصب زمین‌ها شدند. افزون بر آن، دادن حق رهبری اقتصادی بهره‌گیری از چراگاهها، غصب زمین‌ها و تبدیل آن را به مالکیت خصوصی آسان‌تر کرد. در ضمن، آن بخش از اشراف عشیرتی که نتوانسته بود با شرایط زاده مناسبات کالایی - پولی خودشان را همخوان سازند، ورشکست شدند و زمین‌ها را به مالکان شهرنشین واگذاشتند. چنانچه، در آغاز سده بیستم یکی از شرکت‌های بازرگانی که سرپرستی‌اش با ارمنی‌های تبعه روسیه بود، در ساوجبلاغ [مهاباد کنونی] در باختر ایران، زمین‌های چندخان ورشکست شده را خریداری کرد. مالکان تازه که هیچ وابستگی به سنت‌های قبیله‌یی نداشتند، خودسرانه بهای بهره‌گیری از چراگاهها و آبشخورها و اجاره زمین‌های زیرکشت را بالا می‌بردند.

رنخه گسترده زمینداری کالایی به منطقه کوچ‌نشینی که با کشت

۱. حاجی میرزا حسن خان شیخ جباری انصاری: «تاریخ اصفهان و ری»، تهران ۱۹۴۳، ص

محصولات فنی و غلات همراه بود، بر گذار کوچیان به زمینداری اسکان یافته شتاب بخشید. آرام گرفتن نسبی منطقه قبایل و کاهش جنگ‌های قبیله‌یی و راهزنی نیز که پیشتر، در نوبت نخست، کشاورزان کفاره آن را می‌پرداختند به این کار یاری کرد. چنانچه، پایه‌پای استوار شدن حکومت روسیه تزاری در سرزمین ماوراء خزر، تاخت و تازهای قبایل ترکمن که ولایت‌های شمالی ایران را تاراج می‌کردند، سخت کاهش یافت. این نیز به نوبه خود، سبب رشد غله‌کاری و کشت پنبه در میان ترکمن‌ها شد و تبدیل زمین‌های همگانی را به مالکیت خصوصی به همراه داشت. از آغاز دهه ۸۷- در سرچشمه‌ها، اغلب خبر «پیشرفت سریع کشت گندم در میان لرها»، «رشد تمایل بختیاری‌ها به ترک عادت کوچ‌نشینی»^۱ و جز اینها، دیده می‌شود. قبایل خوزستان کشت توتون، برنج و پنبه را آغاز کردند. قبایل کوهستانی زاگرس به کشت تریاک که مورد تقاضای انگلیسی‌ها بود، توجهی بسیار کردند. انگلیس‌ها، مقدار فراوانی از تریاک ایران را به چین می‌بردند.^۲ افزایش شمار روستاها و مزارع زیرکشت در خطه کوچ، مناسبات میان کوچیان و مردم اسکان یافته را تیره می‌ساخت. در این میان حاکمیت دولتی نیز، اغلب از مالکان اسکان یافته زمین‌ها پشتیبانی می‌کرد که شمارشان از حساب سران قبایل که به ملاک تبدیل شده بودند فزونی می‌گرفت.

در مراحل آغازین اسکان یافتن قبیله‌ها و به‌ویژه، هنگامی که همه قبیله‌ای که زمین خالی در دست داشت به حالت اسکان درمی‌آمد، موارد شکل گرفتن اقتصادهای کوچک خرده مالکی دیده می‌شد. زمین‌های متعلق به خانوارها پدید می‌آمد که هر چند گاه، بخش‌هایی از آن میان خانواده تقسیم می‌گردید.^۳ اما، پس از آن، گرایشی که برای ایران همگانی

۱- ای. بیشوپ: «سرزمین علیای کارون و لرهای بختیاری»، «مجموعه مطالب جغرافیایی، نقشه‌برداری و آماری آسیا». شماره ۵۳، سنت پترزبورگ، ۱۸۹۳، ص ۲۳۷.

۲- سیدمحمدعلی امام شوشتری، «تاریخ جغرافیایی خوزستان»، تهران [بی‌تاریخ].

3- A. Wilson. south - West Persia. A Political Officer,s Diary. 1907-1914.

شده بود، یعنی بلعیده شدن زمین‌های کوچک خرده مالکی از سوی مُلاکان بزرگ و اربابان، در قبایل نیز نمایان گردید. نمونه این نکته را می‌توان در مورد ترکمن‌های یمود ایران مشاهده کرد. در آغاز سده بیستم، این کوچیان پیشین، می‌توان گفت که دیگر، زمین عشیرتی برای کشت و زرع نداشتند... همه زمین‌های زیرکشت به ملک تبدیل شده بودند. در ضمن، این املاک، از نگاه پهنه، بی‌اندازه گوناگون بودند. خان‌ها، سرکردگان طوایف و دیگر افراد بانفوذ، صدها و حتی هزارها هکتار زمین را غصب کرده و توده ترکمن، اغلب، مشتی اندک خاک داشتند و یا اینکه یکسره از داشتن زمین محروم بودند و چون رعیت سهمی کار، برای ثروتمندان کار می‌کردند.^۱

از پایان سده نوزدهم، بی‌خانمان شدن کوچیان در پی از دست دادن دام‌هایشان به سبب‌های گوناگون، باج و خراج کمرشکن، محدود بودن امکان چراگاه‌ها، انحطاط پیشه‌های خانگی و جز اینها سبب روی‌آور شدن آنها به زندگی یکجانشینی بوده است. حتی اگر زمین خالی هم برای کوچی تنگدستی که ابزار کار، بذر و دیگر وسایل کشت و کار مستقل را نداشت مهیا می‌بود، یگانه راه چاره‌اش این بود که در یکی از مناطق دارای دهکده‌های اجاره‌نشینان مستقل و متعلق به خان - ارباب برود و اجاره کار و سهمی کار شود. کوچ‌نشینان اسکان یافته، به فضایی درمی‌غلطیدند که مناسبات نیمه سرواژ در آن شکل گرفته بود و باقی مانده استقلال شخصی و اقتصادی خود را از دست می‌دادند. اغلب، در روستاهایی که یکسره، کوچ‌نشینان دیروزی در آن می‌زیستند، مناسبات اجتماعی که در اساس، مناسبات فئودالی بود هنوز نخستینه‌هایی از پدرسالاری، به‌ویژه آن عنصرهای پدرسالاری را که برای سران قبیله سودمند بود نگاه داشته بودند. در این روستاها سازمان عشیرتی - قبیله‌یی و رسوم و آداب ویژه آن

L., 1941, P. 57.

1- C. J. Edmonds. Luristan. Pish - i - Kuh and Bala Guriveh, P. 10-11.

که اعضای معمولی را موظف می ساخت تا نوکر خان - ارباب خود باشند هنوز برجای بود و خان - ارباب می توانست به هنگام ضرورت از آنان افواج مسلح بسازد. چنین اربابی، چونان پیش، رئیس قبیله و مدافع و پشتیبان آنان در برابر حکومت و صاحب همه حقوق اداری - قضایی، اقتصادی و شبکه خبرچینی در درون قبیله به شمار می رفت. تکیه به قبایل، امتیازات سیاسی بسیار بزرگی در همسنگی با ملاکان ثروتمند از قشر شهرنشین به سران فتودال - ارباب می داد که به ویژه، هنگام تیره تر شدن اوضاع سیاسی داخلی بسیار نمایان بود.

تشدید گرایش های مرکزمداری، در سیاست ناصرالدین شاه، به نوبه خود مایه رشد روحیه ضدشاهی در همه لایه های جامعه عشیرتی گردید. ادوارد استک که در سال ۱۸۸۱ از مناطق قبایل جنوب بازدید کرده بود نوشته است: «با آنکه یوغ ستم حکومت در میان کوچیان، کمتر از آنچه که در میان دهقانان اسکان یافته است لمس می شد، در همه جا، از حکومت شوم قاجارها لب به شکایت می گشودند».^۱

شدت یافتن مداخله دولت های اروپایی در زندگی سیاسی داخلی ایران، برای قیام های تجزیه طلبانه سردمداران فتودالی - قبیله ای، زمین های واقعی پدید آورده بود. همه قیام های قبایل در پایان سده نوزدهم، آغاز سده بیستم، با آنکه همواره، سبب های درونی مایه آن بودند، اما به اندازه هایی گوناگون، به سیاست دولت های اروپایی وابستگی داشتند و غیرمستقیم، رقابت آنان را در ایران باز می تابانیدند. عنصرهای مبارزات رهایی بخش مردمی و جنبش های دهقانی علیه ستم حکومت شاه، با تلاش های تجزیه طلبانه سران فتودال که دولت های بیگانه الهام بخش آن بودند و از روحیه ضدشاهی توده ها به سود خویش بهره می گرفتند، سخت به یکدیگر بافته شده بودند. در این مورد، شورش بزرگ کردها در سال ۱۸۸۰ به سرپرستی شیخ عبیدالله نمونه درخوری

است. این شورش که چون جنبش خودبخودی رهایی بخش مردمی آغاز گردید، هر چه بیشتر گسترش می‌یافت، بیشتر به سود مصالح انگلستان، ترکیه و روسیه، مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. سرانجام، دولت روسیه برای سرکوبی این قیام بزرگ کردها، به حکومت شاه یاری کرد.^۱

انگلستان، برعکس روسیه که در پایان سده نوزدهم، دارای نفوذی برتر بر حکومت شاه بود و به اندازه‌ای بسیار، به سیاست مرکزمداری این حکومت یاری می‌رسانید، اغلب از قیام‌های تجزیه‌طلبانه سران قبایل پشتیبانی می‌کرد و از آنها همچون وسیلهٔ ارباب و فشار بر حکومت ایران بهره می‌گرفت. چنین مفسده‌جویی، به هنگام جنگ هرات در سال‌های ۱۸۵۶-۱۸۵۷ دیده شد. در آن هنگام، عمال انگلستان برخی از قبایل را در خوزستان و لرستان به شورش برانگیزانیدند. پس از آن، هرگاه که حکومت شاه می‌کوشید مصالح نفتی و یا بازرگانی انگلستان را نقض کند، در جنوب ایران آشوبی برپا می‌شد. بدین سان، انگلیسی‌ها برای استوار کردن نفوذ خود در جنوب ایران، به تشدید تجزیه‌طلبی فتودالی - قبیله‌یی یاری می‌کردند. ا. ویلسون مأمور عملیاتی انگلستان که رهبری عمال بریتانیا را در قبایل ایران و عراق در دست داشت، آشکارا در این باره سخن گفته است: «در رشتهٔ سیاسی، ما از شیخ‌ها پشتیبانی و حکومت آنها را مستحکم می‌کردیم».^۲ فتودال‌ها نیز به نوبه خود، از دل و جان حمایت دولتی بیگانه را می‌پذیرفتند. به گفتهٔ ای. بیشوپ، «خان‌های بزرگ، که تهران استقلال آنها را تهدید می‌کند، با امیدی بسیار چشم به راه زمانی هستند که یکی از دولت‌های باختری، جنوب باختری ایران را تصرف و امنیت را در آنجا برقرار کند».^۳

دولت روسیه، برعکس انگلستان، نمی‌کوشید از قبایل، همچون وسیلهٔ

۱. م. س. لازاریف، «کردستان و مسأله کرد»، مسکو، ۱۹۶۴، ص. ۲۹۰-۳۱.

۲. اقتباس از: گ. ای. مبرسکی، «ایران در دوران آشوب»، مسکو، ۱۹۶۴، ص. ۲۹۰-۳۰.

3- I. B. Bishop. Journey in Persia and Kurdistan. Vol.1. L. 1891, P. 328.

فشار بر حکومت شاه، در منطقه فرمانروایی خود بهره گیرد و با توجه به مصالح بازرگانی خود برای آرام کردن قبایل تلاش می‌کرد. در این مورد سیاست روسیه با کامیابی همراه بود و اوضاع در میان قبایل شمال ایران، تا رخدادهای انقلابی سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱ (انقلاب مشروطیت - م.ا.) از آرامشی نسبی برخوردار بوده است.

روسیه، در قبایل عمده جنوب ایران نفوذی چندان نداشت. ایلخان بختیاری، در اصفهان به کنسول روسیه گفته بود: «روسیه، دور است و نمایندگانش را ما نمی‌بینیم و نمی‌شناسیم، اما با انگلیس‌ها همواره در تماس هستیم. افزوده بر آن، سفیر انگلستان در تهران پیوسته از ما پشتیبانی و از مصالح ما در برابر حکومت شاه دفاع می‌کند. با توجه به همه اینها، ما می‌کوشیم که وامدار آنان نباشیم».^۱

از پایان سده نوزدهم، در سیاست بریتانیا در جنوب ایران گرایش به پدید آوردن اتحادیه‌های بزرگ قبایل که تابع نفوذ انگلستان باشد دیده می‌شود. کنسول‌های انگلیسی که عمالی برای ارتباط با سران قبایل در اختیار داشتند، به کار برای استوارتر کردن وحدت در درون قبایل آغاز و دست‌نشانندگان خود را به ایلخانی می‌گماشتند. در ضمن، انگلیسی‌ها فعالانه به این ایلخان یاری می‌کردند که سران دارای رتبه‌های گوناگون را به زیر فرمان خود درآورند و از راه تطمیع و یا به یاری «نفاق بیانداز و حکومت کن»، میان آنان رقابت هم پدید می‌آوردند. ایلخانان، گذشته از مساعدت‌های مالی، تفنگ هم می‌گرفتند که انگلیسی‌ها «به بهایی حتی ارزانتر از عوارض گمرکی که برای ورود آنها پرداخته بودند» در میان عشایر پخش می‌کردند.^۲ انگلیس‌ها با چنین فعالیتی، به خزعزل فرمانروای شیخ‌نشین محمره - برای گسترش سیطره خود بر بسیاری از قبایل جنوب خوزستان و دستیابی به استقلال واقعی در قبال تهران یاری

۱- بایگانی خاور، ایران، ف. «خران ایران»، پرونده ۳۸۸۱، ورق ۱۳۲.

۲- همانجا، ورق ۳.

محسوسی می‌دادند. به فرمانروای فتودال ولایت پشتکوه (والی پشتکوه) در لرستان و سران بزرگ قبایل کرد و لر هم یاری می‌دادند. سیاست بریتانیا، وظیفه ایلخان بختیاری را برای متحد ساختن ۱۲ قبیله جنگی در گِرد خاندان حاکم بسیار آسان‌تر کرد. در آستانه آغاز انقلاب ایران، در جنوب ایران چند اتحادیه بزرگ قبایل بود که از بسیاری جهات در زیر حمایت دولت بیگانه بودند و همین نکته مخاطراتی بزرگ برای تمامیت ارضی کشور داشت.

بودن چنین اتحادیه‌های نیمه مستقل، گویای فزونی گرفتن زبونی و ناتوانی حکومت شاه بود که فشار مرکزمداری آن بر قبایل در روزگار سلطنت مظفرالدین شاه کاهش یافته بود. در حال و روزی که بحران سیاسی درونی، در آستانه انقلاب ایران روبه فزونی بود، حکومت رفته‌رفته، کنترل بر قبایل را به ویژه در خطه فرمانروایی بریتانیا از دست می‌داد. پرداخت مالیات‌ها در این مورد نمونه بسیار گویایی است. «لرها و بختیاری‌ها نه تنها از پرداخت خراج سرباز می‌زدند، بلکه حکام را وامی‌داشتند تا بخشی از آنچه را که در روزگار ناصرالدین شاه، بیدادگرانه از آنان ستانیده شده بود به آنان بازگردانند»^۱. د. بلیایف، هنگام یادآوری استقلال فزونی یابنده قبایل جنوب باختری ایران نوشته است: «باشندگان با شاه رودربایستی ندارند و خود را نوکر سردار خویش و با رعیت شیخ خزل می‌شمارند»^۲.

شرکت فعالانه قبایل واپسمانده در انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران، مهر و نشان خود را بر ویژگی این انقلاب گذاشت و به اندازه‌ای بسیار، خاستگاه آن را چون انقلابی که حتی در چارچوب دگرگونی‌های بورژوازی هم نیمه تمام مانده و انقلابی که در پرتو باقی ماندن امتیازهای اساسی طبقه فتودال‌ها، امکانات بسیار محدودی برای گام نهادن

۱. و. آ. کاسرگفسکی، «از یادداشت‌های سرهنک کاسرگفسکی»، تهران، ص ۱۳۵.

۲. د. بلیایف، «گزارش سفر. د. بلیایف به ایران»، ص ۳۳.

گروه‌بندی‌های بورژوازی به عرصه سیاست پدید آورده بود مشخص کرد. به سبب دور بودن قبایل از کانون‌های جنبش انقلابی، بیگانه بودن توده‌های بزرگ دهقان - زمین‌دار برای آنها، سختجانی رسوم و آداب قبیله‌یی - عشیرتی در میان کوچ‌نشینان و وابستگی سخت آنها به سران قبایل، تنها خواست سران فئودال بود که سرانجام فعالیت و اقدام قبایل را در دوران انقلاب تعیین می‌کرد. گذشته از سبب‌های ناب درونی، عوامل خارجی نیز به اندازه‌ای بسیار، زمینه پیوستن قبایل را به مبارزه فعالانه سیاسی فراهم آوردند. هم نیروهای ارتجاع - در سیمای دربار شاه و دولت‌های امپریالیستی - و هم مشروطه خواهان، پویای دریافت یاری از آنان بودند. بوگویا ولنسکی - کنسول آینده‌نگر روسیه در اصفهان - در آستانه انقلاب، سفیر روسیه را در تهران قانع می‌ساخت تا برای دوستی با ایلخان بختیاری بکوشد - ایلخانی که افواجش دارای چهل هزار سوار و کیفیت رزمی‌اش بهتر از ارتش منظم بود.^۱ اما، در این هنگام ایلخان از رهگذر بهره‌گیری مشترک از «راه بختیاری»، سخت به انگلیسی‌ها بسته شده بود و سهمگی از عوارض این راه را داشت. کشیدن این راه، نه تنها برای فرستادن کالاهای انگلیسی به شمال، به منطقه بازرگانی روسیه، بلکه برای استوارتر ساختن نفوذ انگلیسی‌ها در ژرفای قبیله‌های زاگرس هم بود، تا اینکه «در صورت پدید آمدن برخی تشنجات و دشواریها در ایران، آنها را با خود داشته باشند».^۲

پیشرفت‌های پراهمیت اجتماعی - اقتصادی که در جریان استیلای استعماری پدید آمد، بر اقتصاد و مناسبات اجتماعی کوچ‌نشینان نیز اثر گذاشت و انگیزه جابه‌جا شدن و آمیختگی معین اجتماعی آنان شد. در درون طبقه فئودال قبایل، اشراف کهنه که بر اساس تیولداری صاحب زمین بودند و به اقتصاد کوچ‌نشینی وابستگی داشتند، در نگاهداری نظم

۱- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران»، پرونده ۳۸۶۹، ورق ۷۸.

۲- همانجا، پرونده ۳۸۸۱، ورق ۸۵.

پیشین ذینفع بودند و برای اتحاد با دربارشاه و دیگر نیروهای ارتجاعی می‌کوشیدند. اینها در عین حال، با بهره‌گیری از ناتوان‌تر شدن حکومت مرکزی و بی‌سروسامانی سیاسی می‌کوشیدند در منطقه فرمانروایی خود، موقعیتی جداگانه داشته باشند. گروه دیگر، همانا خان‌ها - مالکان زمینی که تازه شکل گرفته بودند: اربابان - ملکداران و دامداران بزرگ بودند که به بورژوازی بازرگان و کمپرادور (بورژوازی دلال بیگانه - م.ا.) شهر وابستگی داشتند و با تلاش آنها در راه برقراری نظامی که خودسری شاه را محدود سازد همدردی می‌کردند. هر چند که روی هم رفته، کوشش برای نگاهداری قبایل در برابر ملاحظات حکومت شاه و ترس از فزونی گرفتن بحران انقلابی، این گروه‌بندی را متحد می‌کرد، اما تلاش متناقض اشراف فتودال سبب پیدایی جایگاه بسیار لرزان آنها در انقلاب ایران بوده است. در دوران انقلاب، برخی از قبایل چون ترکمن‌ها، شاهسون‌ها، قراداغی‌ها و بخشی از کردها و لرها به هواداری از سلطنت پیکار می‌کردند و به تلاش‌های زنده کردن حکومت محمدعلی شاه مخلوع یاری می‌دادند. دیگران و در نوبت نخست، بختیاری‌ها به پشتیبانی از مشروطیت برخاستند. اما، روی هم رفته قبایل برای هیچ‌یک از این دوسو متحد با اطمینانی نبودند و همواره سمتگیری سیاسی خود را تغییر می‌دادند.

رفتار سرکردگان بختیاری در این مورد، نمونه درخوری است. تاریخ‌نویسی ایران، اغلب، نقش «نجات دهندگان مشروطیت» را به آنان نسبت می‌دهد، اما راستش این است که آنها برآستی، سیاستی دوگانه داشتند. بیشتر سرکردگان بختیاری، تا آغاز سال ۱۹۰۹، به شاه وفادار مانده بودند. گذشته از تیپ قزاق، افراد مسلح بختیاری و شاهسون نیز که در ترکیب گارد دربار بودند تکیه‌گاه قابل اطمینان تخت و تاج به شمار می‌رفتند. پس از آنکه تیپ قزاق لیاخوف، مجلس را در ژوئن سال ۱۹۰۸ برهم زد، «هیچ یک از قبایل، به‌جز شاهسون‌ها و قراداغی‌ها، چون

بختیاری‌ها، چنین نیروی بزرگی به یاری شاه نفرستاده بودند.^۱ تنها در وابستگی با تصمیم شاه برای گماشتن سرکرده‌ای دیگر، به پاداش شرکت او با سواران بختیاری به هواداری از شاه، در محاصره تبریز انقلابی به جای صمصام‌السلطنه - رئیس محبوب ایل - به ایلخانی بود که اختلاف میان سران ایل و دربار پدید آمد.

رهبری انجمن اصفهان که روحانیون و تجار با نام بودند، از این اختلاف بی‌درنگ بهره گرفت و به ایلخان مغضوب پیشنهاد کرد شهر را تصرف کند، تا اینکه به یاری بختیاری‌ها به قلدری والی شاه پایان دهند و در عین حال، از ابتکار انقلابی لایه‌های پایینی شهر نیز پیشگیری کنند و آن را بازدارند. افتادن اصفهان بدست بختیاری‌ها در ژانویه ۱۹۰۹، که در زیر شعار دفاع از مشروطیت لگدمال شده انجام گرفت به رغم اراده و خواست مبتکرانش، تأثیری بزرگ بر اوج جنبش انقلابی در همه ایران گذاشت. اما، چندی نگذشت که خان‌ها، از نقش «دموکرات‌ها» و «نجات‌دهندگان میهن» که بر دوش آنها فرود آمده بود، به نفس نفس افتادند.

پس از یک ماه که از تصرف اصفهان گذشته بود، کنسول روسیه گزارش داده بود که «ایلخان، بسیار مایل است به کوهستان بازگردد، زیرا درک کرده است که لقمه را بزرگ‌تر از دهانش گرفته است».^۲ برای توده‌های عادی بختیاری، که تنها در آرزوی رهایی از ستم دستگاه اداری شاه بودند، کوشش انقلابی لایه‌های پایینی شهرها همچنان بیگانه بود. درباره اشراف بختیاری، یادآوری این نکته ضروری است که آنها، پنهانی، برای خیانت آماده می‌شدند و با دربار شاه و نمایندگی‌های خارجی به زدوبند آغاز کرده بودند. اما، حکومت روسیه از بیم قرار نگرفتن «در

۱- ک. اسمیرنف، «ایرانیان، شرح اتنوگرافیک ایران»، تفلیس، ۱۹۱۷، ص ۸۱.

۲- بایگانی خاور، ایران، ف. «خون ایران»، پرونده ۳۸۸۱، ورق ۱۳۲.

موقعیتی نامناسب، نسبت به شاه»^۱، از حمایت ایلخان خودداری می‌کرد. این خودداری، خان‌ها را واداشت که برای داشتن اتحاد محکم‌تری با انگلیسی‌ها بکوشند. در همان هنگام، سران قبیله، پنهانی، در این اندیشه خودخواهانه بودند که اگر امکان پدید آید، با تکیه به حمایت انگلستان «دودمان بختیاری» خودشان را پدید آورند.^۲ انگلیسی‌ها، با این اندیشه، یکسره همراهی بودند، زیرا تعویض قاجارها که سخت زیر نفوذ روسیه بودند با نمایندگان اشراف بختیاری هوادار انگلستان به سود آنها بود.

روشن است که آمدن سواران بختیاری به تهران در ماه مه سال ۱۹۰۹، در زیر درفش دفاع از مشروطیت، در پی فشار پرتلاش محافل دمکراتیک و لیبرال بر سران قبیله انجام گرفت. در این هنگام، موقعیت لرزان حکومت شاه چنان نمایان بود که بدیهی است، خان‌ها بهتر می‌دانستند سم‌گیری آنها به سوی اتحاد با لیبرال‌ها باشد. افزون بر آن، خان‌ها نیز چون سردمداران روحانی و بازرگان انجمن اصفهان و به همراه آنان، از این بیم و وحشت داشتند که گروه‌های انقلابی مسلح فداییان رشت و تبریز پایتخت را بگیرند. در این هنگام، بختیاری‌ها، مردم اصفهان را سر بسر خلع سلاح کرده بودند و مردم شهر به درگاه خدا استغاثه می‌کردند که شر این نجات‌دهندگان را از سرشان دفع فرماید. خان‌ها، هنگام حرکت به نوکرانشان وعده داده بودند که بخشی از پایتخت را برای تاراج و چپاول به آنان بسپارند.^۳

شرکت بختیاری‌ها در تصرف تهران به همراهی گروه‌های مسلح فدایی، به سران آنها امکان داد که در ترکیب حکومت بسیار اعتدالی نوین که از نمایندگان بورژوازی لیبرال، ملاکان فتودال و روحانیون تشکیل شده بود درآیند. افزایش شمار «نمایندگان قبایل» در دوره دوم مجلس، مایه

۱- همانجا، ورق ۸۵.

2- P. Sykes. the History of Persia. vol. 2. L., 1951, P. 450.

۳- بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایران». پرونده ۳۸۸۱، ورق ۱۳۲.

فشار ائتلاف فتودال‌ها - ملاکان در این مجلس شد که سرانجام به محدود شدن شدید دگرگونی‌های بورژوازی انجامید.

هنگامی که کابینه‌های به اصطلاح بختیاری‌ها بر سر کار بودند، از گروه‌های مسلح بختیاری نیز به همراه گروه‌های پلیس یفرم خان، هم علیه تلاش‌های احیای دوباره حکومت شاه مخلوع که به یاری افواج ترکمن‌ها، کردها و لرها انجام گرفته بود و هم برای از میان بردن فداییان و سرکوبی نهایی انقلاب به گونه‌ای گسترده بهره‌گیری شد. حکومت صمصام‌السلطنه، با تکیه به قبایل بود که توانست در دسامبر سال ۱۹۱۱، به کودتای ضدانقلابی دست ببرد و مجلس و انجمن‌های دموکراتیک را منحل سازد.

اقدام به پشتیبانی از مشروطیت، برای سران قبایل، امکانات گسترده‌ای در راه بدست آوردن مقام‌های عالی دولتی فراهم آورد. خطه فرمانروایی خان‌های بانفوذ، از منطقه قبایل نیز فراتر رفته و حتی شامل شهرهای بزرگی هم شده بود که در آنجا خان‌ها، جای مأموران را در مقام‌های حکومتی گرفته بودند. پس از انقلاب ایران، تجزیه‌طلبی قبایل نیز چون موقعیت سیاسی فتودال‌های قبایل به گونه‌ای نمایان تحکیم یافت.

در عین حال، مداخلات دولت‌های خارجی هم در امور قبایل بی‌شرمانه‌تر می‌شد و سیاست چشم‌پوشی و گذشت و تسلیم طلبانه «کابینه‌های بختیاری‌ها» نیز که تا سال ۱۹۱۴ بر سر کار بودند به این مداخلات یاری می‌کرد. گذشته از انگلستان و روسیه، آلمان و ایالات متحده آمریکا نیز که فعالیت میسیونرها و شرکت‌های بازرگانی را میان قبایل زاگرس گسترش می‌دادند، به توجه به قبایل ایران آغاز کرده بودند. اما، انگلستان با شبکه جاسوسی‌اش که در میان قبایل گسترده و دارای تجربه کار در میان آنان بود، تا آغاز (نخستین - م.ا.) جنگ جهانی، از نگاه

نفوذ در قبایل و عشایر جنوب، جای نخست را داشت. پس از آنکه در سال ۱۹۱۳، حکومت بریتانیای کبیر سهام کمپانی نفت جنوب را خرید و رهبری بی‌میانجی سیاست انگلستان را در مورد قبایل ایران به وزارت امور خارجه سپرد مداخلات آن دولت در امور عشایر و قبایل جنوب، سخت فعالانه‌تر شد. پیرو دستورالعمل‌های فورین افیس (وزارت امور خارجه انگلستان - م.ا.) کنسول‌های انگلستان، بی‌میانجی، با فتودال‌های بزرگ قبایل روابط دیپلماتیک برقرار می‌ساختند و با این کار حق حاکمیت حکومت ایران را، سخت زیر پا می‌گذاشتند. برای روابط با سران قبایل مناطق نفت‌خیز و در نوبت نخست، به روابط با شیخ خزعل - فرمانروای محمره - و ایلخان بختیاری، اهمیتی ویژه داده شده بود. در گزارش به مجلس عوام، در سال ۱۹۱۳، آشکارا گفته شده بود که شرکت نفت، پاسداری از تأسیسات نفت جنوب را به سران قبایل عرب و بختیاری واگذار می‌کند و «حکومت بریتانیای کبیر، تا هنگامی که آنان به کمپانی وفادارند، از آنان حمایت خواهد کرد»^۱.

در سال ۱۹۰۹، خان‌های بختیاری برای غرامت واگذاری زمین‌های ایل، ۳٪ از در آمد شرکت نفت را دریافت داشته بودند. به خزعل نیز وامی به مبلغ ۱۰ هزار پوند استرلینگ داده شد و گذشته از این، همواره، مبلغی برای اجاره دادن جزیره آبادان به شرکت نفت، به او پرداخت می‌گردید.^۲ دیپلماسی انگلستان در هر مورد مناسبی می‌کوشید تا بر موقعیت تجزیه طلبانه شیخ خزعل تأکید کند و او را در همه اسناد رسمی مربوط به خوزستان، در برابر حکومت ایران قرار می‌داد.

در آستانه نخستین جنگ جهانی، سیاست انگلستان در جنوب ایران، هدفش تأمین امنیت تأسیسات نفت به یاری قبایل و نیز پدید آوردن اتحادیه‌های جداگانه قبایل وابسته به انگلستان بود که به آنها چون

1. N. S. Fatemi. Oil Diplomacy Powering Iran. N. Y., 1954, P 48.

۲. ل. ال - ساتون. نفت ایران. مسکو، ۱۹۵۶، ص ۲۸-۳۲.

پاسگاه‌های مقدم در راه به سوی هندوستان می‌نگریست. دستگاه جاسوسی انگلستان برای رسیدن به این هدف، از هیچ کوششی و مبلغی دریغ نمی‌کرد تا سران قبایلی را که دشمن یکدیگر بودند آشتی دهد و می‌کوشید ائتلاف‌های متحدی از قبایل عرب، بختیاری و لر پدید آرد.

در دوران نخستین جنگ جهانی، نفوذ انگلستان در میان قبایل ایران، در اثر دسایس دستگاه جاسوسی آلمان و ترکیه متزلزل شده بود. با این همه، بسیاری از قبایل خوزستان، لرستان و بلوچستان، در خط مقدم سیاست انگلستان بودند و در عملیات جنگی و تأمین خواروبار نیروهای اشغالگری یاری محسوسی می‌دادند. چنانچه، در سال ۱۹۱۴، عرب‌های خوزستان بصره را مورد حمله قرار دادند و با این کار، بخشی از سپاهیان ترک را در آنجا میخکوب کردند. بریتانیای کبیر، به پاداش این کار، رسماً به شیخ خزعل قول داد که در صورت ادعای حکومت ایران بر حقوق و یا زمین‌های شیخ از وی دفاع کند.^۱ انگلستان توانست به یاری روسیه، خدمت پاسداری قبایل بلوچستان و خراسان - به اصطلاح سد خاوری - را علیه رخنه جاسوسان آلمان - ترکیه به افغانستان، سازمان دهد. سپاه تیراندازان جنوب [پلیس جنوب] که آن را می‌شناسیم و انگلیس‌ها آن را، هم برای مبارزه با عملیات تخریبی آلمان - ترکیه و هم، برای سرکوب جنبش ضدامپریالیستی ساخته بودند، بخش بزرگی از افرادش از گروه‌های مسلح قشقایی، خمسه و دشتستانی‌ها بودند.

اما، ائتلاف آلمان و ترکیه نیز در مبارزه برای نفوذ در قبایل و به ویژه، شمالی و شمال باختری ایران، کامیابی‌های نمایانی داشتند. آلمان که برایش میسر نبود، با ارتش خود در ایران به عملیات جنگی پردازد، به سازمان دادن عملیات تخریبی علیه کشورهای آتانت [انگلستان و روسیه و متحدانشان در نخستین جنگ جهانی] اهمیتی بزرگ می‌داد. چنانکه، در فوریه سال ۱۹۱۵ گروه‌های مسلح برخی از قبایل عرب، با الهام از دستگاه

۱- مطالب مربوط به بررسی خاور زمین. پتروگراد، ۱۹۱۵، ص ۲۶۹.

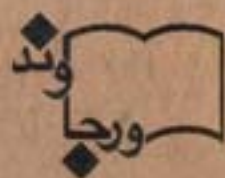
جاسوسی آلمان، در چند نقطه به لوله‌های نفت آسیب رسانیدند و بخشی از خط تلگراف هند و اروپا را از کار انداختند. آلمان، با بهره‌گیری ماهرانه از روحیه ضدامپریالیستی و به ویژه، با بهره‌گیری از روحیه ضدانگلیسی در جنوب ایران که شعارهای پان اسلامی تبلیغات آلمان - ترکیه اجاق آن را روشن تر می‌کردند در میان قبیل برای خود هوادارانی می‌یافت. جاسوسان زبردست آلمان - واسموس، شونه‌مان، نیدرمایر و جز آنها - که بسیاری از آنان هنوز پیش از نخستین جنگ جهانی با سران قبایل ارتباط داشتند، در میان قبال فعالیت می‌کردند. آنها توانسته بودند حتی در میان قبایلی هم که تکیه‌گاه نفوذ بریتانیا بودند نفاق پدید آورند. بارها چنین شده بود که اعضای ارشد خاندان‌های خان‌ها به انگلستان و یا روسیه وفادار مانده بودند، اما پسرانشان هوادار ائتلاف آلمان - ترکیه بودند. شما را اینان، به ویژه پس از یورش سپاه ترک به باختر ایران افزایش یافته بود. در ضمن، برخی از قبایل کرد، در تصرف خوی، ارومیه و ساوجبلاغ و شهرهای دیگر به ترکان یاری کردند.

رقابت دولت‌های در حال جنگ، برای نفوذ در قبایل، با شدت یافتن بی‌سابقه جنگ میان قبایل، برهم خوردن امور اقتصادی و افزایش تنگدستی و در یوزگی کوچ‌نشینان همراه بود. راهزنی قبایل دوباره جان گرفت و چنان دامنه یافت که به خالی شدن بسیاری از مناطق کشت و زرع و به مختل گردیدن روابط بازرگانی که بی‌آن‌هم بسیار سست بود انجامید. در منطقه عشایر، تحولاتی به سوی تولید و مبادله جنسی انجام گرفت.

فتنه‌هایی که دولت‌های در حال جنگ، در ایران به راه می‌انداختند، مایه کسادى تند اقتصادی، از میان رفتن مرکزیت و برهم خوردن سازمان اداری دولت، نقض حق حاکمیت حکومت و افزایش شدید گرایش‌های فئودالی - تجزیه طلبانه، در قبایل گوشه و کنار گردید. خطر واقعی شکل گرفتن شاهزاده‌نشین‌های گوناگون فئودالی قبایل، زیر سرپرستی دولت‌های امپریالیستی پدید آمده بود. سیاست امپریالیسم، به گونه‌ای

ساخته کارانه، رشد کشور را در مرحله ملوک الطوائفی فنودالی نگاه می داشت. پشتیبانی امپریالیسم از سردمداران واپسگرای فنودالی قبایل، یکی از مهم ترین عواملی بود که به سختجانی روش کهنه فنودالی - پدرسالاری قبایل که هستی آن، در سده ها، بازدارنده پیشرفت اجتماعی کشور بود، یاری داده و سرانجام، از بسیاری جهات، اسارت نیمه استعماری آن را پدید آورده بود.

پژوهش‌هایی در تاریخ نوین ایران، اثری است
پژوهشی از انستیتو خاورشناسی آکادمی
علوم اتحاد جماهیر شوروی سابق و ثمره
کار سه دانشمند ایران‌شناس. بخش اول باز
کاوی اوضاع سیاسی و اقتصادی -
اجتماعی ایران در پایان سده هجدهم تا
نیمه نخست سده نوزدهم میلادی، بخش
دوم درباره استیلای آنتریالیسم در ایران
و بخش سوم نقش عشایر ایران در دوران
نوین است.



نشر روار

ISBN 978-654-7656-60-3



9 789547 656603